

سن احدث في امرنا هذا ما ليس من منه فبه

این کتاب استطاب

مطرقه الاسلام
على سيف السلاحة
الليام

تأليف امير المؤمنين العلي بن ابي طالب عليه السلام
مؤيد الامير المؤمنين العلي بن ابي طالب عليه السلام

در مطبع ايسوسي ايشن پريس مراد آباد برکری طبع جلوه نمود

بسم الله الرحمن الرحيم

سبحان من خلق ما سواه وقد رُغِبَ على ايجاد مثله - وما اعظم كفر من جحد قدرته عليه فمعاد الله من
جهل - والصلوة على رسول محمد نافية اسوة حسنة - وليس لنا في الايتاء لغيره امت - والصلوة على
اخي حسنة - وبشترى لمن احمى بدعة - فسحقا للذين بذلوا جهدهم في التمسك بالبدعات
وبعد الذين رغبوا عن سنة خير البريات - وعلى آله واصحابه انذرى كانوا يا مروه
ويهبون عالمين من امره - اما بعد عبد متكلمين محمد تقى الدين العثماني القنوجي كويداين كرام
ورود هفتاد و خف فضل رسون بدويوني كه بقصد جواب غايه الكلام مصدرا لى كرام
و ايدى ناهى دادة فعوذ بالله منها لاول دلاقه الا بالبد قوله ص اكابر اهل سنت اقول
كلام رنجاب و نچ است - اول كسانى را كه اينجاد و مجوزين عمل مولد شمرده از اكثر شان تحريم
نامند هم ثابت نگه رويده سليمان برسوك - و برهان الدين ابراهيم بن عيسى
ابن شمس الدين حمد الله - و متولى حسن بجرى - و برهان محمد بن محمد بن شمس الدين
احمد بن محمد سيواسى - و حافظ بن الدين العرفانى - و عبد عفيف الدين الايمى الشيرازى -
و علامه عبد الله بن ابى طاهر محمد بن يعقوب الفيروز آبادى صاحب قاموس - و شيخ محمد بن حمزة
البحراني الوهم عظم - و شمس الدين دمياطى المعروف بابن السناطلى - و برهان الدين
بر الصفا بن ابى ايه فارس الشافعى - و ابوبكار الازغلي شايد از انجمله باشند ابن الفرسول كسى را
كه موقوفه موالى كنى كتاب احوال قول شريف از كشف الظنون وغيره دريافت مجوز عمل رسول

در آن حال که این کتب در دست او بود و بخیر عمل مولد یعنی احتفال ستار فامری
 که در دست او بود و این کتب به کذب آرائی و افتراءیه نازی بهالت است یادیده و در
 تحریر علی صاحبها الصلوة و التحیت - دوم صاحب غایة الکلام حضرت را که نام شان گفته
 اهل نه نموده - قول او همین است که درین عصبک برای الهاسان علی قیام مخصوص را بدل
 رایی ابی لهب مانند واجب است بر تارکین بدعت و طاعتی است که نموده اثر ابولهب که گفت
 حضرت و همین حضرت بود و در ظاهر کرده اند پس در این باب معاصیرین کجا حضرت
 بعضی با یقین نیز بمحو عقیدین باشد قول است که این صحیح البخاری موجود در تالیفات
 امام امام غزالی غیر ما فضلا است این قول فرقی است

ابی لهب
 ابی لهب

ابی لهب کمان ابولهب عتقا فاصمت ابی صلعم فلما مات ابولهب
 ابولهب لم یلق بعد کم غیرانی سقیة فی ذلک بغایتی تویته - و روایت سهیلی که شمس
 عیبه ایل سواد است و روایت صحیح البخاری صرف اعتاق تویته سیراب کرده شدن سبب
 این است که بعضی ایل ابی لهب مذکور است نه اعتاق تویته بشارت دادن وی بتولد بنی صلعم
 که در آن ابی لهب بولادت وحی صلعم و تخفیف عذاب و مخصوص فرشتین و نه خواب دیدن خاص
 حضرت عباس رضو سهیلی آورده که آن العباس قال لما مات ابولهب رایته فی منامی بعد حولی
 فقال ما لقیته بعد کم راحة الا ان العذاب یخفف عنی کل یوم اثنین و ذلک ان ابی صلعم و ابی
 الاثنین و کانت تویته بشارت ابولهب مولده فاعتقها - و روایت سهیلی مخالف روایت جمهور ایل سیر
 است و بسیاری از روایات سهیلی باینکه عتقا و نسب چنانچه همین سهیلی حکایت کرده که کثرت بر سر زوجه
 صرف شده و نفرین کنانه که از اجداد بنی هاشم علی الد علیه سلم است ازین جهت
 ملطای - و محمد یوسف شامی اثبات صحیح تصرف و نسب آن حضرت

در فتح الباری نوشته ظاهره ان عتقه لها کان قبل رضاعها و الذی
 فی سیرة النبی صلی الله علیه و آله و سلم ان ابولهب عتقا قبل الهجرة و ذلک بعد الارضاع بدیه طول - و فطانی در شرح
 حج البخاری نوشته - ظاهره ان عتقه لها کان قبل رضاعها و الذی فی السیرة ان ابولهب عتقا قبل
 الهجرة و ذلک بعد الارضاع بدیه طول - و ابن عبد البر استیجاب نوشته و اعتقا ابولهب بعد ما
 احرر رسول الله صلعم الی المذیبة - و در تاریخ خمیس مذکور است و فی الاستیعاب قال جریر بن محمد
 ابولهب بعد ما احرر رسول الله صلعم الی المذیبة فاما به الله تعالی ذلک بان سقاه الله لیلته کل من

فی شأن نقیض الالباب کما فی سیرت النبی - و الشیخی - و ابن حجر و اصحابه نوشته علی این سیرت و قد سی
عن غیر واحد من اهل علم الکتاب فی بیروت علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و کما فی سیرت النبی -
الی لب و یبانی بیها فی سیرت النبی علی ما جری رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اعتقاد الالباب - و خجانی و شرح
و فی سیرت النبی اعتقاد بعد ولادته به هر چهل و دو روز بود که در غیر سیرت و فی المواهب ما یخالف و در سیرت
نیز مرسل است بهر آن این مدعیان خراب است پس بحث به آن نتوان گرفت - حافظ ابن حجر - و فی سیرت
البیاضی نوشته و فی الحدیث دلالت علی ان الکافر قد یفقه العمل الصالح فی الآخرة لکنه مخالف نظام
القرآن قال الله تعالی ما عملوا من عمل فیهما و یستور او حبیبه لایبان الخیر مرسل ایضا
عروقه لم یذكر من حدیثه به و علی تقدیر ان یکون موصوفاً فی الخیر و یاسنا مفلحاً فی غیره و فی سیرت
را لم یکن اذ ذاک سلم بعد فیهما - و قسطلانی و شرح صحیح البخاری نوشته و در بیان سیرت علما را
اکافر قد یفقه العمل الصالح فی الآخرة و هو مردود و بظاهر قول و قد سنا الی ما علما من عمل فیهما و بنا
لا یساو الخیر مرسل را عروقه و لم یذكر من حدیثه به و علی تقدیر ان یکون موصوفاً فی الخیر و یاسنا مفلحاً
لا یشک به حکم شرعی - و کرمانی و شرح صحیح البخاری نوشته فان قلت فیه دلیل علی ان
اکافر یفقه العمل الصالح فقال بعد فیهما و یستور او حبیبه لایبان الخیر مرسل و در التشریحات
معالیه شرح سنن قوم است و لا اعتبار بالهام غیر النبی و رویاه - و در بد طالع شریفی است و جمع الهم
سبکی سلوک است - و یقرب من الالباب رویا المنام من رای النبی صلی الله علیه و آله و سلم یامر و شکر
او یسبیه عنه لایجوز له اعتماد مع ان من راه قد را و خفا و اما ذاک لعدم القضاة الرئی -
و مع هذا و فعل الابی لب و فعل اصحاب موایده تفاوتی بین است فعل الابی لب فی الولادات باول الی سیرت
ولادات یکبار است چنانکه سهو است که وقت حدوث امور ساره سر و ظاهر میکند فعل بل موایده و الی
پس مدت دراز از استماع خبر ولادت متکرار و هر سال - و نیز فعل الابی لب که اعتقاد است مشهور است
در شرایع سابقه و حال و فعل بل موایده که احتفال است شریعت ان از شریعتی ثابته نشد - و فی سیرت
الی لب زبانی است و فعل بل موایده بعد ثبت که درین میان برای ثبوت هر حکم و بدان اصلی از شرایع
ضرورت نه در آن زمان قوله مستند و اگر این روایت چنانکه فرعون طائفه اسمعیلیه است و ذکر آن
در استدلال به آن مخالف نص قرآن شریف می بود و حاشا که حضرت عباس روایت میفرموده
افول لازم نیست که انچه استدلال بدان جائز نبود روایت و ذکر ان نیز جائز نباشد خود از قول این
نصف رساله متعلقه بحديث سبع ارضین که از نام دیگران رقم کرده عدم لزوم مفهوم است قوله

[illegible]

خطی بودن نشان از عدم پیچیدگی و عدم تفهیم است

نقشم که استعمال با اول استعمال لغت است و استعمال ثانی استعمال شرع و آن جزند و منی باشد - شیخ الاسلام در
منهاج السنة نوشته: اصل ابتداء در فی اللغة بدعت و ليس فلك بدعة شرعية فان البدعة الشرعية التي هي خلاف
هي ما فعل غير رسول شرعي - و در اصطلاح مستقیم نوشته: ان البدعة في اللغة تعني كل ما فعل ابتداء من غير
سابق و اما البدعة الشرعية فالمدعى ان دليل شرعي - و در تقييد التجديد شرح جوهر التوحيد مرتبه
كل ما وافق الكتاب و السنة و الاطلاق و القياس الجلي فهو سنة و ما خرج عن هذا فهو بدعة مذمومة و ان
تقر به محقق للعامل فيه فيه تعيينه و حديث مسند امام احمد مدله که ما حدث قوم بدعة الارفع مثلها من
السنة - و در حديث دارمي آمده که استماع قوم بدعة في دينهم الا نزع اليه من سنتهم مثلها - مدلول
این هر دو حديث آنست که رافع و مزاحم سنت است زیرا که لفظ بدعت درین هر دو حديث مکرر و در
نفسی واقع است و آن مفید مفهوم باشد حضرت شیخ احمد مجد و الف ثانی در مکاتیب فرموده - آنکه از احادیث
مفهوم میگردد و آنست که بدعت رافع سنت است تخصیص به بعضی ندارد پس هر بدعت را بدعت
گروه و چگونگی هر بدعت رافع سنت نباشد حال آنکه ترک آنحضرت چیزی را بالاستمه از سنت است
چنانکه فعلی که امر در - ذکر القسطلانی فی شرح صحیح البخاری اجاب عنه اما من انشأ افعی یا نافع انکلاهما
سخر اللبیت کیف یجوز و لکن ما یستحب السنة ترکا و فعلا - و قال القاری فی المرقاة و ترک صله سنتی کما
ان فعلا سنتی - و ذکر العابد السندی فی المواهب اللطیفه و ترک صلوات سنتی کما ان فعلا صلواتی
علا و درین کسبکه بدعت مذمومه گفته مراد او از سنت معنی عام است شامل سنت صحابه را و احکام
بر آنچه مرسوم و از آنحضرت صلوات دروین نیست سنت صحابه است پس ارتکاب فعل غیر مرسوم و عدم تمکین
بر آن بدعتی باشد رافع سنت صحابه تعدیه ثانیه از اشارت یکدیگر در غایه الکلام در صفحه ۱۰ و غیره مذکور
ثابت است و ثبوت مقدمه اولی پس از الحاد العوام غزالی ظاهر است حیث قال و انما
ان ما ذکرتموه من ان البدعة المذمومة كل محدث رفع سنة قدیمه هو الحق و هذه ای الله
و التفتیش عن هذه الامور - بدعت رفعت سنة قدیمه اذ كانت سنة الصحابة السني من محضر
فيه و زجر من سال عنه و المبالغة فی تاویبه و منعه - و نیز در الحاد العوام مذکور است الدلیل علی
اثبات الاصل الاول من كون البدعة مذمومة اتفاق الامة قاطبة علی ذم البدعة و زجر المنتدع
و تعیر من یعرف بالبدعة و هذا مفهوم علی الضرورة من الشرع و ذلك غیر واقع فی محل الظن و فهم
رسول الله صلعم المذمومة علم بالتواتر لمجموع اخبار نقض العلم القطعی حلیتها و انکسار الاحمال متطرق
الی الحاد و ذلك کما یستلزم علی وجه و سخاوة حاکم و حب رسول الله صلعم عاشره رضا و ما یجری مجرای

و نوشته - اعماد المربایین میفرماید که اعدا حکم لم یستقیم
 ان یرجع الی اصل استنباط من قیرح حکم الیه - قوله صحابه دین از
 در جایگاه بسیاری از امور با وجود اطلاق بدعت و اقرار عدم ثبوت با توجه مخصوص
 در کتاب سنت حکم استخوان فرموده اند انما قول ایمن بن راعی منکم که با عیال و امری باشد
 از کتاب سنت ثابت نباشد با وجود اطلاق بدعت و اقرار عدم ثبوت و اینست که در کتاب
 مقتضای شریعت است و المجتهد قد یخطئ بصیب - و سنن ابی حنبله در باب ثبوت اطلاق بدعت
 بطریق صحیح اگر از ابن عمر ثابت گردد پس با وجود اقرار عدم ثبوت باید بعد اطلاع بر بروایت صلوة
 صحی روع از قول اول کرده باشند قوله صحابه علقامی را شنیدین و دیگر صحابه کرام
 و غیرهم اطلاق فرموده اند انما قول اطلاق بدعت نیست را شنیدین از زبانه پایه ثبوت رسد
 صحابه کسی انوی باشد یا بطور مجازنه باعتبار معنی شرعی که مستحق است نزد اهل تحقیق قوله صحابه
 بسیاری از امور که از صحابه کرام ما ثور اند انما قول صاحب الغایة قائل است بموجب
 نجات بودن اتباع طریقه صحابه کبار به اتباع هر آنچه بطریق ندرت از ایشان برخلاف جمهور
 صدور نه میگرداند و صدور همچو امور مذکور داشته شوند و همین است حق نزد اهل سنت
 و اهل قول است انما بدعت نذیرات قبور و حق نسا که مروی و منقول است از حضرت سیده
 النساء و حضرت صدیقه کبری انما قول فعل زیارت قبور از حضرت تیده و صدیقه اگر ثابت شود
 سیرت و طریق صحابه نباشد بلکه از ان قبیل بود که فردی از افراد صحابه بطریق ندرت مرکب آن
 شده باشد - و آنکه در صحیح مسلم است که - قالت قلت کیف اقول لهم یا رسول الله قال قولی ان
 انما یصور من المؤمنین و المسلمین و یرحم الله المستقیمین مناد استأخرین و انما انشاء الله
 کم لا یحکون - علاوه از آنکه در اسناد این اضطراب است چه مسلم این حدیث را در صحیح خود به یک
 اسناد از عبد الله بن وهب از ابن جریج از عبد الله بن کثیر از محمد بن قیس و دیگر اسناد از
 شخصی مجهول از حجاج اهور از ابن جریج از عبد الله بن رطل من الفرس از محمد بن قیس -
 و احمد در سند با سند اخیر - و کسائی و ابونعیم جرجانی و ابوبکر بن شایبوری و ابو عبد الله الحارثی
 یوسف بن سعید مصیعی از حجاج از ابن جریج از عبد الله بن ابی بلید از محمد بن قیس - و عبد الرزاق
 و مصنف از ابن جریج از محمد بن قیس بدون واسطه در میان ابن جریج و محمد بن قیس و اینست نزد
 اند حجاج اعوذ بکفایت اگر چه در آخر مختلط شده - این مختلطات نوشته -

این حدیث در صحیح مسلم است

وکان قد تغیر فی آخر عمره من رجح ابی بغداد - ودر تہذیب الکمال مذکور است و قال ابراہیم الحنفی
 اخبرنی صدیق لی قال ما قدم حجاج الاعمور آخر قدمہ الی بغداد اختلط - ودر تہذیب التہذیب
 مسطور است قلت و سیاتی فی ترجمہ سیند بن داود عن الخلال ما يدل علی ان حجاج حادث فی
 حال اختلاط و ذکرہ ابو ایوب الصقلی فی الضعفاء بسبب الاختلاط - و عبد اللہ بن وہب و در ترجمہ
 ذہبی و در میزان الاعتدال نوشتہ قال ابن الدوری سمعت ابن معین یقول ابن وہب لیس
 بداک و فی ابن جریر یستصغر - و ابن جریر و ترجمہ وی مزی در تہذیب الکمال نوشتہ
 قال سمیل البحرانی عن مالک بن انس کان ابن جریر حاکم لیل - و قال عثمان بن سعید
 اندلسی عن یحیی بن سعید بن مسروق عن یحیی بن الزبیری - و قال عبد الرحمن بن مہدی عن سفیان
 الثوری اعیانی حدیث ابن جریر ان اخذہ فمظرت الی شیخ یجمع فیہ المعنی محفظة و تراث ماسو
 و مالک - و ذہبی و کاشف نوشتہ کہ ابن جریر کان یسبح المنة و یفعلہا - و در میزان الاعتدال
 نوشتہ قد تزوج کواکب بن حنین امرؤة نکاح المنة و کان یری الرخصة فی ذلک - و نیز نوشتہ
 یدکس - و نیز نوشتہ قال عبد اللہ بن احمد بن حنبل قال ابی بعض ہذہ الاحادیث التي کان
 یرسلہا ابن جریر . احادیث موضوعہ کان ابن جریر لایسالی من این یاخذہا - و عبد اللہ بن
 کثیر السہمی در ترجمہ وی ذہبی و در میزان الاعتدال نوشتہ عبد اللہ بن کثیر السہمی لایعرف حالہ
 الا من رواہ ابن جریر عنہ و ما یرایت احد اوثقہ فیہ حیالہ لابل ہو لیس حجة - و در تذہیب
 عبد اللہ حدیث مختلف فی اسنادہ رواہ ابن وہب عن ابن جریر عن محمد بن قیس بن مخزوم
 عن عائشہ فی استغفارہ لابل البقیع و خرج النسائی الصرم من حدیث حجاج بن محمد عن ابن جریر
 فقال عن عبد اللہ بن علی بن مالک عن محمد بن قیس - سفید جواز زیارت قبور مرثیاء اعموئنا الا ان
 نباشد بحدہ وجہ - اول در سوال حضرت عائشہ وجاب آنحضرت صلعم ذکر زیارت قبور
 نیست پس شکر جواز را مجال است کہ گوید مراد عائشہ آنست کہ بچہ طور دعا و استغفار را بطل بقیع
 را انعم پس آنحضرت فرمودہ کہ دعا و استغفار برای ایشان بدین دعا و استغفار کن یعنی
 بدون رفتن بزیارت قبور پس حدیث را دلالت بر جواز زیارت قبور مرثیاء را نباشد -
 دوم بقرض دلالت چون نیز از ائمت قبور بشمول لعن بر سختدین مساجد بر قبور و در حدیث وارد
 شدہ و در حدیث صحیح آمدہ کہ آنحضرت صلعم بر سختدین مساجد بر قبور و در مرض موت فرمودہ
 ظاهر کہ زمان وقوع این سوال جوابی از من است پس منسوخ باشد سوم این واقعہ

احتمالات است عموم نهی را مسامح نتوان شد بآنست که عائشه صدیقه رضی الله عنهما را
 بآنست بامنون بودنش از فتنه مخصوص برخصت فرموده باشند - ابن احرابی در شرح جامع
 گفته و اما ان يكون النهي باقيا و لكنه ان الرخصة لا بل البيت - و در روایت حاکم بن حریز
 که از ابی اناسه از ابی جریه نقل کرده که ابی جریه از ابی سلمه عن ذک - قالت نعم ثم امر بها -
 در روایت محمد بن اسحق است قال الخطيب حديثه كونه المنأير مروي عن كذا في الميزان اللسان -
 در روایت دیگر مسأله بن المشيئة مجهول است - و عن أبي ذر عن النبي صلى الله عليه وسلم -
 روایت را بتفاوت بعضی الفاظ از امیه بن بسطام آورده گفته حدیث امیه هذا لا یصح -
 ابن ابی عمیر از ابی سحید جوهری از روح بن عباد از بسطام از ابی السیاح از ابن ابی
 ملیکه از عائشه روایت کرده که ان رسول الله صلعم خص فی زیارة القبر و درین روایت
 هیچ کس سوال و جواب نیست که دلالت نماید برخصت زیارت برای زنان - و روایت تمهید
 و غیره مخالف روایت حاکم است که از روایت حاکم روایت ابن ابی ملیکه مرفعل عائشه را ثابته
 است و این روایت تمهید و غیره عدم روایت ظاهر - امام ابن القیم در شرح سنن ابی داود
 نوشته و قوله نهی عنها ثم امر بزیارتها فی من روایت بسطام و لو صح ففی تأولت ما یأول
 غیر من دخل السور و الحجة قول المعصوم لانی تاویل الدراوی و تاویل انما یكون مقبولا حیث
 ایضا نوشته که در مذهبنا قد عارضه احادیث المنع - و مویده است قول ابن قیم را آنچه
 در تفسیر شرح حسامی مرقوم است ان تاویل الصحابی للنص لا یكون مقدما علی تاویل غیره
 شیخ علی قاری در مرقاة نوشته و قد قال بعضهم انما هی للرجال و لعلها ذهب الی هذا القول
 انها ما جرت من خروج النساء الی الساجد مع تجویر صلعم معللة بانه لو علم فساد النساء الزیارة
 خروج - و روایت زیارت سیده النساء و مقبره رضی الله عنهما را بر وجه نیز قابل اعتبار است
 ذهی و تلمیص استدک بعد این روایت نوشته قلت هذا منكر جدا و سليمان ضعيف -
 قال ابن حنین لا يعرف و حديثه لا یصح و قال مرة ليس بشی - و قال مرة شامی ضعیف - و قال
 ابو زرعة الدمشقی عرضت علی احمد حديث یحیی بن حمزة الطویل فی الدیات فقال هذا رجل من
 من اهل الجزيرة یقال له سليمان بن ابی داود و ليس بشی - قال الدارقطني ليس به بأس
 و قال مرة ضعیف و قال ابن جماعة لا یصح به كذا فی المیزان - و ضعفه عن المدنی كذا فی
 التمهید للمزی - و ابن حبان و دیگران از عبد الله بن عمر

قال صباغ رسول الله صلى الله عليه وسلم فلما ما دعى جماعة من نويس بطريق نويس فمضى فمضى
فلما دنت اذ ابي فاطمة فقال لها ما اخرجك يا فاطمة من بيتك قالت يا رسول الله اهل هذا البيت
فخرنا سيئهم فقال لها لعلك بلغت معهم الكدى قالت معاذ الله وقد سمعتك تذكر فيها ما تذكر قل
لو بلغت معهم الكدى ما رايت الجنة حين يراها جديك قالت ربيعة عن الكدى فقال اعقبه -
و در جهان فتح سر المنان مستند صاحب بيت مذکور است والا امام احمد قائل بالكرامة للنساء -
ونیز مذکور است و اعلم ان اختلاف السابق بحكاية ابو الخطاب في البداية والاشيخان وغيرهم في
وحكاية صاحب التلخيص في التقويم والعلل وفق لنص احمد وجمع ابن حمدان الطريقتين فكل ثلث
روايات الابا بة والكرامة والتحريم ونووي در روضه نوشته يستحب للرجال زيارة القبور
وكل كره للنساء و جهان احد بها وبه قطع الاثرون كرهه - و جلال الدين محلي در شريعتها
بشرح قيل تحرم نوشته قاله الشيخ في المذهب ونوشته وضم في شرح المذهب الى المذهب
صاحب البيان - و در شرح مذهب مرقوم است و اختلاف العلماء في دخول النساء فيه
عند اصحابنا انهن لا يدخلن في ضمير الرجال - و تقي الدين سبكي از مستخدمين لها به در شأن الاستقام
نوشته و اما النساء فمضى زيارتهن للقبور اربعة اوجه في مذنبها الاشبه انها ترويه حرم به شرح
ابو حامد والمحاملي وابن الصباغ و ابو جاني و نصر المقدسي وابن ابى عفرون وغيرهم وقال الرافعي
ان الماترين لم يذكر واسواه - و ذهبى در كتاب الكليات نوشته الكبيرة الحادية والثانية والثالثة
والعشرون بعد المائة اتحاد المساجد والسج على القبور و زيارة النساء ولها و شيعيها الجنائز
ومحمد بن الزكي الشعبي الخراساني الشافعي و رينايع الاحكام في معرفة احوال و احرام نوشته -
زيارة القبور للرجال لا في مذبهه اى مذبه مالک (لنا قوله عليه السلام فانها تذكر كم الاخرة كل
لهن قلادة صبرين ولعن المذذورات القبور - و ابو اسحق ابراهيم و در شرح نيايح نوشته -
زيارة القبور للرجال و النساء لا مالک في مذبهه فانها لا تشب عند الرجال ايضا - و محمد بن محمد
الدسوقي المالكي و حاشية شرح مختصر خليل بن اسحاق نوشته و ذكر في المدخل في زيارة النساء
القبور ثلثة اقوال المنع و ايجاز على ما يعظم في الشرح من الشر و لا يخطئ عكس ما يفعل اليوم و الثالث
يفرق بين المتجاسسة و الشابة و بهذا الثالث جزم التعاليسى و مضه و اما النساء فمباح للقبور
و تحرم على الثواب الا في محضى منهن الفتنة - و در زاد المستنقع مختصر مقنع ابن قدامة
الجنائز مسطور است تسن زيارة القبور الا للنساء - و منصور بن يونس البهلولي الجنبلي و در شرح

ارادوا منقح فوشة ففكر ولهن زيارتها قبره وقبر صاحبه - وابن قنبر شرح معن ابى داود
 فوشة قال الاذنون احاديث التحريم صريحة في معناها فان رسول الله صلى الله عليه وسلم النساء على زيارته
 للنسب على العقل من اول الدليل على تحريمه ولا سيما قد قرره في المعن بالمشيدين عليها
 المساجد والسجود وهذا غير منسوخ بل المعن في مرض الموت من فعله كما خدمه وقوله صلى الله عليه وسلم كنت نبيا من انبياء
 حسنة الخصال المذكور والاثاث وان دخل فيه عليهما فهذا لا يكون دليلا صريحا على حقيقة عدم دخولهن
 في احاديث التحريم من اهل القراين على عدم دخولهن في خطاب الذكور - سناوى ورتب سير شرح
 جامع صغير به شرح فروعها فوشة هذا ما نسخ للمعنى في الخطاب به الرجال - واول ابن الحاج دور
 مدخل فوشة ومعنى له ان يمتنع من الخروج الى القبور رواه الكان لم يمت لان السنة قد
 جلت بعدكم خروجهن قال عليه الصلوة والسلام لساخرجن في جازة تحملنه فمين بحالها
 قال اقتنزلن قبره فمين ينزلن قلن لا قال القنن على التراب فمين يحش قلن لا قال
 فارجن رازورات غير رازرات قال عليه الصلوة والسلام لفاطمة انتبه رضى الله عنها حين لقين
 في طريق من اين اقبل فقال من عند جيران لها غيرتهم في منيهم فقال لها عليه الصلوة والسلام لعلكم
 بلغت معهم الكدى يعني القبور فقالت سمكتك تنهني عنها فقال لو بلغت معهم الكدى وذكر وعيد شديد
 وقال عليه الصلوة والسلام لعن الذرائر القبور والشيخين عليها المساجد والسجود اخرجه ابو داود
 في سننه والترندى والنسائي وقد راى عبد الله بن مسعود نسا في جازة فطروهن وقال
 والله لا رجح ان لم ترجعن وحبسهن بالجماعة على هذا ليس للنساء نصيب في حضور الجازة - وقد
 اختلف العلماء في خروجهن على ثلثة اقوال قول باليمن وقد تقدم - والثاني بالجماعة على ما يعلم
 من الشرع من السنن والتخلف عكس ما يفعل اليوم - والثالث الفرق بين المتحالة والنشابة
 وبين النشابة - واعلم ان اختلف المذكور بين العلماء وانما هو في نساء ذلك الزمان ولكن على
 ما يعلم من عادتهن في الاتباع كما تقدم واما خروجهن في هذا الزمان فمما زاد ان يقول احد من العلماء
 او من له مروءة وغيره في الدين يجوز ذلك فان وقعت ضرورة للخروج فليكن ذلك على ما يعلم
 في الشرع من السنن كما تقدم لا على ما يعلم من عادتهن الذميمة في هذا - ومحمد بن ابراهيم طبري وشرح
 كبير منه الصلوة فوشة ولا ينبغي للنساء ان يخرجن مع الجازة وكره في البديع والمغنياني
 ولا سيما في وعظهم جمهور عن ام عليا عليها السلام عن اتباع الجازة ولم يخرج عليا معها عليه وقوله
 لم يخرج عليا عنها ان البنى بنى تنزيه والذي ينبغي ان يكون التنزيه مخفيا من سنة محمد بن

یصلح لهن الخروج للمساجد والاعیاد وغير ذلك وان يكون في زماننا للتحريم ما في خبر جهن من
الفساد وفي كفاية الشیخی سئل العاضی عن جواز خروج النساء الى المقابر فقال لا یسال عن الجواز
والفساد في مثل هذا انما یسال عن مقدار ما یلحقها اللعن فيه واعلم انها كلما قصدت الخروج كانت
في لغة الله و ملائکته واد اخرج لحقها الشیخین من کل جانب وادارات القبور یلحقها روح الامیت
واذا اجبت كانت في امة الله فکرمه في التنازلیة - وقادری عن علی قال خرج رسول الله صلعم
فاذا نسوة جالس قال یا حلیس کلن نظر الحیازة قال بل تکلن کلن لا قال بل تکلن کلن لا
قال بل تکلن کلن بل کلن لا قال فاجبت من مازورات غیر مازورات رواه ابن ماجه
ضعیف لکن یضد المعنی الحادث باختلاف الزمان بسببه کرمه لهن حضور الجمع وایحیاءات الذی
اشارت الیه عائشة رضی الله عنها بقولها وان رسول الله صلعم راى ما حدث النساء بعد من
كما صنعت فساد بنی اسرائیل و اذا قالت عائشة هذا عندنا زمانها فاطنک بنساء زماننا انتهى
و نیز در همین شرح کبیر نوشته و تسحب زیارة القبور للرجال و تکره للنساء لما قد سنا -
و از خاص ایضیه و اصحاب وی درین باب نصی نیست آنچه هست از متاخرین حنفیه است باقی
تفصیل و تفهیم جواب نصیح است قوله ص و از انجمله استداد و استعانت انما اقول استداد
استعانت از موتی بالاستقلال بمعنی استشفاع مرخص و طلب رزق و جاه و غیره از خاص ذوات
ایشان با جماع شرک است همچنین حال ندای موتی است و طلب جویج از نزد غیر قبر که امارت
بر اعتقاد عموم علم ایشان باشد نیز شرک و کفر است اما طلب دعا از اموات نزد قبر ایشان پس بدست
است بنا جانشان که خبری ازین از صحابه کبار بصحت رسد - و طریقی از طرق روایت این حنفیه
و ملوة الحاجة از ضعف خالی نیست - در بعض طرق روایت طبرانی طاهر بن عیسی مجهول است
و ابوسعید سکی ضعیف قال الدارقطنی ضعیف و قال السحاقط ابو علی یسئلی کذا فی التحقيق -
و در بعض طرق وی ادیس بن جعفر الطایر و عثمان بن فائد است ذهبی و در میزان به ترجمه ادیس
نوشته قال الدارقطنی مترک - و به ترجمه عثمان نوشته قال ابن حبان لا یصح به و قال ابن
معین عامه ما یرویه یسین محفوظ - و حدیث کلام اهل الجنة بالعربیة ذکر نموده گفته اند
موضوع و الافة عثمان - و باز چند احادیث ذکر نموده نوشته قلت المستهم بوضع هذه الا
حادیث عثمان - و در تذهیب التهذیب نوشته قال ابن دحیم یسئلی و قال البخاری
فی حدیثه نظر - و در یزیدیه یسئلی ابو عریبة مستکرمه است قال الدارقطنی مترک و قال الاز

فکر استداد و استعانت

فکر است این حنفیه در صلوات و الحاجات

المناكير - وبالعرض اگر این بیستم بن عبد القطار طائی باشد نیز احتیاج به روایت او در سنت نیست
و بهی در نیز این در ترجمه و می نوشته قال احمد عرضت علی ابن مهدی اخا دیش الیه بیستم بن
عبد القطار عن یهام عن یحیی غیره فقال یضع الحدیث و سالت الاقرع و کان صاحب حدیث
عن الیه بیستم فذكره نحوه - و ابن حجر در لسان نوشته و ضعفه یعقوب بن شیبہ - و انساجی -
و العیسی - و یعقوب بن سفیان - و غیریم - و در روایت مالک الدار به لفظ یارسول الله
اشفق لاسک - ابوبکر بن یوسف - و لاحق بن عبد المنعم - و مبارک بن علی - و ابونصر قتاده
و ابوبکر قزحسی - و ابراهیم بن علی - و غیریم روایه اند و اکثر ایشان نجاشی - و یک را
ان که - ابومعایه - است نیز مشکلم فیہ - قال الحاکم قد استشهد عنه الغلوای علی التمشیح
عباس عن ابن حسین قال روى ابو معاوية عن عبد الله بن عمر احاديث مناكير وقال البخاری
الارواح ثم قال يقال ان دیکدام یحضر جنازة - و قال ابوداؤد کان مرجأ کذا فی المیزان و غیره
علاوه ازین فعل شخصی مجهول قابل تسک نتوان شد چه جای آنکه محتمل است که شخصی نیکو حضرت
عمر از فضل خود مطلع نگردیده باشد بلکه صرف واقعه غراب بعرض رسانیده باشد و سهند اجابت
نبی صلعم اگر جواب ثابت توان شد دلالت بر استحباب ابن فعل کنایه آنکه اجابت دعا به دعا از اصنام
دلالت بر استحباب دعا از اصنام نمی کند و ارشاد ان حضرت صلعم قل لعلیک الکیس کویا تمییز است
مر حضرت عمر رض را که و انائی پیشه کن و خبردار که کسی استسقاء استنانت بمن و بقبر من نکنند
در استسقاء آنچه از سنت من یهود است مشروع همانست لهذا حضرت عمر در استسقاء توسل بجهنم
عباس کرده نه به آن حضرت صلعم و قبر شریف وی صلعم و دعا نمود که اللهم انما نأتوسل الیک
بیتنا فستقی و انما نأتوسل الیک بعم نیک فاستقنا رواه البخاری - و همچنین حضرت عمر
در استسقاء به یزید بن الاسود توسل نموده رواه ابوزرعه الدمشقی فی تاریخه بسند صحیح و نحو
و کاک و قح معاویه مع الی مسلم الخولانی رواه احمد فی الزهد کذا فی تخریج الرافعی - شیخ الاسلام
احمد بن عبد الحکیم در صراط مستقیم فرموده - و کذا یک ایضا یروی ان رجلاً جاء الی قبر النبی
صلعم فمثل الیه الحدیث عام الریاء فراه هو یا مره ان یاتی عمر فیامر و ان یخرج یستقی بالانار
فان ید الیس من ید الیاب و مثل ید ایتش کثیر المن یهودون النبی و اعرف من ید اوتش
سوال الیه بیستم صلعم او خبر من است حاجه فمقتضی له فان ید ایتش کثیر الیس هو مما نحن فیہ
و غایب ان سخن ان اجابة النبی صلعم او غیره لهؤلاء السانین الیس هو ما ید علی استحباب

فان ید الیس کثیر الیس هو ما ید علی استحباب

بسم الله الرحمن الرحيم صلوات الله على سيدنا محمد وآله
يا رسول الله انه فلم تطيعم قال يا تون الان يا توني ويا تني الله في الجمل والكثير من اولاد المسلمين
سما يتخلف من حال كونهم يا بوا الاضطراب اياهم كمان المسلمين له في الحيوة كما في ذلك انتهى
يزروا بيتهم من سنه مجزول به بلال بن الحارث كذا في سيف بن عميرة في فتوح بيت قابل في ثوب
هتوان شد - ابن العراق در تنزيه الشريعة نوشته سيف بن عميرة بالزندقه ووضوح الحديث
و حافظ مقدسي در حال گفته قال ابن مسعود ضعيف وقال ابو حاتم شريك الحديث يشبه حديثه حديث
الواقدي وقال النسائي والدارقطني ضعيف وقال ابو داود ليس بشي واما ابن جابر فقال يروى
في موضوعات عن الاثبات وذهبي در ميزان نوشته و هو كالمواقدي و يروى عن خلق كثير
من الجمهورين قال حماد عن يحيى ضعيف وقال ابو داود ليس بشي و جمال ابو حاتم مشرودك
و يقول ابن نمير كان يضع الحديث وقد اتهم بالزندقه - و اين دعوى كه كسى از ائمه عظام
منكر استمداد و اشتقاق نشده ائمه عظام از استمداد و اشتقاق چه از توسل نيز منع كرده
اند في الله المختار و في التارخانيه بغير المنتقى عن ابى يوسف عن ابي حنيفة لا ينبغي لاجدان يدعو
الله الاب - و في الصراط المستقيم و الاستمادة لا يصح لمخلوق كما نص عليه الامام احمد وغيره
من الائمة و از امام مالك نيز تحقيق مرويت كه بعض مالكيه در بنى و غير بنى فرق كرده اند
ليكن محققين اين تفرقه را رد نموده اند - احمد بن محمد البرسي المالكي در قواعد الطريقة نوشته
و قد روى عن مالك يتوسل لمخلوق و قيل لا برسول الله صلعم و هذا كما قال القاضي ابو بكر ابن الجبري
في زياره المقابر لا تترا لتشفع به الاقبره صلعم و در و المختار حاشيه در المختار سطور است
و ذكر العلامة السناوى في حديث اللهم انى اسالك و التوجه اليك بينك بنى الرحمة عن العزير
بسم الله سلام انه معني كونه مقصورا على النبي صلعم و ان لا تقسم على الله غيره و ان يكون من
خصايصه و خفاجى و شرح شفا نوشته و زياره القبور بالتركيب الموت و يستط و هذا بحرى
في جميعها و لا بد عا لا يلها المسلمين كما روى صلى الله عليه وسلم اهل البقيع و هذا مستحب و لا يترك لمن فيها
من الانبياء و الصالحين فيشفع بزيارتهم فاهب بعض اهل الكه انه مخصوص بالانبياء و انه في غيرهم
بدقه و اما في الانبياء فهي مشروعه و توقف نية سبكي انتهى - و در اغاثه الالهقان مرقوم است
و في فتاوى ابن عبد السلام نحو ذلك اى لا يقول في دعائه اسالك بسلامتك او بانياتك
او بكونك و توقف في جينا صلى الله عليه وسلم لا اعتقاد ان ذلك جائز

در ميزان

صحیح حدیث بانی تفصیل در مائیه و اربعین و تفهیم و تصوات حق است - و آنچه سبکی از تقصیب غنای
 شیخ الاسلام نوشته و از جاده حق کج رفته لائق گوش نهادن نیست - قوله صلوات حضرت
 عتبه بن غروان مرفوعاً روایت فرموده اند اقول اینقدر مسلم است که عتبه بن غروان زود
 این حدیث روایت نموده لیکن صحابی بودن این عتبه ممنوع است ممکن است که ابن عتبه بن
 غروان رقاشی تابعی مجهول الحال باشد پس اثبات صحابیه این را وی عهده مسئول به این
 روایت است - ابن ابی حاتم و کتاب الجرح والتعديل ذکر نموده که عتبه بن غروان صحابی از
 رسول الله صلی الله علیه و سلم صرف چهار حدیث روایت کرده و معلوم نشده که این حدیث از انجمله است
 و روایت زید بن علی بن الحسن را وی است از عتبه بن غروان صحابی بدون واسطه ممکن نیست
 که قول زید بن علی مذکور در سننه هشتماد بوده و وفات عتبه بن غروان صحابی در سنه مفسده از
 هجرت است کافی طبقات ابن سعد و غیره الذی یاید در مفسده بقولی و در پانزده بقولی و در چهارده
 بقولی کافی استیعاب ابن عبد البر و تهذیب النووی - یاد در پانزده بقولی و در نوزده بقولی و
 در بیست بقولی کما فی تهذیب الذی یاید پس منقطع باشد یا زید بن علی غیر مذکور شخصی مجهول بخلاف
 عتبه بن غروان مجهول الحال که از طبقه ثالثه است و زید بن علی مذکور از طبقه رابعه پس روایت
 زید از عتبه مجهول ممکن است و بر تقدیر حدیث مرسل متصل باشد و عبد الله بن عیسی که را وی از
 زید بن علی است مجهول است و نهذا همی - در مجمع الزوائد گفته رجاله و لقوا علی فاحسب فی بعضهم
 و معین حدیث را دلالت بر استعانت بمحوث عنها که استعانت از اموات و اهل قبور
 است نیست مفادش استعانت در امری خاص از ملائکه یا جنه که مامور به اعانت در این امر
 خاص اند باشد قوله صلوات برای استغراق اجماع و اتفاق ضروری نیست بلکه حکم استغراق
 شامل هر فرد است بطور شمول کلی برای جزئیات و مفاد استغراق مثل مفاد کل است
 بسوی نکرات - اقول درین مقام کلام است سه وجه - اول آنکه چه مراد است از آنکه
 گفته برای استغراق اجماع و اتفاق ضروری نیست - اگر مراد است که برای استغراق
 احاطه و شمول جمیع افراد من حیث الاجتماع ضروری نیست پس بر تقدیر تسلیم مضر خصم
 نیست که بنای قول او مقصور بر آن نیست چه در صورت احاطه و شمول جمیع افراد علی سبیل
 الانفراد نیز مقصود وی حاصل است زیرا که درین صورت معنی - ما انما علیه اصحابی است
 آن باشد که کسانی که ستمی دخول نام از امت من نبوده اند اهل امتی اند که من بر آن ملت

بحث استغراق جمیع محلی باللام والاضاافه

و هر صاحب من نه یک فرد از اصحاب من باشیم - و معنی - خیر استی قرنی - آن باشد که خیر سیرت
 است من سیرتی باشد که سیرت هر فرد قرن باشد نه سیرت یک فرد از قرن - و معنی - ما راه
 المسلمون چنانچه عهد الحسن - آن باشد که آنچه حسن انکار دهد مسلم نه یک مسلم حسن است
 نه فقط لایتنالی - و اگر مراد است که برای استغراق احاطه و شمول جمیع افراد مطلقا اگر چه
 علی سبیل الافراد باشند یعنی بار آورده هر واحد به قطع نظر از غیر ضرورتی نیست پس مرجع
 السطولان است زیرا که در کل افرادی نیز احاطه و شمول جمیع افراد علی سبیل الافراد ضرورت
 است فی التلیوچ فصار الحاصل ان السعف باللام من المجموع و اسماء بالجمع الافراد - و فی حاکم
 التلویح لابی الفطاسم فیکون معنی الجمع السعف باللام جمیع الافراد - و در - الایامیه من فرد
 و انما من تسلا لانیلا نورث - و امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله - این
 احاطه و شمول موجود است که از نبودن یک امام از قریش و میراث بودن ترک یک بنی
 و مامور نبودن مقاتله فردی از انسان که کلمه گو نباشد منطوق این احادیث باطل میگردد -
 و بودن یک امام نیز از قریش و میراث نبودن ترک یک بنی و مامور به بودن مقاتله بعضی نامر
 که کلمه گو نباشد متافی این احاطه و شمول نیست زیرا که در بنصورت تعلق حکم به هر واحد است قطع نظر
 از دیگر - و فرق است در میان تعلق حکم به هر واحد و تعلق حکم به آنچه متعلق است به هر واحد - در صورت
 اولی حکم به هر واحد توان کرد و در صورت ثانی حکم به آنچه متعلق است به هر واحد توان کرد - و ما نحن فیه صوته
 ثانی است نه صورت اولی پس مفهوم متبادر - آئنا بما اولی البینون - و ما ترک الانبیاء صدقه -
 و ما رواه الصحابه فهو مقبول - و ما ملکه المسلمون فهو معصوم - و تعظیم الکفار حرام - ایمان است
 آنچه داده شده است هر بنی نه یک بنی صرف - و صدقه بودن است متروک هر بنی نه یک بنی صرف -
 و مقبول بودن است مروی هر صحابی نه یک صحابی صرف - و معصوم بودن است ملوک هر مسلمان
 نه یک مسلمان صرف - و حرمت است تعظیم هر کافر نه یک کافر صرف پس درین امثله معصومه
 اثبات تعلق حکم با آنچه متعلق است به هر واحد بودن اقتضای تاویل یا حمل لام بر غیر استغراق ممکن نیست
 مثلا در ما ترک الانبیاء صدقه - گویند که صدقه بودن متروک هر بنی بدون صدقه بودن یک بنی نیز ممکن
 نیست یا ما ملکه است به - ما ترک واحد و بنی من الانبیاء صدقه بقرینه میراث نبودن متروک یک
 بنی نیز - و در آنچه گفته که حکم استغراق شامل هر فرد است بطور شمول کلی برای جزئیات انتهی
 مراد از شمول کلی چیست شمول کلی مطلق یا شمول کلی سوره به کل افرادی و معنی آن بر شق اول کلی

بهرست استغراق و در آن میت فلا عموم و بر شقی ثانی مدعای خصم حاصل است جماعت
 دوم یک گفته که استغراق جمع محلی به لام تعلق استغراق مفرد است امکن است که مرادش
 آن باشد که در جمیع محلی به لام تعلق حکم مفرد است مانند مفرد نه تعلق حکم بهر جماعت
 بود و عموم جمع در تعلق حکم بهر فرد بهیچ اجتماع معتبر باشد و در عموم مفرد و اجتماع بهیچ
 اجتماع معتبر نبود - تفازاتی در کاشیده شرح مختصر عضدی نوشته - کل لفظ موصوفه
 فهو توفیقی لکن الظاهر من صیغه الجمع باللام تعلق الحكم بالمجموع او بكل جمع من المجموع ومن
 قولنا کل لفظ تعلقه بکلو احد من الافراد علی ما ذهب الیه من قال ان استغراق المفرد اشمل
 من مجموع ان یکون هذا معنی قوله وانما بین ظاهرهما فرق لکن لا فرق فی التحقيق لما ان الحكم فی الجمع
 ایضا علی کل فرد من الافراد علی ما یشهد له نتیج سوار والاستعمال الطباق الیه التفسیر والاصول
 والتجود قد اشبعنا الکلام فیه فی شرح التلخیص - ویجوز ان یکون وجه الفرق انه یعتبر فی عموم
 الجمع المحلی باللام الهیة الاجتماعية بخلاف عموم الكل الافرادی - واین شریف - در کاشیده
 شرح الشرح - نوشته قوله ویجوز ان یکون وجه الفرق انه انما یعنی ان الجمع المحلی باللام ولفظ کل
 لا یما شریکان فی ان کلامها فی عموم الافراد علی التفصیل لکن الاول باعتبار الهیة الاجتماعية - وللمتأمل
 لم یعتبر فی تلك الهیة فعلی بل الرجال جاز و فی یقین ان کلام احدیهم جاز و بالاجتماع فی المعنی ولا یقتصر
 وکک کل رجل جاز فی - وعلوی دعاشیه شرح الشرح نوشته قوله ویجوز یعنی ان کلام احد من
 الجمع المحلی باللام وکل الافرادی شامل جمیع الافراد حیث لا یشذ عنه فرد منها علی ما هو تحقیق کما
 بین فی شرح التلخیص الا ان الفرق بینهما من حیث انه اعتبر فی الجمع الهیة الاجتماعية بخلاف الكل الافرادی
 و هذا بخلاف الوجه الاول فانه اعتبر هناك کون الكل الافرادی اشمل دون استغراق الجمع سوا
 ایدیه المجموع او کل جمع من المجموع - سیوم تحقیقین گفته اند که جمیع محلی باللام تعلق حکم بهر
 باشد بهر و احد الامازا - میرزا جان در کاشیده عضدی نوشته علی الحق ما ذکره ادلا ان
 الجمع باللام بمعنی الكل المجموعی - واین شریف در کاشیده شرح الشرح نوشته علی الحق ما ذکره
 من ان الجمع المعروف باللام بمعنی الكل المجموعی - واین بهام در تحریر نوشته - وقد یضرب بالفرق بین
 اما کسین عندی در هم و مسکین قبل ملاحظه القسامه علی الكل ویتاد صدق ما تقدم فاکفی ان
 عمومها مجموعی وان قلنا ان افراد الجمع العام الواحدان فانه لا ینافی لزم حکم الشرعی او مطلقا
 کل ضرورة بخبری المطلوب غیر لیجب المحیین المجاصل ان مقتضی امر آخر غیر اللغة - و در تقریر

جامع تحریر مرقوم است فاحتمل ان مجموع (مجموعی) وان قلنا ان افراد اجماع العام
 الوجدان کما سلف فی احوال الکلام فی العام (فانه) ای ذلک (لانیافیه) ای بذا (ولزوم
 حکم الشرع) او مطلقا ای شرعا کان او غیره (ککل) من الاضافیه (ضرورة تجزی المطلوب وغیره)
 من الموانع (کسب المحسنین) للعلم بحسب کل محسن (و احیاحصل انه مقتضی امر اخر غیر اللغة) من حيث الموضوع فلا یستلزم
 فی فاسلک الکلام فی تعریف العام من انه انما لزوم من تعلق حکم بالجمع العام لثبته کل فرد مع ان التعلق
 بالکل لا یلزم فی الجزو بالزوم معنی فی خصوص بذلک لانه جزو من جمیع - و در تفسیر شرح نحو مسطور است
 فاحتمل ان مجموعا (ای مجموع الحکماء) (مجموعی) بمعنی ان حکم المنسوب الیهما یتبیت لجمیع من
 حيث هو مجموع لا کل واحد من احاد (وان قلنا ان افراد اجماع العام الوجدان) ای افراد مفرد
 لا افراد مفسوسه اعنی الجماعات کما سبق فانه کونه مستغنیا لاحاد المفرد (لانیافیه) ای کون عمومها
 مجموعیا بالمعنی الذکور (ولزوم حکم الشرع) (ولزوم حکم) (مطلقا) شرعا کان او غیره (ککل)
 من الاحاد (ضرورة تجزی المطلوب) فیما اذا لم یکن حکم التعلق بالجمع محلی امر قابلا للتجزیه لیتصور
 ان یکون المطلوب من مجموع فعلا واحد افانه حقیق یتبعین ان یکون المطلوب من کل واحد فعلا اخر و قوله
 ضرورة مفقود له الخوف هو خبر المبدء اعنی لزوم حکم وغیره من القرائن الدالة علی ان حکم ثابت لکل واحد
 من احاد اجماع الذکور معطوف علی عدم تجزی کسب المحسنین للعلم بحسب کل محسن (و احیاحصل انه) ای مجموع
 جمیع فی الاحاد علی وجه الانفراد (مقتضی امر اخر غیر اللغة) و التحقيق المذكور ینبئ علی الوضع اللغوی -
 بهری در حاشیه عضدی نوشته کثیرا ما یطلق اجماع العام ویرا و به استغراق الاحاد مجازا کما فی
 الی الخالف والد لا تزوج النساء ولا یشتري العبيد یرج هذا فخر الاسلام النبوی و جواز
 منصف فی باب العیوم الخلاق اجماع علی التثنية والواحد مجازا فان رفع الاعتراض - قوله
 لا یتبایهم اقتدیم استدلیم که از مسلمات و سندات اصول و فروع طائفه اسمعیلیه است گو بعض
 منار ادریان کلام هم باشد میخوبن اسمعیلیه را میکنند اخر - اقول استناد بعض خصوم طایفه
 ابن حدیث نسیم آن بدون نظر و محبت و ضعف است نه بنا بر تحقیق و حق است که این حدیث
 پایه محبت نیست - ابن حجر عسقلانی در تحفیر رافعی نوشته - حدیث اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیم
 استدلیم - اخرجه عبد بن حمید فی مسنده من طریق حمزة الصیسی عن نافع عن ابن عمر و حمزة ضعيف
 ۱ - و رواه الدارقطني فی غرائب مالک بن طریق حمیل بن زید عن مالک عن جعفر بن
 محمد عن ابيه عن جابر و حمیل لا یعرف ولا اصل له من حدیث مالک ولا من قوة و ذکر ان

عن روايه عبد الرحيم بن زيد عن ابي عبد الله بن سيب عن عمر - وعبد الرحيم كذاب - ومن
حديث انس بن مالك وسناده واه - ورواه القضاعي في سنن الشهاب ابن حديث الامش
عن ابي صلاح عن ابي هريرة - وفي اسناده جعفر بن عبد الواحد الباهلي وهو كذاب - ورواه
ابو ذر الهروي في كتاب السنة عن حديث مندل عن جوير عن الضحاك بن مزاحم نقطا وهو
في غاية الضعف قال ابو بكر البزار هذا الكلام لم يصح عن النبي صلى الله عليه وسلم - وقال ابن حزم
هذا خبر كذب موضوع باطل - ودر تعريض شرح تحرير رقوم است (اصحابي كالنجوم بايهم اقتديتم
استديتم وخذوا شطره يكلم عن الحمير) اي عايشه فان بدين الحديثين يدلان على جواز الاخذ بقول
كل صحابي وقول عايشه وان خالف قول الشيخين او الاربعه (الا ان الاول) اي اصحابي
كالنجوم بايهم اقتديتم استديتم (لم يعرف به) على قول ابن خرم في رسالته الكبرى انه موضوع باطل
والافله طرق من روايته عمر وابنه وهاجر وابن عباس وانس بالفاظ مختلفة واقربها الى اللقب
المذكور - ما اخرج ابن عدي في الكامل وابن عبد البر في كتاب بيان العلم عن ابن عمر
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل اصحابي مثل النجوم يقتدي بهم فبايهم اخذتم اتته اليه استديتم
وما اخرج الدارقطني - وابن عبد البر عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل اصحابي
في امي مثل النجوم فبايهم اقتديتم اتيتهم مني ومن ثم قال احمد حديث الصحيح والبزار لا يصح
هذا الكلام عن النبي صلى الله عليه وسلم الا ان البيهقي قال في كتاب الاعتقاد وروينا في حديث موصول
غير قوي وفي حديث آخر منقطع والحديث الصحيح يودي بعض معناه وهو حديث ابي موسى المرفوع النجوم
انته لاهل السما واودهب النجوم اتته اهل السما ما توعدون وانا انته لاصحابي فاذا ذهب الى
اصحابي ما توعدون واصحابي انته لاهل السما فاذا ذهب اصحابي اتتي ما توعدون ورواه مسلم
وابو حيان اندلسي بحرفه - وقوله قد روى رسول الله صلى الله عليه وسلم الى قولنا استديتم لم نقل ذلك رسول الله صلى الله
وسلم وهو حديث موضوع لا يصح بوجه من سواه صلى الله عليه وسلم - ونعم صحت معنيش نه انست كذا ابن حجر
فهميده ورنه لازم آيد كذا اقتداي ابي ظلمه ورجوا اكل بحالت صوم واقتداي خليفه ورنه
سكور واقتداي ابن عباس ودر عدم تحریم ربای فضل واقتداي ابي موسى ودر ناقض
وضو بودن نوم و امثال ذلك جائز باشد و هو كما ترى - بلکه معنيش اقتداست ورسلك
بر طريق الشبان ودر اخذ حكم اولاد كتاب وثانيا از سنت پس از ان استعمال را اي واحتمال
در غير منقسم نه تمكيد الشبان - ودر كشف بزدوي مرقوم است قوله بل حسب الاقتداء

جواب عباس که العاقلون بوجوب تقلیدیم بقوله صلى الله عليه وسلم اصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم
 اهتديتم فعال لا يجزئهم في ذلك لان المراد الاقدار بهم في الجري على طريقتهم من اقتداهم احكم من
 الكتاب اولاهم من السنة ثم استعمال الراي والاجتهاد فيما لا نص فيه لا تقلیدیم في اقوالهم الا تركه
 انه صلى الله عليه وسلم شبههم بالنجوم وانما يهتدى بانجم من حيث الاستدلال به على الطريق لما
 يدل عليه لان نفس النجوم بوجوب ذلك - قال القاضي الامام في النص عم اصحابه وفيهم
 من لا يجوز تقليده بالاجماع كالاعراب ثبت انه اذا اهل البصر والابصار ثبوتها لراي بعد الكتاب
 والسنة فيجب الاقدار بهم في ذلك - قوله صلا در اثر مذکور تسکوا بما استطعتم
 من اخلاقهم وسیرهم فانهم على الهدى المستقیم متابعه جمع مجمع مقتضى القسام احاد وبرا حاد
 انحر - اقول انقسام احاد وبرا حاد در مقابله جمع مجمع امر عام نیست بلکه مقتضای خصوص ماده
 باشد چه جامی که خصوص ماده از ان ابا کند چنانکه درین اثر که انقسام موجب جواز تسک است
 در مشفوعات ابی طلحه و خذیفه و ابن عباس و ابی موسی و غیرهم من الصحابة واللزام باطل
 فکذا الملزم - در تقریر شرح تحریر - مذکور است انه ای کونه مقابله اجمع باجمع بقید القسام
 الاحاد علی الاحاد فیما ذکر خصوص الماده الاثری ان قوله تعالی یحملون او را برهم علی ظهورهم خیار
 بحمل کل واحد ما یحمیه من النور را و لا و را واحد او انه یصح قتل المسلمون الکافرین وان لم یقتل کل
 مسلم کافر الا غیر ذلک - متعهد خلق و سیرت قوم همان عادت است که در ان قوم بلا تکلیف و ارجح
 دارد و پس خلق و سیرت یکی از ایشان همان باشد که به اتفاق دیگران بود قوله صلا اولاً بتقدیر
 بودن مجرود عدم فعل بلکه عدم نقل لغری بخصوصه از شارع دلیل ضلالت و حرمت آن چنانکه مستند
 اسیبیه است سایل قیاسیه و اجماعیه همه داخل بدعت مذمومه شدند انحر - اقول سایل
 اجماعیه و اجماعیه حکما منقول است خواه بوجه اصل و سند و خواه بوجه ثبوت حجیت آن از کتاب سنت
 و کرامت امری ثابت است که اصلاً منقول نباشد نه حکماً - قوله صلا و ثانیاً بر تقدیر تسلیم
 ثمانیت تقریب صاحب رساله که بسیاری از سایل قیاسیه مجتهدین را داخل و در بدعات شرعیه
 میکنند انحر - اقول صاحب رساله که امی سئله را از سایل قیاسیه مجتهدین که بقیاس
 میخیزند شریعتاً ثابت است و معارض کتاب سنت و اجماع نیست و در بدعات شرعیه زنها را
 داخل نه نموده نسبت این ادخال به وی صرف افتراست - قوله صلا بدعت حسنه غیر
 محدود است - اقول محدود بودن بدعت حسنه مختلف فیست و بنای این اختلاف

اختلاف در محد و بودن اجتهاد است کسیکه اجتهاد را محدود گوید بدعت حسنه را نیز محدود گوید
 و کسیکه اجتهاد را محدود و نگویید بدعت حسنه را نیز محدود و نگویید - در فتاوی جامع الروایات مرقوم
 است در نصاب اخفیه که هر آنچه که بدعت حسنه مجتهدان قرار داده اند همان صحیح است
 و اگر کسی درین زمان چیزی را بدعت حسنه قرار دهد خلاف است زیرا که در بعضی میگوید که
 کل بدعت ضلالت فی زماننا است - و این ملک در شرح مصابیح نوشته فالبعدیه احسنه ناجز
 ائمه السلفین مثل المنابة فانها لم یکن فی زمن النبی صلی الله علیه وسلم و ما اشبه ذلک - ابن نجیم
 صاحب بحر و تحفیر المقال فی مسئلة الاستبدال نوشته - و ایضا باب القیاس مسدود فی زماننا
 انما للعلماء النقل عن اهل الذمیه من کلت المعتمد کما مر جوابه - طحاوی در حاشیه و مختار
 نوشته فان قبل استنطاق احکام الشرعی من الاول انما ینصب المجتهد و قافیه من بعد
 اربعایه من البجور کما نقیحه می فی القول البلیغ و کذا استخراج الاحکام من نحو الخفی و الجمل
 و الفصل و المشترك - و شامی در رد المحتار نوشته علی ان القیاس بعد الاربعایه
 منقطع فلیس لاحد بعد ان یقین مسئله علی سبیل کما ذکره ابن نجیم فی رسائله - قوله صراحا و مدار
 حکم به آن بر عدم مزاجت سنت و اندراج در عمومات شرعی و تضمن نیت خیر و برکت است
اقول مدار حکم به استحسان بدعت بر ثبوت از اول شرع مانند اجماع و قیاس صحیح مجتهدین
 امت است نه بر مجرد عدم مزاجت سنت و تضمن نیت خیر چنانکه از اقوال محققین قائلین بزم
 بدعت ظاهر است و از عمومات شرعی اگر کلیات کتاب و سنت مراد است پس بدعتی
 از بدعات متنازه فیها در عمومات شرعی مندرج نیست - و اگر اطلاعات شرعی مراد است پس
 ایجاب اندراج محتمل در آن چه اگر فرض کرده شود بطور احتمال باشد تا آنکه منظر آن اجماع و قیاس
 صحیح نباشد ممنوع است چه جایگزین محمل اطلاعات مذکوره از بیانات شرعی معلوم شده باشد
 در احکام الاحکام مرقوم است فان احدث شعرا فی الدین منع منه و ان لم یحدث فهو محمل
 نظر محمل ان یقال انه مستحب له خوله تحت العمومات المستقصیه لفعل الخیر و استحباب الصلوة
 و تحمیل ان یقال بذهاب خصوصیات بالوقت او بالکمال البینه و لفعل الخصوص محتاج الی
 دلیل خاص مقتضی استحباب بخصوصه و نه اقرب و الا غل و موبد این مقام است آنچه در
 ص ۲۴ صواعق البلیغ البازی در رد المحتار منقول و کلام طحاوی و شامی افاده مدعی مخاطب
 نمیکند از عمومات شرعی و در ان اصلا بحث نیست و در کلام شامی ذکر تصریح بما تضمنه

کلام المجتهد است نہ ذکر عمدات شریعت قولہ صراطی سبیلہ و در مظاہر حق و شرح حدیث فلفظ
 نوشتہ اند او و لفظ مالیس منہ میں اشارہ ہی او کی طرف کہ بخانا او سن چیز کا کہ مخالف کتاب و سنت
 کی نہ ہو نیز انہیں ہے آخر بقول پوری عبارت مظاہر کی یہی معنی حسنی عقل سے ایک بات
 بخالی اسلام میں کہ نہیں ہی او کی لیس کتاب و سنت سی نہ مظاہر یا بعضی لفظی یا مستنبط پس وہ مردود
 ہی اور لفظ مالیس منہ میں اشارہ ہی او کی طرف کہ بخانا او سن چیز کا کہ مخالف کتاب و سنت کی
 نہ ہو بر انہیں ہے یہ انتہی پس از سباق و سیاق عبارت ظاہر است کہ مراد از مخالف کتاب
 و سنت امری است کہ سند آن از کتاب و سنت نہ پاس شد و اجداث کنندہ ان کسی باشد
 کہ شان او ملاحظہ سند و استنباط است و آن مجتہدین امت بودہ اند صاحب مظاہر
 ناقل است از سعید و ہمین سید و شرح ہمین حدیث در حاشیہ مشکوٰۃ کفہ فی وصف
 الامم نیز اشارہ الی انہ امر الاسلام استہر و شاع و ظہر ظہور المحسن بحیث لا یخفی علی کل
 ذی بصیر و بصیرت من رام الزیادۃ علیہ فقد حاول امر غیر مرضی لانہ من تصور فہم راہ ناقصا
 فعلی ہذا حیث است ان یقال قولہ فہو راجع الی من ابتغی الزیادۃ علی الکمال فہو ناقص مطلق
 ابن ماکہ در شرح مصابیح نوشتہ قولہ احدث (او اتی بشیء جدید) فی امرنا (ای فی دیننا
 ہذا) (ای ہذا الدین الذی بعثت بہ) (مالیس منہ) (ای مالیر امرنا بہ) او فعلنا و مالیس
 فی القرآن (فہو رد) (ای مردود یعنی من فعل فعلنا و قال قولاً فی الدین و لیس ذلک فی القرآن
 و لا فی احادیث رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یجوز قبولہ و من ذلک الفعل و القول بدعۃ
 و در شرح مشکوٰۃ نور محمد مرقوم است (عن عائشہ قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من احدث
 بعدتی بشیء جدید (فی امرنا ہذا) (ای فی دیننا الذی بعثت بہ) مالیس منہ (ای من الدین
 الذی امرنا بہ) او مالیس من القرآن فہو رد (ای مردود) (ای من احدث فی دیننا شئاً
 لم یکن ذلک فی القرآن و لا فی احادیث النبی علیہ السلام قولاً و فعلاً صریحاً) (استنبط اولہ کلہم
 بصیحة الکتاب کالاجماع و القیاس فہو بدعۃ لا یجوز قبولہ) — و سعید بن محمد بن مسعود انکا ذرونی
 در شرح مشارق نوشتہ (ای من احدث فی الدین شئاً مالیس بہ اصل منصوص و لا فرع
 مقیس بعلتہ جامعۃ فہو بیج مردود علیہ) — و ابن روز بہان در شوارق الاسرار شرح مشارق
 الانوار نوشتہ (من احدث فی امرنا ہذا ان کسیکے بنو بدید آورد و در کار ما یعنی شرع
 مالیس منہ فہو رد) (ان چیزیکہ نسبتاً شد در و پس او رد کرد و شد بدست)

و از اینجا معلوم میشود که جمیع امور محدثه که نه از قواعد شرع باشند ان مردود است زیرا که معنی
حدیث آن است که هر که اختراع کند در شرع آن چیز بیک گواهی ندهد از برای او و اصلی از اصول
شرع پس او مردود است و غیر معمول به و این شامل است جمیع محدثاتی را که در شرع انرا اعمال نیست
خواه که احداث کند او را فاعل یا احداث کرده باشند پیش از او و او بدان عمل کند و اگر بلفظ
احداث متمسک شود جواب آنکه در حدیثی دیگر من عمل علایس علیه امرنا فهو مردود و در اینجا
عمل است نه احداث - احمد بن الحجازی الغشینی در شرح اربعین نوشته من احداث ای
اقتی بشی لم یکن موجودا فی زمن البنی صلی الله علیه وسلم و بواسطی بالبدعة قوله فی امرنا ای بنی
و شرعنا و یطلق علی الشان و منه قوله تعالی و ما امر فرعون بر شیهه ففی قوله هذا اشاره الی ما ذکر
من دین البنی صلی الله علیه وسلم و شانه قوله بالیس منه ای ما نیافیه اولایستدالی شیئی من
اوله الشرع قوله فهو دای مردود و معناه انه باطل و لا یعتد به رواه البخاری و مسلم فی رد
المسلم من عمده ای احداثه هو او غیره لیس علیه امرنا ای لایرجع الی دلیل شرعی فهو دای مردود
و معین بن صفی در شرح اربعین نوشته الحدیث الخامس اعلم انه قد ورد هذا المعنی بکتاب
متفاوته متعارفه و هو اصل من اصول الاسلام کما قال ابو عبید جمیع امر الاله فی کلمه (من احداث
فی امرنا هذا بالیس منه فهو دای) و یستنبط منه کثیر من احکام المعاملات فقوله (من احداث) ای احداث
فی دین الاسلام را یا شیئا لم یکن له من الکتاب و السنة سند ظاهرا و صریحا موقوفه و مستنبط -
قوله فی امرنا ای فی دینا و الامر حقیقه فی القول الطالب للفعل مجاز فی الفعل و الشان و الطريق و
اطلق هنا علی الدین من حیث انه طریق او شانه الذی یتعلق به و هو مهم بشانه بحیث لا یخلو عنه شی
من اقواله و افعاله - قوله هذا فی وصفه بهذا اشاره الی ان امر الاسلام محل داشته و شاع قطعه
المحسوس فمن راع الزیاده فمن نقصانه فی عقله و دینه راه ناقصا فعلی هذا هو روناقص فالضمیر راجع
الی من هو الا صوب بل الصواب و ردیجی مردود من باب استعمال المصدر بمعنی اسم المفعول
او راجع الی الحدیث الدال علیه من احداث و روایت مسلم اصرح فی رد من عمل علما احداثه غیره فینظم
انه لیس بمردود لانه ما احداثه بل اخترعه غیره - فمعنی الحدیث من عمل علما خارجا عن الشرع لیس
مستحباً به فهو مردود فلما بدان که کون اعمال العالمین کلهم بحسب حکم الشریعه و دل مغویه علی ان کل
عمل علیه مره فهو مقبول و عالمه غیر مردود - الاعمال الشرعیة قسما عبادات و معاملات -
اما عبادات فاما کان منها نارحاً عن حکم الشرع بالکلیه فهو مردود و سطحه عالمه - فمن تصرف الی الله

بجعل لم يجعل الشروع قرينة فهو كونه بحال الدين كانت صلواتهم عند البيت مكاه تصديه كمن يقرب سباع
 الملاهي - او بما رخص - او بحذف الراس في غير الاحرام - وصرف المال بتزكين القاب -
 واثبات ذلك مما شاع في زماننا بحيث لا يميز بين السنة والبدعة - بل كثير من علماء زماننا
 يجعلون البدعة سنة والسنة بدعة - ثم اعلم ان ما كان قرينة في موضع يمكن ان يكون بدعة روتة
 في موضع وزمان آخر كصيام العيد والصلوة في المكان المنهي عنه - اما والعمل فان كان ما اخل
 به من اجزاء العمل او شروطه موجبا للبطلان في الشريعة كما اخل بالظهار للصلوة او للاخلال بالركوع
 فيجعله مردودا - وان كان ما اخل به لا يوجب بطلان العمل كمن اخل بالجاعة وان كانت واجبة
 فلا يقال ان عمله باطل مردود بالكلية بل هو ناقص - وكذا الحكم فيما زاد في اعماله تارة بطل العمل وتارة
 تنقصه بسط في كتب الفقه واما المعاملات كالعقود والفسوخ فاما كان منها يغير الاوضاع الشرعية
 كجعل حد شارب الخمر عقوبة بالموت فهو مردود من اصوله لا ينقل به الملك - وما كان منها يعقد منها غنة
 في الشرع فالأقرب بالضبط انه ان كان المنهي فيه حق اليه اي لا يسقط برضا المتعاقدين عنه فهو لا يفي
 الملك بالكلية - وان كان المنهي حق اوصى معين بحيث يسقط برضاه به فانه موقوف على رضاه ان
 رضي استمر الملك والا فلا يصح - وبيع الحاضر للبائدي عند من البطله جعل الحق فيه لاهل البلدة
 كلهم فهم غير مختصين فصار كحق اليه - ولهذا قيدنا بقولنا اوصى معين - ودرنيل الاوطار شرح
 منتقى الاخبار مرقوم است - وعن عائشة ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من عمل عملا ليس عليه
 امرنا المراد بالامر هنا واحد الامور فهو ما كان عليه النبي صلى الله عليه وسلم واصحابه قوله فهو المصدر
 بمعنى اسم المفعول كما بينته في الرواية الاخرى - ونيز درنيل الاوطار بذيل شرح معين جده
 لم يورث - وهذا الحديث من قواعد الدين لانه مندرج تحته من الاحكام ما لا ياتي عليه المحض وما
 اقترحه وادله على ابطال ما فعله الفقهاء من تقسيم البدع الى اقسام وتخصيص بعضها
 بالاخص من عقل ولا فعل فليكن اذا سمعت من يقول بذه بدعة حسنة بالقيام في مقام
 المنع من ذلك اليه هذه الكلمة ما يشابهها من كونه عليه السلام كل بدعة ضلالة طائفة بالليل خصيص
 تلك البدعة التي وقع النزاع في شأنها بعد الاتفاق على انها بدعة جان جارك به فليكن
 وان سكت القصة جحرا واسترح من المجادلة - ومن مواعظ الاستدلال بهذا
 الحديث كل فعل او ترك فعل الاتفاق بينك وبين خصمك على انه ليس من امر رسول الله
 صلى الله عليه وسلم وخالف في اقتضائه البطلان والفساد منسكا بالقرينة في الاصول

من ان لا يقتضي ذلك الاعداد امير نو شر عدم كاشف او وجود امير نو شر وجوده في عدم كاشف
 عليك منع هذا التخصيص الذي لا دليل عليه الا مجرد الاصطلاح مستداهنا الاستيعاب في هذا الباب
 من العموم المحيطة بكل فرد من افراد الامور التي ليست من ذلك القبيل فانما هذا امر ليس من
 صلي الله عليه وسلم وكل امر ليس من امره ورواه هذا وكل رد باطل فالصلوة مثلا التي ترك فيها ما كان
 يفعل رسول الله صلى الله عليه وسلم او فعل فيها ما كان يتركه ليست من امره فتكون باطلة بنفس
 هذا الدليل سواء كان ذلك الامر المفعول او المترك مانعا باصطلاح اهل الاصول او شرطا
 او غيرهما فليكن منك هذا على ذكر - ودر فتح الباري شرح صحيح البخاري مرقوم است -
 هذا الحديث ممدود من اصول الاسلام وقاعدة من قواعد فان معناه من اختراع من الدين بالما
 يفهم له اصل من اصول فلا يلتفت اليه - فاصل بر كوي در حاشيه طريقه محمدية وشرح ما يشرح
 نوشته اى ما ليس من جنس الدين بان لا يكون في حقه اذن من الشارع كالصلوة المعروفة من
 الرغائب والبرادة والقدر وصلوة التيسير بالجماعة وقراءة التيسير والتهليل بالاجرة واتحاد الطعام
 لم يثبت في اليوم الاول وبعده اسبوع او سنة او غير ذلك - ودر ساج بنير شرح جامع صغير
 مرقوم است من احديث في امرنا هذا (اى في دين الاسلام) ما ليس منه (اى ما لا يشهد له
 اصل من اصول من الكتاب والسنة والاجماع والقياس) فهو رد (اى مردود وعلی فاعله
 ودر تيسير شرح جامع صغير مسطور است من احديث) اى الشارع واهل الاختراع واهل باهر حديث من
 قبل نفسه (في امرنا) شأننا اى دين الاسلام (هذا) اشارة الى جلالته ومزيد رفعة
 (ما ليس منه) اى رايا ليس له في الكتاب والسنة عاصد (فهو رد) اى مردود وعلی فاعله
 لهؤلاء - عبد الوهاب شعراني ودر مير ان نوشته ووجه الثاني ان الوضوء النجالي عن التبريد
 لم يردنا فيه شيء عن رسول الله صلى الله عليه وسلم فيحاف ان يكون واخلأ في عموم قوله صلى الله
 عليه وسلم كل عمل ليس عليه امرنا فهو رد اى غير مقبول لكن لما استند الى الاجتهاد وكان مقبولا
 من حيث ان الشارع قرر حكم المجتهد - قوله ۱۲ لكن نفهميده كه اگر حضرت ابن عمر اقرا
 بدعت بودن صلوة صحی نموده اند باری باسحسان آن بدعت نیز تصریح فرموده اند -
 اقول ندانسته كه منحت روایت استحسان صلوة صحی از ابن عمر مشكلم فيها است وروى
 پس استحسان ان بعد از ان است كه مجتهدین آنوقت باسحسان ان حكم نموده اند ولا نزاع
 فيه - و ممكن است كه حكم بدعت باسحسان بعد بلوغ فعل بنی صلی الله علیه وسلم بری باشد

پس در نیوکت علم به بدعت مجاز است از احیای سنت بسبب ندرت فعل چنانکه در قول حضرت عمر
 رضی الله عنه در ترمذی و علی قاری در مرقاته گفته - و توان گفت که مقصود این عمر از قولیکه از آن
 استصحاب نمیده تحسین آن فی نفسه نبود بلکه تحسین آن نسبت به دیگر بدعات باشد مثلاً اگر گویند
 که کفر کافر مجاز است از کفر منافق یا بدعت تفضیلی احسن است از بدعت روافض تحسین کفر
 کافر مجاز یا تحسین بدعت تفضیلی فی نفسه لازم نیاید و محتمل است که مقصود این عمر بیان
 اعتقاد احادیث کنندگان و فاعلان آن باشد لهذا علیها از قول ابن عمر به بدعت بودن آن
 انکار و کراست نمیده اند - نووی در شرح صحیح مسلم نوشته - اما صحیح عن ابن عمر نه قال
 فی الضحی بدعت محمول علی ان صلواتها فی المسجد و القطار بها کما کانوا یفعلونه بدعت لا این اصلها فی
 البیوت و نحو یاذنوم - حافظ ابن حجر در فتح الباری نوشته قال عیاض غیره انما انکر ابن
 عمر ملازمتها و اظهارها فی التمساجد و صلواتها جماعة لانها مخالفه سنة و یویده ما را و ابن ابی
 شیبة عن ابن مسعود انه رای قوما یصلون بها فاکلمهم علیهم و قال انکون و لا بد ففی سؤکم - و در محلی
 شرح خوطا مذکور است - و ذهب جمیع من العلماء الی کراستها و قالوا انها بدعت و منکوا باخبار
 و اورد فی تفسیرها عن رسول الله صلی الله علیه و سلم و عن اصحابه و قال ابن عمر بدعت و نعم البدعت و قال الضیاء
 ما ابتدع المسلمون افضل من صلوة الضحی - و توید مقام است انکار ابو بکره بر فاعلین صلوة ضحی
 و در سنن دارمی در باب ما جاء فی الکراهة فیه مروی است از عبد الرحمن بن ابی بکره ان اباه
 رای ناسا یصلون صلوة الضحی فقال اما انهم یصلون صلوة ما صلانا رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و لا عامة اصحابه - و فرق است در متروک عام و متروک خاص با عمل دیگران پس قیاس یکی بر
 دیگری صحیح نبود و اطلاق بدعت و محدث از حضرات صحابه بر اموریکه بفضیلت و استحباب آن
 خود تصحیح نمود و باشد اگر تسلیم کرده شود تصریح فضیلت و استحباب صار ف از اراده معنی
 حقیقی شرعی مبتدا و از بدعت و محدث باشد و در اثر این مسود دلالت است بر آنکه امر خیر از جهت
 مبادوست و محافظت بوجهیکه موسوم به وجوب شود مکرره میگردد - عینی در شرح صحیح البخاری
 در باره صلوة ضحی نوشته و لک روی عن ابن مسعود لما انکر با علی هذا الوجه قال انما ان
 لا بد ففی بیوتکم لم یصلون عباد الله علی ما لم یصلهم الله کل فلک خیفة ان کسبها انکمال من الفاعلین
 و قطلانی در شرح لا یجیل احدکم للشیطان چنانکه در صلوة احدیت نوشته - و استنبط ابن
 السیرین ان التوجوب انما اطلب لکروا اذ حیث علی الناس ما ان یرکوه عن رتبته لان الیهما

فراوان ثالث و چهارم

کتاب لمن لم يحسن ان يعتقد وجوبه اشار الى كراهية - و احدث حضرت عثمان رضي الله عنه
 من اذان ثالث را از اجتهاد بود که اجماع سکونی بر آن شده و همچو امور از بدعت شرعیه خو خارج است
 و اطلاق بدعت این اعتبار نیست باعتبار شرح عینی شرح صحیح البخاری نوشته ان عثمان را و الاذان الثالث
 الذي هو الاول في الوجود ولكنه ثالث باعتبار شرعية عثمان له اجتهاد موافقة لما للصحة له بالسكوت عدم الاقرار
 فصار اجماعا سكوتيا والاذان الثالث في الوجود هو الاقامة و سلطان في شرح صحيح البخاري نوشته
 و زاد ابن خزيمة في رواية و كيع عن ابن ابي ذئب فامر عثمان بالاذان الاول لما ساقاه بينهما لانه
 اول باعثة الوجود و ثالث باعتبار شرعية عثمان له اجتهاد موافقة لما للصحة له بالسكوت و عدم
 فصار اجماعا سكوتيا و مع هذا بعضه وجودي ان زمان حضرت تير قال شده - و اطلاق بدعت را بر آن سببه
 تجد بدعت به عتبت گفته اند - ملا علی قاری در مرقاة شرح مشکوٰۃ نوشته - لكن يمكن التوثيق
 بين القولين بان الذي استقر في آخر الامر هو الذي كان بين يديه صلى الله عليه وسلم او بان
 اذان بلال على باب المسجد كان اعلا ما فيكون اصل اعلام عمر و عثمان و لعنه ترك ايام الصلوة
 و او آخر زمينه صلى الله عليه وسلم ايضا فلذلك اسماه عمر بدعة و سميت تجد يد السنة بدعة على منوال
 ما قال في التراويح نعمت البدعة هي هذه - و در تخریج زرافعی مذکور است و روى الشافعي
 عن عطاء انه كان ينكر ان يكون عثمان هو الذي احدث الاذان والذي فعله عثمان انما هو
 تكدير الذي امر به انما هو معاوية و كذا روى عبد الرزاق عن ابن جريج قال قال سليمان
 بن موسى اول من زاد الاذان بالمدينة عثمان قال فقال عطاء كلا انما كان يدعو الناس
 و عار و لا يؤذن غير اذان واحد - قوله مستلا پس و لا انما حضرت ابن عمر بر خصوص امير که
 بظاهر مزارحم و مخالف کدامی حدیث شریف باشد مویذند هب طائفة اسمعيلية نیست -
 اقول انکار ابن عمر بر تشویب نه از آن جهت بود که در حدیث آمده لا تتوبين في شئ من الصلوة
 الا في صلوة الفجر - بد و وجه - اول مراد از تشویب در حدیث تشویب در خلال اذان
 است بخلاف الصلوة خیر من النوم گفتن و انکار ابن عمر بر تشویب است بعد اذان قبل از اقامت
 به نحو قد قمت الصلوة حم على الفلاح گفتن - و دوم حدیث لا تقم تک نیست بجهت ضعف ابی اسیر قال الترمذی
 في جامعه و قد اختلف على العلم في تفسير التشويب فقال بعضهم التشويب ان يقول في اذان الفجر الصلوة خیر
 من النوم و هو قول ابن المبارك احمد - و قال اتحن في التشويب غير هذا - قال يوشى احدثه الناس بعد النبي صلى
 و اذان المودون فاستبطلوا القوم قال بين الاذان و الاقامة قد قامت الصلوة حم على الصلوة

نکته

سبحي على الصالح - وهذا الذي قال الحق هو الذي كرمه اهل العلم والذي احدثوه بعد النبي
 صلى الله عليه وسلم والذين في سبيل الله بن المبارك واحمد ان التشويب ان يقول المودع في الفجر الصلوة
 حين من النوم فهو قول صحيح ويقال له التشويب ايضا وهو الذي اخاره اهل العلم وراوه -
 وروى عن عبد الله بن عمر انه كان يقول في صلوة الفجر الصلوة خير من النوم - وروى عن حماد
 بن عمار مع عبد الله بن عمر سجدا وقد اذن فيه ونحن نريد ان نصل في فتوب المودع
 في سجدة عبد الله بن عمر من التسجد وقال اخرج بنا من عذر هذا المبتدع ولم يصل فيه وانما كره
 عبد الله بن عمر التشويب الذي احدثه الناس بعد النبي - وورد في ابن الحاج مذكوري
 وقد كان عبد الله بن عمر را في طريق بالبصرة فسمع المودع قد دخل الى المسجد يصلي فيه الفجر فركع
 بينما هو في اثناء الركوع واذا بالمودع قد وقف على باب المسجد وقال حضرت الصلوة حكم الله
 بغير من ركوعه واخذ عليه وخرج وقال والله لا اصلي في مسجد فيه بدعة - ودر جامع ترمذي
 ما حديث مذكوري - قال ابو عيسى حديث بلال لا تعرفه الا من حديث ابي اسرائيل الملا
 ابو اسرائيل لم يسمع هذا الحديث من الحكم بن عتيبة قال انما رواه عن الحسن بن عماره عن الحكم
 بن عتيبة و ابو اسرائيل سمع اسمعيل بن ابي اسحق وليس بذاك القوي عند اهل الحديث
 در ميزان وغيره مذكوري - انه كان شيعيا متعصبا من الغلاة الذين يكفرون عثمان
 قال ابن المبارك قد من الله على المسلمين بسوء حفظ ابي اسرائيل وقال ابو حاتم لا يجهل
 قال البخاري تركه ابن مهدي وقال احمد لا يكتب حديثه وقال ابن معين ضعيف وقال ابن عدي
 يخالف الثقات - بل كوجه الكفار ابن جرير انت كذا من احدث است بدون دليل شرعي -
 قوله مستل واثنا درين خصوص اعني مسئلة تشويب هم هرگاه بسيار مي از الله دين حاكم است
 بر وجه اند پس كم بدعت شرعية چنانكه سمعيليه ايجاد نموده اند بران جاري نمودن مردود است
 قول جنل ابن الفرسول در بخاري است كه اجزاي حكم بدعت شرعية را بر تشويب كه قول جمهور است
 بقول ائمه من ايجاد سمعيليه خصوم لها به ميگويد عيني در شرح كنز نوشته - و عند التثنية
 ما تشويب والتشويب هو اعلام بعد اعلام مثل ان يقول الصلوة وغيره و عند التثنية هو كونه
 في غير الفجر وهو قول الجمهور كما جاء في النودمي في شرح المذهب لما روى ان عليا رضي الله عنه رأى
 مودعا تشويبا في العشاء فقال اخرجوا هذا المبتدع من المسجد وعن ابن عمر مثله والحديث صحيح
 بن احدث في امرنا انما ليس منه فهو رد - قوله مستل او لا كه حضرت ابن عمر و بيان

بجمله اخبار تشويب

و مرید دیگران انرا سنت میداستند سنت نبودن آن امر خاص تعلیم فرمودند انحراف اول
 بیند که از اثر این عمر چه بود است آیا این عمر مضطجین را نهی از صطباح کرد یا نه سنت نبودن آن تعلیم
 نمود و آیا مضطجین قبل از نهی این عمر به سنت بودن آن صطباح گویا شدند یا بعد از نهی وی و معذرت
 فصل گفتند که نرید بذاک السنته اثر این عمر ظاهر که این عمر مضطجین را قبل از آنکه به سنت صطباح قائل شد
 باشند نهی فرموده پس تا نید قول خصوم لها به ازین اثر بالضرورة ثابت است - قوله صرا و ثانیاً
 و خصوص این امر هم انحراف اول بقصد صاحب غایه جز این نیست که نهی این عمر از صطباح
 و حکم به بدعت بودن آن بوجه عدم ثبوت آن از شارع نزد وی بوده و پس پس حکم به بدعت
 و سنیت آن از دیگران بوجه ثبوت آن از شارع منافی آن نباشد چه ممکن است که امر واحد یکی را ثابت
 شود و دیگری را ثابت نگردد - قاضی عیاض در شرح صحیح مسلم گفته ذهب مالک و جمهور العلماء
 و جماعة من الصحابة الى انه امي الاضطجاع بعد تعتي الفجر بدعة - عینی در شرح صحیح البخاری و در باره
 صطباح شش قول نقل کرده قوی آنکه سنت است و قوی آنکه مستحب است و قوی آنکه واجب است
 و قوی آنکه بدعت است و قوی آنکه خلاف اولی است و قوی آنکه مقصود لذاته نیست و مقصود لذاته
 فصل است در میان سنت فجر و فرضیه آن صطباح باشد یا نه سخن کردن و یا برگشتن از مکان پس
 در بیان قول بدعت نوشته القول الرابع انه بدعة ومن قال بين الصحابة عبد الله بن مسعود
 وابن عمر على اختلاف عنه - فردی ابن ابی شیبته فی مصنفه من روایة ابراهيم قال قال عبد الله
 ما بال الرجل اذا صلى الركعتين تمسك الداية و احمار اذا سلم فقد فصل - و روی
 ایضا ابن ابی شیبته من روایة مجاهد قال صحبت ابن عمر فی السفر و احضروا راية اجمع بعد الركعتين
 ومن روایة سعيد بن المسيب قال راى ابن عمر رجلا يخطب بعد الركعتين فقال احصوه -
 ومن روایة ابی مجلز قال سالت ابن عمر عن ضجعة الرجل على يمينه بعد الركعتين قبل صلاة الفجر
 قال تلعب بك الشيطان - ومن روایة زيد العمى عن ابی الصديق الناجي قال قال ابن عمر قوما
 اجمعوا بعد ركعتي الفجر فارسل اليهم فنهاهم فقالوا نريد بذلك السنة فقال ابن عمر ارجع اليهم
 فاحذرهم انهابدعة ومن كره ذلك من التابعين - الاسود بن يزيد - و ابراهيم النخعي قال
 هي ضجعة الشيطان - وسعيد بن المسيب - وسعيد بن جبير - ومن الائمة مالک بن انس
 و حكاة القاضي عیاض عنه و عن جمهور العلماء - قوله مسند اولاً که فعال صلو و مینت آن اسل
 در آن قویف و تجدید است پس اگر بر او خال امری بطور سنیه و نماز با وجود عدم ثبوت آن

و در آن موضع از سنت انجاری اخذ - اقول درین قول تسلیم تحت انکار است بر بدعتی که مرام است
 نباشد و مزاحمت پیش نهاده در صورت مخالفت بهیت فعل و قول و تفسیر شایع در همه عبادت
 از قرارت قرآن و اشغال و ادکار و صدقات و غیره که بعمل و قول و تفسیر شایع معلوم نده لازم است
 و توقیف مخصوص بصلوة و بهیت بصلوة نیست بلکه عام از صلوة است در تلخیص حاشیه توضیح مذکور است
 لایمحل للرای فی مقادیر العبادات و هیاتها و اثبات المماثلة بینها - و در مدخل ابن الحاج مطهر است
 العبادة هی ما قرأها الشرع الشریف و بینها و ما لم یقره فلیس بعبادة - و در شرح عمدة مرقوم
 المالک علی مدیة العبادة التبع و التوقیف - و فتح الباری شرح صحیح مذکور است و وجه بیان الاصل
 فی العبادة التوقیف - سیوطی در طلوع الزیاد و در ج ۲ ثانی عدم نشر و تعلیقین بر ایام سبعة نوشته است
 و ثانیاً این مذکور توصیفه لا مدخل للرای فیها - باقی قول و بطور نیست که مشهور است بر آنکه ادخال
 امری در صلوة با عدم ثبوت آن اگر بطور نیست نباشد لایق انکار نیست حکما تری قوله ص ۱۴
 و ثانیاً و خصوص این امر هم حکم به بدعت شرعی بودن حسب تفسیر مختار صاحب رساله صحیح نیست چه
 در مذہب مالک و امام شافعی بسیاری از صحابه و تابعین عدم کراهت آن ثابت است اخذ
 قبول عدم کراهت آن در مذہب مالک و غیره بجهت ثبوت آن از سنت است در کافی و در شرح
 موطن آورده و قد صح انه صلح لم یزل یقین فی الصبح حتی فارق الدیار و اده عبد الرزاق و الدار
 عطی و صحیح النکاح - و مکرره و بدعت شرعیته بودن آن از جهت عدم ثبوت است - و در محلی شرح
 موطن مرقوم است و اما ما رواه عبد الرزاق و الدار عطی عن ابی جعفر الرازی عن الربیع بن انس
 ما زال البنی صلح یقین فی الصبح حتی فارق الدیار - ضعیف اسناد و ابو جعفر الرازی ضعفه احمد و ابو
 ریحان و ابن سبین و ابن المذنبی - و لو صح یحتمل ان یکون المراد بالقنوت فی طول القيام - و در مصنف
 بن ابی شیبہ مروی است حدیث ابن ادریس عن ابی مالک عن ابیه قال قالت اصبحت خلف
 رسول الله صلی الله علیه و سلم و ابی بکر و عمر و عثمان افکانوا یقینون فقال لا یابنی ہی محدثه - حدیث
 سعد بن سعد عن النبی عن ابی جعفر عن انس قال انما قلت رسول الله صلح فی صلوة الصبح شهر ابدعو
 علی الناس قلوباً و انما ساسن اصحابه یقال لهم القراء - و فی الباب کثیر من اصحابه تبرکون القنوت
 فی الفجر منهم ابن مسعود و عمر و عثمان و ابو بکر و ابن عباس و ابن عمر - عینی در شرح صحیح البخاری
 نوشته - فی المنتقی لابن عمر و عن ابن عمر و عمار و القنوت فی الفجر بدعت و به قال البیهقی بن
 سفید الانصاری و یحیی بن یحیی الا مدلس - و در محلی شرح موطن مذکور است - و در شرح الدار

عن سعید بن جبیر قال شهد انی سمعت ابن عباس یقول ان القنوت فی صلوة الظهر بدعة -
 و نیز در محلی مطروبت و استدلال لکن از آنجا که باروی الترمذی و النسائی من ابی مالک سعد بن طارق
 الأشجعی قال قلت لابی انک قد صلیت خلف النبی صلیم و ابی بکر و عمر و عثمان و علی سنان و اسحق بن
 سنین اکانو یقینین قال ای بنی محدث قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح و العمل علیه عند اکثر
 اهل العلم قوله صلا اولاً که روایت منع و نهی را معارض است آنچه بسیاری از مفسرین و فقها
 در باب عدم نهی و منع از حضرت دی صلیم راجح - اقول روایت عدم نهی مضطرب است
 و یک را وی آن ابراهیم بن محمد بن نعمان معنی مجهول الحال قال العراقی فی شرح الترمذی لم اقف
 علی حاله - در تفسیر کبیر به لفظ عن علی انه رای فی المصلی اقوالاً یصلون فقال ما رایت رسول الله
 صلیم یفعل ذلک فقیل الاتیهنا بهم فقال حتی ان ادخل تحت قوله رایت الذی نهی عبدی اذا صلی -
 و در در مختار به لفظ ان علیاً رای رجلاً یصلی بعد العید فقیل انما کنه یا امیر المؤمنین فقال اخاف
 ان ادخل تحت الوعد قال الله رایت الذی نهی عبدی اذا صلی - و در سند خوارزمی -
 به لفظ عن علی انه رای رجلاً یتقل بالصلوة قبل العید ایح سنقول است پس اضطراب ظاهر است
 و موید منع و نهی است آنچه سعید بن منصور در سنن خود از ابن سیرین روایت کرده که ان ابن
 مسعود و خدیجه قاما و نهیا الناس ان یصلوا یوم العید قبل خروج الامام الی المصلی -
 و طبرانی در معجم کبیر از عبد الملک بن کعب روایت کرده قال خرجت مع کعب بن عجرة یوم العید الی
 المصلی فجلست قبل ان یاتی الامام ولم یصل حتی انصرف الامام و الناس اهبون کانهم علق
 سحوا المسی فقلت الا تری فقال بذه بدعة و ترک لسنه - قوله صلا و ثانیاً در این
 امر در سلف اختلاف بوده است ایح - اقول اختلاف در سلف چه مفید لها بیه باشد زیرا که
 جائز است که مجوزین قول یا فعل یا تقریر آنحضرت مفید جواز رسیده باشد که بالغین نرسیده باشد
 بحجت عدم ثبوت آن از آنحضرت مکرره و مشتند و ممکن است که مجوزین بقیاس جائز داشته باشند
 و قائلین که است قیاس ایشانرا مقبول نداشته باشند پس این بدعت نزد ایشان صحیح
 پیدا نکرد و ضرورتیست که بر قیاس مجتهد صحیح باشد و هر قول هر صحابی عموماً واجب القبول بود و نه
 مجرد صحابه و تابعین مجتهد بودند تا هر فعل هر صحابی یا تابعی محمول بران باشد که با جتها گفته باشد
 و آنچه از دلیل شرعی نایست خود از بدعت شرعی خارج است و مقصود صاحب غایه از ذکر این است
 و امثال آن نیست مگر ثبات آنکه نزد سلف آنچه از خارج ثابت نیست باعث شرعی است

ترتیب از صلوات

اند که برای بعضی سلف در خصوص آن بسبب عدم ثبوت حاکم بر خلاف علم بعضی بویکر وجه ثبوت داده اند
 نیز صحیح است پس مقصود از بین الثبوت است گو حکم به بدعت و خصوص فعلی بسبب ثبوت آن از دلیل
 شرعی که بر خاکین نه بدعت ظاهر شد مقبول نباشد و آنچه ابن الفرسول در اینجا نوشته همه از جهل و
 نادانی است و آنچه از شرح مخصص نقل کرده و لا یعرفون بان العبدۃ المذمومه هو المحدث فی الدین من
 غیر ان یكون فی عهد الصحابه و التابعین و لا دل علیه الا لیل الشرعی با د م است مقرر حصیر بدعت مذمومه
 بر آنچه مزاحم و مصادم سنت باشد که بنای دین جدید نهاییه و مذهب حادث فراسله برانست -
 قوله هذا ازین هر دو اثر هم چگونه مذهب اسمعیلیه ثابت نگردیده انما اقول در این هر دو اثر صریح
 و لاف است بر آنکه آنچه آنحضرت نگرده باشند واجب الزم است مگر آنکه حسن خیریت آن بدیلی از
 دلائل شریعه ثابت نگرد و لهذا ابو بکر قول حضرت عمر را در جمع قرآن با آنکه موجه نبود بوجه شریعه ذهاب
 بسیاری از قرآن بر تقدیر دست برداری از جمع در اول صله قبول نفرمود بلکه بحث و تکرار نمود
 و گفت کیف تفعل شیئاً لم یفعله رسول الله صلی الله علیه و سلم و ما دام که اجماع نشد جمع وقوع نیافت
 پس از لفظ هذا و الاخیر شاکر دیدن و صدر اثر را ندیدن و بر لفظ فلم یزل عمر را جعنی حتی شرح الله
 صدری الذلک و آیت فی ذلک الذی رای عمر - و لفظ فلم یزل ابو بکر را جعنی حتی شرح الله
 صدر الذی شرح به صدر ابی بکر و عمر خیال نکردن چه بلاست ایاسکر شراب قهر الهی است یا صحر
 بناد بدعت و کمرایی - و صحیح بخاری روایت است از زید بن ثابت قال ارسل الی ابو بکر یقتل
 اهل البیامه فاذن عمر بن الخطاب عنده قال ابو بکر ان عمر اتانی فقال ان القتل قد استخیروم
 البیامه بقراءه القرآن وانی اشیء انی استخیر القتل بالقرآن بالموطن فیدب کثیر من القرآن وانی
 اری ان تامل جمیع القرآن قلت لعمر کیف تفعل شیئاً لم یفعله رسول الله قال عمر هذا و الاخیر من
 یزل عمر را جعنی حتی شرح الله صدری الذلک و آیت فی ذلک الذی رای عمر - قال زید
 قال ابو بکر انک رجل شاب عاقل لا نتک و قد کنت تکتب الوحي لرسول الله صلی الله علیه و سلم
 فتفتح القرآن فجاءه فوالله لو کلفونی نقل حیل من احبال ناکان النقل علی ما امر فی به من جمیع
 القرآن قال قلت کیف تفعلون شیئاً لم یفعله رسول الله قال هو والله خیر فلم یزل ابو بکر یرا حفر
 شرح الله صدری الذی شرح به صدر ابی بکر و عمر اکیف - و از همان جا شاید صحیح بخاری که
 استناد آن محمود ظاهر کرد زبان آن حضرت مانع از جمع موجود بود و بعد آن حضرت صلعم مانع
 مانع گردید و داعی و مقتضی جمع یافته شد با وجود اصل آن در عهد آن حضرت صلعم عبارت

در جمع در آنجا

حاشیه در این کتاب - قال خطاب بن احماد بن حنبل بنی سلمه فی المصحف لما کان منسوبة من روى و ناک
 لبعض حکامه او تلاوته فلما انقضی نزول بعونه الهم المداخل فصار ذلك وفار بوعده اتصادق بظمان
 حقه علی هذه الزمة وکان ابتداء ذلك علی يد الصديق بشورة عمر وقد کان القرآن كما كتب فی عهد رسول الله
 صلعم لکن غیر مجموع فی موضع واحد ولا مرتب السور - ولهذا قال الساجد جمع القرآن ثلثه مرات
 احد بالبحر بنی سلمه و اخر بسنده علی شرط الشيخین عن زيد بن ثابت قال لما جوسا عند رسول الله
 صلعم نزل القرآن فی الرقاع الحديث قال البیهقي يشبه ان يكون المراد تالف ما نزل من
 الايات المقررة فی سور و اجمعها فیها باشارة النبی صلعم - والثانية بحضرت ابی بکر المذکور فی حدیث
 ابیاب - والثالثة بجمع عثمان و جمع الصحابة فسخوها فی المصاحف وكتبوها بلمنه قریش و ارسل
 الی کل اقل المصحف ما نسخوها و کان ذلك فی ستة و عشرين - قوله صرحه در بیان ثواب
 عمر اصلاً مذکور نیست که کسی سوائی که گفت سخن سفر تطوع خواند و گمراه خواند شد انحر - اقول اگر چه ابن
 عمر درین اثر به گمراه شدن کسیکه سوائی و در گفت فرض و سفر تطوع نماید تصریح نکرده لیکن وی
 رضی الله عنه بدین اثر بر خوانندگان تطوع و سفر سوائی و در گفت فرض بی شک انکار و منع نموده
 شیخ دهلوی در ترجمه مشکوه نوشته - بدانکه این حدیث دلالت دارد بر انکار و منع ابن عمر
 نوافل را در سفر - و اینجا مدعی که وی بسفر خود رومی دید که فعل میگذارد و انکار نمیگوید - مراد از
 فعل در اینجا فعل غیر است و محل انکار و منع نزوی نوافل را بسته اند - نووی در شرح
 صحیح مسلم الشرح اثر مذکور نوشته - و مراده الماخطة الراجعة مع الفرائض کسنة الظهر و العصر
 و غیره من المكتوبات و اما النوافل المطلقة فقد کان ابن عمر یعملها فی السفر و روی به عن النبی صلعم
 کان یعملها - و لو سلم یس ممکن است که عدم انکار بعد از باو غ و روایت فعل ان حضرت صلعم باشد
 و مقصود از ذکر این اثر و امثال آن همین است که نزد ساف مقرر است که در امور دینی و باطنی
 در عبادات آنچه از آنحضرت ثابت نباشد لازم الانکار است نه آنکه هر آنچه بعضی در آن بسبب
 عدم ثبوت بخلاف بعضی بسبب ثبوت حکم کرده نیز صحیح است پس فعل خلاف در سئل از دیگران
 که منصر صاحب غایه نیست از جهل و نا فهمی ابن الفرسول باشد - قوله صرحه اولاً و اما اینکه این
 حضرات در سائل خود را فرود اندازان اقوال هرگز نباید تفسیر مقبول شان حاصل نگیرد و انحر
 اقول مراد در همه اقوال آنکه مدارک است و منع و بدعت بودن چیزی در دین عدم ثبوت است
 از روی کائنات چه جای که ثبوت آن از صحابه و تابعین نیز نباشد پس ذکر صحابه و تابعین بعضی

در بیان ثواب عمر

احوال برای زیادت شمع حال آن چیز است و پس پس مستحبات صحابه و تابعین هیچ تابعین چندین
 غالباً از سر در کائنات ثابت است و توفیقیات بنفسها ثابت است و قیاسیات باصلها و سند
 آنچه فرض کرده شود و کسب و کائنات منتهی نیست محل انکار و روشنش ضرورت است - قوله و ثانیاً از حکم
 بعض علماییه که است امری در کدامی مسئله جزیه فرعیه اصل عقیده مخترعه اسما عیالیه که صاحب رساله ادعا
 اجماع بکلیان دارد چگونه ثابت شود انحراف - اقول ادعای اجماع منکر تقسیم و قائلین آن در عین
 خفیه نبودن آنچه از دلیلی از دلائل شرعیه ثابت نیست بجهت حکم بعض علمای بکلیان است امری در کدامی
 مسئله جزیه فرعیه نگرفته بلکه بجهت قول قائلین تقسیم و تفسیر بدعت مذمومه یا حسن نموده
 هستند و مستند صاحب رساله حج شرعیه است و پس و استناد از کتب علماء و آنچه موافق اول شرعیه
 است برای الزام تعالیه و فراسله پس حکم کسی از علماء باستان خیریه از جهت دخول اندر آن
 در عموماً خیالی است بیه و فراسله نه در عموماً حقیقه و عدم مزاحمت سبب خطاست هرگز قابل قبول
 نیست بدلیل تفسیر بدعت مذمومه پس که از قائلین تقسیم منقول است - قوله صاحب رساله
 که در تفسیر مذکور لفظ ثبوت آورده حسب تصریح مفاد از آن ثبوت مخصوص بدلیل خاص است و قائلین
 تقسیم بدعت مذمومه نفی ثبوت بوجه عام معتبر داشته اند و نیز بلزوم مخالفت و مزاحمت اندراج
 تحت ممنوعات عقیده داشته اند انحراف - اقول مقصود صاحب رساله از ثبوت ثبوتی است که
 در شرع معتبر است و عامه اهل تشیع قائل آن پس را امور توقیفیه و لایحاص مقتضی اباحه و سبب
 آن بخصوصها باید و در غیر آن دلیل عام کافی بود لیکن مراد از عام اصولی است نه عام مرغومی لاجرم
 و فراسله که مطلق را نیز عام خیال کنند و مراد قائلین تقسیم و تفسیر بدعت همین ثبوت است و پس
 قائلانی ذوالوجهین که بوجهی از افراد عام است و بوجهی خارج از آن پس محکوم علیه حکم عام صرف
 بوجه اول توان شدند بوجه ثانی باقی عقیده بلزوم مخالفت و مزاحمت و اندراج تحت ممنوعات
 مذمومه بعض شافعیست نه مذموم جمهور و حنفیه - این احتجاج در مدخل نوشته قد احتفلوا فی
 البدع این نسخ مطلقاً و هو مذموم مالک و اکثر اهل العالم الا اذا عارضت السنن و هو مذموم
 الشافعی من تبعه - و علامه برکوی در طریقه محمدیه نوشته و البدعة فی العبادة و الکائنات و منها
 ای دون البدعة فی الاعتقاد و لکنها ایضاً منکر و ضلالة لاسیما اذا صادفت سنة موکدة
 و خود برکوی در هاشمیه طریقه محمدیه نوشته - ای اذا عارضت محکوم منکر اما تعاقب العلل
 و اما عند عدم الصادقة فمفسدنا منکر خلافاً للشافعی - و مع هذا قول شافعی اصل است درین

اعتقاد که بپایه ثبوت رسد در این لفظ خلاف آمده و این لفظ محل بحث است که معنی عدم موافقه باشد -
 و این ملک در شرح مصباح نوشته او کل محدثه ای کل فصله محدثه و بدو (ای معنی باقی و معنی
 المحدثه و البدعه فی اللغة واحد و لکن المراد البدعه فی الحدیث المخالفة للسنة ای کل فصله اتی بها جدیداً
 لم یعلیها البنی صلیه السلام ففی مخالفة السنة و المخالفة السنة ضلالة و همچنین در شرح مشکوٰۃ
 نور محمد حنفی قال و کل بدعه ضلالة و مراد او با البدعه المخالفة للسنة ای کل فصله اتی بها جدیداً
 لم یعلیها البنی صلیه السلام ففی مخالفة السنة و مخالفة السنة ضلالة - و بر تقدیر تسلیم اراده مزاحمت و مضار
 از مخالفت گفته خواهد شد که مزاحمت سنت باشد و بر بدعت که بدلی از دلائل شرعی بران و ال نبود
 چنانکه سابق معلوم کردی بدلائل احادیث و بوجه آنکه چنین بدعت رافع عدم استمرار است که سنت بود
 اما آنچه بدلی از دلائل شرعی ثابت گردد و پس مزاحمت سنت نباشد زیرا که عدم چیزی با ثبوت وجود
 آن بدلی سنت نبود و هر حال بالاتفاق مآل بدعت مذمومه بسومی امری حادث باشد که
 بدلی از دلائل شرعی ثابت نبود قاضی عیاض در شرح صحیح مسلم نوشته کل ما احداث بعد البنی صلیه
 فهو بدعه فان كان موافقاً لاصل من السنة قیاساً فهو محمود و الا فهو ضلالة - و در تلخیص التجرید شرح
 جوهر التوحید مرقوم است و کل ما وافق الكتاب او السنة او الاجماع او القیاس اجلی خصوصاً
 و ما خرج عن هذا فهو بدعه مذمومة و ان اعتقدت قرينة و تحت للعامل فيه نية - و در جوهر التوحید
 مرقوم است و کل خیر فی اتباع من سلف + و کل شر فی ابتداء من خلف + و در تلخیص
 التجرید شرح جوهر التوحید مرقوم است (فی ابتداء) ای اختراع و احداث بالمعنی
 عصر صلعم من القرب و العبادات نیار علی دخول البدعه فیها کما معاملة کما هو مختار احلار
 الخفیه کالتجسس و صاحب نصاب الاحساب و لا یناوله اول الشریعة ای فی الذموم من
 طریق ابتداء - و در مصباح المنیر در ذکر معنی بدعت مذکور است تم غلب استعمالها فاما هو
 نقص فی الدین او زیادة لکن قد ینکون بعضها غیر مکررة فی معنی بدعه مباحه و هو ما یشبه بدعت
 اصل فی الشرع و اقتضیه مصلحتی یندفع بها مفیدة کاحتیاج الخلیفه عن احداث النیاس -
 و در شریعة الاسلام مرقوم است و کل بدعه فی الدین ضلالة و قد كانت الصحابة رضی الله عنهم ینکون
 اشداً لانکار علی من احدث امر او ابتدع رسالهم شیعه و ده فی عهد النبوة قبل ذلک او کثر صغر
 ذلک او کبر کان فی المعاملة او فی العبادة او فی ذکر - طبعی در شرح مشکوٰۃ بشرح اسم
 بدیع نوشته قال الشيخ ابو القاسم و من اذاب من عرف هذا لاسم لله تعالى ان سب

البدعة ویلایم السنة والبدعة بالیس لها اصل فی الکتاب والسنة واجماع الامة - قوله صدق
در همین صفحه که علامه ابن حجر مکی و ملا علی قاری نموده بر اهل علم مخفی نیست که اینجا بسیاری
از امور را بدعت خبیثه میگویند آخر اقول بدعت خبیثه گفتن امری حادث را که ثبوت آن
از دلیل شرعی نیست خطا و غفلت است از تعریف بدعت مذمومه و بدعت حسنه که فرد ذکر کرده اند
و اهلشان یساق السهو والنسیان - قوله صدق انما قبل ثبوت رسیدن صحابه کرام و غیرهم
بسیاری از امور را بدعت حسنه فرموده اند با وجودیکه صاحب رساله آن امور داخل در معنی
مختار خود میکند آخر - اقول این چنین از ماقبل هرگز ثابت نشده پس این همه کذب است و غلط
گفته از ما فحشی مرام کلام و معنی بدعت مناسب مقام و جمل از سبب اختلاف صحابه و غیرهم در بدعت
و مکرده و بدعت حسنه گفتن کفایا بسبب اختلاف در ثبوت و عدم ثبوت باشد به نسبت اشخاص
یا اوقات - قوله صدق بر مذہب عامه طائفه اسمعیلیه که ما و رای سنت آن حضرت صلعم را بدعت
شرعیه قیام میدن و بسیاری از امور را با وجودیکه صحابه کرام و مجتهدین عظام از مذمات حسنه
شمرده اند و مانند آن وارد میکنند و با استدلال عدم فعل بلکه عدم نقل از آن حضرت صلعم علی
الاطلاق حکم ضلالت لازم مینمایند صریح نزاع حقیقی است آخر - اقول کسیکه ما و رای سنت
را بدعت شرعیه مستقیقه گفته مرا دشمن از سنت عام است از سنت حقیقیه و کلامیه و قول بایراد امور بلکه
صحابه کرام و مجتهدین عظام آنرا از بدعت حسنه شمرده اند و مانند بدعت شرعیه مستقیقه کذب و افتراء
باقی آنچه از دلیل شرعی ثابت است حکما داخل فصل است و منقول حکمی - و خلافت و محد و غیر
محد و بودن بدعت حسنه مبنی بر نزاع محد و بودن و غیر محد و بودن اجتهاد است کسیکه با قطع
اجتهاد قائل شده بدعت حسنه را محد و گوید و کسیکه با استمرار اجتهاد گفته بدعت حسنه را محد و
نگوید نزد فریق اول بدعت حسنه منحصر در موقوف بر قیاس و اجتهاد مجتهدین سابقین تشخیص
بخان باشد و نزد فریق ثانی غیر منحصر و اختلاف صحابه آنرا در بدعت و مستحسن بودن امری با اختلاف اشخاص یا اوقات
مستثنی است بر خلاف در ثبوت عدم ثبوت باعتبار شخص او قیاس و حکم به بدست ایشان یا بوجه مجاز است در بدعت
یا بوجه ثبوت است از قیاس و اجماع - باجماع آنچه گفته نظر قول به نزاع نظمی نتوان شد -
قوله صدق حکم به تفرقه حکم حسن و قبح و محبت و بطلان چه معنی دارد - اقول معینش آنکه قول تقسیم
گوشائی قول به عدم تقسیم نیست که رجوع هر دو سوی امر احد است لیکن بخبر قول به تقسیم منقول
است بدو وجه مذکور - قوله صدق استعمال اطلاق بدعت از صحابه کرام آخر - اقول

اطلاق بدعت از صیغه کلام غیر هم بر امور مستحبه ادا تصحیح استخوان بنا بر معنی لغوی است بدلات اطلاق ایشان بدعت
 بر امور غیر مستحبه بقصد انکار و اطلاق آن بر امری بسبب وجود مناسبت منعی شرعی مستلزم وقوع اطلاق آن
 بر امری دیگر با فقدان مناسبت مذکوره نباشد لکن اطلاق نیز صحیح بود پس برای حق تقسیم بر تقسیم بدعت
 بطرف ثبوت اگر استقول بودن آن را از جهتین صحیح فرض کرده شود و مجرد فعل مجتهدین بسبب ابد بقای کلام
 خیر الانام بر اصل و حکمت انتاج کلام وی علی الصلوة والسلام بلا تکلف و تصرف در کلام کافی
 نباشد چه جائیکه از مجتهدی سلم الاجتهاد قول این تقسیم نیز بطریق صحیح
 ثابت نشده باشد - قوله سنی فقره اول اینکه بر محدث یعنی امریکه مزاجیم سنت باشد بدعت
 سنی است و معنی فقره ثانیه اینکه بر بدعت سنی ضلالت است انحر - اقول تصحیح کلام بد معنی
 که صحیح تکلف است و معنی محدث دار کتاب حذف کثیر مخالف ظاهر بدون قیام دلیل وجود ضرورت
 داعیه آن با حکمت کلام بدون این حذف بر تفسیر یک موجب تقسیم نبود اما موجب حسن تفسیر تقسیم نباشد
 و آنچه از شرح سفر السعادت و مرقاة آورده معنی کبری است موافق زعم شارح سفر السعادت و صاحب
 مرقاة نه معنی صغری و از آنچه ما از شرح مصباح ابن ملک - و شرح مشکاة نور الدین با قبایل در رد
 و فتح گردیده که لفظ محدثه در صغری بر معنی لغوی است و لفظ بدعت در صغری و کبری هر دو بمعنی مخالف
 سنت است - قوله قطع نظر از آنکه استعمال لفظی معنی خاص بر قسم خاص منافی تقسیم
 بمعنی عام نیست انحر - اقول خصم قائل منافیة نشده بلکه محدودیت اراده معنی خاص معلوم نه ضروری
 فرا سده در حدیث ذکر کرده تقسیم متفرع بر اراده معنی عام است که لغوی است یا قریب بمعنی لغوی
 و توفیق در هر دو کلام شافعی محل محدث است در روایت بیعتی بر معنی لغوی محل آنست در روایت
 کتاب السنه بر معنی شرعی - و در روایت کافی قوله من فعله جاز داخل قول اینجمله نیست بلکه بر لیس
 بسته دیگران تفریع غلط کرده اند - لهذا اگر است تعریف از ابی حنیفه منقول است و همچنین آنچه
 صاحبین در روایت اصول - و عدم کراهت که از صاحبین روایت کنند غیر روایت
 اصول است بنا بر آنکه اقتدا بر صحابه در آنچه بیرون از رای است لازم و آنچه در زمان
 خلفا بلا تکلیف معمول شد حجت دانستند ابن عباس و عهد خلافت علی کرم الله وجهه تعریف را بطلان آورده
 و انکاری بر آن نشد شیخ الاسلام احمد بن عبد الحلیم و صراط مستقیم نوشته و کمره طائفه
 من الاقربین کما بر این معنی دالی حنیفه و مالک غیر هم و من کمره قال هو من البدع فیندرج
 فی العموم لفظا و معنی و آن را در حدیث مالک ابن عباس فی البصرة حین کان خلیفه لعل

بن ابطال بیها و لم یکن علیہ ما یفعل فی عهد اختلاف الراشدین من غیر انکار لا یكون بدعة -
 و طلبی شرح فیه کبیر نوشته - و عن مالک انه سئل عنه فقال لیس بذان امر الناس
 انما يحتاج هذه الاشياء والبدع انتهى و مراده بالناس اصحاب رسول الله صلعم من اهل یمن
 ابرهم فهو بدعة و البدعة اولها لم یستلزم منه فیه بدعة و تلخیص بالنیة چه ضرورت که نزد صاحب عنیه
 شیر از بدعات شرعی باشد زیرا که تلفظ بالنیة نزد بعض اعیان ثابت است گو دیگران کلام کنند
 و صحت این قیاس و قیاس صحیح دلیل شرعی است و آنچه از دلیل شرعی ثابت است از حدیث
 شرعی خارج - در مرآة شرح مشکوٰۃ مذکور است و قاسن بعضهم علی ما فی الصحیحین من حدیث
 انهم انما سمعوا النبی صلعم یسبح بالبحر و العمرة جمیعاً یقول لیکن عمره و حجة و هذا یصریح باللفظ و انما یستلزم
 مما ثبتت بالقیاس - قوله مثلاً ازین قدر دعوی صاحب رساله بیثبوت نرسیده -
 اقول چون از تقدیر معلوم شد که موجود این عمل عمر بن محمد و صاحب اربل است و موبد جواز
 آن تصنیف کتاب ابن وحیه واضح گردید که حدوث این عمل تقریباً در ابتدای همان سابعه است
 زیرا که اقتضای ابن وحیه اربل را در سینه شش صد و چارست و تصنیف کردن سواد بعد از آن
 چنانچه از تاریخ ابن خلکان ظاهر است لهذا سواد ای ابن الفرسول و صد ۲۵ اشباع نوشته
 و اول کسیکه احداث این فعل خیر از ملوک و سلاطین کرد سلطان مظفر الدین اربلی است که در
 سده شصت و چار هجری لغوی حدیث من سبنة حسنة الحدیث خود را و سایر سلاطین
 غاطین این عمل را محرز حسنات ساخته علم سبقت در مآول بسیار ان سادات برافراخت انتهى
 قوله مثلاً اما نایب شاه درین عمل از علما مقصود بر این دجیه نیست انما اقول حضور علما مجلس
 صاحب اربل اگر صحیح باشد ظاهر است که این علما علمای سواد باشند که در مجلس ملاهی و ملاهی
 حاضر میشوند و تجویر سماع صوت ملاهی و ملاهی میکنند و قول ابی شامه لائق پذیرای نیست چنانکه
 مبتدعین قول او در منع تقلید مجتهدین قبول نکنند قوله مثلاً چه عدالت و جلالت گشتند و ستمه بودن
 اکابر علمای کاظمین و ادبیای صاحبین از فقها و محدثین که استخوان مجاس و مخالف برکات منازل
 فرموده اند کافی و دافی است برای اثبات اصل مقصود انما - اقول عمر رسول مجهول الحال است
 از قادیان جلال جالش معلوم نشده و تجویر ابوزرعه عراقی و ابن حجر عسقلانی و اشاعه تالیف شده
 بصحت نرسیده و در موفات ایشان اثری از ان یافته نمیشود و مجرد روایت ابن حجر
 سیوطی که انبیا هم که درین خصوص ستم اند قابل وثوق نتوان شد و شاید که ابن بشیر آن باشد

اینها نیز
 در کتاب
 اربل

که ابن الفرسول در صدر برخی از مردم مثل صاحب قاموس و ابن حجر و صاحب مجمع البحرین و حافظ زبیری و ابن
عراق و غیرهم ساز مجوزین شمرده حال آنکه از بیان تجویز این عمل ثابت نگردیده و معینند قول باطل ایشان
بندایه حجت شرعی نیست و نبودن ایشان از اهل قیاس و نبودن سلسله از سائل قیاسیه حجت این قیاس
مسلم علمای ما که در بعضی مسائل قول ایشان ذکر کنند مقصود از آن یا تأیید باشد بموافقت دیگران
یا الزام مقلدین ایشان و شاید که لها بیه نیز بعضی اقوال مجوزین قبول نگردیده باشند مانند قول
ابن الجوزی - در نشر فی قراءات العشر - و تثلیث سوره اخلاص و زمان تراویح بر فترت هر روز
حیث قال - و اما بیهوده بعضی اقرار من کذا قل هو الله احد عند ائمتهم ثلاث مرات فی شئ لم یؤید به
و باز گفته - و قد صار العمل علی هذا فی اکثر البلاد و عند ائمتهم فی غیر الروایه - و الصواب ما علی السلف
مسئله یعتقدان ذلک سنه و لهذا فصل ائمه احنایه انه لا تکرر سوره الصمد و قالوا و عنه یعین عن احمد لا یجوز
والله الموفق - و مانند قول ابن ناصر الدین دمشقی - و رد الوافر تبیح سرای شیخ الاسلام
این تمییه - قوله ما نایا از احتمال غنا و غیره علی الاطلاق جرم حکم فسق قطعی شاه اربل نمودن
موافق تحقیق مستندین صاحب سارنجیه است انما اقول قطع نظر از بحث در اینجا این حکم بیه
قطعی است یا نفی و انجیم ضعیف است یا نفی قطع نظر از اینکه صاحب اربل مستعمل غنا بملای بود در جواب سوال میر و هم ماته و جواب
سوالات عشره تجویز غنا بجز در آیات الهی و بینه که ابن الفرسول جواب سوال میر هم ماته و دیده واجب
سوال چهارم و پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم را از اجوبه سوالات عشره اخیره مانده نمی بیند که
در آن مرقوم است - فی الذخیره ان التفتی مع جمیع انواع حرام عند علمائنا - و ایضافیه -
فی فتاوی النسای استماع صوت الملاهی و العنا حرام - و ایضافیه - و قول محمد اللعین
دلیل علی ان التحريم لا یختص بالمرأه لان الضرب بالعصی التفتی مع حرام لان ذلک لهو و الله
کلمه حرام الاثنته - ملاعبه الرجل مع ابله - و تأویبه لفرسه - و ماصله بقوسه - و بذقن
من فتاوی العتباتی - و ایضافیه - و فی الضمیرات - و فی المنافع اعلم ان التفتی حرام فی
جمیع الادیان - و ایضافیه - الضرب بالعصی و التفتی حرام لافیه لهو و لعب - و ریخا استماع
است از جوابات سوالات عشره و شاید لها بیه جواب سوال سادس را از جوابات سوالات
عشره قبول نکنند که حنفی مذیب را عمل نمودن بر مذیب شافعی در آنست که دلائل کتاب نیست
در نظر او و آنست که مذیب شافعی را ترجیح دهد جائز نوشته - و همچنین است حال حجه الاسلام
و اسناد علمای ما باینحضرات برای مجرد تأیید است بموافقت یا بر الزام کسانی که اقوال

يثان محبت دارند - و قول شامی مقابل آیات احادیث و اقوال علمای کبار و فقهای نامدار بحسب
 رزید - فی مدخل باب النجاس و قد سئل مالک عما رخص فيه اهل المدينة من العمار فقال انما يفعل
 بنها الفساق و نهی عن العمار و استماعه - و اما ابو حنیفه فانه يكره العمار و يحمله من الذنوب
 بل ذلكم يذهب اهل الكوفة - سفیان - و حار - و ابراهيم - و الشعبي لا اختلاف بينهم في ذلك
 يعلم ايضا من اهل البصرة خلافا في كراهية ذلك المنع منه - و اما الشافعي فقال في كراهية
 بفساد العمار لهو مكره يشبه الباطل و المحال انتهى - في الدار المنقحة شرح الملقن
 البحر و المذهب حرمته مطلقا فاقطع الاختلاف بل ظاهر الهداية انه كبيرة و لو نفي و هو قول شيخ
 اعلام و كذا اسماء و حاضره انتهى ملخصا - و في النهاية النغنى و التوضيح و الطهارة و البهجة
 الدف و ما اشبه ذلك حرام و معصية - و في جرد العمار قال التورنشتي في التحفة الضرب
 يدف حرام على قول اكثر المشايخ و ما ورد من ضرب الدف في العمر من كناية عن الاعلان -
 و جملة من اقوال العلماء و التفصيل الاستيعاب في غاية الكلام - و اما الآيات -
 منها قوله تعالى و من الناس من يشتري لهو الحديث - و اخرج البخاري في الادب المفرد -
 البيهقي في سننه - عن ابن عباس طهوا الحديث هو العمار و اشباهه - و اخرج ابن ابي
 شيبة باسناد صحيح ان عبد الله بن مسعود سئل عن قوله و من الناس من يشتري لهو الحديث
 قال العمار و الله اخذني لا اله غيره - و اخرجه الحاكم و البيهقي ايضا و قال الحاكم صحيح الاسناد
 و اخرج ابن ابي الدنيا و ابن جرير عن شبيب بن يسار قال سألت عكرمة عن لهو الحديث قال
 هو العمار - و اخرج ابن ابي الدنيا و ابن جرير و ابن المنذر عن مجاهد و من الناس من يشتري
 لهو الحديث قال هو العمار و كل لعب و لهو - و اخرج ابن ابي حاتم عن عطاء و من الناس
 من يشتري لهو الحديث قال العمار و الباطل - و اخرج ابن ابي حاتم عن الحسن قال
 سئل هذه الآية في العمار و المزامير - و اخرج ابن ابي الدنيا عن ابراهيم و من الناس
 من يشتري لهو الحديث قال العمار - و اخرج المغيرة عن سعيد بن جبير قال لهو الحديث
 العمار و المزامير و المعازف - و منها قوله تعالى و استغفر من استغفرت منهم بصوتك -
 اخرج سعيد بن منصور و ابن ابي الدنيا في ذم الملاهي و ابن جرير و ابن المنذر و ابن ابي حاتم
 عن مجاهد في قوله تعالى و استغفر من استغفرت منهم بصوتك قال استغفر من استغفرت منهم
 العمار و المزامير و اللهو و الباطل - و منها قوله تعالى و استغفر من استغفرت منهم بصوتك

باب و ما اشبه ذلك حرام و معصية

لا يتكلمون ولا يسمعون سادون - اخرج عبد الرزاق والفرقاني والبويعبيد في فضائله وعبد بن حميد
 وابن ابى الدنيا في ذم الملاهي والبرار وابن جرير وابن السكيت وابن ابى حاتم وابن السكيت في سننه
 ابن عباس في قوله سادون قال القناد باليمامة كانوا اذا سمعوا القرآن اخفوا ولبسوا
 واخرج سعيد بن منصور وعبد بن حميد وابن جرير عن عكرمة في قوله سادون قال هو القناد بالحميم
 واما الاحاديث - فمنها - ما اخرج احمد والترمذي وابن ماجه عن ابي امامة قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم لا يمشوا القينات ولا الشترهين ولا تملكون ومنهن حرام وفي مثل هذا انزلت ومن الناس
 من يشتره ليهوا الحديث - ومنها - ما اخرج البغوي في شرح السنة عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم من شرب الكلب كسب الزماره - ومنها - ما اخرج ابو داود عن عبد الله بن عمرو
 ابن النبتي صلى الله عليه وسلم عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 في تاريخه عن ابي مالك الاشعري عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ان من استنى الخمر ليسهونها بغير
 اسمها لغد عليهم القيان وتروح عليهم المعازف - ومنها - ما اخرج الترمذي عن ابي هريرة
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اتخذ الفتي ذوالامانة مستقما والزكاة مغفرا ولعلم غير الدين واطاع الرجل
 امرته وعق امه وادنى صديقه واقصى اباه وظهرت الاصوات في الساجد وسا القبيلة فاسقم وكان
 رعيم القوم اردد لهم اكرم الرجل مخافة شره وظهرت القينات والمعازف - ومنها - ما اخرج
 احمد عن ابن عمر ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ان الله حرم على امتي الخمر والميسر والمزركوة والقنينين -
 ومنها - ما اخرج احمد عن ابى امامة عن النبي صلى الله عليه وسلم ان من استنى على اكل وشرب لم ينجس
 ثم يصحون قرده وخازيره وتبعث على احياء من احياءهم يريح قسائمهم كما نسفت من كان قبلهم
 باستحلالهم الخمر ونسبهم بالدوف واتخاذهم القينات - ومنها - ما اخرج الترمذي عن
 عمران بن حصين ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال في هذه الامة خسف وسخر وقذف فقال رجل من المسلمين
 يا رسول الله ومتى ذلك قال اذا ظهرت القينات والمعازف وشربت الخمر - ومنها - ما اخرج الترمذي
 عن ابى امامة ان النبي صلى الله عليه وسلم قال كما ينجس القناد - ومنها - ما اخرج ابو يعقوب
 محمد بن اسحق النسائي عن ابن مسعود قال ان النبي صلى الله عليه وسلم سمع رجلا يمشي من الليل فقال لا صلوة
 لا صلوة له لا صلوة له - ومنها - ما اخرج ابو يعقوب عن ابي هريرة قال ان النبي صلى الله عليه وسلم
 قال قال شجاع الملاهي حصته واخلوس عليها فسق والتكذبه بها كفر - ومنها - ما اخرج ابن
 عثيان عن علي بن النعمان قال بعثت كلبا من امير - ومنها - ما اخرج ابو عثيان

ما يمشي من امير

من على ايضاً عن النبي صلى الله عليه وسلم قال كسب المتعنى والمعين حرام - ومنها - ما اخرج القاسم بن
 سلام عن علي بن ابي النعمان عن النبي صلى الله عليه وسلم عن ضرب الدف والطبل وصوت الزمار - القينات والقسان
 مع قينة تقبح الطاف وى الالة المنيعة كما في النهاية - والزمار كجمانة ما يرم به كالزمار كذا في
 جابون من حكمل الغنية والزانية كما فيهم من الحج والكتابة النبي الطل كما واه البيهقي من حديث ابن عباس عن ابن ابي القيس
 عام على بن زيد - والغنية الغنيمة من الحج والكتابة النبي الطل كما واه البيهقي من حديث ابن عباس عن ابن ابي القيس
 سكين البراءة لضعف من الذرة او من القمح كذا في السخص لاجل حجر - والمزمار كالمزمار من نبيذ الشجر - والمزمار
 مع متروك آلات الملاهي في الصحاح هي آلات اللهو وقيل اصوات الملاهي وقال في القاموس
 والملاهي كالعود والطبقة وحشي الديار التي فيها الدفوف وغيرهما يضرب به كذا في ارشاد الساري للخطاطي
 والقينات هو بكسر الهمزة وتشديد القاف لا روم يقامون بها وقيل هو الطنبور يا بحشه كذا في النهاية والمزمار جمع مزمار
 هو قصبة يرم بها كذا في الطبعي نارة الشيطان هو بكسر الميم لغني الغناء او الدف ويطلق على الصوت الحسن والغناء
 كذا في الكرماني - واما دلائل الحجاز - فاجوبها مشهورة - منها - ما عن عائشة قالت دخل على النبي
 وعندي جاريتان من جوارمي الانصار يغتسلان بالاناء فحاولت به الانصار يوم غابث قالت وليتا
 بمغنيتي فقال ابو بكر بن عمر الشيطان في بيت رسول الله الحديث - واجب عنه بوجه الاول ان الحديث
 ضعيف صحيح طرق اذ في بعضها ابواسامة عن هشام قال الارودي عن الهيثم انه قال
 كان كثير التديس ثم بعد ذلك تركه وروى عن سفيان الثوري الى لا يحب كيف جاز
 حديث الى اسامة كان مره بينا كان من هرق الناس وفي بعضها ابواسامة عن هشام وقد
 تكلم فيهم لاجل الاجار وقال يعقوب بن شيبة وابن سعد كان ثقة ورع بادل وس كان يرى
 الاجار وقال ابن خراش في حديثه عن غير الاعمش اضطراب وكذا قال احمد بن حنبل وغيره فذا
 احمد لهاديه عن هشام بن عروة فيها اضطراب - وهشام بن عروة وان وثقه لكن قال
 ابن خراش كان مالك لا يرضاه فقم عليه حديثه لائل الحراق وقال ابن القطان انه وسهيل
 بن صالح اخلاطوا لغنيه او ان لم يعثروا هذا الكثر لموا انه مدلس - وفي بعضها - احمد بن صالح
 قال النسي ليس ثقة ولا مامون قال تركه محمد بن يحيى بن عيسى بالكذب - وابن عسك
 قال ابن الدوري سمعت ابن عيسى يقول ابن عسك ليس بذاك - وعروة بن الحارث وان
 وثقه لكن لا يرضاه سمع ابا عبد الله يقول ما في العسك من الكذب وقد كان عروة من الحارث عندي
 ثقة ثم ايت له اشياء منكاهر - والثاني - ان هذا الغناء كان لائل الحساعين في الجارة

الجمعة والجمعة بن خنيس وطاي

بعضها ابواسامة

بعضها بن عروة

بعضها بن صالح

واما العود والطبور وسائر الملاهي فحرام وسنمه فاسق - وفي شرح المنظومة دالالة التي سنقه
 في مجالس الملاهي والمزاسير تكون مختلفا فيها بوجهين احدهما بفسق الولي لانه الذي احضرنا ي
 والمعارف وامرهم بذلك واعطى المتعصبين على ذلك الاجرة - الثاني ان الحاضرين صابروا
 فسقة لاستماعهم ذلك فلم يبق الولي ولا الحاضرون مشهودا عنده فلا منعقد عندنا في
 الشك فلهذا عن ذلك - وفي الطريقة النجديّة وقد نص القرآن على النهي عن الرقص -
 وفي اندزة الرقص كبيرة وفي البرازي حرمته بالاجماع وافق جلال الملّة والدين الكليلا في
 بان استحالة كافر كذا في حاشية الطحاوي - وفي الدر المختار - ومن سئل الرقص قالوا
 بلفظه + ولا سيما بالرف يهوديهم - وفي رد المحتار قوله ومن سئل الرقص قالوا بكفره
 المراد به التمايل وانخفض ورفع بحركات موزونة كما يفعل بعض من سب الى التصوف وقد
 نزل في البرازية عن القرطبي اجماع الامية على حرمة هذا الخمار وضرب القصيب والرقص -
 قال در ايت فتوى شيخ الاسلام جلال الملّة والدين الكرمانى ان سئل هذا الرقص كافر تامه في
 شرح الوهابية - ونيز در رد المحتار است - وفي التلخيص عن النبي صلى الله عليه وسلم انه كره رفع الصوت عند
 قراءة القرآن واجتناءة والرجف والتذكير فاطنك به عند الغناء الذي يسمونه وجدا ومجبة فانه يكون
 لا اصل له في الدين وقال الشارح زاد في الجوهرة وما يفعل متصوفة زمانا حرام لا يجوز القصص بحكم
 اليد ومن قبلهم لم يفعل كذلك وما نقل انه عم سمع الشعر لم يدل على ابا جة الغناء ويجوز جله
 على الشعر المباح المشتمل على الحكمة والوعظ وحديث نواحه عليه السلام لم يصح - ونيز در رد المحتار
 است وفي التتار خانية عن العيون ان كان السماع سماع القرآن والموعظة يجوز ان كان سماع
 غناء فهو حرام باجماع العلماء - ونيز در رد المحتار است واما حاصل انه لا رخصة في السماع في زماننا
 لان الحنفية رحمه الله تاب عن السماع في زمانه - باقى آنچه از نو العيين در رد المحتار منقول است
 مردود است لائق اعتماد نبود - في الهندية ومن اليتيمية سئل الحارثي عن سماع الغناء
 بالصوفية فاحصوا بنوع لبتة واشتغلوا باللهو والرقص وادعوا لانفسهم منزلة فقال
 افترؤا على الله كذباً - وايضا فيها - قال رحمه الله السماع والقول والرقص الذي عليه
 المتصوفة في زماننا حرام لا يجوز القصص اليه والجلوس عليه وهو الغناء والمزاسير سواء
 وفي مدخل ارباب الحاج وقد ذكر ان بعض الناس عمل فتوى وكان ذلك في سنة احدى ستين
 مائة وستة مائة على اربع مذاهب - ولفظها - يقول السادة الفقهاء ائمة الدين

وعلماء المسلمين وفهم الله طاعته واعاينهم على مرضاته في جماعة من المسلمين وردوا الى بلد قسطنطينية
الى المسجد ونبهوا ويصفقون ويقيمون ويرقصون ناره بالكف وناره بالوقوف والشبابه قبل
بجزيرة ذلك في الساجدة ثم عاينونا ما جرين يركبهم الله لهم - فقالت الشافعية لسمع
لهم كرهه بغيره لياطل من قال به ترددها وانه اعلم - وقالت المالكية يجب على ولاية
الاكثر من جريم وردعهم واخرهم عن الساجدة حتى يروا ويرجعوا والله اعلم وقالت الحنابلة
فأغل ذلك لا يصلح خلفه ولا قبل شهادته ولا قبل حكمه بخان حاكمه وان علفه الشكاح على
يده فهو فاسد والله اعلم - وقالت الحنفية - انحصير النبي يرقص عليها لا يصلح عليها حتى تسفل
والارض ترقص عليها لا يصلح عليها حتى يحضر ترابها ويرمي والله اعلم - وقد قال الشيخ الامام
ابو عبد الله القزويني رحمه الله في تفسيره حين تكلم على قصة السامري في سورة طه سنن الامام
ابو بكر بن طرس رحمه الله يقول سيدنا الفقيه في مذهب الصوفية حسن الله مذهبه انه اجتمع
جماعة من الرجال بكثرون من ذكر الله وذكر محمد صلعم ثم اتهم يوقعون اشجارا مع الطففة
بالقصيب على شئ من الاديم ويقوم بعضهم يرقص ويتواجد حتى يخرج من ثياب عليه ويحضرون ثيابا
ياكلونه بل الحضور معهم جائز ام لا افوتونا بحكم الله تعالى في القول الذي يدكرون
ايخرج كفه عن الذنوب قبل التفرق والزلل + واعمل نفسك صامحا + ما دام يتفك العمل
اما الشباب فمضي + وشيب راسك قد نزل - فاجاب - بقوله يركبهم الله مذهب
هو لا بطلان وجهه ولا ضلاله واما الاسلام الاكتاب الله وسنة رسوله صلعم - واما الرقص
والتواجد فاول من احدثه اصحاب البامري لما اتخذ لهم مجلدا جدارا فاسوا يرقصون حواله
ويتواجدون فهو دين الكفار وعباد الجمل - واما القصيب فاول من احدثه الزنادقة ليشغلوا به
المسلمين عن كتاب الله وانما كان يجلس النبي صلعم مع اصحابه كانوا على رؤسهم الطيرين الوقا
فيسقى للمساكين ونوابه ان يبعثهم من المحصور في الساجد وغيره ولا يحل لاحد يوم من باله واليه
الاخر ان يحضرهم ولا يعينهم على باطلهم مذاهب - مالك - وابي حنيفة - والشافعية -
واحمد حنبل - وغيرهم من ائمة المسلمين وبالله التوفيق انتهى - قوله اثبات ادعاء
فسق شاه اربل ازنايخ ابن خلكان محض تهمت است وبهتان اخر اقول مصنف غايه
الكلام فسق شاه اربل ازين دو مقدمه كه شاه اربل استعمال عنا و ملاهي ميكرد و بهر كه شيئا
عنا و ملاهي ميكند فاسق است ثابت نموده صغري از كلام ابن خلكان يقينا ثابت است

ولبري از آيات واحاديث واقوال ائمه شريعت عرض دعوى ثبوت فسق شاه ابراهيل از مجروح تاريخ ابن خلکان
 در غايه الکلام نيت پس برب نسبت اتهام نافهمي ابن الفرسول باشد و بر و در مجلس شاه
 ابراهيل استعمال غنا و ملاهي بودند غناي عرب و طبل غراة که محل آن بيگانه از اين محل است
 قال ابن خلکان - و مقدم منظر الدير بنصب قباب من الخشب کل قبة اربع او خمس طبات
 و لعل مقدار عشرين قبة او اکثر - منها قبة له والساقی للامراء و اعيان دولته لكل واحد قبة فاذا
 کان اول الصفر زینوا تلك القباب - ما نواع الزينة الفاخرة و قد فی کل طبقة جوق من البنات
 وجوق من ارباب الخيال و من اصحاب الملاهي - و تفتیق ازینوجه منافی مدح بحاسن دیگر
 بنود و مدح ابن خلکان که از هم شهربان او بود لائق اعتبار نباشد - خود ابن خلکان در ترجمه
 ثوبان نوشته کان عندنا بدینة ابراهيل من موصوف بالحدق والا حادة فی صنعة العمار
 قال له الشجاع - و صلاح الدين و ردیل تاریخ ابن خلکان ترجمه ابن خلکان نوشته -
 و کان له نيل الى بعض اولاد الملوك و رفیه اشعار رائعة يقال انه اول يوم زاره و لبسط له
 الطرحة و قال له ما عندی اعز من هذا علينا و لما شئ امرها و علم به انه منعوه الركوب -
 و يقال انه سأل بعض اصحابه عما يقول اهل دمشق فيه فاستغفاه فالح عليه فقال يقولون انك
 تكذب في ذلك - و تاكل الخبيثة و تحب الصبيان فقال - اما لكب و الكذب فيه فاذا كان
 و لا بد منه كنت انتسب الى العباس و الى علي بن ابي طالب او الى احد من الصحابة و اما التمس
 الى قوم لم يبق لهم يقية و اصلهم قوم مجوس خافية فائدة - و اما الخبيثة فاكلها ارتكاب
 محرم و اذا كان و لا بد فقلت اشرب الخمر لانه الذ - و اما محبة العلماء فاني غذا اصبك عن
 هذه المسئلة - قوله اما ابراهيل مذاهب دیگر حکم فسق و ضلالت هم مسئله اختلافیه درست
 نيت انحر اقول اگر چه فرض کرده شود که حرمت غنا با ملاهي و رقص از مسائل اختلافیه است
 و حکم فسق و ضلالت در مسائل اختلافیه بر اهل مذاهب دیگر از روی مذاهب خود که تحریم باشد درست نيت
 لیکن حکم فسق و ضلالت بر اهل مذاهب دیگر از ارتکاب محرمات مذاهب مجتهد ایشان بلا شک
 صحیح است و حکم در محل نزاع از همین قبیل است - باقی قول ابن حزم در تحلیل مزامیر
 اگر چه ثبوت رسد مردود است لیکن چون ابن حزم بقول ائمه مرسله مجتهد است خطای او
 در مجموع مسائل محمول به خطای اجتہادی گردد - این محرمی در خلاصة الاعیان نوشته
 الشیخ الامام العلامة اوجده صاحب المصنفات العالیة الشیخ ابو محمد بن حزم الاندلسی

ترجمه ابن خلکان

ترجمه ابن حزم

كان من اعظم العلماء و اعيان الادب باربع في الحديث والفقه والكلام وهو امام الاصوليين
 وكان احفظ اهل زمانه وادعهم واولهم سمع منه الحديث والفقه جماعة من اعلام الحديث الفقهاء
 وكان من اكابر المجتهدين الباقرين كثير الجهد في تجريد الفقه عن الطنون والاراد - قوله ص ۱۱
 اولاً استحسن عمل مجالس كرسبارك برابن وجهه غير مقصود است انما
 الزينة بزاين وجهه مقصود نسبت بكنين چون ابن وجهه شبيهه و اعلم محسنين اين عمل لائق اعتناء و نگريد
 مجوس مجوزين محسنين كه مجاهيل بكنند در شهرت و علم از و شامل فسق شاه اربل كجا لائق اعتناء باشند
 و در علم و كمال اين وجهه كلام نيست بحث در ديانت و تقوى اوست كلام علامه ايشان اين خلكان
 بركذب و بدديانتي اونيتر گواه است و خود حافظ ايشان ضيوطى در تذيب از وضاعتين حديث
 اورا شمرده - و تعديل تلمساني اگر صحيح است - مقابل جرح - اين غياكر - و ابن البخار
 و ضياء مقدسى - و قاضى حاد بن واصل - و ابن نقطه - و ابوالقاسم ابن عبد السلام -
 و ابوالعلاء اچهباني - و ابن عبد الملك صاحب الصلوة - و ابن الفضل - و ابراهيم سنهور
 و مشايخ متغرب بجمي نيز در مع ان الجرح مقدم على التعديل - قوله ص ۱۲ اگر مراد از بدعت
 بدعت مذمومه سيئه كه مصادم و فراحم كتاب و سنت باشد پس اينجكم محل كلام است انما -
 اقول در غايه الكلام مر قوم كه اين عمل محدث است بعد قرون ثلثه باتفاق فرقيين كلام
 غير ثابت است از ادله شرع انهي پس عبارتش محل اين تشقيق نتوان شد همين محدث را
 مستقيم بدعت گويد قابل تقسيم بدعت مذمومه كما علمت سابقا - خود ابن الفرسول در ص ۱۳ از
 شرح مقاصد كنفيل نموده كه - ان البدعة المذمومة هو المحدث في الدين من غير ان يكون في عهد الصحابة
 و التابعين و لا مل عليه الدليل الشرعي - باقي شرط فراحمت كتاب و سنت و مذموم بودن بدعت
 بغير تقدير عموم سنت از فعل و عدم ستم چنانكه راى ملا على قارى وغيره است پس مسلم است
 و الا لا و اين اجماع و اجتماع متعارف و عمل مولد و احتمال رافع عدم انت كه از آنحضرت
 و صحابه و تابعين ستم نموده و بناي غير محدود بودن بدعت حسنه بر نامحدود بودن اجتهاد
 و ثبوت اجتهاد محسن است و اجتهاد محسن اين عمل ممنوع است و كوسلم فالتفانون
 بكونه مذموما ايضا مجتهدون في حيز ما هو الاصل في البدعة و هو الذم - قوله ص ۱۴ از افعال
 و احوال آنحضرت صلعم اجتماع و تداعي براي مجالس اذكار الهيه و مواعد دينيه و فضائل انجاس
 ثابت انما - اقول ثبوت اجتماع و تداعي براي نمازهاي پنجگانه و غيره با و براي ثلثه

شرعی فضائل آن مسلم است لیکن بحث در آن نیست محل نزاع احتفال و اجتماع و تداعی برای سرور و ولادت آنحضرت صلعم است که این احتفال و اجتماع و تداعی بلکه مثل آن یا نه از احتفال و اجتماع و تداعی برای سرور و ولادت کسی از دیگر انبیا و فضائل آن نیز از کتاب و سنت ثابت نیست و همچنین احتفال و اجتماع و تداعی برای حکایت وقایع ولادت و احوال و معجزات و فضائل آن از کتاب و سنت ثابت نیست باقی تصدیق و ادای صلوة و صوم و صدقه و تداعی برای شکر نعمتهای او اعلی بطوریکه معهود است بدون رعایت تخصیص غیر معهود محل نزاع نیست و همین است مراد ابن الحجاج این نمی بینی که خود ابن الحجاج در مدخل بعد از بنده نوشته -

و هذا المقاسم مکتبه علی فعل المولد اذ اعلی بالسمع فان خلاصه و عمل طعنا فقط و نوی به المولد و دعایه الاخوان و سلم من کل ما تقدم ذكره فهو بدعة بنفسه فیه فقط اذ ان ذلک زیاده فی الدین و یس من عمل السلف الماضین و اتباع السلف اولی بل اوجب من ان نیرید نیت مخالفة لما کالوا علیه لانهم اشد الناس اتباعا لسنة رسول الله صلعم و تعطیله و سنته

الرسول صلعم و لهم قدم السبق فی المباداة الی ذلک و لم یقل عن احد منهم انه نوی المولد و نحن لهم شیخ میخنا و مستهم قوله صلے برای اثبات شرف عقد مجالس اذکار و اجتماع برای ختم قرآن و دعوت اهل اسلام و اثبات فضیلت ایام ولادت با سعادت چه حاجت بقیاس است که ان امور از احادیث صحیحه ثابت است انحراف قول شریف ذکر الله مانند تسبیح و تهلیل و تکبیر و تحمید و دعا و استغفار قبل نماز و بعد از آن و گذاردن نماز و نشستن بر آن در مساجد و معاشرت و تعلیم قرآن مجید و علوم شریعه و تبلیغ احکام دینی و نشستن بر آن ان در مدارس و مواضع و ضیافت مهمانان و اطعام مسلمانان انفرادی و اجتماعی خالصا بوجه الله از احادیث صحیحه ثابت است اما شرف عقد مجالس به طلب مردم و تداعی ایشان برای اذکار خصوصا برای سرود حکایات و قصص گوشتعلق به انبیا و صلحا باشد و اجتماع برای خصوص ختم قرآن از احادیث صحیحه ثابت نیست از حلق الذکر در احادیث حلق ان صلوة و حلق العلم و حلق تسبیح و تهلیل و تکبیر و تحمید و دعا و استغفار که از توابع نماز باشد مراد است محال یعنی علی بن شیخ السیر - ابن الحجاج - در مدخل ذکر نموده - الا تری انه لم یختلف قول مالک

رحمه الله فی الفراءة جماعة و الذکر جماعة انهما من البدع المکروهة علی ما نقله عنه ابن رشد من فی البدع و تحصیل - و نیز در مدخل است - فیلی نه یحقق ان حلق العلم و ما یجاورون فیه فی العلم

قول صاحب مدخل بعد از بنده

قول مالک در ذوات ذکر از طاعت

و سراجون من سوال و جواب آنها خلق الذکر و هذا قوله سبحانه فاسئلوا اهل الذکر یعنی اهل العلم و الفقه
 فصل فکب الطرطوسی فی کتاب الذکر - و چون معلوم شد که مراد از ذکر در ان احادیث که شرف
 ذکر نشستن بر می آن سبین است امور مخصوصه اند و حکایت حالات ولادت و رضاع انبیا و حکایت
 بر اینها و معجزات و در ان داخل نیست پس بنای استنباط این هر دو حکایت و نشستن بر آن
 از آن تصریح نخواهد بود باینچه متضمن است آنرا کلام شارع پس بعد فرض و تسلیم آنکه برای تصریح
 باینچه متضمن باشد آنرا کلام شارع منصب اجتهاد و استقلال ضروری نیست و فرض اینکه استنباط
 این عمل از مسائل قیاسیه توان شد برای قیاس استنباط این عمل حاصل بودن منصب
 اجتهاد و مرقا لسن را ضروری است - و عبارت شامی متعلق است به تصریح باینچه متضمن باشد
 آنرا کلام علما نه به تصریح باینچه متضمن باشد آنرا کلام شارع - و معنی حصول ملکه علم کتاب
 و سنت برای مستخیر این عمل بوجه آنکه دعوی ابن الفرسول است خصم را مسلم نیست
 هر که از ایشان دخل در حدیث میدهد حاطب اللیل است و فهم صائب ندارد - قوله ص ۲۱
 اول انکار منکران و در مقابل مستبثان از باب خلاف است - اقول اول این مجرود دعوی است
 و تمام بر عکس آن میگنید - دوم بضرر صحت این دعوی نفس انکار مردم در بلد گو بطور خلاف
 باشد مانع تعادل و تعارف باشد - سیوم اگر وجود تعامل به تعارف بعض فرض کرده شود
 این تعامل مثل عرف خاص بر سببیکه التزام آن نکرده و تعارف بدان نموده محبت نباشد لان حجیه
 العرف علی الدین تعارف و التزمه فقط کذا فی فتح القدر و کذا فی رد المحتار و ذکر المحطای
 ان العرف حجة علی من تعارفه - و در اشباه مذکور است فی القیة من باب استنباط
 المستقرض المقرض التعارف الذی مثبت الاحکام لاثبت تعارف اهل بلدة واحدة و عند
 البعض امکان مثبت و لکن اخذ به بعض اهل بخاری فلم یکن متعارفا مطلقا کیف و ان هذا الثمر
 لم یعرفه عاصمهم بل تعارفه خواصهم فلا مثبت التعارف بهذا القدر قال رضی الله عنه و هو الصواب
 انتهى - قوله ص ۲۲ ثانیاً فقهای محققین پسندین صاحب رساله در تصحیح عدم کراهت خرقه
 رد مال به تعامل مسلمین استدلالات فرموده اند - اقول حل این خرقه در ناسن عموماً بلا تکیه بخوار
 است پس تعامل متحقق شد بخلاف عمل مولد که در ناسن عموماً بلا تکیه جاری نیست پس تعامل
 مستثفاً باشد و حکم بکراهت تصحیح عدم کراهت در حل خرقه بالنظر الی المسلمین است ثانی نظر
 العامل نیست و اهل بخاری بخلاف است - قوله ص ۲۳ بر تقدیر تسلیم و لا عدم اعتبار وجه نبوت

بجای تعامل

تعالی غیر اجماع در صورتیست که دلیل دیگر مخالف آن موجود باشد انحراف قول تخصیص عدم اعتبار
 تعالی بدون اجماع بصورت مذکور در صرف فهم نامی است بدون قول تقدم و از قول دیگران
 این تخصیص بافته نمیشود - و در اشباه مرقوم است بل بعینش بناد الاحکام العرف
 العام او مطلق العرف ولو کان فی صا المذهب الاول - بیری در حاشیه اش شاه بذل
 این قول نوشته - قال فی المستصفیة التعالی العام ای الشائع المستفیض العرف المشترك
 لا یصح الرجوع الیه مع التردد انتهى - و فی محل اخر منه - و ابوالسود در حاشیه شاه نوشته
 و المعتمد فی بناد الاحکام العرف العام و نقل العلامة البیری عن المستصفی ان العبرة للتعالی
 العام ای الشائع المستفیض - قال و العرف المشترك لا یصح الرجوع الیه مع التردد - و ذکر
 فی محل آخر انه لا یصلح مقید الیه لما کان مشترکاً صاعداً متعارضاً - و نیز در اشباه مرقوم است
 ولو رفع الی حاکم غلام علی ان یسجد بالثلث و مشایخ بلخ و خوارزم افتوا بوجوب اجارة احوالک
 للعرف و یرفعی ابو علی النسفی و الفتوی علی جواب الکتاب - بیری در حاشیه اشباه و شرح
 این قول نوشته - و احصا اصل ان الشایع ارباب الاختیار اختلفوا فی الافناء فی ذلک -
 قال فی العتابة قال ابواللیث النسج بالثلث و الرابع لا یجوز عند علمائنا لکن مشایخ بلخ یسجد
 و اجازوه للتعالی الناس قال و به ناخذ - و قال السید الامام الشہید - لاناخذ باستحسان
 مشایخ بلخ و انما ناخذ بقول اصحابنا المتقدمین لان التعالی فی بلد لا یدل علی اجواز ما لم یکن
 علی الاستمرار من الصادر الاول فیکون ذلک دلیلاً علی تقریر النبی صلعم ایا هم علی ذلک فیکون
 شرعاً منه فاذا لم یکن کذلک لا یکون فعلهم حجة الا اذا کان کذلک من الناس کافة فی البلدان
 کلها فیکون اجماعاً و الاجماع حجة لا ترمی انهم لو تعاملوا علی بیع الخمر و الربا لا یفتی باحکام - و نیز
 در اشباه مرقوم است و قد اعتبروا عرف القاهرة فی مسائل - منها ما فی فتح البدر
 من دخول السلم فالبیت المبیع فی القاهرة دون غیرها لان بیوهم طبقات لا یتفع بها الالب
 حموی در حاشیه اشباه و در شرح این قول نوشته قبل لیس النظر فیما ذکره و العرف
 لانه لا اعتبار لاجتکانه خاصاً علی الاصح و انما النظر لکون السلم کالمشروط فی حجة المبیع کانه
 قال لیسک البیت سلمه تامل - و معنیه اگر اعتبار تعالی در هیچ محل نزاع فرص کرده آید
 پس این تعالی در صورتیست که دلیل دیگر مخالف آن موجود است و لکن نص کل بدعة
 ضلالتی مفید تجویم است پس این تعالی مخصوص عموم نص نتوان شد غیر در شرح

و لا یصلح مقید الیه لما کان مشترکاً صاعداً متعارضاً

سنهاج نوشته وان لم يكن (آسی العادة) حاربه في عهد الرسول محمد او كانت ولم يعلم عمره
 اما لم يجر تخصيص بها لان افعال الناس ليس بحجة اللهم اذا اجتمعوا عليها مع صحيح التخصيص بالكل
 التخصيص هو الاجماع لا العادة - وعبارت حاشية در مختار حذف از در میان ابن القریول
 نقل کرده از ما بین - فی مواضع کثیره - و - و افهام الصدا - این عبارت محذوف
 کرده سنهاج مسائل الایمان و کل عاقد و وافق و خالف عمل کلامه علی عرفه کما ذکره ابن الهمام -
 قول ص ۲ فقهای کرام و رسائل دینی عرف حادث را هم اعتبار فرموده اند بخلاف قول
 اول در عبارت فقها مراد از عرف حادث عرفیست که در معاملات حادث گردیده باشد خواه حادث
 آن در صدر اول باشد یا بعد آن پس این حادث مقابل استمرار صدر اول نتوان شد و معرکه
 در مسئله نزاریه مخانیه و غیر ما معتبر گردیده حادث بودن آن بعد صدر اول ممنوع است -
 و آنچه شامی گفته و تدلی عبارت البرزیه و انجانیه و کذا مسأله القیقاب علی اعتبار الحرف
 الحادث و مقتضی بدانکه لو حدث عرف فی شرط غیر الشرط فی العمل الثوب القیقاب ان یکون معتبرا
 اذا لم یؤد الی المنازعه فخر و رای اوست - دوم ممکن است که مراد از عرف در اینجا عرف
 عام باشد نه عرف خاص شاید که للتعامل بلا تکیه - در در مختار شنبه آفت و اشتراط
 استمرار از صدر اول در عرف خاص و تعامل بعض بلاد است نه در عرف عام و تعامل جمیع
 بلدان - سنیوم بقرض صحت اراده عرف خاص چه ضرور است که این اعتبار مسلم خصم باشد
 زیرا که معارض است با آنچه صدر شهبه گفته - و خود شامی در باب جمعه نوشته لان الشعارات
 انما یصلح و لیس علی اهل اذا کان عام من عهد الصحابه و المجتهدین کما صرحوا به قول مسأله
 و بحر الرائق در بحث خطبه گفته و ذکر اخلفاء الرشیدین حسن ندکاس جرمی التوارث و بذکر العسر
 نتیجہ اقول فرق است در توارث و تعامل توارث رسیدن عمل است از بی صلح و سلف بلکه
 از دیگر و تعامل متعارف و عادت گردیدن امر است - و فتح القدیر مر قوم است بدانکه هو المتوارث
 یعنی انا اخذنا من لینا الصلوٰۃ بکذا فعلا و هم من لم یمکن کذلک و کذا الی الصحابه رضی الله عنهم
 بالضرورة احد و ه عن صاحب الوحن فلا یحتاج الی ان یتقل و یصلح معین - و در فصول
 الحواشی شرح اصول الشافعی مرسوم است - و التعامل هو عادات الناس فی المعاملات
 من البیع و الشراء و الاجارة و غیره - و در کشف المنازعات مرسوم است و اما التعامل ای عمل
 جری به العاده فی المعاملات - کالتعاملی فراجع الی الاجماع لان الناس یتعاملون و المجتهدون

فی ذلك صرح بکونه وکانهم جميعاً علی ذلك - ودرشاه و لفظاً من قوم است فلذا اختلفوا في المعاملات في بعض
 فی التعلیق فیبقى علی عموم ولا یخصه العرف - وجمعی و حاشیه شباه ذکر نمود که قال بعضهم العادة العالیه
 انما تشر فی المعاملات کثیره و قوعها و غلبه الناس فیما یروج فی البقعه غالباً و لا تشر فی التعلیق الا في احوار
 و الدعوی بل یقی اللفظ علی عمومها اما فی التعلیق یستثنی وقوعه اما فی الاحوار الدعوی فلا یشاء من جوبت فی رجا
 تقدم الجوب علی الذوق العالی و غلبه بقعه اخرى قوله ص ۲۲ ذکر اتفاق فی تفسیر کذب و بیحایت اقول
 و نسبت کذب کذب است و صدق زما تقدم مفهوم شود و آئید نیز ظاهر خواهد گردید قوله ص ۲۳
 در باب بیان صلوة صحیحی از حضرت ام المؤمنین بمذیقه من مروی است ان کان رسول الله صلعم
 لیدع العمل انما اقول معنی لیدع العمل - لیسک العمل بعد فعله است - عینی در شرح صحیح البخاری
 نوشته و نظیر ذلک حدیث عائشه ما رایت رسول الله صلعم یسبح سبحه الصبحی الحدیث و من هذا ثبت
 عنها فی صحیح مسلم انه صلعم کان یصلی الصبحی اربعاً فمراد ما فی النسخ عدم المداومه - و علی النو و
 فی الخلاصه عن العلماء ان معنی قول عائشه ما رایت رسول الله صلعم یسبح سبحه الصبحی اسی لم یأوم علیها و کان
 یصلیها فی بعض الاوقات فترکها فی بعضها خشیة ان یفرض قال و بهذا یجمع بین الاحادیث
 انتهى و آنچه از عن العلم آورده اگر مراد از معاد بودن بعد عصر صحابه معاد بودن باجماع است
 فلا یفرض بعضهم و الا قول مردود باشد مانند آنچه از حاشیه در مختار آورده - شیخ الاسلام بن
 نیمه در مناسک خود نوشته و لا یثبت القهقری بل یخرج کما یخرج الناس من المساجد عند الصلاة
 و طرابلسی و مناسک خود نوشته و ما یفعل الناس من الرجوع القهقری بعد الدعاء فلیس
 فیه سنة مرویة و لا اثر حکم - و نووی در المصباح نوشته و المذهب الصحیح الذی جزم به جماعة
 من اصحابنا منهم ابو عید الله المحلی و ابو الحسن الماورودی و اخرون انه یخرج ویولی ظهره الی
 الکعبة و لا یثبت قهقری کما یفعل کثیر من الناس قالوا بل المشی قهقری مکروه فایه لیس سنة مرویة و لا اثر حکم
 و لا اصل الا یخرج علیه قد جاء عن ابن عباس مجابده کراهة قیام الاجل علی باب المسجد ناظر الی الکعبة اذا
 اراد ان یصرف الی وطنه بل یکون آخر عهد الطواف به ایهو الصواب و الله اعلم
 و در روضه نوشته و مشی قهقری نحو الباب فوجهان صحیح الا یصح و هو الموافق لعیارة
 الا کثیرین قوله ص ۱۱۱ اولی که قیاس مجلس ذکر آنحضرت بر تنقل بعد آنحضرت و انما اقول
 اول در غایت الکلام قیاس مجلس بر تنقل بعد القهریت بلکه اثبات امتناع و کراهت مجلس
 است از تنقل نمودن آن آنحضرت و صحابه و تابعین و شیخ تابعین که در حکم عدم فعل است

بعضی قهقری وقت اول

و دلیل کراست بقول عامر علما و فقها که جمله اقوال ایشان قول است به کراست متعل بعد الفجر
بدلیل عدم فعل آنحضرت صلعم - دوم فرق در میان ذکر و صلوة بوجهیکه ذکر نموده ممنوع است
بلکه چنانکه فعل نماز مشروط به شروط خاص و موقت به اوقات و مقید به قیود است همچنین ذکر نیز
مشروط به شروط خاص و موقت به اوقات و مقید بقیود مخصوصه است مثلاً ذکر الصلوة خیر النعم
در اذان موقت بوقت فجر است - و اذان که نیز ذکر است موقت به اوقات نماز ای نهنگان
و تشهد که نیز ذکر است مشروط است که بجای قرائت در نماز خوانده نشود - و شاکه نیز ذکر است
مقید است بحل خود پس بجای تشهد خوانده نشود و علی بن اقیاس - سیوم اگر چه کراست
متعل مشروط و موقت و مقید بودن آن می بود ولی بر کراست آن به فقدان مشروط بوقت
یا قید آورده می شد نه بعدم فعل آنحضرت چنانکه صاحب هدایه آورده - چهارم محل
نزاع مجلس سرور ولادت است که حکایت احوال ولادت و رضاع و منجزات بالبعث
در آن نه مجلس ذکر الله که شرف آن در احادیث مبین - باقی تحویر زیادت در تلبیه
بر قید نا ثور آنحضرت صلعم نزد جنفیه بدلیل تقریر آنحضرت صلعم و استحضار ناظر آثما صحابه است
در فتح القدر مرسوم است - اخرج السنه التلبیه المشهوره من حدیث ابن عمر و قال و کان
ابن عمر یزید فیها - لبیک و سعیدیک و ایخویدیک و الرغباء الیک و العمل و اخرها
مسلم من قول عمر الصا و زیاده ابن مسعود و اخرها الحق بن راهب - فی سنده فی حدیث طویل فی
اخره و راو ابن مسعود فی تلبیه فقال - لبیک عدد التراب - و ما سمعت قبل ذلک و لا بعد -
و اما زیاده ابهریره قاله اعلم به و اما اخرج النسائی عنه قال کان من تلبیه رسول الله لبیک
الله الخلق لبیک و رواه الحاکم و صححه و روی ابن سعد فی الطبقات - عن سلم بن ابی سلم
قال سمعت الحسن بن علی یزید - لبیک ذا النعماء و الفضل الحسن - و نیز در فتح القدر
ذکر است - اخرج الوداد عن جابر قال اهل رسول الله صلعم قد کتبته المشهوره و قال
و الناس یزیدون لبیک ذا المنافع و نحوہ و البنی صلعم سمع فلما یقول لهم شیاً فقد صرح
بتقریرہ علیہم و احدا الادله - سیرطی در اکلیل بفسیر عبد الدین علموا قولاً غیر الذی
قیل لهم - آورده که قال الکلیا یل علی انه لا یجوز تغییر الاقوال المنصوص علیها و انه متعین اتباعها
و قال الزاری یحج به فیما و رد من التوقیف فی الاذکار و الاقوال انه غیر جائز تغییرات شیخ عبد الحق
دبلوی در معانی بذیل شرح حدیث ان جلا طس السجده ابن عمر قال الحمد لله

زیادت تلبیه نا ثور

والسلام على رسول الله ليس بهذا علمنا رسول الله ان نقول الحمد لله على كل حال فوشتة عينة على انه
 ينبغي في الذكر والدعاء والاقتضار على المأثور من غير ان يزداد وينقص فالزيادة في مثل الثمان في التحقيقه
 محال ان يزداد في الاذان بعد التهليل فحمد رسول الله وامثال ذلك كثيرة - واما قرآن في رقاوى
 خردنوشتة يكبره الزيادة على الوارد لانه في ادب ودر تلخيص التجر يد شرح جوهره التوحيد وراقا
 بدعات مكره و به مرقوم - ومن هذا الباب الزيادة في المسدوبات المحذورة كما دروفى السبع
 عقيب الفريضة ثلثة وثلثين في فعل بابه و در وضع في زكوة الفطر في حمله عشرة اصوع بسبب
 ان الزيادة فيها اظهار الاستظهار على الشارع وقله ادب مع وفوى در اذكارنوشتة - قد مرنا
 في كتاب اذكار الصلوة صفه الصلوة على رسول الله صلعم وما يتعلق بها وبيان اكملها اظهارها
 واما ما قاله بعض اصحابنا وابن ابى زيد المالكي - من استحباب زيادة على ذلك وارضى محمد اوال
 محمد بدعته لا يصل لها وقد بالغ الامام ابو بكر بن العربي المالكي في كتابه شرح الترمذي في النكار
 ذلك بخطية ابن ابى زيد في ذلك وجميل فاعله - قال لان النبى صلعم علمنا كيفية الصلوة عليه
 فالزيادة على ذلك مستقصا بقوله واستدراك عليه صلعم وبالله التوفيق - وكيفية ارضوم
 في سلة زيادات على النص راسخ گفته زيادات جزوى يا شرطي يا نحران را
 نسخ گفته نه زيادات امرى مستقل را مثلا سه بار چه كه در ان عمارة ثبت براس
 مردكفن است ثابت از نص پس زيادات عمارة در كفن نسخ باشد چنانكه هشتاد
 تازيانه حد قذف است وزيادات بست تازيانه در حد قذف نسخ باشد همچنين ذكر
 اهل رسول الله صلعم بقول الشان عبادات است وزيادات شرطيكية و عمل مولد معتبر
 در ان نسخ باشد مانند زيادات طهارت و طواف و نسخ بودن زيادات امر غير مستقل بذات جنسية
 است وزيادات جزى بشرط تمثيل آن - و در تلويح مرقوم است يعنى ان الزيادة المكانة عبادات
 مستقلة كزيادة صلوة سادسة مثلا فلا نزاع بين الجمهور انها لا تكون نسخا وانما الشرايع في غير مستقلة
 ومشكوا له زيادة جزى او شرط او زيادة ما يرفع مفهوم الخيانة و اختلافوا فيه على ستة مذاهب الاول
 انه نسخ واليه ذهب العلماء اراحنفيه - وعبري وشرح منهاج بيضاومى نوشتة -
 وفق الضمائم على ان زيادة عبادات مستقلة على العبادات كالحج او الصوم مثلا ليست
 نسخا لها وكذا زيادة صلوة على الصلوات ليست نسخ لها خلافا لعل العرف فانهم قالوا انها
 نسخ - وبنزى در شرح منهاج نوشتة - واما زيادة عبادات غير مستقلة

از یاده رتبه علی کجاست صلوة و نحو با کز یاده شرط مثلاً علی سائر شرطها قبل بی نسخ ام لا - فی خلاف -
 فذهب الشافعی الى ان حکمها کذلک ای لیست نسخ - و ذهب المخنفیه الى انها نسخ - و این نزاع
 در زیاده و تنوع شارع است و اما زیادت غیر شارع بر امر شرعی پس استدراک است بر
 شارع و این متنوع است - ابن حجر کی - و رخصه ذکر کرده که ان زاد نحو شک عذر - اول تعبد
 قبل لا نه حینئذ سترک علی اشرار و هو مستنع - علاوه ازین صاحب غایة الکلام در اوله اشرار
 محکم مولد بحث زیادت را نیاورده و مناسب آنکه گفته شود که در اشرار این عمل ای بود و در اشرار
 عبادت نیست من عند نفسه و هو لا یجوز لان فیها التوقیف - شیو طی در فتاوی نوشته الا ذکار
 توقیفیه و ترتیب الاجر علیها و مقداره توقیفی فمن اتی بذاکره و دعا له بر و فلیس لاحد ان یحکم
 علیه بشی من الاجر بمقدار معین لان ذلک مرجعه الی البی صلعم و حده - و از عبارت بدو
 ظاهر که عدم فعل چیزی دلیل بر است فعل آن چیز است - و عدم نقل از آنحضرت و صحابه تابعین
 بر عدم فعل دلالت میکند زیرا که اگر فعل واقع میشد البته منقول از صحابه و تابعین میشد و چون منقول
 نشد معلوم شد که واقع نگردیده - و عدم ازد و وجه ثابت میشود اول از نقل عدم - و دوم
 از عدم لنقل چه در آنچه دار آن نقل است - عدم اصل است حتی بوجد دلیل وجوده -
 و قول ابن بهام در فتح القدر بچواب کسی است که باثبوت تسمیه از آنحضرت صلعم بنا بر آن
 بدینوجه که حضرت علی و حضرت عثمان و ضوی آنحضرت صلعم روایت کردند لکن تسمیه
 نقل نموند و حاصل جواب آنکه عدم نقل رجال مخصوصین چیزی را نفی وجود آنچیز نمیکند چه
 جائیکه وجود آنچیز دیگران نقل کرده باشند عبارت فتح القدر اینک - و باجماع عدم النقل
 لا ینفی الوجود فلیف بی الثبوت بوجه اخر الا تری انهم لم یقلوا من حکایتها التحلیل
 و لا التسمیه فی اعتقادی انه من فعله صلعم - و کذا لم یقلوا السواک و هو عند اصحابنا من سنن
 الوجود و بعض من علی لم یکمل غسل الیدین اولاً و لم یفح ذلک فی ثبوت اذ ثبت بطرق -
 و در همان فتح القدر مرقوم است - و احاصل الفرق بین دلالة لفظ عدم و وجوب النیة علم
 الدلالة علی وجوبها و هو الثابت فی الایة فرج اسناد عدم و وجوب النیة فی الوجود الی
 عدم الی لیل انتهى - و نیز در فتح القدر بسطه راست - فالعلوم حینئذ انها و وجوب التسمیه
 مصلو به بانظار فلا یقدر علی اثبات تعلقه بالجمیع حینئذ الا بقول خطاب مخصوص فیها و لا نقل
 فیبقى علی النفی الاصل لان النفی المدرك الشرعی یافی النفی حکم الشرعی انتهى - و قد مر حصره

تفاوت عدم از وجود
 عدم نقل از رجال مخصوصین

تفاوت عدم از وجود

البته و عندنا لا باس به و محل الکراهة التكاف بدقائق النقوش و نحوه خصوصاً فی المحراب الی غیر
 مع ترک الصلوة و عبادم اعطاهم من اللفظ و فی الجاوس بحديث الدنيا و رفع الاصوات بدلیس
 آخر احديث و هو قول و قلوبهم خاوية من الايمان - و در کفایه جاشیه بدیه مذکور است
 و علی رضا قال حین مر بسبب من خرف لسن بذه البیعة و انما قال ذلک لکراهیة بذه الصنیع فی المساجد
 و در تلخیص الشجر بدشرح جوهر التوحید مرقوم است - و من البدع المکروهة زخرفة المساجد
 و تزیین و ینق المصاحف - و خفاجی در شرح شفا ذکر کرده - و من المکروهة تزویق المصاحف
 و المساجد - و مناوی در شرح جامع صغیر - و نووی در تهذیب نوشته - و مکروهة زخرف
 المساجد - قوله ص ۲۳ حال سئله نقل عیدانکه هیچ نماز قبل عید و رست ثابت نیست بلکه عدم
 نیست آن ثابت گردیده - و اما به نیست مجرد تنقل پس در مذہب ابام شافعی نماز تنقل
 جائز است بلکه کراهت مطلقاً الخ اقول برای تجویز شافعی مرتقل لمعوم را قبل نماز
 عید و بعد آن و جوی ذکر کرده اند و بی بهترین در نظر نیست که بعض صحابه قبل نماز عید و بعد
 آن ثابت منتقل می شدند و این تنقل را جائز میدانستند و این فعل و تجویز از مجرور ای
 خیال کرده نشد پس این وقت باشد و حکم رفع و نفعی فعل که آمده محمول است بر امام
 پس بنا بر عدم امام را تنقل مکروه باشد - در قاضیخان مرقوم است - و عن بعض الصحابة
 انهم كانوا يتطعمون قبل صلوة للعید - و در جامع ترمذی سطور - و قد راى طائفة
 من الصحابة بعدة بصلوة العید و قبلها من اصحاب رسول الله و غیرهم و بقول الاول اصح
 و در فتح الباری شرح صحیح البخاری مذکور است - و قال انس و احسن و سعد بن ابی
 احسن و ابن زید و عروة و الشافعی یصلی قبلها و بعداً - و زاد ابن ابی شیبہ ابان شیار
 و ابن زبیرة الاسلمی و کجلا و صفوان بن محرز و رجالا من الصحابة و هو قول الشافعی فی الامام
 و در غیل الاوطار مرقوم است و محل الشافعی احادیث السباب علی الامام قال
 فلا یقبل قبلها و لا بعداً و اما المایوم فمخالف لیه ذلک نقل ذلک عنه البیہقی فی
 المعرفة و هو نصیه الام - باجماع حمل تجویز شافعی بر آنکه عدم فعل نزو ایشان
 دلیل کراهت نیست ممنوع است ابواسحق ابراهیم شافعی در شرح
 ینابیح الاحکام نوشته - و کرده که اسے للام التفضل بلیس نقل کان قبلها و بعداً
 لانه محمل لفعل ذلک باقی آنچه نووی گفته که لذت ترک صدقة کراهت لازم نمی آید اگر

مرادش ترك صلوة باثبوت آن از قول یا تقریر است پس مسلم است دالالا - و حاصل نظر
 صاحب منج الغفار آنکه حکایت ابن عباس مفید عدم است وقت خروج و این عدم خدای
 است نه مفید عدم سمر و عدم کلی و دلیل کراهت عدم ثانی است نه عدم اول عبارت
 منج الغفار نیست - و دلیل الکراهیه مافی الکتاب الستة عن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم خرج
 فصلى بهم العید ولم یصل قبلها ولا بعد ما وهبنا النقي بعد ما حمل على ما اذا كان في المصلي كحديث
 ابن ماجه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم لا یصل قبل العید شیئا فاذا رجع الى منزله صلى ركعتین استحب
 اقول بانه استدلال به الشرائع غنی کراهیه التنفل قبلها و بعد ما فی مصلا و عندی فی کونه سفید
 بل مدعی نظر لان غایه مافیه ان ابن عباس علی انه خرج فصلى بهم العید ولم یصل الخ - و هذا
 لا یقتضی ان ترك ذلك كان عادة کبر و بمنزل هذا لا یثبت الکراهیه اذ لابد اها من دلیل خاص
 كما ذکر صاحب البحر والد اعلم - و در ذالمحتار بعد عبارت منج الغفار مسطور است
 قلت لیکن ذکر العلامة نوح افندی ان وجه الاستدلال ما ذکره فی کراهیه التنفل بعد طلوع الفجر
 بالشر من رکعتین من انه صلیم کان حریصا علی الصلوة فعدم فعله يدل علی الکراهیه و لا لا لضعف بیانه
 بل جواز - قلت هذا سلم فیما تکرر منه ذلک اما عدم الفعل مرة فلا و لیس حدیث عباس الماری
 ما یفید الشکرا فافهم - و آنچه نوشته که اما نزد شیخ کرام مال پس اختلاف است نزد بعضی مطلقا
 جائز است با کراهت انهی - این صریح کذب است که تنفل قبل صلوة عید و مصلى باتفاق
 مشایخ حنفیه جائز نیست - و در منج الغفار مسطور است - و اما تنفل قبلها فان کان فی المصلي
 فلا خلاف فی الکراهیه و اختلفوا فیما اذا تنفل فی البیت و ناسیهم علی الکراهیه و هو الاصح کما فی البحر
 لهذا عن غایه البیان - و کذا بعد ما فی مصلا یا ای و کذا لا یتنفل بعد صلوة العید فی مصلا یا
 فان فعل کبره عند العامة - و النکاح تنفله بعد ما فی البیت جاز - و در شرح نقایه شمسی مفید
 است - و لا یتنفل قبل صلوة سواء کان اما ما او ما موافی المصلي باتفاق و فی البیت عند
 عامة المشایخ - و کذا لا یتنفل بعد صلوة فی المصلي عند عامة المشایخ و تنفل فی البیت لما رو
 ابن ماجه من حدیث ابی سعید الخدری قال کان رسول الله صلى الله عليه وسلم لا یصل قبل العید شیئا فاذا
 رجع الى منزله صلى ركعتین و در شرح غرر نوشته و لا یتنفل قبل صلوة لانه صلیم لم یفعل
 مع حرمه و لو نزل فعل علیها للجماز - و رفیع الباری شرح صحیح البخاری مذکور است و من منج
 قال لم یصل رسول الله صلى الله عليه وسلم اقتدی فقد اقتدی - و در میزان شعر الی مسطور است

ووجه الاول عدم ورود نص عن الشارع فی جواز تنفل قبلها وکل عمل ليس عليه امر اشرع فهو
 مردود و غیر مقبول الاما استثنای من الامور التي تشهد بانها التشریعة لعدم شروها عن عموماتها -
 وایضا حکایک ان الشارع هو الدلیل لنا فی جمیع امورنا فکل شیء لم یثبت عنه فله فهو ممنوع منه
 علی الاصل فی قواعد التشریعة فلو علم الشارع ان الله تعالی اذن لاحد فی التنفل قبل صلوة العید
 لاجترأ بذلك او کان یوفعه ولم یبلغنا ان تنفل قبل صلوة العید - وعلی در شرح منید نوشته
 وجه الاستدلال ما ذکر شد که انما التنفل بعد طلوع الفجر با کثر من رکعتیه من ان کان حریصا
 علی النوافل فعدم فعله دلیل علی الکراهیه اذ لولا العلم بعمامة بیاننا للاباحة - وکل کراهت در مذوب عام
 مشایخ بر کراهت تترتبی منطوقیه است - طحاوی و فی در حاشیه در مختار نوشته - قوله فانه
 لم یروى تحریما علی الظاهر لکن بان النبی صلعم لم یفعله وکان مکروا بتشریها لفعله بیاننا للجو از قد
 مر نظیر ذلک لصاحب النهر - و در قول ابی بکر رازی مراد نفی کراهت تحریمی است نه نفی
 کراهت تترتبی - و در مصابیح اخروی - شرح مقدمه غزنوی مرقوم است - و بعضهم
 قال ان التنفل قبل العید ليس بمسنون الا انه یکره - و آنچه از در مختار آورده که اما العوام
 فلا یمنعون من تکبیر ولا تنفل اصلا - نه قابل قبول است نه مفید عدم کراهت - بالا گذشت
 که سعید بن منصور از ابن مسعود و جده روایت کرده که منع میکردند مردم را از تنفل در روز
 عید قبل خروج امام بسوی عیدگاه و همچنین از علی رضی الله عنه نیز روایت کرده اند - فلفی علی
 و حدیقه و ابن مسعود و اما ما - و همین صاحب در مختار از قنیه و غیره آورده که عوام از گذاردن
 نماز در وقت طلوع شمس منع کرده نشوند حال آنکه گذاردن نماز در وقت طلوع شمس مکروه
 تحویلی است - عبارت بکذا - و کمره تحریما و کل ما لا یجوز مکروه صلوة مطلقا ولو قضا او و اجاز
 او فافقه او علی جباره و سجده تلاوة و سهو لا شکر - قنیه - مع شروق الا العوام فلا یمنعون
 من فعلها لانهم یتروکونها الخ - و مجالس اذکار آنحضرت که عبارت از مجالس ذکر و لاوت
 و رضاع و می صلعم است هنوز از شرع ثابت نیست چه جایی آنکه در شرع شریف برای آن
 وقتی از اوقات و هیئت از هیئات مخصوص باشد - و اگر ثابت میشد و در شرع شریف
 بآن وقتی از اوقات و هیئت از هیئات مخصوص نمی بود مخصوص کردن آن وقتی و هیئت
 نیز مکروه میبود - و فرق نیست در میان نماز و اذکار در وقت ثبوت اوقات و هیئات
 بآن پسند خاص از قول یا فعل یا تقریر یا کما هو الظاهر من البحر و غیره - قوله ص ۲۲

اولاد و همان فتاوی هندی که روایات کثیره در ماسبق و ماحق مخالف مذہب مخترع موجود
باشند از ان همه اغراض فرمودن انحراف قول و جود روایات مخالف مذہب در ماسبق ماحق
مضراستاد به روایت موافق مذہب برای الزام مخاطبین نباشد و فوایک مستند
از دلیل نیست مقبول خصم نبود - اکنون حال روایات ماسبق و ماحق بشنوند که روایت
اولی از قتیبه که پدر مخاطب مصنف آنه در تصحیح معتزلی گفته معارض است بر روایت محیط که در
همین ہندیہ مذکور است - قرادۃ الکافرون الی الاخر مع الجمع مکررہ لانہا بدعتہ لم یقل عن
الصحابہ وعن التابعین کذا فی المجلدہ فرقی نیست در قرات اخلاص نیز ختم قرآن قرات
کافرون باجماعت - و ابن ابی داؤد و مصاحف از ضحاک بن عبد الرحمن روایت کرد و
کہ انہ انکرندہ الدرستہ وقال ما رایت احدا ولا سمعت وقد ادرکت صحابہ سول اللہ صلعم یسئ
ما رایت احدا فعلها و از ابن وہب روایت کرده قال قلت لمالک ارایت القوم یجتمعون
فیقرؤن جمیعاً سورۃ واحده حتی یختموا فانکر ذلک وعابہ وقال لیس یلذ الصنع الناس انما کان
یقصر الرجل علی الآخر یعرضہ - و در رد المحتار مرقوم است علی ان کلام القیتہ لا یجوز بہ اذا
عارضہ غیرہ - و دلیل مجوز نیز روایت ابن ابی داؤد است کہ ان ابالدر و ابی الدعنہ
کان یدرس القرآن معہ لیس فیقرؤن جمیعاً - پس فعل ابوالدر را خیال کرده شد کہ سند
باشد از فعل یا قول یا تقریر آنحضرت صلعم - و روایت ثانیہ مستند است بفعل صحابہ
طبرانی و معجم کبیر از انس رض روایت کرده کہ انہ کان اذا ختم القرآن جمیع الہ و دعا -
و ابن ابی داؤد و مصاحف از مجاہد روایت کرده کہ قال کانوا یجتمعون عند ختم القرآن -
و عدم افتابہ روایت ثالثہ کہ در ان اعتراف است بہ کبر است و موکد بہ روایت دیگر کہ بعد از ان
روایت اتصال در ہندیہ مذکور است و ابن الفرسول انحراف انداز کہ ننمودہ وہی ہندیہ - بکہ الدعا
عند ختم القرآن بجماعۃ لان ہذا لم یقل عن البنی صلعم - بخوف جدال عوام است مانند عام منع
عوام از شغل در وقت طلوع آفتاب تصدیق قول ما از روایت فخریہ است - وہی ہندیہ
و فی فتاوی سمرقند بکہ الدعا عند ختم القرآن فی شہر رمضان عند ختم القرآن بجماعۃ لان ہذا لم
یقل عن البنی صلعم و الا عن الصحابہ و لہذا قال ابوالثنا سمع الصفا رولاً ان یقول اہل ہندیہ
البلدۃ لم یسئنا عن الدعاء فنعیم لکن ہذا شیء لا یفتی بہ لانیہ و یفتی ان یقال للعامة ما لم یفہموا
و در فتاوی کبری مذکور است بکہ الدعا عند ختم القرآن فی شہر رمضان و عند

حتم القرآن بکما غلظت لسان هذا لم ينقل عن النبي صلى الله عليه وسلم ولا من الصحابة رضوان الله تعالى عليهم
 اجمعين ودر فقهائى سراجیه مرقوم است - والدعاء عند حتم القرآن في شهر رمضان على
 اوسع المجهود بدعة - وكتابت اسامي سور و عدد ايات اختلافي مجتهدين است تجويز ان
 به قياس و استحسان و منيع از ان بنظر احداث و عدم قبول قياس و استحسان - ابن ابى داود
 في كتاب المصاحف از ابن سيرين روايت كرده اند كه انبسط الفواحش و انما - و از ابراهيم بن
 اوردده ان كان يكره العشر و الفواحش تصغير المصحف ان يكتب فيه سورة كذا او كذا - و اخرج عنه انه اسنى
 المصحف مكتوب فيه سورة كذا او كذا اية فقال امح هذا فان ابن مسعود كان يكرهه - و اخرج عن ابى العالى
 انه كان يكره ان يجعل في المصحف فاتحة سورة كذا او خاتمة سورة كذا - كذا في الاتقان - و ايضا فيه -
 و نقل الحليمي يكره كتابة الاشارة والاخماس واسماء السور و عدد الايات فيه لقوله جرد و القرآن
 و ايضا فيه - و قال البيهقي في ادب القرآن ان يعظم فيكتب مضر جابا حسن خط و لا يصغر و لا يقطع
 حروفه و لا يخط به باليس منه كعدد الايات و السجرات و العشرات و الوقوف و اختلاف
 القراءات و سماني الايات قوله ص ۲۴ و رافعال نماز و سائر افعال مخصوصه محدود و مسونه
 شارع بوجه معين غير ممنوع و اخر اقول ذكر احوال و لاوت و رضاع و غيره بوجهي معين از شارع
 ثابت شده غير فعل مخصوص و محدود و مسنون شارع بوجه معين است - قوله ص ۲۵ از پنجاه
 اينكه گفته و ان را في دعاء الاستفتاح اخر اقول نه مذکور شدن زيادت در احاديث
 مشهوره مستلزم مطلق عدم نيت - شامی در رد المحتار - اول از قوام الدين كالكي اورد
 كه الاول الى الثاني عندنا عدم الرواية في المشايير - بار گفته كه قلت لكن استند الكافي الى
 عدم ذكره في المشايير و هو لا يفي ذكره - و در فقه القدير است قوله لم يذكر في المشايير المكان
 روي في الجملة عن ابن عباس في حديث طويل من قوله ذكره ابن ابي شيبه و ابن
 مردويه في كتاب الدعاء له - و رواه الحافظ ابن شجاع في كتاب الفردوس
 عن ابن مسعود ان من احب الكلام الى الله عز وجل ان يقول العباس بجاك اللهم يحبك
 و تبارك اسمك و تعالے جارك و جل ثناوك و لا اله غيرك و انقبض الكلام الى الله
 يقول الرجل للرجل اتق الله فيقول عليك نفسك - پس اباحت آن با وجود عدم نقل نيات
 در فتاوى بنابر مرقوم است و لم يذكر في الاصل و لا في النوادر جل ثناوك كذا في المحيط
 فلا ياتي به في الغرض كذا في الهداية - و در بداهة مسطور است و قوله و جل ثناوك

لم يذكر في المشايخ فلا يأتي به في الفرع النص - ودر مختار است وقرنهما كبر تاركاً وجل ثبات
 الا في الجبارة انتهى - ودر رد المحتار مرقوم است و هو ظاهر الرواية بداهة لانه لم ينقل في
 المشايخ كافي قال لا ولي تركه في كل صلوة محافظت على المروى ابلار ياده وان كان ثباتاً على انسه
 بحر وحله - قوله ۱ از انچه در بحث تلفظ نيت بعد از انكه از ابن بهام نطق بدعت آورده شود
 الخ اقول نزد قائل تقسيم بدعت بدعت بودن سنا في حسن بودن نيت و تجويز تلفظ نيت
 باسنان مجتهدين به ضرورت است - دفعه القدير مرقوم است - و على قياس ما قدمنا
 شروط الصلوة انما يحسن اذا لم تجتمع غير مكتملة لا اذا اجتمعت ولم يعلم ان احدا من الرواة استكر
 صاعم روى انه سمع يقول نويت العمرة ولا الحج ولهذا قال شيخنا ان ذكر باللسان حسن لطابق
 وقلب انتهى قوله ص ۱۲۵ اولاً عدم تماثل تقريب ظاهر است اقول تماثل تقريب ظاهر است
 و اين روايت استدلال است از عدم فعل بر امتناع آن - و ذكر احوال آنحضرت عليه
 السلام است بوجه معين پس الترام خصوصيات و هيات جديدة در ان تعيين ان وجه معين ثابت
 است فلما فرق بينه وبين الطواف والصلوة في هذا - و مقصود صاحب غايه التمام
 از اين روايت همين قدر است كه استدلال بر امتناع از عدم فعل آنحضرت
 در ان آمده و هو بين الثبوت و بحث نيت در نيكا استدلال غير كنين جائز است يانه كيك
 استلام ركن عراقى و شامى جائز گفته يا صحابى مجتهد است پس شايد نزد او سندی درين باب
 از آنحضرت صلعم باشد يا غير صحابى ليكن مجتهد پس شايد كه به اجتهاد و قياس در بے تجويز آن
 شده باشد - و در مختار نوشته و كيره استدلال غير هما - باقى تقبيل و استدلال
 كعبه بغيره را بقصد تبرك نزد محققين محمول گفتن و به تقرير آن اقوال مجوز تقبيل قبور غير
 ذكر نمودن آنكه افسرد بحث باطنى ابائى را روشن كردن است اين اقوال مردود است
 خود عيني قبل ذكر اين اقوال در شرح صحيح البخارى نوشته - فيه اى فى اثر عمر كراته تقبيل عالم
 في الشرع بتقبيله من الاحجار و غيرها - و حاجى در شرح شفا نوشته - و فى الحديث
 من الاحكام انه يكره تقبيل عالم يرد الشرع بتقبيله كما يفعل بعض العوام من تقبيل قبور الانبياء
 و الا ما كن المباركة - نووى در ايضاح نوشته - لا يقبل مقام ابراهيم و لا يستلمه فانه
 بدعة و قد روى عن ابن الزبير و مجاهد كراهته و لا يستلم ايضا الركنين الشاميين - و نیز نووى
 در ايضاح نوشته - لا يجوز ان يطاف بقبة النبي صلعم و يكره الصاق البطن و اظهار كذا و القبر

قال الحكيم في غيره - وكم مرة سحر باليد وبقبالة بل الادب ان يسجد منه كما يسجد منه لو حضر في حياته
 صلعم نذا هو الصواب وهو الذي قاله العلماء والطحاوا عليه - وينبغي ان لا نعثر بكثير من العوام
 في مني لغتهم ذلك فان الاقتداء والعمل انما يكون باقوال العلماء ولا يلتفت الى محدثات العوام
 وجبالهم ولقد حسن السيد الجليل ابو علي الفضيل بن عياض رحمه الله تعالى في قوله ما سناه
 من اسبح للفرق الهدى + ولا يضرك قلة السالكين + واماك وطرق الضلاله +
 ونعثر بكثرة الهالكين + ومن خطر بباله ان السحر باليد ونحوه ابلغ في البكرة فهو من جهالة
 وغفلة لان البكرة انما هي فيما وافق الشرع واقوال العلماء وكيف ينبغي الفضل في مخالفة
 الصواب - حسين بن ابراهيم ازهرى در حاشية مناسك يحيى بن محمد نوشته -
 واستنبط بعضهم من مشروعية تقبيل الحجر جواز تقبيل من يستحق التعظيم من ادمي وغيره -
 وتقبل عن احمد لاباس تقبيل منبر النبي صلعم وقبره واستبعد بعض اصحابه صحة ذلك عنه
 ونقل عن ابي الصيف التيمي في الشافعي جواز تقبيل المصحف وقبور الصالحين النظر المزمع
 على الموطأ انتهى لكن الذي في حاشية الخريزمي والامير علي عبد الباقي كراهة تقبيل المصحف
 والقبر - وشيخ الاسلام ابن تيمية ومناسك نوشته - واما سائر جوانب البيت ومقام
 ابراهيم وسائر ما في الارض من المساجد وحيطانها ومقابر الانبياء والصالحين فمحرمة بنينا
 ومفازة ابراهيم مقام بنينا الذي كان يصلي فيه وغير ذلك من مقابر الانبياء والصالحين
 وضرة بيت المقدس فلا تستلم ولا تقبل باتفاق الائمة واما الطواف بذلك فهو من اعظم
 البدع المحرمة ومن اتخذه ديناً يستتاب فان تاب والا قتل - قوله اولاً واولاً
 ابن روايت انما قول وجه تماميت تقيرب ومماثلت بامحوت عنه بالا معلوم شديد وتجويز
 فوطت برما ثور در مختار وغيره مردود است واستناد خصوم بهجوت كذب براي الزام
 لها فيه وقراسه ووجه جواز زيادت وتبليغ تيزي باقي گذشت وقراءات فاتحه در نماز جنازه
 از سنت ثابت است ليكن اين قراءات محمول بر قراءات به نيت دعا است نه به نيت قرائت
 بخاري ويصح خود اطلحه بن عبد الله بن عوف روايت كرده كه قال صليت خلف ابن عباس
 على جنازة فقرو فاتحة الكتاب فقال لتعلموا انها سنة - شيخ عبد الحق دهلوي در ترجمه مشكوة
 نوشته - طحاوي گفته شايد كه خواندن عطيه سجده فاتحه را در صلوة جنازه بطريق ثنائى
 نوشته - وقول مجابى انها سنة در حكم مرفوع است

و شافعی و مسند خود از جایز و است کرده - که قال رسول الله صلعم کما یجوز یا ابراهیم و یقر بفتح الکتاب التکلیف
الاولی و ابن جبر از ابن عباس روایت کرده که ان النبي صلعم قرأ علی الجبارة بفتح الکتاب - و نیز ابن جبر از ام شریک
روایت کرده که قال ابن عباس قال قال رسول الله صلعم ان یقر علی الجبارة بفتح الکتاب - شافعی در رد المحتار نوشته بود و نیز
الدعای و خطابه ها حینند بقیوم مقام الشا علی ابراهیم و ابن جبر لا اولی التکلیف و نیز در رد المحتار نوشته و الله
فی المیطون علی ابراهیم و ابن جبر لا اولی التکلیف و الله اقول مقتضی ظاهر الروایة حصول السنة بای صیغه ین یا محمد فیه مثل الشا المذکور لا شاملة علی
و نیز در رد المحتار نوشته - و یکره بینه القراءة فی السجدة التیمم الحیط لا یجوز لانها محل الدعاء دون القراءة اه - و نیز
فی الاولو بحیث و التناخانیة ظاهر ان الکراهة تحریر مطوی و حاشیه رد المحتار نوشته بود و یکره ای تحریر ماکله موقوفه
امام قسطلانی علیه حرکه این عبارت انما اقول مع صاحب لایس قدر است که قسطلانی قائل جواب فتاوی انحضرت
است و نیز در می صلعم حصول این مطلب کلام قسطلانی ابن الفرسول اسلام است پس تعلیق صاحب صاحب لا از ان
چون می اراد با استحسان صحابه بعضی امور غیر ماثوره را اگر صحیح باشد استحسان و قیاس خفی یا اجماع غیر ماثوره از ادله شرعی
نه از مجرد رد آنچه خوش است که قسطلانی امام فرساده مطالب خصوم ناقض و عامی خویش باشد پس قولش حجت بر
خصوم است نه خصوم قواصر اولاً شرط انتاج که کلیت کبری است و قیاس اولی مفقود انما اقول ابراهیم فقط غایب
بر استمار است بر اینکه ابن حکیم متقاربی است و ربه توقیفی بودن عبادت حکم عام است بقدر کلیت کبری ممنوع
باشد ابن الحجاج در ردخل نوشته العبادة ما قرأ بالشرع الشریف و منها و ما لم یقره فلیس بالعبادة انتهى -
و سیوطی در فتاوی نوشته الاذکار و توفیق و ترتب لاجر علیها و مقداره و توفیق من انی بذکره و دعاء لم یقره فلیس
ان حکم علیه شئی من الاجر بمقدار سجدان ذلک مرجعه الی النبي صلعم وحده - قوله صرح ثانیاً مقصود از ذکر
انحضرت صلعم انما اقول ذکر احوال انبیا صلی الله علیه و آله و سلم خاص معین از انحضرت صلعم ماثور است تعین کن بهیات
و خصوصیات جدیده تعین ماثور زیادت بران باشد و فرق نیست دران و در نماز و افعال آن این تعین
کما مراراً مراراً - در رد المحتار حاشیه در مختار مسطور است - تنبیه فی الاقتصار علی ذکر من الوارد الشا
الی انه لا یسن الاذان عند ادخال الميت فی قبره کما یلو العناد الا ان - و قد صرح ابن حجر فی فتاواه بانه بدو
و قال من ظن انه قیاساً علی مذبهما للملک و الحاکم بانجامه الامر بابتدائه فلم یصب اه - و قد
صرح بعض علمائنا و غیرهم بکراهة المصافحة المعتادة عقب الصلوات مع ان المصافحة سنة
و ما ذاک الا لکنها لم توشر فی خصوص هذا الموضع فالله اعلم فیما یوهم العوام بانها سنة فیه -
و لکن معوا عن الاجتماع لعملة الرغائب التي احدثها بعض المتعبدین لانها لم توشر علی هذه الکیفیه فی
تلك اللیالی المخصوصة و انکانت الصلوة خیر موضوع - باقی حجت و ردین

تفصیل عبادت و اذکار

اقتصار علی الوارد

صلوة الرغائب

كان احدهم اذا سلم على النبي صلى الله عليه وآله وسلم وادار الدعاء استقبال القبلة وجعل ظهره الى جدار القبر ثم عاندا لانه
 فيه بين العلماء وانما تراهم في وقت السلام عليه قال ابو حنيفة يستقبل القبلة عند السلام ايضا ولا يستقبل
 القبر قال غيره يستقبل لا عند الدعاء بل قالوا انه يستقبل القبلة في كل حال ولا يستقبل القبر حتى لا يكون الدعاء عند
 القبر - وادبر عبارات ابن تمام بخلاف صدر بدخراو است که زیادت را بر تبلیغ ثور بدو دلیل
 بقول ابن تمام علوه بدو عبارت صدرا نیست - و تقدم في حديث جابر الطويل ما يفيد
 انهم زادوا في رسول الله صلى الله عليه وسلم يرد عليهم شيئا واخرج الوداد وعنه قال اهل رسول الله
 صلى الله عليه وآله وسلم فذكره لبينة المشهورة وقال الناس نريدون لبيك ذا المعارج ونحوه من الكلام والنبي
 صلى الله عليه وآله وسلم فلا يقول لهم شيئا فقد صرح بتعريفه وهو احد الالهة بخلاف الشهادته قول صره
 اولاد داعي ثبوت اختلاف از ابتدای ایجاد این عمل آنوقت قابل ذکر بوده است که از کتب
 مستند مشهوره با ثبات میرساند اقول اعتماد و شهرت کتاب بر قول و دیدن شهادت
 ابن النفرسول و هم ندیمان او نیست و قول مستند که مضافش احمد بن محمد بن محمد الاسكندر بن
 المصري المالكي متوفى في سنة ثمان مائة و ترحمة وى و قيس حاوى مرقوم موجود است بنده که در
 ابتدای ایجاد این عمل کدام کسان از علما مانعین ازین عمل بوده اند سجد ایشان حافظ ابو الحسن
 بن الفضل المقدسى المالكي الاسكندر بن متوفى سنة ثمان مائة و ثمان مائة - و ابو القاسم
 عبد الرحمان بن عبد الحميد المالكي المقرئ متوفى سنة ثمان مائة و ثمان مائة - و حافظ ابو بكر
 محمد بن عبد الغنى الشهير بابن النقطه البغدادي الخنفي متوفى سنة ثمان مائة و ثمان مائة
 قوله صاحب رساله كه ترد شدن را منصرع بر وقوع اختلاف نموده بحواله تصریح علما حکم
 وجوب ترك على الاطلاق داده اقول ظاهر است که اختلاف علما در بدعت و مباح
 بودن این عمل مورد است شباه و ترد است و قول علما در حق عاصیان دلیل است
 فاشتباه الامر و تعارض الدليلان و اذا تعارض الدليلان اهدى ما يقتضيه التحريم والاخر الاباح
 قدم التحريم - وايضا اذا تعارض المانع يقتضى فانه يقدم المانع لانه في الاشياء ونيز
 در اشياء است و المفسد اولی من جلب المنافع - و ترد و تا آندم بانی است که ترجیح
 يكی ثابت نگردد وقت وجود ترجیح حکم برای راجع باشد مانند صلوة ضحی که سنت آن بنصوص
 شارع ثابت شده پس حکم بدعت بودن او مرجع بلکه مردود گردیده - و الاویة فعل در مسج
 رقبه - و استحسان عا وقت ختم قرآن - لابق قبول نیست که مخالف اصل مقرر است

فذكر اسماء مانعین عن عمل بزيادته

در دوران امر و سنت و بدعت قوله ص ۹۴ اولاً بملاحظه اقوال فقها ظاهر است که صاحب سال
 مطلب این قول تفهیمید و انحر اقول از استدلال شامی بر اولویت ترک قلب حصی بدین اصل
 لازم نمی آید اختصاص آن بدین صورت خاص بلکه هرگاه ترک سینه که ثبوت آن بلا نزاع
 است پیرامینی اجتناب از فعل بدعت اولی شد کما قلتم فی بیان مطلب الشامی ترک سنت
 ظلمانی برای اجتناب از فعل بدعت بطریق اولی اولی باشد چه جائیکه عبارت طریقه محمدیه صریح است
 بر افاده آنچه صاحب رساله گفته - عبارت ها بگذارد - او از تردید فی سینه کوه سینه بدعت
 قتر که لازم - پس انصاف کنند که نافی نصیب کیت نصیب ابن الفرسول یا نصیب حنا
 رساله و در رفع سبابه بوجه حصول ترجیح از فعل شارح که بسند صحیح ثابت شده تردید باقی نمانده
 قوله ص ۹۵ اشاعت و نشر فضائل و اوصاف و محراب و حالات متعلقه ذات با برکات
 حضرت سرور عالم صلعم بے ریب و شک سنت بوده است بلکه درین زمان بسبب شدت
 حاجت قریب واجب انحر - اقول محل نزاع اشاعت و نشر بطرز متعارف و معمول اهل
 موالیده است و سنیت چه جامی و جوب آن ممنوع است بلکه بدعت و محدث را سنت
 و واجب نام نهادن و از کالسته او الواجب دانستن مراد معامله سنت یا واجب بآن
 لازم و انحر که گوازان زبان آنرا سنت یا واجب نگویند چنانکه در استباحه معصیت گفته اند
 که با معاصی معامله مباحات کردن نیز اسباح است گوازان زبان نگویند که این مباح است
 و معین اعلت که است انقلاب اعتقاد صحیح است بفساد و این انقلاب در صورت اعتقاد
 مباح مانند سنت یا واجب نیز حاصل است و علاوه ازین چه ضرور است که از حرف تشبیه
 مراد تشبیه باشد - ذکر الامحی فی حاشیه شرح الهدایه قال بعض الفضلاء فی حاشیه المطول
 ما خالفه انه قد یونی بحرف التشبیه ولا یراد به ذلک و الله اشارة بعض آخر فی حاشیه
 التلویح - بهر حال تقریب تمام است - لطفاً وی در حاشیه در مختار نوشته -
 قوله فمکرهه النظائر انها تحرمه لانه یدخل فی الدین بالیس منه - و شامی در رد المحتار نوشته
 قوله فمکرهه النظائر انها تحرمه لانه یدخل فی الدین بالیس منه - قوله ص ۹۶ دوم آنکه در
 مالگیری بر بسیاری از امور با وجوب سنت و واجب نبودن حکم مذکور و استخوان نموده است
 و باین خیال مکره و حرام قرار داده انحر اقول محل استخوان مالگیری مباحاتی نیست
 که جهال اعتقاد و جوب سنیت آن داشته باشند و چون این مباحات را جهال سنت

یا واجب اعتقاد کنند کرده کردند بموجب این حکمیه مقرر و حکم استخوان به قطع نظر از این اعتقاد
است قول منک سیوم کلام عالمگیریه در خبریت که حسب قولش قریب نسبت اقول
اولا چون بحسب قول عالمگیریه به قول ابن الفرسول قریب نگرییده این اجتماع محدث
بخصوصیات و لوازم محدثه معموله متعارف اهل هو الید چگونه قریب خواهد گردید - و ثانیاً
مکروه و ممنوع شدن امری مباح بوجه سودی بودن آن بسوی اعتقاد سنیت آن
امریت و ممنوع و مکروه شدن امری سنون بسبب تجاوز و اقرار بدعات به آن امر
دیگر و کلام شامی متعلق بامر ثانی است نه به امر اول و حاصل کلام شامی آنکه زیارت قبور بوجه
بدعات و رقبور و اتباع جائز بوجه حضور نا محات متروک نکرد و زیرا که قریب است سنون
از هیچ امور ترک کرده نمیشود بلکه فعل آن بانکار و از ازاله بدعات میباشد - و در رد المحتار
به شرح لا یشک اتباعها لاجلها - فوشته - لان السنة لا یشک لما اقرن بها سن بالجملة
ولا ترد الولیمة حیث یشک حضور بالبدعة فیها للفارق بانهم لو ترکوا المثل مع اجتناء
لزم عدم انتظامها و لا الذلک الولیمة لوجود من یا کل الطعام طعن الی السعود و الظاهر
ان المراد باتباعها المثل معها مطلقاً لا خصوص المثل خلفها بل یشک المثل خلفها اذا کان
ناکحاً لئلا من الاخبار و به یحصل التوفیق - و مع هذا فتوای ابن حجر و قول شامی لا یقول
نیک که جناب از بدعات واجب است و عمل بر وجوب اولی باشد از عمل سبت چه جای آنکه این سنه مکره بنا
وزیارت خصوص قبر که موقع مجمل بدعات است سنت بنو دین ترک زیارت قبر خاص بوجه بدعات ترک
سنت نیز لازم نیاید قول صد سه مراد از ثبوت اگر ثبوت عام است اخ اقول مراد از ثبوت ثبوت بوجه حضور
است از ادله شرعیة لهذا صلوة خفی و قنوت بسبب عدم ثبوت نزد ابن عمر بدعت شد و ممنوع
بر وایت صحیح و در مطلق صلوة و دعا درج نموده جائز نگردانید و همچنین است حال صلوة
الرعاس نزد علما - و مع هذا این مجلس متعارف اهل هو الید مخصوصه و رکدانی ستحس
شرعی داخل نیست اگر چه جزئی از اجزاء آن داخل باشد قول منک اگر مراد از بدعت
امریت که مخالف سنت و شرع باشد اخ اقول مراد از بدعت در اینجا محدث بعد
رسول الله است که بالاتفاق این عمل بدعت است بدین معنی و هر محدث بعد رسول الله
که برای حسن آن دلیل نیست از کلیه کل بدعة ضلالة مخصوص نتوان شد پس فیه ان
دلیل مخصوص و لفظان تخصص بدون تخصص قول منک برای اثبات فتح و کراست و ادخال

او در بدعت ضلالت و دلیل خاص ناید انحراف قول دلیل خاص برای اثبات قبح و کراهت
 کل بدعت ضلاله و بین احداث فی امرنا مالیس منه فهو بدعت بمعنی نهی از بدعت و محدث است باشد
 و دلیل عام خالی در بدعت کل محدث بدعت و اگر تسلیم کرده اند که کل بدعت ضلاله عام مخصوص است
 پس عام مخصوص نیز در زامر را می مخصوص حجت بود و این عمل مخصوص نتوان شد که دلیل
 مخصوص آن موقوف و قوله ۳۱ مراد از عید گرفتن روزی اگر صرف متبرک و شریف و نهستن
 از روز است انحراف قول مراد از عید گرفتن التمام اعاده سرور است برای تولد بزرگ
 از بزرگان خود به اجتماع و تهیه اسباب شادی و بیان فضایل مناقب و این التزام بلکه
 نفس اعاده سرور برای تولد به اجتماع و تهیه اسباب شادی و بیان فضایل و مناقب از
 مضمون آیه وحدیثی ثابت نمی شود چه جای آنکه در آن مشابهتی باشد با عید کنهیا و عید
 روز کلمان قوله ۳۲ اولاً که متبرک و شریف و نهستن روز ولادت حضرت سرور کائنات
 و ذکر احوال و فضائل آن افضل ممکنات و ایصال ثواب ختم قرآن و دعوت اخوان داعی
 صدقایت و دیگر قربات بامید حصول برکات هرگز از اعمال کفایت انحراف قول
 اجتماع و سرور و مهیا کردن اسباب به نیت شادی تولد و اعاده آن در هر سال و بیان
 فضائل شخص متولد در محل اجتماع بے شک از اعمال کفار است گو دیگر خصوصیات عمل
 اهل موالید از اعمال کفار نباشد و اتحاد و در نیمقدار برای مشابهت کافی است
 و کافی مرقوم است - لوصلی الی تنور اذ کانون فیه نار متوقده کراه لان شیه عبادۃ التک
 حال آنکه فعل مصلی نماز است به ارکان مخصوصه برای خدا یتعالی و فعل مجوس غیر نماز
 است بافعال سحر و اشیان برای آتش با این تغایر مشابهت را اعتبار کرده اند پس
 می بگویم شکر در مشابهت اتحاد افعال در جمیع خصوصیات ضروری نیست با آنکه حسن صوم
 عاشورا نزد آنحضرت صلعم بدلیل یقینی ثابت بود و در منع هیچ افعال مشابهت کفار و شر
 نتوان تا هم حضرت صلعم عمل آن تغییر را از غیر خود به غیر ضروری بود و تمیز آن بر تفرقه به ضم تابع یا گد شستن صوم
 آنروز و ادای صوم تابع اکتفا نمود و قوله صراحت و ثانیاً مستندین صاحب رسالت تحقیق
 نموده اند که عید بر مطلق افعال کفار جاری نیست بلکه بر آن افعال که از شعار مخصوص
 شان باشد اقول اگر مراد از عید و عید پنجم بود نیست پس سلم است که این و عید بزرگ
 و شعار جاری است و الا ممنوع است زیرا که احادیث و آثار و اقوال آنکه ناطق است

منع از مشابهت در غیر شعار و کلام ملا علی قاری در شرح فقه اکبر محمول است بر مراد اول -
 خود ملا علی قاری در مرقاة به شرح حدیث بیس من تشبه بعیرنا نه شده -
 و المعنی لا تشبهوا بهم فی جمیع افعالهم خصوصاً فی ما تمیز الخصلین - و در شرح من تشبه بقوم -
 طبعی در شرح مشکوة نوشته - هذا عام فی الخلق و الخلق و الشعار - و شیخ عبدالحق در ترجمه
 مشکوة نوشته تشبه باطلاق خود شامل است اخلاق و اعمال و لباس را - و تفصل
 این بحث در صواعق البیہ است در اینجا باید دید قول ص ۳۱ و ثالثاً در امریکه شعار هم باشد
 بعد از امل خصوصیت شعار و شیوع در امصار حکم تشبه باقی نمی ماند آخر اقول حاصل آنچه
 در مواهب است همین قدر که هر مباح اصلی که شعار کفار باشد چون شعار کفار نماند و
 در ایشان متروک شود بر اباحت خود عائد گردد نه آنکه در شعار کفار منع بقای بر حال خود
 از رواج حکم تشبه باقی نمی ماند قول ص ۳۲ و رابعاً امر مذکور اعنی ادای قربات در ایام
 ولادت بکار است بامید شرف و برکت که ائمہ دین استخوان آن فرموده اند از امور
 مذمومہ نیست آخر اقول بموجب عنہ مجلس مولد محمول و متعارف اهل موالید است
 استخوان آن خطا است ائمہ شریعت و مجتهدین امت که امامت و اجتهاد ایشان باعث
 و اجتهاد ائمہ دین ایشان ثابت است مانند ابن نقطه بغدادی و علی بن الفضل المقدسی
 و شیخ الاسلام تقی الدین ابن تیمیہ - و امام ابن قیم - و ابن الحکاج صاحب مدخل -
 و تاج الدین ابن الفاکهانی صاحب المورده فی المولد - و غیر هم به مکروه و مذموم
 بودن آن تصریح نموده اند و هیچ یک از محسنین در فضل و جلالت مساوی مالمعین نیست
 پس چگونه استخوان ایشان بدون وجوه استخوان قابل قبول باشد و این عمل از چیز
 ذم خارج گردد باقی اینهم مسلم نیست که تشبه در امور غیر مذمومہ عموماً بدون قصد تشبه معتبر نباشد
 و در اربعین فرستادن غله و غیره از طرف ناهبال مولود که حائز نوشته به نیت صدقه رخص
 است بدون تعقیب قیود مروجہ چونیک که در آن تشبه به اعمال کفار نباشد و امامت ادای
 جهالت یعنی به تعقیب قیود مروجہ اهل کفر که در آن تشبه به افعال کفار باشد غیر جائز
 و در اربعین نیت در تشبه معتبرند آشته و مرادش از بودن نیت ادای رسم جهالت
 تعقیب است بر سوم مروجہ اهل کفر - و حاصل مطلب تنویر آنکه درین فعل تشبه قصد
 نمیکنیم پس چگونه این تشبه در منع سنت ثابت از خصوص موشترک و تشبه در منع سنت

ثابت از نصوص بدون قصد اثر نمیکند قول **قصد** با قصد و دیگری **اقول**
 اول استناد بقول نسیب در نهی عنه بودن مطلق تشبیه است بدون عاقله قصد نه
 دوم عدم اعتبار قصد و تشبیه - دوم مراد از ما قصد فعل کفار است پس معنی قصد فعل
 کفار قصد تشبیه فعل ایشان باشد قول **قصد** پیش نمودن قول فاکهانی مالکی
 با وجودیکه اکابر مستندین صاحب رساله آنرا مردود نموده باشند خالی از سخا به نیست
اقول استناد بقول کس برای الزام دیگران مستلزم محبت بودن قولش بر مقتضای آن
 نباشد و قول امام فاکهانی را که بر امامت و جلالت او در زمانه ابن حجر عسقلانی و حسن
 المحاضر و بغیة الوعاة سیوطی گواه است از قول شیخی حاطب اللیل مردود خیالی کردن
 چه جایست و از اقوال ناصرفاکهانی در تحقیقات سیوطی که در صفحه ۱۰، غایة الکلام مذکور چشم
 پوشیدن و بر و سیوطی که مردود است شاد گردیدن صرف کلام فراسه سفها است -
 قول **مراد** در اینجا حال فرب طائفه اسمعیلیه باید دید آخر **اقول** از تطویل لسان این بزرگوار
 کلام ابن النجاشی مفید جز از عمل مولد نتوان شد غایة امر آنچه مستفاد از کلام متمسک ایشان
 چه از تطویع و در صوم و صلوة و تصدق درین شهر است نه بنیت مولد و پس و بهیلا لا نزاع
 فیه بلکه محل نزاع در اینجا مجلس معمول به قیود و خصوصیات مروجہ متعارف اهل هو الید است چنانچه
 کلام ابن النجاشی متعلق محل نزاع در مدخل نیست - الاثری انهم لما خالفوا السنة المطهرة و جعلوا
 الاموال لم يقتصر و اعلى فعله بل زادوا عليه تقدم ذكره من الاباطيل المشدودة فالسعيد
 من شديده على امثال الكتاب والسنة والطريق الموصلة الى ذاك هي اتباع السلف
 الما ضنين رضوان الله تعالى عليهم جميعين لانهم اعلم بالسنة منا وهم اعرف بالتقاليد
 والحقه بالحال وكذلك الاقتداء بمن تبعهم باحسان ائمة يوم الدين وليخذر من عوائل اهل
 الوقت ومن يفعل العوائد الردية وبذه المفاك مكرمة على فعل المولد اذا عمل بالسراج فان خلاصة
 وعمل طحايا فقط ونوى به المولد ووعا اليه الاخوان وسلم من كل ما تقدم ذكره فهو بدعة بفس
 نيته فقط اذ ان ذاك زيادة في الدين وليس من عمل السلف الما ضنين واتباع السلف
 اولى بل اوجب من ان يزيد مخالفة لما كانوا عليه لانهم اشد الناس اتباعا لسنة رسولي
 صلعم و تعظيمه لسنة رسوله صلعم ولهم قدم السبق في السبادة الى ذاك ولم ينقل
 من احد منهم انه نوى المولد ونحن لهم شيخ كبرنا و سهم و ننه علم ان اتباعهم في المصاد

نصوص داخل ابن النجاشی در شرح کلام

والمؤرد كما قال الشيخ ابو طالب البكي رحمه الله تعالى في كتابه وقد جاز في انجبال النجوم الساعة حتى يصير
المعروف منكرا او النساير معروفات انتهى وقد وقع ما قال عليه الصلوة والسلام بسبب تقدم ذكره
وما سياتي بعد لانهم يعتقدون انهم فطاعة ومن لا يعمل عليهم يرون انه مقصر بخلاف انما للولادة
راجون - ونيز ابن الحجاج ورد دخل نوشته - ولو قال قائل انما عمل المولد للفرح والسرور
بولادته صلوات الله عليه وسلم عمل يوم اخر لما تم واخرن والبكا عليه - فالحجاب انه قد تقدم ان سن
عمل طعنا بنية المولد وليس الاجماع للاخوان فان ذلك بدعة هذا هو فعل واحد ظاهره الغير التقرب
ليس الا تكليف لهذا الذي صحح بدعاجاته مرة واحدة فكيف اذا كرر ذلك مرتين مرة
للفرح ومرة للخرن فتزيد البدع وبكثرة اللوم عليه من جهة الشرع والله اعلم - ونيز ابن الحجاج
ورد دخل نوشته - ثم نرجع الآن الى ما كنا بسبيله من ذكر شئ من مسائل المولد (فمن)
ذلك ان بعضهم يتورع عن فعل المولد بالمعاني المتقدم ذكرها وليعرض عن ذلك القراء
والفقهاء الذين يذكرون مجتمعين برفع الاصوات والهتوك كما علم من عادة القراء في هذا
الزمان وكذلك الفقهاء وقد تقدم الدليل على ذلك في غير المولد فكيف به في المولد قد
تقدم انه اذا اظلم الاخوان ليس الابنية المولد ان ذلك بدعة فكيف به بها من باب اخرى
لمنع منه وقد يحصل في هذا من المفساد بعض ما تقدم ذكره او اكثر او مثله - وبعضهم -
يتورع عن هذا ويعمل المولد لقراءة البخاري وغيره عوضا عن ذلك وهذا ان كانت قراءة
القرآن في نفسها من الكبر القرب والعبادات وفيها البركة العظيمة واخيرا للذين لكن اذا
فعل ذلك بشرط اللائق به على الوجه الشرعي كما ينبغي لابنية المولد الا ترى ان الصلوة من
اعظم القرب الى الله تعالى ومع ذلك فلو فعلها انسان في غير الوقت المشرع لها لكان
مذموما مخالفا فاذا كانت الصلوة بهذه المثابة فماذا لك بغيرها - بين ازين من هذه
روايد ايندين وبراينجي مفيد جواز محل نزاع نيست شادگرديدن چه عقل و حياست -
قول مستقطع نظر از عدم وثوق بصرحت نقل صاحب رساله انما قول جلبت مورد
اين جايل كنده نا تراش ميش كردن همچو سخنان است بوقت عجز - قول معتبر - و شرع الله
نزد ما حاضر است تفصيلا عبارات منقول از انها مي بايست نه ابن يهوده صراحي - ترجمه
صاحب قول معتبر در قبس حاوي كه از مولفات شيخ زين الدين عمر بن احمد الشلمغاني الحلبي
المبيد خاوي متوفي سنة صد و مئتين و ثمانين است و تراجم كتابه انكاسا مي شان در

قول مستحسن در عامه کتب رجال و تاریخ دیده گوید که بمقابل ابن اکابر در اعتماد و شهرت
 و امامت و جلالت صاحب سیرت شامیه و سیوطی و ابن حجر مکی و علی قاری و امثال ایشان
 چه مرتبه دارند اکثر از ان اکابر با عترت مستندین و مستندین فراسله مجتهدان یا امام و این مجتهدین
 از طبقه مقلدین صرف فاقدین نیاز - و مراد از اتفاق در قول مستند اجتماع علمای معهودین اند
 نه علمای مذاهب اربعه - اجتماع علمای هر مذاهب به استغراق - و ممکن است که بمقابل تمام
 اعتماد و مجوزین نباشد - و حال قاضی شهاب الدین دولت آبادی صاحب فتاوی
 و تفسیر بحر مواج مستغنی از شرح و بیان است - و کتاب خیره السالکین نسخه سنی که هزار
 و نود و چهار محیط ولایت نرود ما موجود قول مستند اگر در مکتوبات مذکور ابطال شرف ایام
 ولایت با سعادت یا انکار مجالس از کار آنحضرت مذکور می بود البته مبطل از ذکر آن میتوان
 نمود و این قول از مکتوب مستند به ظاهر کتب شیخ از سماع منع کرده بود و در همین ان از مولود
 نیز منع کرده و مولود چیزی دیگر بود غیر سماع چنانچه تفسیر این به قصائد لغت و غیر لغت خواندن
 موجود و خواندن مقید بخواندن بطرز لغات نیست و ذکر اتفاقا و مجلس و اجتماع نیز درین مکتوب
 پس مجلس معمول متعارف اهل سواد این اجتماع و خواندن لغت و غیر لغت به نظم یا نثر
 مع بعض الزیاده است الحمد لله چیز دیگر نیست این مجلس را مجلس از کار آنحضرت گویند یا گویان
 اختصار است و عبارت اولی از عباراتین مکاتیب که ابن الفرسول پاره از ان آورده
 ظاهر که در مولود و قرآن و قصائد لغت و مناقب به صوت حسن نه بطرز لغات خوانده میشد از ان
 منع فرموده باقی عبارت ثانیه مقید هو از مجلس مولد نیست طعام ساختن برای ایصال ثواب
 بروح پاک و خوش گردیدن به آن چیزی دیگر است و مجلس مولد معمول متعارف اهل
 مولد چیزی دیگر حضرت شیخ که در مکاتیب خود انکار از تقسیم بدعت میکند و هر بدعت را رافع
 سنت میداند چگونه قولش موافق ابن الفرسول باشد و چون دعوی ابن الفرسول انکه اکابر
 شیخ از سماع انکار ندارند پس منع و انکار از نفس سماع در طریق شیخ نتوان شد و اینصورت
 منع و انکار عائد نگردد و مگر بسوی مولود و در صحت احتساب رساله و بیجه کلام است و
 بحال بعض مطالب آن قابل قبول نیست بلکه مخالف تحقیق منتسب الیه قول صریح
 قطع از عدم اعتماد اقوال این قسم از قول و اعجابا که اقوال شیوطی و علی قاری معنی
 باشند و اقوال مستندین ایشان غیر معتبر در رکامنه را بنید که شیخ الاسلام شیوطی یعنی او

عقلا فی این فیم را چگونه می سراید در کلام ابن الحجاج تجویز تخصیص را از منتهی عنده
 عبادات نیست و نحو می اما کن بماند و در آن اکنه امری دیگر است و تخصیص مکن و از منتهی عنده
 نفس به عبادتها امری دیگر و هرگاه امر با ثور را در آن کن مخصوصه برای سد باب فساد عقیدت که
 داشتند امر غیر با ثور را از منتهی معینه برای سد باب فساد عقیدت چرا کرده داشته شود
 قوله ۳۵ استدلال بانیمقال بجا است انحر اقول استناد بانیمقال نیست مگر بر ادب
 مجبولیت فتوای منسوب به شاه صاحب در جواز غل مولد که لها به صنف ایشان فرا سله گاه نگاه
 بدان تمسک باشند و شک نیست در نیکه مجبولیت آن از نیمقال ثابت است که در نیمقال
 حضرت شاه صاحب قائل بعدم مشروعیه این عمل شده اند باقی صاحب غایه الکلام را درین
 بحث نیست که دلیل شاه صاحب صحیح است یا فاسد و مع هذا اگر فاسد بودن این دلیل فرض
 کرده آید بطلان و فساد مدعا از آن لازم نمی آید که بطلان و فساد دلیل خاص مبطل مدعا
 نتوان شد - و فرق نیست در اہتمام اہل موالیہ در روز مولد و در اہتمام شیعه در روز عاشورا
 و عید با شجاع و عید غدیر پس اگر بودن عمل موالیہ بروہم مذکور صحیح است بودن عمل شیعه
 نیز بنا بروہم مذکور صحیح باشد قوله ۳۶ اولاً اکابر فقہای کرام انحر اقول این کلام و غایه الکلام
 منقول از رجوم الشیاطین است تصحیح نقل آن بلا خطر رجوم الشیاطین سہل است مخالفت آن
 بدیکہ کلمات صاحب رجوم الشیاطین مضر صاحب الغایہ نیست حسن بدعات صوفیہ و مقلدہ فقہا
 و متأخرین ر نظر او نیست آنچه از اجماع و قیاس مجتہدین ثابت بنود حسد نتوان شد گوشتاخرین
 بحسن آن قائل گردیده باشند قوله ۳۷ علی الاطلاق این ادعای عام نمودن مخالف
 تحقیق محققین است علامہ حجاجی در شرح شفا نوشته انحر اقول تحقیق محققین بہا نیست
 کہ در غایه الکلام است و کلام شارح شفا باطل است بنا بر مخالفت آن بحديث السرم کافوا
 اذ ارادہ لم یقوموا - و بہ آنچه در مرقاہ علی قاری است و ان اصحابہ ما کافوا القومون بظلمہ
 مع انہ سید الخلق - و بہ آنچه شیخ الاسلام در رسالہ قیام نوشته لم یکن من جادۃ
 اسلف علی عہد رسول اللہ صلعم خلفاء الرشیدین بن قیاد و القیام کلمہ بیرون علیہ کہما یفعلہ کثیر من الناس
 و آنچه ابن الحجاج در دخل نوشته فاذا تقررت اذ علم قلنسہ حج الی مالکنا بسیدہ من القیام و انہ لم یکن من فعل من صبی
 قوله ۳۸ و ذکر شہریت من اینست قائل انحر اقول و فی البانی شرح صحیح البخاری مرقوم است - و اجابہ
 این الحجاج با احتمال این کہ قیام ہذا لاجل جلالہا فی مکانہ اگر اما ہذا لا علی وجه القیام المتنازع فیہ

قوله صریحاً اولاً یعنی قیام در آن مقید است به قید اذ اراده پس نفی مطلق قیام در آن نفی
 قیام وقت مجزی و قول حضرت انس مصرح و منصوص نیست اقول محل نزاع قیام مقید است
 نه مطلق و وقت مجزی منجمه اوقات رویت است پس نفی قیام وقت مجزی داخل منصوص که
 در قول حضرت انس است باشد قوله مثلاً و ثانیاً قطع نظر از قید اذ اراده جمله مذکوره
 مبهمه و مهمله در قوت جزئیه میباشد اقول باینکه اذ استعمال در استمرار باشد چنانچه و اذ
 نقوا الذین آمنوا الا انهم کفبه اند - و قضیه صدره به اذ امله در آن وقت باشد که بخبر از قرآن
 استمرار باشد و در حدیث الشرح لفظ کافوا قرئیه استمرار موجود است در نور الابوار هر قوم
 و اذ اوستی تدلان علی عموم الزمان و کلیه - و استناد بحدیث الاسلام بهای الزام صاحب
 اشتباع الکلام است و پس قوله مثلاً و ثالثاً در بسیاری از احادیث و روایات اخبر
 اقول اراده نفی الزام از نفی عام بدون دلالت و دلیل برین اراده چگونه لائق تسلیم باشد
 و در وقوع قیام وقت دخول در زمان آنحضرت علیه الصلوٰه و السلام کلام نیست بحث در وقوع
 قیام تعظیمی است قوله صریحاً با وجود ادعای تبحر علی الاطلاق همچو کلمه جا بلانه بزرگان می آید و آن
 اقول باینکه تحقیق مانند ابن الحجاج و شیخ الاسلام نعمتی الدین ابن تیمیّه شمس الدین ابن القيم
 و توریشتی و غیرهم بعد تحقیق و تطبیق حکم به کرامت قیام تعظیمی داده اند و کرامت وی صلعم را
 محمول بر غیر نمی نمودن تکلف صریح و رای قبیح است عند المحققین چون صحابه کرام کرامت
 وی صلعم را محمول بر غیر فرموده قیام برای وی صلعم نموده فهم شیخ دهلوی و امثال او بمقابل
 فهم صحابه چه اعتبار دارد و حدیث لا تقوموا نیز می بیند است قوله مثلاً معاذ الله این
 چه جهالت و نادانی است اخبر اقول مراد از فریق جهال لها به اند اگر جللی این باب هم مشکک
 ایشان شد کج رفته و خطا کرده معذور باد قوله مثلاً قطع نظر از آنکه شهرت و اعتماد رساله مذکوره
 اخبر اقول شهرت کتبی و اعتماد آن بر علم و اعتماد فراسله موقوف نیست و حکایت تحریف
 و خیانت تا آنکه مطابق محلی عنه نباشد محض پیروده نیرائی است کتاب مذکور موجود شاید
 حدل برافتر او کذب ابن الفرسول است و مبطل قول او چون سکه مسجوت عناده و شرع
 الهیه مثبت بالدلیل است و قول سیرت حلبیه سند و دلیل احکام و شرع الهیه بقاء
 سیرت حلبیه در خصوص این سکه یقینی باشد و لائق شک و ریب نبوده چه جای آنکه بدست
 الاصل که بودن این قیام در شرع الهیه نقول است از کتب مستندین و مستند

مستندین فراسایه مستندین ایشان و فرقی است در صرف لا اصل له و در بدعت لا اصل
 که متبادر از بدعت لا اصل لها حرمت و کلاست باشد - و اصل بودن اباحت در امور یک شاع
 از ان سکوت فرموده عموماً ممنوع است چه در امور محدثه در دین که شارع از ان سکوت نموده
 اصل حرمت است - باقی بودن قیام از افراد تعظیم مختص بجزا مسلم است اما بودن
 آن از افراد تعظیم مشروطه برای غیر خداست پس ممنوع است و متنازع فیه و معین
 نووی و غیره که قائل جواز قیام برای غیر شده اند محل آن قدوم و حضور غیر است بحکایت
 قدوم وقت غیوبت پس قیام از افراد تعظیم غائب بالاتفاق نیست و مطلوب بودن
 تعظیم و اجلال آنحضرت صلعم بر تعظیم عموماً و مطلقاً ممنوع است - خفاجی - در شرح
 شفا نوشته - ومن ثم تعین علی کل احد ان لا یطعمه الا بما اذن الله فیه لانه
 صلعم فی جنسه مما یلیق بالشرافان مجاوزة ذلک لفضی الی الکفر العیاذ بالله بل مجاوزة
 الوارد من حیث هو رباً یودی الی مخدور فلیقتصر علی الوارد ما امكن قوله ص ۳۳ بخت
 و فضیلت اجتماع اهل الاسلام الخ اقول فضیلت اجتماع اهل اسلام بنیت خیر و بعض اوقات
 و بعض امكنه فی الجملة مسلم است و بحث در ان نیت کلام و اجتماع عموماً است و عبادت نفسیه
 عزیزه فی فضائل اجتماع عموماً نیست و آنچه از فیوض اکرمین آورده بر تقدیر صحت نقل کرد
 نوشته از سنه ۱۰۲۰ کتب مصنف اثری ازین عبارت است تحت عینیت قوله ص ۳۳ این کلام است
 یگانه از عقل الخ اقول قول صحت استدلال از حکم اجزاء با افراد با بر حکم مجموع با وجود تسلیم
 ضرور نبودن بقای همه کیفیات اجزاء بعینها و مرکب یا مناسب عقل است یا یگانه از ان
 یا متمثل نیست که حکم اجزاء مشتمل بر انفراد باشد و فوات شرط موجب فوات مشروط بود -
 و در موافقت که استدلال از حدوث اجزاء است بر حدوث مجموع بنا بر سنایرام خصوص جمع
 اجزاء است در حدوث مرکب - وجه وجوب بقای همه کیفیات و صفات و احکام
 اجزاء در مجموع - و حکم در روایت ین شهاب اگر صحیح باشد بنا بر آن باشد که
 مجیب از شارع معلوم کرده باشد که در خاص ماکولات حکم مجموع حکم اجزاء باشد ما و امیکاف
 محرم منصوص شارع در مجموع یافته نشود - و مسئله بعین از ما تخلف نیست - و توجیه
 قول بر کس که بظاهر مخالف عقل و شرع باشد ضرورت نیست قائل آن غزالی باشد یا کسی دیگر
 شن او یا بدون او قوله ص ۳۳ عجب خط است الخ اقول مراد از ایزاد قول مختار است

اثبات جواز حدوث کسبیتی است که در هر واحد از اجزاء مستثنی است و بی اشک عبارت شرح عقاید
سفیدانی باقی از حسن اجزاء قوت حسن مجموع ازین تمثیل ثابت نمیشود زیرا که مطابقت مثل
برای مثالی در غیر ما به الماثلت ضرورت پس جائز است که سنیکه در اجزاء بالافراد بود
در مجموع زائل گردد و قبح حدوث یا بدیه ممکن است که حسن در اجزاء مشروط به صفت افراد
باشد و استدلال بحدوث اجزای عالم بر حدوث ان بنظر خصوص صفت حدوث است
که حدوث اجزاء مستلزم حدوث مرکب باشد نه بنظر انعامی همه کیفیات اجزاء و مجموع
قول ص ۳ ما بین کل افرادی و کل مجموعی گواهی اتحاد مقتضی است آخر اقول کسیکه
استدل از حکم اجزاء بر حکم مجموع است اثبات اینکه این حکم مشروط بالافراد نیست و نه
است و در اعتبار این مجموع زیادت جز نیست بر جز و حسن مانند زیادت رکعت
بر رکعتین زیادت تعزیت بر جلد و زیادت عشرین بر ثمانین در حد و پنج زیادت
نسخ باشد و آن منصب شارع بود پس در دعوی حسن این مجموع دعوی منصب شارع
و نبوت باشد - و سنی عبارت شرح مبارزیه آنکه اگر حکم بر افراد بر تقدیر اجتماع و انضمام
بود هیچ شاهد حکم مستلزم نباشد و الاستفاد پس بموجب ان حکم بلازمیت موقوف باشد بر علم صحت
حکم در صورت افراد و اجتماع هر دو و صحت حکم واحد در افراد و اجتماع هنوز محل نزاع است
پس عبارت شرح مبارزیه هیچ مفید دعوی فرا سله نباشد قوله صلوات الله علیه ما بقا معلوم گردیده
که حضرت عبداللہ بن عمر و دیگر صحابه کرام آخر اقول اطلاق بدعت از بعض صحابه با تصریح
خیریت یا بطور مجاز است یا بطور حقیقت بدعت یا بوجه نیافتن دلیل است اولاً و باز مطلع شدن
بپیشی آخر چه جامی امریکه اطلاق بدعت بر ان استمراراً بانکار بدون تصریح خیریت یافته شده باشد
و قرب اعلام و عدم تدوین را در انکار بستجاب چه دخل است بلکه آنچه در زمان صحابه و
تا بعین که زمان استقرار و شیوع و قوت اسلام و خیریت اهل زمان انکار نموده شده باشد
و در زمان غربت و ضعف اسلام و شیوع کفر و شرک و جهل و بدعات ضرور است که لائق انکار
باشد تا رفته رفته منجر به فساد عقیده عوام نگردد - و الزام به آن امور نیست که منراحم
به کتاب و سنت حسب فهم و اجتہاد صحابه باشد بلکه بآن امور است که از قول یا تلمیذ یا فعل
شارع ثابت نشده - و مشروعیت ذکر آن حضرت علی الاطلاق عین محل نزاع است -
و روایت در مختار بلا سند است و مضطرب کما علم سابقاً - قوله صلوات الله علیه بر آنکه

اهل سنت صحابه كرام مورد ايراد شود انچه اقوال اگر چه بر مذاهب اهل سنت صحابه كرام مورد ايراد
نستند ليكن بر مذاهب معتدلين زمانه يعني لها بيه لا بد مورد ملامت باشند بوجه انكار بر اموريكه از
شارع ثابت نيت چنانكه خصوم لها بيه از همين وجه ملامت اند نخواستن ان - و وجه استخوان جن
اموريكه بران حكم به ابتداء نمودن با گذشت كه يا اين استخوان به بافتن دليلي محسن است
ويا حكم به ابتداء بطور مجاز است نه آنكه استخوان آن با وجود بدعت شرعيه بودن آن كرده
باشند قوله ۳۹ جواب اهل سنت انچه اقوال جواب فراسا معتدلين كه خود را بموجب عكس
نهند نام نه كمي بكا فور اهل سنت گويند عذرست بدعت از گناه كه الزام به امورست كه موافق زعم
فراسا داخل در مذهب است عامه و مأمورات مطلقه است و منراحم كتاب و سنت نيت
و بر انكار دليل آورده اند - ليس بكذا علمنا رسول الله - ما را در رسول الله علمي ندي -

الي عهد رسول الله و صحابه لا يفعلون ذلك - ما عهدنا ذلك في عهد صلحهم - كيف تفعل
شيئا لم يفعل رسول الله صلعم - لم نعهد ما على عهد رسول الله - ما نريد ان يقول هكذا -
صحبت رسول الله صلعم حتى مضى بسيد لم يزد على كعتين قوله ۳۹ اولاد بن مقام حال
افراط و غلو حضرات اسمعيليه ديني است انچه اقوال مراد جناب صاحب رساله از مطلق ذكر
ذكر مطلق است بامقيده كان - و مراد مولانا نواب سيد صديق حسن خان صاحب
از مطلق ذكر نفس ذكر مع قيد خاص كه حكم مقيد مطلق ثابت توان شد فلا منافاة و ذكر ميكه
حسن آن مسلم ذكر ثابت بوجه مخصوص معتبر است و آن مقيد است بقبو و خاصه ثابته نه ذكر
ثابت بنوع ابن الفرسول از عمومات مرعوبه قوله ۳۹ مراد از حكم مطلق انچه - اقوال
حسن مطلق بايضا و هنوز ثابت نيت و دعوى مقيد نبودن ذكر رسول الله بوجو قبو و ثابته متنازع
فيه و در محل بحث حديث ضعيف نيز نيت و روايت ان مطلقا از اكابر صحابه كجاء ما اينهمه
روايت على مطلقا از اكابر صحابه مقيد ثبوت مقيد نتوان شد لان المطلق لا يطلب منه شيء
بخصوصه و الاحكام الخمسة مطلقة كانت او مقيدة لا تثبت بالحديث الضعيف و كلام القائل
محل نظر قوله ۴۰ اول حسب تصريح مستند بن صاحب رساله مدار احكام شرع علم است
بوجود انچه اقوال در محل نزاع حسن ذكر به اين قبو معلوم نيت پس حكم به حسن آن
نتوان كرد كه مدار احكام شرع علم است و آنچه از رساله دعائه و اربعين آورده مقبول
حتم نيت قوله ۴۱ قبل ان ين طائفه اسمعيليه در رساله صباح الدجج انچه اقوال -

اجمالت ابن الفریسول و ریخا دیدنی است اگر چه تفصیل بحث مطلق در رساله امداد الفقهاء
 و بیاناته عن شعبه الاغصیا مستوفی مذکور است لیکن ما را نیز ذکر بندی از ان در ریخا برای
 بینه بر شایسته است ابن الفریسول مناسب بنماید پس بدانند که مراصیوین بر ادراک تفسیر مطلق
 و قول است بقوله مطلق آنچه دلالت کند بر فرد منتشر - و بقوله مطلق آنچه دلالت
 کند بر حقیقت من حیث هی - در سلم مرقوم است که المطلق مادل علی فرد منتشر فالحق
 و نهاسنه و قال چایچه و منهم الامام الرازی المطلق الدال علی الحقيقة من حیث هی -
 و یجوز العلم و شرح مسلم نوشته و منهم الامام الرازی من الشافعیه و صد الشریعة منا
 و بیضاوی در منهاج نوشته ان لكل شئ حقيقة هو بها هو فالدال علیها هو المطلق
 و عبرنی در شرح منهاج نوشته فالحقیقة اما ان یعتبر من حیث هی او یعتبر من حیث اعتبار
 الوحدة معها او من حیث اعتبار الكثرة معها فان اعتبر من حیث هی فاللفظ الدال علیها
 كذلك هو المطلق - و سبکی در جمع الجوامع نوشته المطلق الدال علی الماهیة لا یقید
 و رغم الاعمی و ابن الحاجب دلالت علی الوحدة الشاملة و توباه النكرة و من ثم قال
 الامام لم یطلق الماهیة امر یجزئی و لیس لشیء - و محلی در شرح جمع الجوامع نوشته -
 قال المصنف علی الفرق بین المطلق و النكرة أسلوب المنطقیین و الاصولیین و كل الفقهاء
 حیث اختلفوا فی من قال لا مردته ان كان حکم ذکر افادت طاق و كان ذکرین و قیل
 لا یتعلق نظر الی التنکیر الشرح بالتجید و قیل یتعلق محلا علی الجنس انتهى و من هنا یعلم ان
 اللفظ فی المطلق و النكرة واحد و ان الفرق بینهما بالاعتبار ان اعتبر فی اللفظ دلالة علی الماهیة
 بلا قید سی مطلقا و اسم جنس ایضا كما تقدم اوسع قید الوحدة الشاملة می نكرة و الاعمی و ابن
 الحاجب یکنان اعتبار الاول فی مسمی المطلق - و اکمل در شرح منهاج کفیه و المطلق
 هو اللفظ الدال علی الماهیة من حیث هی ای محتمل ان یكون رد لادلة علی شئی من اوصاف
 تلك الماهیة الخارجة عن مفهومها و المقید اللفظ الدال علی الماهیة مع الوصف - و در الشرح
 معالیه شرح منار مسطور است المراد من المطلق ما یدل علی الذات النكرة المکلیة حیث
 هی و المقید ما یدل علی الذات مع زیادة قید لا یدل علیه المطلق - و در کشف پرد
 مرقوم است و الفرق بین المطلق و العام ان المطلق دلالة علی حقيقة الشئی و ما هیة
 من غیر تعرض بقید زائد و العام هو الدال علی تلك الحقيقة مع التعرض للكثرة الغیر متفرقة

فالتاس فالتاس مطلقا لا عامة لان دلالتها على نفس الحقيقة دون التمسك بهر حال بهر دو قول
 فر مشروعية مطلق مشروعية جميع افراد لازم نمی آید و اقتضای عمل مطلق هر اجزاء را با
 فرد کان امر بسیط و اقتضای عمل مطلق هر جمیع افراد را امری دیگر پس به ایراد عبارات
 مسلم و تنبیذ آن بر هیچ بر شاگرد و بدین و تنبیذش نفییدن جزو جالبات و غباءت نه باشد که مقیم
 عبارات مذکوره اقتضای اجزاء است بای فرد نه اقتضای عمل جمیع افراد اگر اطلاق
 مستلزم عموم و شمول افراد می بود و نافذ به الله علی ان اعتق رقبة باعتاق رقبة واحدة
 خارج از عهده مذکور نمیشد تا آنکه هر رقبة آزاد نماید حال آنکه باعتاق یک رقبة مومننه باشد
 یا کافره از عهده نذر بر می آید - در کشف بزدومی مرقوم است - الا تری انه لو قال
 لله علی ان اعتق رقبة لا یحب علیه الا اعتاق رقبة واحدة و کذلک یخرج عن عهده
 الامر فی قوله تعذیر رقبة باعتاق رقبة واحدة ولو کان هذا اللفظ عام لم یخرج عن
 عهده النذر - الا باعتاق ثلثة رقبات فصاعدا - و در کشف بزدومی سطوریست
 و قلنا نحوه مطلقه ای الرقبة المذكورة فی النص مطلقه اذ النکرة المفردة عن دلایل
 العموم مطلقه لا عامة لانه فرد ای موضوعه لفرد من افراد اجملة تصیغه بمعنی اما صیغه فلانها
 یثنی و جمیع و اما معنی فلان دلالتها علی فرد لا علی جمیع فیقال رقبة من رقاب و عبد من عبيد
 و براد به الواحد - و حمل مطلق بر مقید چیز دیگر است و قضای عهده مطلق بايجاب
 مقید بدین وجه که فردیت از افراد مطلق چیز دیگر - فی التقریر شرح التقریر - و لان
 ای حمل المطلق علی المقید احتیاطا لانه قد یكون مختلفا بالمقید و اعتبار المطلق لا یستغن
 عنه بفعله ای المقید المكلف به ح لجزیره الخروج عن العهدة بفعل مقید غیر من مقید
 قلنا قضایا عهده ای المطلق بايجاب المقید من حیث انه فرد من افراد و انما
 الکلام فی انه ای ايجاب المقید (حمل) هو بیان (کما هو قولهم) (اوسخ) کما هو قول
 اصحابنا - و چون مطلق فرد غیر معین است و مقید فرد معین و رایجاب مقید مطلق را اکل
 و منسوخ گردد زیرا که مطلق مختل مقید دیگر غیر بمقید نیز هست و این منافی ثبت مرکب
 بودن را برای تحقق مطلق تحقق یک فرد بلا تعین و صحیح است اطلاق مطلق بر مقید و الاحتمال
 مطلق بر مقید در کمالی صورت جائز نمیشد و هو صرح البطلان - و نیز بر قولین مطلق بر مقید
 مهمل است مهمل متاخرین باشد یا مهمل قدما و صحیح است مهمل کما صحیح جزیه قوله

در رساله بدعت رسول الخ اقول مراد صاحب رساله بدعت آنکه در حکم مطلق در صورت خاصه
 حاجت دلیلی دیگر نیست نه آنکه در حکم خصوصیات و قیودات مضاف به آن مطلق حاجت دلیلی
 دیگر نیست بلکه اگر آن خصوصیات و قیودات محدثه است در حکم تحریم آن حاجت دلیلی دیگر سوا
 آنکه داخل تحت مطلق بدعت است نیست و هر مطلق را که مشروع است بنظر خصوصیات
 محدثه نه بنظر نفس مطلق بدعت و ممنوع گفتن رواست زیرا که این حکم عامه بخصوصیات
 نیست نه بمطلق چه جائیکه مشروعیت مطلق هنوز بدلیلی ثابت نگرفته باشد و بالفرض حسن
 ذکر رسول الله صلعم اگر علی الاطلاق تسلیم نموده آید خصوصیات و قیودات محدثه مفاد اطلاق
 ذکر نباشد پس برای آن خصوصیات و قیودات حاجت دلیلی دیگر ضرور باشد که دلالت مطلق
 بر خصوص نبوده - صاحب رساله بدعت بعد از این الفرسول از آن نقل نموده منسوب
 پس باید دانست که مقصود در اینجا مقام آنست که آیا بدعت از قسم اول است که در هر بدعت
 خاصه تامل باید کرد که آیا حسن است یا قبح و برای اثبات حسن یا قبح آن در دلائل
 خارجی تامل نباید کرد و هر مطلق بدعت هیچ حکم جاری نباید کرد و باز قسم ثانی که مطلق بدعت
 را نوعی از حسن یا قبح ثابت باشد که جمیع بدعات خاصه قطع نظر از دلائل خارجی تحقیق
 باشد الغرض مقصود تقیید حکم مطلق است نه تحقیق عوارض طاریه که بسبب عروضا آن
 عوارض در بعضی صور حکم مطلق تحقیق میگردد پس وقتی که از امور مستداول در میان اهل زمان
 ثابت کرده شود که فلان چیز بدعت است پس حکم مطلق بدعت از حسن یا قبح بران جاری
 خواهد گردید اما کسیکه دعوی استثنای آن صورت خاصه کند پس باید که دلیلی بران قائم
 گرداند - بحر العلوم در شرح مسلم به شرح المحل فرع الدلالت نوشته - یعنی حمل المطلق
 علی التقیید فرع دلالت باینکه دلالت المطلق علی الخصوص باجودی الدلالت التکلیفیه و هو
 ظاهر - و استوی در شرح منہاج نوشته - و ذکر الامدی فی الاحکام انه لا خلاف
 فی المحل بدلولها و الجمع بینهما فی النفی اذ لا تعذر فی هذا لفظه و هو سیرید انه یلزم من اضی
 المطلق نفی التقید فیکون المحل بها ولا یلزم من ثبوت المطلق ثبوت التقید و بالغ ابن الحاجب
 و او ضحی - و نیز استوی در شرح منہاج نوشته - و همنا امران احدهما ان صنع
 العموم و الثبوت عامه فی الاشخاص فی مطلقه فی الاحوال و الازمان و البتاع فلا یثبت
 للعموم فیها لاجل ثبوت فی الاشخاص بل لا بد من دلیل علی - فوالعموم و یمتصم حال تحریر

صاحب رساله باید دید اتم قول کذب و اقر ابن الفرسول در اینجا دیدنی است که در محرو
نقل عبارت بقدر مقصود دعوی تحریف خبر جعل چه باشد آنچه در تفصیل آورده صریح است در آنکه
عبارت بحر مفید، عامی صاحب رساله پیش است و نا فهمی هستی نشسته شراب قهر الهی است
قول ص ۲۴ قطع نظر از موجود نبودن شرح عمده حال عبارت منقوله آنکه آنچه اتم قول عذر
موجود نبودن شرح عمده بجان آمده چه عذر است که محل آن بیش از سفاکت نباشد صحت
فهم صاحب رساله از ملاحظه عبارت منقوله خود ظاهر است و شرح عمده نزد ما و دیگر جا موجود
تصحیح نقل چه دشوار است و مضمون عبارت شرح عمده قطع نظر از نیکه مناقض بودنش
بکلام ابن حجر و امثال او که ایرادش برای الزام لها بیه مقلدین اوست هیچ مضر صاحب رساله
توان شد هرگز مخالف مناقض نیست که از دلیل عام همان ثابت توان شد که دلالت
عام بران بارشیه دلالت عام بر احوال و ازمان و هیئات نبود - و صحابه کرام بر هیچ
بدعتی بجهت اندراج آن تحت عمومات و عدم مزاحمت به کتاب و سنت حکم باستان
و استحباب نکرده اند بلکه حکم ایشان با استحباب بعض بدعات با جهاد و قیاس و اجماع است
یا بوجه یافتن دلیل است از کتاب و سنت بعد حکم نمودن به بدعت یا اطلاق بدعت
نموده اند بر سنت متروکه بطور مجاز و استحسان ابن عمر مصلوة ضحی را بطریق صحیح نزد
محمد بن ثابت ثابت نیست که معروف از ابن عمر انکار برانست - احمد بن علی الافندی الرومی
سنه نهصد و هشتاد و یک در مجالس الابواب نوشته نه و اما ما کان المقصود بفعاله فی عمل
عم موجود است غیر وجود المانع سنه و مع ذلک لم یفعله فاحداثة انه یلین الله تعالی اذ لو کان
فی مصلی یفعله عم او حث علیه لما لم یفعله لم یحث علیه علم انه فی مصلی بل یو بدعت فیه شبهه شانه الاذان
فی العیدین فانه لما احدثه بعض السلاطین انکره العلماء و حکموا بکراهته فاولم یکین لونه بدعت
ولیلای علی کراهته تفصیل بنما ذکر الله تعالی و دعاء و تخلی الی عباد الله فیقاس علی اذان الجمعه او
یدخل فی العمومات التي من حلتها قوله تعالی و اذکروا الله تعالی ذکر اکثرا - و قوله تعالی و من احسن
قولا لمن و عالی الله لکن لم یقولوا ذلک بل قالوا کما ان فعل ما فعله عم کان ترک ذلک ترک
عم مع وجود المقصود و عدم المانع منه کان سنه - و محل بحث امور دین است که ثواب
و عقاب بدان منوط نه امور دنیا و مسائل اربعین متعلق به امور دنیویه است - و فرق
است در ثبوت خصوص شرف روز ولادت بدلیل خاص و در ثبوت عبادتی خاص

بوجه خصوص روز ولادت بدلیل جناس و نزاع در امر ثانی است نه در امر اول قولیه صریح
 مولوی حاجی رفیع الدین خان صاحب انحر اقول کلام شاه عبدالعزیز و شاه ولی الله رحمة الله
 علیهما را جز بر و اج و عمل اهل خرمین خیر القرون محلی صحیح نتوان شد که رواج اهل آنجا در
 زمان بخراب نیز بدو حجاج و غیره در زمان تسلط زیدیه و غیره منقض آن و همه مخالفین
 منوافقتین خود را ائمہ دین و فقها و محدثین میدانند علمای اعلام و ائمہ که امام بدعتی
 مرد و اهل حرمین در مولفات خود ذکر نموده اند و بر بسیاری استحضات ایشان معترف
 گردیده اند - در تقریر شرح تحریر مرقوم است - والعمل المتاخر بالمدينة المنورة
 ليس تخريج شرعية و به قالت الائمة الثلاثة و هو قول المحققين من اصحاب مالکة كما ذكر القاضی
 عبد الوهاب فی التلخیص - و در تفسیر و تقریر شرح تحریر در باره خلاف مالک و عدم
 العقائد اجماع به اهل مدینه نوشته اند که کونه مذیه ابن بکر و ابو یعقوب الرازی ابو بکر
 بن سبیت و الطیاطی القاضی ابو الفرج و القاضی ابو بکر - و نیز در تقریر نوشته
 و قبل از ائمہ به الصحابة و قبل از ائمہ فی زمن الصحابة و التابعین و تابعیهم و حکماء القاضی
 فی التقریب و ابن السمعانی و علیہ ابن الحاجب قولیه صلا اولاً تجوز علمای اهل سنت
 انحر اقول اول تجوز امریکه مثل شرک خلل انداز اصل ایمان باشد متعلق بحث نیست
 و دوم وقوع این تجوز از بعض علما بخطا و زلت نیز ممکن است و التزام الکفر کفر و
 لزوم موجب اطلاق کفر بر ایشان بوجه انخطا جائز نباشد و امامت و ائمتا و مجوزین
 عمل مولد هنوز منظوفیه است چه جائیکه هر قول ایشان محفوظ و مصئون از خطا خیال کرده
 شود و گویا ایشان از جهت عدم تنبیه بر خطای خود مدّة التحریرین قول جمود نموده باشند
 و بتقلیدین ایشان در جاه ضلالت افتاده باشند و التفات به تنبیه ائمہ دین که تشریح
 در امامت و جلالت و تقوی و دیانت و اتباع سنت برین علما و فرستاده دارند بر خطای
 ایشان نمایند قولیه صلا اولاً که از بطلان کشف الطنون و غیره کتب سدا و له ظاهر است
 که بسیاری از ائمہ حنفیه که از ملا علی قاری و شیخ عبدالحق محدث دہلوی سابق بودند
 درین خصوص رسائل مستفکة تالیف فرموده اند انحر اقول چالاک دبی بالی ابن الفرس
 درینجا دیدنی است در کشف الطنون اسامی رسائل قصه ولادت شریف که مذکور است
 همه را در اسما و رسائل تجویز عمل مولد معذ و نموده میگردد که از کشف الطنون و غیره

ظاهر و باهر است که بسیاری از ائمه حنفیه از علی قاری و شیخ دهلوی سابق بوده اند و درین
 خصوص رسائل مستقلة تالیف فرموده اند حال آنکه تالیف کتاب در حال ولادت شریف
 امری دیگر است و تجویز عمل مولد امری دیگر - و تمسک بمجمع البحار و معارج غلط است
 که بحث در آن از عمل مولد نیست و اظهار جهور و عبارت بمجمع ممکن که به صوم که فی الجمله درین صحر
 مشرف است مراد باشد نه باین عمل - و مقصود صاحب معارج آنکه بیشتر بزرگان
 این فن ابواب ذکر قصه سیلادیه و دوازده مجلس بحجت احضار انحصار فرموده اند تا یک
 باب آنرا هر روز از دوازده روز ربيع الاول مطالعه کرده باشند و مطالعة ذکرفات بر روز
 دوازدهم ربيع اتفاق افتد - و از غرائب این مقام آنکه مجمع البحار و درینجا تمسک به است
 ویدر این الفصول در بعضی نسخ دین توین آن مثنوی که مصنفش شیخ محمد طاهر ساکن
 پلین گجرات قوم بوسه - و این قوم مشهور به بد مذہبی است - و بالفرض اگر صاحب
 مجمع البحار و معارج مجوز این عمل باشند چه مفید کلام و حنفیه سابقین است مانند محمد ابی
 و امثالهما و دونهما مانند طحاوی و کرخی و غیرها - و حکم مرت و کراست خود مدلل است باین روش
 محترفات و ردین - و بمقابله این نقطه بغدادی - و قاضی شهاب الدین دولت آباد
 و افندی صاحب رساله بدعت - و شاح طریقه محمدیه - و صاحب فتاوی ذخیره السالکین
 و شیخ احمد سرندی از حنفیه - و علاء الدین بن اسمعیل از شافعیه - و تاج الدین فاکهانی
 و ابن الحاج و ابن الفصل المقدسی - و عبد الرحمن بن عبد الحمید المقرئ - و محمد
 بن محمد المصری از مالکیه - و شیخ الاسلام ابن تیمیه - و شمس الدین ابن القيم - و شرف الدین
 احمد بن قاضی الجبل از حنابلہ ملا علی قاری و شیخ دهلوی راجع نسبت است - و معروفیه مجتهد
 و شهرت و عدم شهرت و استناد و اعتماد منوط بقول جهال مجوز را سکه روی کتب
 ائمه و علمای سابقین ندیده اند و به این رسائل فارسی و عربی که در دست جهال است شایان
 نیست بفضله تعالی به آن کتب که استناد است موجود و حاضر اند و مولف هر یک امام فن
 و کلامش مدلل به کتاب و سنت و اقوال ائمه است قوله ص ۴۴۴ اولاد وجود این رساله
 این قول کلام وجودی محابا بدون تعقیب و تفحص جز جهل چه باشد این رساله در بعضی
 قریب بلاد موجود است و فروع بودن شبهات مجوزین عمل بیخود عنه مانند علی قاری
 و شیخ دهلوی و غیرهما در آن براس استناد و تزیین کافی است ذکر حواله مستناد

اسامی بالغین علی الملک

در اقوال دیگران هیچ ضرورت نیست **قوله** صلیک در صورتیکه اختلاف مذاهب جمهور اهل سنت
و جماعت باشد که از مجتهدین جنفیه اخرا قول اول بحث در شنیع بطور قطعیت فسق و ضلالت
نیست بلکه کلام در رفع استبعاد و تجویز علماست افری را که شنیع است نزد دیگر علمای حقه
و دوم کلام نووی متعلق به سائل مجتهد فیها مختلفه مجتهدین است و این عمل اگر فرضاً از امور
مجتهد فیها باشد اجتهاد مجوزین آن مسلم نیست **قوله** صلیک ادعای منتهضیت امر محدث اخرا
اقول دلیل منتهضیت امر محدث ایالم و محدثات الامور - و من احداث فی امرنا هذا مالیس
منه فهو رداست و قیام وقت ذکر وضع شریف بی شک محدث است که دلیلی محسن آن
منتفی کما صرحوا نه بدعه لا اصل له و هر محدث که بذلیل از دلائل شرعیه ثابته محذور است
و منتهوض شارع چنانچه خود ملا علی قاری مستند ایشان در شرح اربعین نوشته چیز که حادث
گردد یا احداث کرده شود و نباشد و روی مستندی از کتاب و سنت یا اجتماع پس آن بدعت
مطروحه است خواه فصل باشد خواه قول خواه حال - و در مجمع البحار از طبعی آورده -
و کذا من احداث فی امرنا ای الاسلام را ایالم بکین له من الکتاب و السنه سند جلی او محمی
ملفوظ او مستنبط فهمد و دلالتی که محل و اتم من را دلایر ضعیف علیه - و مع هذا قیام بر تعظیم
مخالف است بر حدیث لا تقومونی و غیره را - **قوله** صلیک دین چه قیاس شیطانی است
اخرا قول جلیل نادانی این بذایونی در اینجا دیدنی است که حاصل جواب استبعاد جاس
آنکه استنکاف از یک نوع تعظیم در حق شخص بوجه از وجه بدون استنکاف از
نفس تعظیم شخص مذکور استلزم استنکاف از نفس تعظیم شخص مذکور نباشد چنانکه استنکاف
از سجود برای آنحضرت موجب استنکاف از تعظیم آنحضرت صلعم نیست گوچه استنکاف
از قیام وقت ذکر وضع محدث و بدعت غیر ثابت از دلیلی باشد و وجه استنکاف از
سجود محبت نهی آن از برای غیر خدا چه جای آنکه قیام برای تعظیم سرشمنی عنه باشد اکنون
بینند که این قیاس شیطانی است یا تمثیل رحمانی - و بسیاری علماء را در قیام تعظیمی
کلام است و چون قیام وقت قدوم شخص که او زانی اجماع اصلی است متعارف فیه
قیام وقت حکایت قدوم و وضع کعبه اصل شخص است و متفرع بر قیام وقت قدوم
چگونه محل کلام نباشد - و برای رد کلام نووی رد این الحاق کافی است -
و در فتح الباری شرح صحیح البخاری مرقوم است - و قد اعترض علیه الشيخ ابو العباس

ابن حجاج - فقال بالمتخصص لو كان القيام المأمور بسعد هو المستلزم فيه لما حصره الله
 فان الاصل في افعال القرب التتميم ولو كان القيام سعدا على سبيل التميز الاكرام لكان هو
 صلعم اول من فعله وامر به من حضر من كبار الصحابة فلما لم يامر به ولا فعلوا ولا فعلوا ذلك على
 ان الامر بالقيام بغيره وقع فيه التسرع وانما هو لينزله عن دأبه لما كان فيه من الحرص
 كما جاز في بعض الروايات ولان عادة العرب ان القبيلة تتقدم كبيرها فذلك خص الاصل
 بذلك دون المهاجرين الخ قوله اصل تراعى عامة طائفة باهل سنت الخ
 اقول ايها التزام غير لازم است به كذب وافتراء اهل سنت رانرا عيكة باهل بدعت
 است در ان مقام محدث است كه دليلي مجوز ان منتفی است نزد اهل سنت همچو محدث خبر
 سبب نباشد و نزد اهل بدعت اين محدث نيز منقسم است به سبب نباشد قوله مراد
 از ذكر نمودن فيروز آبادي در ان كتاب لازم نیست الخ اقول صاحب غايه از اين كه
 اين لزوم لازم نكرده چه جاي آنكه متبادر از ذكر و در كتب لغت معنی لغوی باشد تا آنكه
 غير لغوی بودنش يقيناً معلوم نگردد قوله مجد عدم فعل بلكه عدم نقل از آن حضرت الخ
 اقول عدم فعل و عدم نقل دليل كراست و حرمت در امور توقیفیه است كه در آن خبر فعل
 و نقل از شارع دليلي نبود قوايه ملك ابطال اقوال ستندين الخ اقول استناد به اقوال
 ايشان برای الزام لها بيه است و بس قوله مراد سن معنی اتی بطريقه است الخ
 اقول فرضا اگر سن معنی اتی بطريقه باشد احداث از ان ثابت نتوان شد كه آوردن بطريقه
 حسن آن از شارع معلوم است امري ديگر و احداث طريقه امر ديگر بلكه احداث طريقه حسن
 ممكن نیست زیرا كه آنچه حسنش از شارع معلوم است احداث آن از غير شارع متصور نبود
 مگر آنكه احداث بفعل باشد حسن آن معلوم بقول نه لفعل و تقرير - و ترويج را احداث
 لازم نیست و نه احداث را ترويج قوله ملك از ان جمله احتراز فرمودن حضرت صلعم الخ
 اقول اول ضرورت است كه قيد ضلاله در سن ابتدع بدعه ضلاله لا يرضاه الله و رسوله احترازی
 باشد بلكه ممكن است كه واقعى باشد مانند لا يرضاه الله و رسوله و مريد مقوله ما است آنچه در روا
 از ابن زبج مدون اين قيد آمده من ابتدع بدعه فعل بها كان عليه اوزار من عمل بها
 دوم اين حديث لائق احتجاج نیست زیرا كه قطع نظر از ينكه مروان بن معاويه يك راوي
 آن مدلس از معاويه مجهولين است كثير بن عبدالله كه راوي آن در جميع طرق است ضعیف

بعض حديث بن زبج با بعض ضلاله

لما فی القریب بنو ابن العراق در تنزیه الشریعت نوشته کثیر بن عبد الله بن عمرو بن عوف المزنی
قال الشافعی رکن من ارکان الکذب وقال ابن حبان عن ابیه عن جده نسخة موضوعه وکاشف
وہی مرقوم ہست عن ابیه وفتح وعنه القعنی وجماعته وادہ قال ابو داؤد وکذاب۔ ووزحاشہ کاشف
یذہور است قال یحییٰ کثیر ضعیف الحدیث وقال احمد منکر الحدیث لیس ثبوتی وقال ابو حامد لیس
بالمستثنی وقال النسائی والدارقطنی متروک وقال ابو زرعة واہی الحدیث لیس بقوی۔
وفیہ ما لیس منه برای احترام است از انچه مستند از کتاب سنت باشد بقیاس مجتہدین اجماع
است قولہ شب قول صاحب رسالہ کہ کسی از علما قول حضرت امیر المؤمنین را برابر معنی
لعوی کہ امام نووی وغیرہ نوشته اند حمل نموده اخ اقول حتم بکناید وبلکہ کہ سعید بن جعفر در
شرح الرعین نووی نوشته۔ والبدعة فیما اشبهتہ ان البدعة لو غلط بدعة لعویہ وی ما بدع
واخرع اعم من البدعة الشریعہ وقول عمر رضا فی السراج نعمت البدعة مرادہ بدعة لعویہ لان السراج
سنة سمعہا رسول اللہ صلعم وفعلہا بلیتین من اول رمضان وثلث لیل من آخرہ۔
وشیخ الاسلام ابن تیمیہ کہ در صفحہ ۱۲ اشباع الکلام بقولش ستاد است ودر صراط مستقیم نوشته
وہذہ ای قسمیہ عمر تک بدعة قسمیہ لعویہ لاسمیہ شرعیہ وذلك ان البدعة فی اللغة معمل ما فعل بہ
من غیر مثال سابق قولہ شب حالانکہ کبریٰ او باجائش میکند کہ اصل در اشارہ بوجہ شیخ
تبریف حرمت است اخ اقول ذکر مسئلہ اصل اشیا و بعض سوا قع بنا بر الزام متبہ علیہ
است کہ گاہ بگاہ بر اباحت بدعات مسموہ خود بدان استدلال کنند بطور کہ قطع نظر ازینکہ
این مسئلہ متعلق بہ قبل لعبت است مختلف فیہا است اباحت صرف متفق علیہا نیست
و نسبت قول حرمت قولاً واحداً افتر است واینکہ اباحت ثابت نمیشود مگر بقول وفعل آنحضرت
بیان مذہب منصور است۔ و لازم کردن حرمت وضلالت از عدم نقل از آنحضرت بنا
مگر در امور دینیہ توقیفیہ نہ در امور دنیویہ۔ قول شب عدم نقل از آنحضرت دلیل ضلالت
ومخالفت قرار داده اقول عدم نقل دلیل ضلالت در امور دینیہ توقیفیہ کہ دانیدہ است
نہ در جمہ امور قولہ صریح چیزیکہ منقول از سنت نیست انہا مخالف سنت میگویند اخ
اقول اول انچه از سنت نیست موافق سنت نیست و انچه موافق سنت نیست مخالف سنت
است صدق صغری ظاہر است و اما صدق کبریٰ لیس برای آنکہ مخالف مقابل موافق است
لیس مراد از ان است کہ موافق نباشد ای مخالفت بمعنی فعل شہی عنہ و نہ کہ ما نور بہ منہ

کثیر بن عبد الله بن عمرو بن عوف المزنی

مراد از ان بدعت نووی و در حدیث

بجای مخالفت

می آید و در شرح مقاصد و مخفیتهای مختار است لیکن بدون مخالفت بدین خود محل نزاع نیست
است - دوم گفته اند که ترک مستمر با عدم قول و تقریر سنت است مانند فعل و عدم فعل
نشان ترک فعل متروک مخالفت ترک باشد چنانکه ترک فعل مخالفت فعل و ترک مامور مخالفت
امر بود - سیوم هر محلی که دلیل مجوز آن منتفی است منتهی عنه است بدلالات حدیث ایام
و محدثات الامور - و حدیث من احدث فی امرنا هذا مالیس منه فهو رد پس اتیان به آن
اتیان منتهی عنه است و اتیان بمنتهی عنه مخالفت شارع و منتهی شارع است که از سنت ثابت
چهارم فرق است در مخالفت کس و مخالفت طریقه کس اگر چه در کردن چیزی که نگذرد و گفته مخالفت
کس نیست لیکن مخالفت طریقه کس است گو اطلاق مخالفت کس و طریقه کس هر دو گاه بر کردن
اینکه آنکس نگذرد و نگفته نیز آید - این ملک در شرح مصابح نوشته و معنی المحذرة والایة
فی اللغة واحد و لکن المراد بالبدعة فی الحدیث المخالفة للسنة یعنی کل خصله اتی بها جدید المقلها
البنی عم فی مخالفة السنة و مخالفة السنة ضلالة - و ابو بکر مزی - و ابن الساعی -
و غیره روایت کرده اند که حضرت علی کرم الله وجهه از متقل در مصلی قبل از نماز عید فرموده -
ولعنه تعالی یذک لمخالفتک لرسوله صلعم - و مزی روایت کرده که سعید بن المسیب
از متقل در فجر بغیر آتیه گفته - اخاف ان یذک بک الله تعالی لمخالفتک لصلعم - قوله ۴۴
اولا هر گاه در قول سابق ثبوت تقسیم اخیر اقول تقسیم محدث بعد رسول الله صلعم امر دیگر
است و تخصیص کلیه کل بدعة ضلالة امری دیگر چه ضرور که نزد اکابر علمای مذاهب اربعه حدیث
درین کلیه معنی محدث بعد رسول الله باشد نه معنی شرعی غیر منقسم و فرضا اگر لزوم تخصیص
نیز بود تصریح بالبداهة منتفی است و در رساله جناب مولانا نواب سید صدیق حسن خان صاحب
هرگز اقوال نیست که از تصریحات اکابر علمای مذاهب اربعه ثابت که این کلیه مخصوص است
و تراویدن اینکه نووی و مقلدین او را صاحب غایة الکلام از علمای اسلام نمیدانند
اقترای ابن الفرسول است آرمی نووی و مقلدین او را از اکابر علمای مذاهب اربعه
ثمة ان شمر و اگر از اکابر علمای مذاهب شافعی گویند رواست قوله مشکک بر تقدیر تسلیم
تصریحات اکابر علمای مذاهب اربعه اخیر اقول ازین تسلیم لازم نمی آید که این اکابر
تمام تقسیم بموجب حدیث من سن بوده باشند و سن را بمعنی احداث دانسته باشند
نماز عموم من عموم از مان خیال کرده شود چه جای آنکه دلالت من بر عموم از مان منظور قیوم

باشد - و چون آنگاه بعضی محدثات به قیاس و اجماع که از ادله شرعی است بوده و این قیاس و اجماع مجتهدین نباشند لا غیر استخوان مقصور بر مجتهدین باشد پس یک قائل است بقطعی
اجتهاد قطعی است بالنقطع بدعت حسنة و کسیکه قائل بالنقطع اجتهاد نیست بدعت حسنة
می داند و بتوان گفت و در جواب مائة کحاط عدم القطع اجتهاد است - و ترویج امری دیگر
بهست و احداث چیزی دیگر عموم لفظ من سن معیذوا از احداث نباشد و عدم صحیح معنی احداث
بر مودع حدیث دال است بر آنکه سن در حدیث بمعنی احداث نیست بلکه بمعنی ایجاب و ترویج است
قولی بلکه بسیاری از علمای کرام همراه خلفای اربعه عظام و دیگر ائمه اسلام را در تفسیر
حدیث ثمال داشته اند از قول این تفسیر سطر دوم و دو است نه و چهارم و تفسیر
شرح محمد بن یزید است - و ما يدل علی ان السنة مقولة علی هذا المعنی ما فی الحدیث الذی ترجمه
ماحمد و ابو داود و ابن ماجه و الترمذی سنه و صححه فعلیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدين
المهديين عضوا علیها بالنواجذ و هم ابو بکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنه كما ذکر البیهقی
و غیره و الحاشی احمد و ابن حبان و الحاکم من حدیث سفینه الخلافه بعدی ثلثون سنة ثم یكون
ملکاً عضواً فیها - و فی روایة الخلال فی اثنی - و فی لفظ خلافة النبوة ثلثون سنة ثم یوقی
الله الملك او قال ملک من شیاء و صحیح به احمد علی خلافتهم فقد کانت مدتهم هذه المدة الاستتم
اشهر مدة الحسن بن علی رضی الله عنهما و تریبیر شرح تحریر سطر است و عنه صلعم فعلیکم
بسنتی و سنة الخلفاء الراشدين المهديين عضوا علیها بالنواجذ سنة الترمذی و صححه و اخرجه
ابن ماجه و احمد و ابو داود و هم ابو بکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم كما ذکر البیهقی و غیره و الحاشی
احمد و ابن حبان و الحاکم من حدیث سفینه الخلافه ثلثون سنة ثم یكون ملکاً و صحیح به احمد
و غیره علی خلافتهم فقد کانت مدتهم هذه الاستتم اشهر مدة الحسن بن علی رضی الله عنهما -
و بیضاوی در منہاج نوشته قال الفاضل ابو حازم اجماع الخلفاء الاربعة حجة لقوله علیه
السلام علیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدين من بعدی - و عبری در شرح منہاج نوشته
السئلة مہنہ فی ان اجماع الخلفاء الاربعة حجة ام لا قال القاضی ابو حازم من ائینفة اجماع الخلفاء
الاربعة حجة ثم حجة بقوله علیه السلام علیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدين من بعدی عضوا
علیہا بالنواجذ فالرسول الوجوب اتباع سنتهم كما وجب اتباع سنتهم بهذا المعنی لعمد القاضی
ابو حازم بخلاف زید بن ثابت فی موارثت ذوی الارحام و حکم به و اموال حصلت فی بیته

راویان خلفای اربعه از خلفای راشدین

قال المتنفذ الى ذوى الارحام وقبل المتنفذ فتيانه والنفذ قضاء - قال القاضي المرحوم فيه
 نظر لان الخلفاء الراشدين عام ولاد لانه فيه على المختصر فيهم - وفيه نظر لان العرف بمختصة
 بالائمة الاربعة حتى صار علما لهم كاسر المؤمنين بعلى رضى الله عنه ذكره الراغب في المحجرات
 ونايلسي ودر حدیقه نذیه شرح طریقه محمدیه نوشته - والخلفاء اربع خلیفه والمراد من الخلفاء
 الاربعة ابوبکر وعمر وعثمان وعلي - ودر تیسیر شرح جامع صغیر مرقوم است - وسنة اجماع
 طریقه الخلفاء الراشدين المهديين والمراد بهم الخلفاء الاربعة واحسن - ودر سراج منه
 شرح جامع صغیر مطبوع است - وسنة الخلفاء الراشدين المهديين - قال المناوي
 والمراد بهم الخلفاء الاربعة واحسن - ودر شرح مشکوة نور الدين مذکور است - فعليكم
 بسنة الخلفاء الراشدين المهديين والمراد بالخلفاء الاربعة ابوبکر وعمر وعثمان
 وعلي رضى الله عنهم وليس مرادو عليه السلام ان الخلافة منحصرة في هذه الاربعة لان الخليفة يكون
 واحد بعد واحد الى قرب القيامة وانما المراد بهذا التفضيل هذه الاربعة على غيرهم من قياهم
 في الدين وخطم سنة النبي عليه السلام - واحمد بن الحجازي الفقيه ودر شرح اربعين نووي
 نوشته وسنة الخلفاء الراشدين المهديين وهم ابوبکر ثم عثمان فعلى رضى الله عنهم -
 ومعين بن صفی ودر شرح اربعين نووي نوشته - وفي امره باتباع سنة وسنة الخلفاء
 الراشدين بعد امره بالسمع والطاعة لولادة الامور عموما ولبيل على ان سنة الخلفاء سنة
 ليست ببدعة فالبدعة ليست بسنة ولا سنة الخلفاء وفي سنة الامام احمد وجامع الترمذي
 لا ادرى ما قدر بقاى فيكم فافترى بالذين من بعدى واثار الى ابى بكر وعمر والخلفاء اربعة
 لما صحه الامام احمد اخلافة بعدى تكون سنة ثم يكون لمكا قوله ص ۹۹ اول من سن القتل
 الحديث اگر اطلاق لفظ سن بر احداث امرى مخالف مفهومش باطل می بود از مفهوم سن
 احداث خارج می بود ودرین حدیث شریف چگونه وارد میگردد اقول سن در اول من
 سن القتل بمعنی احداث نیست بلکه بمعنی سار است یعنی اول کسیکه رفته است قتل را پس
 احداث ودرین حدیث از مجموع اول من سن مفهوم است نه از مجزول لفظ سن قوله ص ۹۹
 عامه را باینکه استدل به آن در اموریکه از صحابه کرام منقول نیستند میفرمایند واین
 قول را از حدیث شریف بدگیر وایات علی الاطلاق بدون خصوص این سیاق نقل نمائیم
 اقول استدل به آن در اموریکه از صحابه کرام منقول نیست ناشی از غفلت است

بحث حدیث ما را با السید احمد بن محمد الحسینی

از سیاق و سباق آن در روایت آن بدون این سیاق بلد است و همین است حال
 روایت احمد در کتاب السنه پس از قول سخاوی رد قول علامی نتوان شد - قوله علیه الصلوة
 والسلام همراه المسلمون سنه فیه عند الحسن - قال العلامة لم اجد مرفوعا فی شئ من کتب
 الحدیث اصلا و لو بسند ضعیف بعد طول البحث و کثرة الکشف و السؤال و انما هو قول عبد الله بن
 مسعود موقوف علیه اخراج احمد فی مسنده کذا فی الاستنباه - و روایت قول ابن مسعود نیز ضعیف
 است که راوی آن عامر بن ابی النجود که قال یعقوب بن سفیان فی حدیثه اضطراب قال
 العقيلي لم یکن فیه الا سواد الحفظ ابو بکر بن عیاش است که فی الحدیث یغلط و بهم وضعفه محمد بن عبد الله
 بن نمیر و قال ابو نعیم لم یکن فی شیوختنا احد اکثر غلطاً منه و قال احمد ثقه ربما غلط و کان یحیی بن یسید
 لا یحب ان یراه و ذکر عند طح و جهه کذا فی السیران للذهبی - و قال ابن حبان کان یحیی القطان
 و علی بن المدینی یسئران الراعی فیه - و قال ابن سعد انه کثیر الغلط و قال العجلی کان یخطئ
 بعض الخطاء - و قال یعقوب بن شیبہ فی حدیثه اضطراب قوله ۹۹ اولاد صورت عامر
 عهد محمل است که برای جنس بود آنچه اقول قول به بودن لام تعریف که داخل بر اسم جنس
 در صورت عدم عهد با اسکان استغراق برای جنس قول شاذ و مردود است مخالف جمهور
 پس خیال قول بجنس به لام جمع محلی در صورت عدم عهد و اسکان چه باشد - در کشف بزرگ
 نسبت لام تعریف که داخل بر اسم جنس باشد و برای عهد نباشد نوشته - و ذهب جمهور
 الاصولیین و عامة مشائخنا و عابیه اهل اللغة الی ان موصیة العموم و الاستغراق - و بسکی
 و جمع الجوامع نوشته و الجمع الموعوف باللام او الاضافة للعموم مالم یتحقق عهد خلافا لابی امام
 بطلان - و محلی در شرح جمع الجوامع نوشته فهو عند اسی عند ابی امام ثم للجنس الصادق -
 علی بعض الافراد - و صدر الشریعة در توضیح نوشته قال مشائخنا بالجمع ای الجمع
 المحلی باللام مجاز عن الجنس - و نیز در توضیح نوشته فاعلم من هذه الابحاث ان ما قالوا انه
 محمل علی الجنس مجازاً مقید بصورة لا یمکن حمل علی العهد و الاستغراق حتی لو امکن بحمل علیه -
 و تفایزانی در تلخیص نوشته - لاشک ان حمل الجمع علی الجنس مجاز و علی العهد و الاستغراق
 حقيقة و لا یساع الخلف الا عند تعذر الاصل قوله ۱۰ و ثانیاً در صورت استغراق هم الخ
 اقول استغراق جمع اگر فرضاً مثل استغراق مفرد من جمیع الوجود شذو جمهور باشد معنی حد
 چنین باشد که چیزی را که بر مسلمان حسن اعتقاد نموده باشد پس آنچه نزد خدا و تعالی حسن است

لام تعریف داخل بر اسم جنس

پس به آنچه نزد بعض مسلمانان حسن است نه بعض صادق نیاید که هر مسلمان آنرا حسن
اعتقاد نمود است پس برین فرض نیز لابد است برای صدق کلام حسبه اعتقاد نمودن جمیع
مسلمانان - عبیری در شرح منهاج نوشته اعلم ان العلم المسبی باصول الفقه عند اصف
عبارة عن معرفة دلائل الفقه اجمالا ای جمیع دلائل که لذلک اذ اجمع المضاف مستغرقی کما یحیی
قاضی عضدیه در شرح مختصر ابن حاب و خصوص این حدیث نوشته - قالوا انما یقال صلعم
ماراه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن دل علی ان ما یراه الناس فی عاداتهم و نظر عقولهم ستم
مهوری فی الواقع اذ مالیس بحق فایس حسن عند الله - اجواب المسلمون صیغه عموم فامعنی
ماراه جمیع المسلمین - ا - قوله صنف چه موافق مذنب بنصور جمهور استغراق مفرد است
برای هر یک فرداخر اقول اول نقل مشهوره این مذنب از جمهور مطالب التصحیح است و مشهور است
و تحقیق مجموعی بودن عموم جمیع محلی از حاشیه میرزا جان بر عضدی - و حاشیه ابن شریف
بر شرح الشرح - و تحریر ابن همام - و تقریر - و تفسیر شروع تحریر بالا مذکور شد -
و در تقریر مرقوم است - و قد یبصر کون استغراق جمیع محلی لیس کالمفرد - دوم سبب
گفته که استغراق جمیع مانند استغراق مفرد است مرادش آنکه استغراق جمیع مانند استغراق
مفرد است و تعلق حکم بر واحد از افراد نه چنانکه بعضی زعم کرده که استغراق جمیع به تعلق حکم
است به جماعت از جماعات و مرادش آن نیست که در استغراق جمیع در استغراق مفرد صلا
فرق نیست بلکه ممکن است فرق در هر دو بدینطور که استغراق جمیع باعتبار سهیت اجتماعیه
است و عموم احاد و استغراق مفرد به عدم اعتبار سهیت اجتماعیه است و عموم احاد چنانکه
از شرح الشرح تفهنا زانی - و حاشیه ابن شریف - و حاشیه علومی بر شرح
الشرح بالا مذکور گردیده - و آنچه در مطول و غیره گفته که ذکر کرده اند ائمه اصولی مخو
و تصریح نموده اند ائمه تفسیر که استغراق جمیع محلی به لام شامل است کل افراد را مانند
مفرد از ان شمول جمیع است مگر کل افراد را مانند مفرد نه شمول جمیع کل جماعات را
چنانکه فرعون طائفه است چنانچه عبارت اطول که ابن الفرسول در اینجا آورده فصل است
در ان و هی نده لان استغراق اجمع المهور باللام فی الاکثر لا حاظ کل فرد من الخمس
لا لا حاظ کل جمیع صرح بذلک ائمه الاصول و النجاشی و صرح بتفسیر کل جمیع معرف باللام
یکل فرد و کل جماعة ائمه التفسیر علیهم - و خطیب شریانی در بدو طالع شرح جمیع اجواب

نظریه جمعی بودن عموم جمیع مهور

نوشته - تنبیه علی القول بالعموم فی الجمع المذكور قبل افراد مجموع و قبل احواد علی الاکثر و من
 بین التفسیر الاصول و النحو قوله صرح و استدلال از ثبوت حکمی برای کلی بر ثبوت آن حکم
 برای افراد جزئیة شرعا و عقلا قطعا صحیح است اقول اول در ثبوت حکم برای جمع محلی ثبوت حکم
 برای کلی نیست بلکه برای جمیع افراد کلی است چنانکه مفاد استغراق باشد - استوی در شرح منہاج
 نوشته - فاما الکلی فهو الذی یشتک فی مفهومه کثرون کالانسان و الحری مقابلہ کزید و سیاتی
 فلما و اما الکلیۃ فهو الحکم علی کل فرد بحيث لا یبقی شی من الافراد - و نیز در شرح منہاج نوشته
 صیغۃ العموم سہما کلیۃ - و سبکی در جمیع الجوامع نوشته و مدلول کلیتہای محکوم فیہ علی کل فرد
 مطابقہ اثباتا و سلیا - و در کشف بزدوی مرقوم است العام عندنا یوجب الحکم فیہما
 یتناولہ امی فی جمیع الافراد الداخلۃ تحتہ قطعا و یقینا - و اہری در حاشیہ شرح مختصر نوشته
 و قوله المستغرق ارید بہ معناه اللغوی و ہوان لا یخرج عنہ شی من المتعدد الذی یکین
 ان یعجزہ اللفظ - لهذا لما نظام الدین گفتہ شمولہ شمول الکلی للجزئیات نہ - شمولہ صلوح
 الکلی للجزئیات - پس استدلال از ثبوت حکمی برای ہر فرد کلی ثبوت آن حکم برای بعض افراد
 نہ برای بعض صحیح نباشد - دوم صحیح بودن استدلال از ثبوت حکمی برای کلی بر ثبوت آن
 حکم برای افراد جزئیہ عموما ممنوع است زیرا کہ جائز است ثبوت این حکم برای کلی در حیث
 الکلیۃ یا ثبوت این حکم برای کلی باعتبار بعض افراد غیر این افراد جزئیہ قوله صرح اول
 مجرد معرف بودن جمع در ہر صورت مستلزم مقتضی اتفاق نیست اقول فضا اگر مجرد
 معرف بودن جمع در ہر صورت مستلزم مقتضی اتفاق نباشد لیکن در صورت نزاع شکستہ
 مستلزم مقتضی اتفاق است زیرا کہ کتہ حدیث ماراہ المسلمون حنا فہو عن الحسن
 ماراہ المسلمون قیحا فہو عن القبیح است پس اگر المسلمون جمیع مسلمین مراد نباشد حسن و قبح
 شی و احد لازم آید ہو کماتری و بالتا اتفاق از جمیع محلی گاہ مجموع مراد باشد - عصام مستند
 ابن الفرسول در اطول نوشته - و قد یاتی الجمع المعروف باللام لارادۃ التجميع فیکون
 جائز للرجال فی معنی جمیع الرجال و ہو ہذا المعنی لیس دون المفرد فی التثمل قوله صرح
 سولانا و شرح فرمودہ و لنا علی التختار الاجماع من الائمة الادبۃ المتخذہ ہم علی بان المفرد و الجمع
 فی حال الاستغراق سیان اقول دعوی این اجماع قطع نظر از یکہ خصم این غیر معلوم
 نیست مخدوش است - آنحضری در جہر مکتون نوشته ثم ذکر ان الاستغراق فی المفرد

اعم و اشمل منه فی الجمع و فی التثنية لانه يتناول كل واحد من الافراد و استغراق الجمع انما
 يتناول كل جماعة و لا يتناول في خروج الواحد و الاثنين و استغراق التثنية انما يتناول كل اثنين
 اثنين و لا يتناول في خروج الواحد - و قاضى شهاب و ربيع البيان نوشته - و استغراق
 المفرد اشمل اذ لا رجال لا يفي فردا و فردين بخلاف لا رجل - و ملا محمود جوینوری در فرائد
 شرح فرائد نوشته و ذهب جماعة منهم لسكاکی الى ان استغراق المفرد يكون اشمل لتناول
 كل واحد واحد و استغراق الجمع انما يتناول جماعة جماعة فلا يتناول في خروج الواحد و لو يذکر
 ما روى عن ابن عباس رضى الله عنه ان الكتاب اكثر من الكتب قوله **ص** و استغراق
 المفرد اشمل اى استغراق ما هو مفرد فى المعنى انما اقول اين كلام بنا بر مذہب کسی است
 که استغراق جمع را مانند استغراق مفرد گفته **قوله ص** و بعد رانست و لانه اى الاسم
 المستغرق بمعنى كل فرد انما اقول اول مراد از اسم مستغرق در اینجا اسم مفرد مستغرق است
 چنانچه تفنازانى در مطول نوشته - و لانه اى المفرد ال داخل عليه حرف الاستغراق (بمعنى
 كل فرد) لا مجموع الافراد - دوم اين كلام بنا بر مذہب کسی است که استغراق جمع را مانند
 استغراق مفرد گفته **قوله ص** اهل منطق قاطبة الف لام استغراق را سور محصوره و كليو نوشته
 اند انما اقول اهل منطق الف لام استغراق را که بر جمع داخل شود حرف سوژة شدة اند
 پس ممکن است که مراد ایشان در سور كليو الف لام استغراق داخل بر مفرد باشد **قوله ص**
 اما ثانيا پس بر تقدير تسليم شرط علم اتفاق جميع مسلمين تقييد بامرى انما اقول اول
 استدلال بر استحباب و استحسان امریکه استحسان آن مخصوص از مجتهدين باشد
 بدین اثر بر فرض نبودن لام استغراق ممکن بود - دوم استدلال بر استحباب
 و استحسان امریکه استحسان آن از جميع مجتهدين مخصوص بود بر تقدير ثبوت علم اتفاق
 جميع مجتهدين بدین اثر حق باشد **قوله ص** اما ثالثا پس از عبارت شرح حامى سند
 آوردن درست نيست انما اقول اگر چه شايح حامى اين كلام را در ذيل قول اهل
 طوايف آورده ليکن در جواب مقبول داشته و بردش نپذيرد اختم - و در گفته بنزدی
 بجواب قول بن نه بر مذکور است و قولهم العلم باتفاق الكل لا يحصل الا عند مشايخ
 الكل فاسد لان حاصله يرجع الى تعذر حصول الاجماع فى غير زمان الصحابة و بعد الله
 فيه انما التمسك فى انه لو حصل كان حجة قوله **ص** اولاً مجرد ثبوت استغراق انما

ملازمست در ماسق معلوم شد که مقتضای استغراق استحسان جمیع است نه بجز
 بعض قولی که ثانیاً آوردن اهل اصول انحراف قول آوردن اهل اصول
 در ادلجیت اجماع اگر بقول ابن الفرسول بطریق الویه باشد قول یک کس نیز بدلیل این
 است که بحسب فہم ابن الفرسول محبت باشد حال آنکہ اهل اصول قول اکثر را نیز محبت ندانسته اند
 و در اجماع اتفاق جمیع معتبر داشته اند قول اولی و اولاً قبل ازین این حدیث را انحراف قول
 این وجه دیگر است از جواب قطع نظر از وجود دیگر موافق تصریح علما - و نیز افراد کابل در
 ہر ملک غالباً مشہور و معلوم باشند پس علم اتفاق ایشان ملنذ علم اتفاق مسلمین عموماً
 دشوار نیست - و نیز ممکن است حمل این وجہ از جواب بر فرض عدم افادہ جمیع ہمعرف
 باللام ہر اسی استغراق - ہر حال فراموشی از ماسبق خیال کردن سفاہت است پس
 قولی کہ ثانیاً انچہ از شیخ علی قاری و معین بن صفی کہ اسناد لالی نموده موافق ادعا
 او نیست انحراف قول بضم انچہ صاحب مجالس گفته کہ من لیس من اهل الدجہاد من الزناد
 و العباد و ہبوی حکم العوام بدعای او ثابت است قولی کہ پس از ین مقام ہم مراد بودن
 خصوص صحابہ کرام انحراف قول وجود بنای دیگر است و این وجہ دیگر پس جمیع آن وجود
 در نیوچہ معنی ندارد - و معہذا ضرورت نیست کہ ین مقام منطبق مراد بودن اجتماع تمام اہل
 اجتہاد باشد - و استحسان عمل مولد از مجتہد ہی سلم الاجتہاد ہنوز ثابت نیست چہ جای
 کہ اتفاق مجتہدین بران باشد قولی کہ ثالثاً اگر مراد بتخصیص احقبا و استقلالی ائمہ قرون
 ثلثہ است انحراف قول اول خصم ابن الفرسول با اجتہاد استقلالی ائمہ قرون ثلثہ تخصیص
 نگردہ - و دوم این تخصیص منافی عبارت منقولہ ملا علی قاری و غیرہ نیست گو منافی دیگر
 تصریحات او باشد قولی کہ ور الباء در عبارت مجالس الا برار انحراف قول استناد بمجالس
 حکم عوام بودن غیر مجتہدین است و بس و استناد بہ ہر اہل ان دخل نیست و در انچہ از
 عدم اعتداد بکلام غیر مجتہدین شکی نیست بخت نیست لیکن موافق اصول و کتب معتبرہ ہون
 کلام حسنین عمل مولد منظور فیہ است - و انچہ شیخ شہاب الدین احمد بن علی الافندی
 الرومی متوفی سنہ ۷۸۰ و یک و ہنصد در مجالس الا برار بہ شرح اثر ابن مسعود
 نوشته اینست - فان قبل قدر اعتقاد کثیر من الناس ان لیس لواء علی عدم کراہتہ ما عتاد
 من البدعۃ بحديث شائع بینہم و ہو ما راہ المسلمین حسناتہ عند اللہ حسن و ما راہ المسلمین

قبیحا فهو عند الله قبیح - و اهل الصبح هذا الاستدلال منهم ام لا یصح - فاجواب علی ما ذكره بعض الفضلاء ان هذا الاستدلال لا یصح والحديث حجة علیهم لا لهم لانه نفس الحديث موقوف علی ابن مسعود و رواه احمد - والبخاری - والطبرانی - والطیالسی - وابو نعیم - هكذا - ان الله تعالى نظر فی قلوب العباد فاخار محمد اقبغه برسالة ثم نظر فی قلوب العباد فاختار اصحابا فاجلهم انصا و دینه و وزر و بنیه فارآه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن و مارآه المسلمون قبیحا فهو عند الله قبیح - ولا شك ان اللام فی المسلمین لیس لمطلق الحسن بل ان الحديث حیث یمکن یكون مخالفا لقوله علیه السلام ستفرق امتی علی ثلاث و سبعین فرقة کلهم شی النار الا واحدة ان کلام من فرق الامة مسلم یرى مذیبه حسنا فیانزم ان لا یكون فرقة منها فی النار - و ان البعض المسلمین یرى شیئا حسنا و بعضهم یرى قبیحا فیانزم ان لا یتبع احسن من القبیح - بل هو اما للجهل و الجهل و ما ذکر فی قوله فاخار اصحابا فیکون المراد الصحابة فقط - او لاستغراق خصائص الحسن فیراد بالمسلمین اهل الاجتهاد و الذین هم کاملون فی صفة الاسلام صرفا للمطلق الی الکمال لان المطلق عند عدم القرینة ینصرف الی الفرد و الکامل هو المجتهد - فیکون المعنی ما رآه الصحابة - او اهل الاجتهاد حسنا فهو عند الله حسن - و ما رآه الصحابة - او اهل الاجتهاد قبیحا فهو عند الله قبیح - و یجوز ان یکون الاستغراق التحقیقی مرادا - فیکون المعنی ما رآه جمیع المسلمین حسنا فهو عند الله حسن و ما رآه جمیع المسلمین قبیحا فهو عند الله قبیح - و ما اختلف فیة فالعبرة حیث لا یفرون المشهود و لهم باخیر لا یفرون المشهود و لهم بالکذب فی قوله نعم خیر القرون قرنی الذین بعثت فیهم ثم الذین یابونهم ثم نفیوا الذب - فلا تقبلوا قولهم و افعلوا لهم - ولا یرى ان الصحابة و التابعین و الائمة المجتهدین کانوا یرون ما جاوز قدر الضرورة من البدع قبیحا فهو عند الله قبیح - قوله صلی الله علیه و آله حکم بالزوم تعاضل الخ اقول بر تقدیر تسلیم ان تخصیص در ما چون قبح امر مذکور بدلیل ما رآه المسلمون قبیحا فهو عند الله قبیح - و نیز بدلیل ایاکم و محدثات الامور و کل محدثة بدعة و کل بدعة ضلالة و من احدث فی امرنا هذا ما لیس منه فحور و - و من عمل عملنا یر علیه امرنا فهو رذیلتا ثابت افس حسن آن بعد ثبوت قبح آن بدین اوله از ما رآه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن موافق قول ابن الفرسول نیز ثابت نتوان شد - و استصحاب آن وقت و اوقات امر مذکور از علی بن الفضل المقدسی - و ابوالقاسم عبد الرحمن بن عبد الحمید

المالکی - و این گفته بعد از او و غیر هم که هر یک از ائمه احوار اسرمان بود و در دیده سواد خان
آن از بعضی علمای سواد مانند این چه است که طالب دنیا و مجوز و شامل رقص و غنا و ملاهی
و مجلس شاه ار بل بودند - و بعد از آن علمای ریاضیین که احدی از مجوزین و جلالت و علم
و تقوی و دیانت و اتباع سنت اجتناب از بدعت و در پایه شان نیست مانع از آن گردیده
اول قویه بزرگ است و حرمت آن قائم کرده اند **قوله** ثانیاً بر تقدیر سلیم تعارض این
اقول این تفصیل بنظر فرض نمودن لام استغراق و مراد بودن مجتهدین از مسلمین است
قوله در صورت تعارض ترجیح هم حسب تصریح مستدین این **اقول** در محل نزاع
دلائل حرمت و کراهت و فساد موجود است چنانکه معلوم شد یعنی محدثیکه از اصول شرعی حسین
آن ثابت نیست مردود و فاسد و باعث بر ضلالت بموجب احادیث است پس رجحان صحیح
ظاهر و آنچه مدار آن بر نقل از شارع و نقل از شارع در آن منتفی چگونه اصل در آن محبت باشد
که احادیث منع می ثبات دلیل فساد است و متنازع فی نه از آن قبیل است که اصل در آن
اباحت باشد چه اصل بودن اباحت در توقیفیات ممنوع است با جمله قول علی قاری
و شامی اگر محل آن عموم است محل نظر باشد **قوله** دیگران هم این احتمال ذکر کرده
ند این **اقول** قول این دیگران که امثال ایشانند نیز مردود است بموجب اقوال اصولیین
و شرح حدیث چنانچه عبارات تقریر - و تیسیر شرح تحریر - و منهج - و شرح منهج
و تیسیر - و سراج منیر شرح جامع صغیر - و شرح البعین قشینی - و معین بن صفی
سابق گذشت - **قوله** قطع نظر از آنکه نام ناصر مذکور ذکر نکرده این **اقول** کلام
ناصر باید دید که برای رد کلام سیوطی کافی است یا نه نامش معلوم گردید یا نه و در کتب مشهوره
و کتب تالیف یافته شود یا نه اهل علم و انصاف از همین قدر یاقوت ذکر او بمقابل سیوطی و ناصرین
او دریافت کنند و نه سیوطی در جلالت و علم بی پایه فاکهانی نیست که ذکر رساله او بمقابل فاکهانی
نموده شود **قوله** مرادش از عدم ثبوت چیست این **اقول** مراد عدم ثبوت بوجه مشهور
است و عمل مذکور از عمومات مصطلحات اصول ثابت نیست و مراد خبری از عموم مانند اب
البه اگر موافق اصطلاح مذکور است از خلاف مقابله وفاق کلامش صحیح است و مفید
ابن الفرس عمل نیست ورنه بجوی نیز وجهی که عمل مذکور من حیث است که تک بهیث
مجموعی تحت عمومات مرغومه ابن الفرس عمل نیز داخل نموان شد و ائمه است از زمان

صحابه تا ايندم بر بسياري از بدعات که موافق زعم ابن الفرسول تحت عمومات موعود می
داخل است بوجه عدم ثبوت آن بوجه خصوص انکار شديد نموده اند تفصیلاً در شرح عمده موجود
است پس مقوله و حواله ناصر فاکهانی حق باشد و کلام ابن الفرسول صریح البطلان قوله صریح
کاش برین اقرار قائم میگردد انما قول ذیاب سیوطی سوی تقسیم بدعت تقلید قسمین است
و در آن نزاع نیست لیکن بعد بنمودنش عمل مولد را از افراد بدعت حسنه که ناشی از علما
تا مل ذی فہمی کلام قسمین و معنی بدعت حسنه است محل نزاع زیرا کہ بدعت حسنه نزد اہل
تقسیم امریست محدث بعد رسول اللہ کہ حسن آن از دلائل شرعیہ مانند اجماع و قیاس
مجتہدین ثابت شدہ باشد قوله صریح مجوزین عمل از فقہاء و محدثین انما قول اجتہاد
احدی از مجوزین اصلاً ثابت نیست پس چه جای ثبوت اجتہاد استقلالی است اینست
ایشان محبت شرعی نباشد و برای قیاس اجتہاد استقلال ندارد است و احقاق بقاورد
فیہ المض فی العلة بر تقدیر صحت اگر چه حکما اخذ من المض است لیکن این الحاق کہ قیاس
است کار مجتہد است و پس قوله صریح و ہر گاہ کہ استحباب عبادت انما قول اول
مسلم نیست کہ علت استحباب صوم یوم اثنین زمان ولادت بودن یوم اثنین است
و قصد ادای شکر در آن چه ممکن است کہ در حدیث فیہ دلالت فیہ انمل علی مقصود بیان
علت نباشد بلکہ صرف بیان وقوع امور شریفہ درین روز و علت آن ہمان کہ در حدیث
جامع ترمذی آمدہ - تعرض الاعمال یوم الاثنین و الخمیس فاحب ان یعرض علی وانا
صالحم - و در حدیث مسند امام احمد و سنن ابن ماجہ آمدہ ان یوم الاثنین و الخمیس لغفر اللہ
لکلم مسلم الحدیث - دوم عبادات توقیفی است و در تقادیر و ہیات و تعیین و مماثلت آن
قیاس و رای را داخل نیست پس بحلیکہ عباداتی ثابت است عبادات دیگر غیر آن در انجا
بقیاس ثابت نتوان کرد پس بجای صوم عبادات دیگر غیر صوم بقیاس اثبات نتوان
نمود - و از محد و و نبودن بدعت حسنه لازم نمی آید کہ برای استحسان بدعت حتیاہ
اجتہاد نیست زیرا کہ قول مجد و و نبودن بدعت حسنه بنا بر قول غیر مجد و و نبودن اجتہاد
است قوله صریح در مقام حال تعرض و بی ادبی دیدنی است انما قول ابن الفرسول
کہ این کلمات را شنید و قبیح انگاشتہ و محمول بر تعرض و بی ادبی ساختہ ہماست
و نہ ثابت است این بیہودہ سرامی چه مفید است اگر تداعی و اجتماع مردم را بر آ

خواندن یا شنیدن قصه ولادت لسی از انبیا یا اولیا از بزرگان دین یا دیگر اہتمامات ملت
 و عمل سیلا و برای شکر نعمت توفیق ایشان بہ تکرار معہود و از شارع میدانست چرا از اخبار و آثار
 کما بہ شتمند و افضل بودن ذکر قصص انبیا و آنحضرت صلوة اللہ علیہم و السلام عمدہ
 از عبادت صوم نفل محتاج بیان است از نص شارع قولہ صائم پس ہر گاہ کہ علت
 استحباب صوم اشنین یعنی بودن آن زمان الخ اقول اگر فرضا بودن یوم اشنین زمان
 ولادت و قصد شکر این نعمت بہ ادا ای عبادت در آن روز برای استحباب صوم اشنین
 علت باشد و بہ خصوصیت صوم معلوم نتوان شد پس از قبیل اعداد رکعات و مقادیر
 زکوۃ باشد قولہ صوم لزوم صلوة تطوع و صوم تطوع را بر قیاس حجم و عمرہ ثابت دلی
 فرمودہ اند الخ اقول استطال ہر لزوم عبادت از شرع ثبوت لزوم عبادت دیگر از شرع عبادت بر عبادت
 کما ہوا الظاہ و بحث در این است نہ در آن قولہ صائم اولاً این دعوی مصادرہ علی
 المطلوبہ است اقول لزوم مصادرہ علی المطلوب محتاج بیان است ابن البرقی
 زیدہ دار آن قولہ صائم و ثانیاً درین مقام تصریح است الخ اقول این کلام ناشی از جہل
 است کلام نیست در نیکہ ہمہ شرعیات نبینی بہ حکم و مصالح است لیکن از ادراک حکمت
 و مصلحت عقل با قاصر است پس ہر حکمت و مصلحت آن در عقل مانع گنجد این استدول
 از قیاس میگویم لیکن بنظر قیاس عقل خویش نہ بنظر عقل شارع مثلاً انتفاض و ضوایر فقہ
 نزد شارع ہرچی حکمتی است لیکن نزد ما استدول از قیاس است و همچنین است علم
 فساد صوم از اکل سیانہ پس انصاف کنند کہ در این چہیدینی است و این عبت بدینی
 کہ ائمہ دین و فقہا و اصولیین مرکب آن بودہ اند قولہ صائم اولاً باید دید الخ اقول
 در اینجا بعد قولہ عمل شرع لفظ و فعل آن بودہ از سہ قلم ناسخ منتسخ نگردیدہ پس حراز
 سیات بجماعی من سن بنظر سلوک و ترویج طریقہ سببہ باشد قولہ صائم ہر گاہ
 لازم نبودن نفی وجود نفی از علم تسلیم کردہ الخ اقول چون علت جواز علم است بوجہ دلیل
 برای آن پس انتقامی این علم علت باشد برای عدم جواز کہ عدم علت علت است برا
 عدم معلول و انچہ جائز نیست مکروہ باشد یا حرام پس وجود علت حرمت و کراہت کہ
 متعارف علم مذکور است معلوم باشد و معہذا دلیل حرمت و کراہت
 و ثبات - حدیث ایاکم و محدثات الامور و کل محدث بدعت و کل بدعت ضلالہ و من احدث

فی الامر اما لیس منه فهورد - معلوم الوجود است - قوله معك سابق ازین اقوال
ستندین صاحب رسالت ثابت گردیده انحر اقوال سابق معلوم شد که قول به ضروری نبودن
منصب اجتهاد برای استخوان بدعات باطل و مردود است و برای اصل قیاسی تنفیص
محببتین لابد باقی اقوال مولوی خرم علی و غیره قطع نظر از نیکه مفید سیوطی و ابن الفرسول باشد
یا نباشد بر ناصر فاکهانی محبت نیست و صاحب رسالت نیز التزام محبت جمیع اقوال این بزرگان
نکرده است که معصوم از سهو و خطا نبوده و قوله ملک و از عجائب سفوات است انحر اقوال محصل
قول صاحب حاشیه آنکه استدلال این حجر و سیوطی در ظاهر بر مبنی بر روزی داشته و آنحضرت
است بوجه ظهور نعمت راند قلع نعمت درین روز برای شک حال آنکه روزه داشتن آنحضرت
بدین وجه منطوقیه است چه ثابت است که روزه داشتن آنحضرت صرف باتباع موسی علیه السلام
بود نه ازین وجه باقی جواب استدلال الفعل موسی همانکه این فعل بعد و ال از قیاس است قیاس
بر این جائز نباشد و چون صاحب حاشیه خود متصدی جواب این مقام مستقلا شده بر همین
قدر اکتفا رفت و بمقابلگی که معترض بر این حجر است قول عینی پیش نمودن خبر سفا هست
چه باشد که او را در اعتراض بر عینی چه پاک است قوله ملک قطع نظر از تنفیص علمای کرام
انحر اقوال تنفیص از محققین علمای کرام همانست که ناظر گفته و مرسوم ابن الفرسول و موافقین
او مردود است تفصیل آن در شرح عمده موجود - و مراد شافعی آنکه آنچه خالی باشد از موات
کتاب یا سنت یا اثر یا اجاع آن بدعت مذمومه و ضاله است پس آنچه اصل مخصوص بر آن
آن در کتاب موجود نیست اما در سنت باشد پس خالی نیست ازین موافقت و همچنین خالی نیست
ازین موافقت آنچه اصل مخصوص برای آن در کتاب و سنت موجود نیست اما در اثر و اجاع
باشد قوله صوره به تنفیص تعلیل حضرت شارع اخذ نموده اند اقوال تنفیص تعلیل از حضرت شارع منبج است نه ضالک
تنفیص در مضمون است و قتیکه وقوع موجب خزن فاشت شریف است را زور واقع نگردیده و تحلیل مخزن
عمل و قتیکه وقوع موجب خزن یافته شده قوله معك مخفی همانکه یوم الاثنین تبصریح حضرت شارع
بهیچانکه یوم ولادت است چنان یوم وفات است اتول نقل تبصریح حضرت شارع به یوم
وفات بودن یوم اثنین مطلوب التصحیح است قوله معك مع هذا ادای عبادت صوم برای
تا دیه شکر مشروع است اقوال مشروعیت ادای عبادت صوم در اصل وقتی است که
وقوع امری موجب سرور درین روز شده بود باز بقای مشروعیت سابقه است و احاطه

این عمل و وقتی است که امری موجب حزن و غم و تأخیر و روزه و افطار و غیره و اخبار جریع
و حزن و نیازت و روان اخرا قول در اخبار جریع و حزن و نیازت نزع نیست که هر وقت غیر
مشرع است محل بحث اخبار سرور است بر و حزن که اولی نباشد از حزن مشروع و بر آن
ادای مشکر نعمت صوم کافی است که مشورت آن پیش از بنوع موجب حزن است قوله
علا علیها در مشروع کلام فرموده اخرا قول این کلام ابن حاج در رد عمل امثال شاه اربل است
و درین ماه مرکب افعال مجرمه و اعمال شنیع به نیت مولد میشوند بدین طرز که مناسب حال این ماه مناسب
و شرف که نعمت تولد شریف در آن مارجا حاصل گردیده زیادت عبادت خیر است که بهبود
از آنحضرت باشد و در شکر نعمت نه از کتاب انجمن افعال و اعمال - باز گفته که چون زیادت
عبادت خیر به نیت مولد از آنحضرت و سلف بدین نیت ثابت نیست بدعت باشد بنظر نفس
نیت مولد و اتباع سلفه اولی است و اما اتباع ایشان میکنیم پس وسعت میدارد و ما را آنچه
وسعت داشت ایشان را چنانچه مخصوص این احاج از داخل درین باب سابق گذشت چنانچه
قرارد صحیح البخاری را نیز به نیت مولد ناجائز شمرده قوله ص که زیاده کردن قیدی از طرف خود
اخرا قول زیادت این قید مقتضای کلام اوست نه از طرف خود که بنفس نفس این احاج
طعام و تداعی مردم را به نیت مولد زیادت فی الدین قرار داده قوله ص حالانکه عموم
قربات و خیرات او کار و محافل پراوار و اجتماع اهل اسلام برای استماع ارطصات و فضائل خیرات
لاهم شامل اخرا قول بنور شمول قربات و خیرات مجالس قصص ولادت و رضاع شریف
و اجتماع مردم برای استماع ارطصات و غیره به نیت سرور ولادت محل بحث است و
نزع نیست در جلوس برای ذکر الهه که شامل است درس و تدریس و تعلیم و تعلم و حفظ
و فضیله و تلاوت قرآن و ادای صلوٰه و امثال ذلک بطریق معهود از سلف نه بطرز محدث
غیر ثابت از اد که محل احادیث بهائیت - و روایت و لائل الخیرات اگر بصحت رسد مفید
خیریت و قربت بودن هر مجلس که در آن صلوٰه فرستاده آید نتوان شد ورنه لازم آید
که هر مجلس منق که در آن صلوٰه نیز فرستاده آید هم خیر و قربت باشد قوله ص همچنان اجتماع
اهل اسلام برای قرات قرآن و استماع ذکر آنحضرت صلعم از اعمال زکیات است اخرا
اقول اجتماع برای تعلیم و تعلم قرآن و حدیث به شک از اعمال زکیات است اما اجتماع
برای قرات قرآن موافق فرسوم و فرسوم و اجتماع برای استماع قصص ولادت رضاع

المحضرت وار باصاات بخصوصها به نیت مولد و دعوت مردم و الطعام طعام و شیرینی به نیت
 مولد و اظهار سرور و ولادت بذكر خاص قصه ولادت و رضاع بدعت و یرث فی الدین است
 نه از اعمال زکیات که احداث فی الدین علی حد ثبات قبیح است و ناصر عمل طعام و دنانی خالص
 را به تذکره میلاد علامت عمل طعام و دعای اخوان به نیت مولد قرار داده و در صحت قول
 داد او شک نیست قول **و کتب شیخ** که در علم حقایق بوده اند و مصطلحات آن فن را
 غیر اهل حقائق کما حقها ندانستند به نیت چندی از علمای کرام حمل بر معانی لغویه ظاهریه و
 اعتراضات وارد فرموده اند **و قول** مدعی صاحب غایه الکلام همین قدر است که در
 هم بیان این قائل سخاوی در توسیع و تفسیر مال ابن العربی غلط کرده و ایند عار ابن حجر
 تسلیم نموده منشای آن بر چه باشد که در آن بحث نیست پس اهل موالید طحاسبه چنانکه از پیش
 را درین باب غلط گفتند اگر خصوم ایشان تعلیقه نولش در باره عمل مولد نمودند چه خطا کردند -
 باقی این توجیه تاویل برای دفع تکفیه باب الحاکم شود است کلام هر یک بحسب سخنان موجه و ماول
 توان شد - اصطلاح امور یکسان بران آنچه ظاهرش کفر است جائز توان شد کار اهل
 ایمان نیست - و محجب که از ان مصطلحات چند کسان تقلیدین ابن العربی مابرجردید و بطلان
 محاکمین بر فن که سوگنا فیها در عقول منقول میکنند جابل خیال کرده شدند - تعلیل طحاوی و صده
 مطالب فیه و ابواقیت و امثالهم بمقابل جرح و محاب جرح و تعدیل بجوی نیز زد - و بهی
 و رسیان الاعتدال آورده - و نقل رفیقنا ابو الفتح البیرونی و کان منبثا قال سمعت
 الامام تقی الدین بن رفیق البیرونی سمعت شیخنا ابامحمد بن عبد السلام و جری ذرا ابی عبد الله
 الطحاوی یعنی ابن العربی فقال هو شیخ سواد کذاب قلت له و لذاب قال نعم - و ابن حجر
 عسقلانی در رسان امیران آورده - و دکنست سالت شیخنا الامام سراج الدین یحیی
 ابن العربی فبادر الجواب بانه کافر - و البو حیان و تفسیر نه یفسیر لکفر الذین قالوا
 ان الله یهویج ابن مریم ط (که در سوره مائده است نوشته) - و من بعض اعتقادات
 النصاری استنبط من لیثن بالاسلام ظاهر او میانی انی الصوفیه حلول الله تعالی فی الصور
 الجملیه - و من ذب من ملاحدهم الی القول بالاتحاد والوحده کالحلاج - و احوی
 و ابن اطلی - و ابن عربی التمیم مدشق - و ابن الفارض - و اتباع هؤلاء کابن سبعین
 و التستری بکلبه - و ابن مطرف التمیم کمرسته - و الصغار المقول عبرنا طه -

ترجمه از اصل کتاب

وابن النجاشي - وابن الحسن المقيم كان باورقة - ومن راسبائه يرمى بهذا المذهب - الملك
 العفيف الكسائي - وله في ذلك اشعار كثيرة - وابن عباس المالكي الاسود الاقطع المقيم
 كان بدمشق - وعبد الواحد بن الموجر المقيم كان لصعيد مصر - والايلي المجي الذي كان يوتي
 السجدة ثمانية سجدات السجدة بالقاء من ديار مصر - والوليقيوب بن مسنة الشامي
 المقيم كان بجارة زويلة بالقاهرة - والشريف عبد العزيز المستوفي - وتلميذه عبد العطار
 القوسي - وانما سرودت اسما هو لا رضى الدين الله يعلم الله رسا ذلك وشقة على
 تصغير المسلمين ليحذر وافهم اشده من الفلاسفة الذين يذبون الله ويقولون بقدم
 العالم وينكرون البعث وقد اوجع جهل من شئني الى التصوف بتعليم هو لا روادعهم انهم صنفوه
 الله واولياده - والرد على النصاري والكلوية والفاطمين بالوحدة هو من اعظم اصول الدين
 انتهى - سخاوي وناصر الحق نوشته - من كفره هو كافر من الشافعية - العرب بن عبد السلام
 والعماد الواسطي - والبدر بن جماعة - والعماد السمناني - وابو حيان - والذهبي -
 والتقي السبكي - والشمس الموصلي - والعماد بن كثير - والسراج البلقيني - وابنه -
 وابن الخطيب - والناصري - وابن الجوزي - وابن المقرئ - بل قال من ترد
 في تكفير اليهود والنصارى وابن عربي وطائفة فبوكاف - وشيخنا تبايل مع بعض المتعصبين
 في ثابته فلم يثبت ان تلك المتعصب - وجرت فيه سنة السابطة بان السبطل لا يضي عليه
 سنة الاو تلك - والبلاسي - وابن الفرار - ومن الحنفية - الانتقالي - والسراج
 المبدي - والنظام الشيرازي - والعماد البخاري - والبدعي - والحسام بن مطيع
 والامين الاقصري - ووصفه بالضلل الضال المعاند للصوص القطيعة والاراء العلية
 السنية في المسئلة الخفيفة وانه يجب القيام الكل في اعدام اقواله - ومن المالكية - ابن الحاجب
 والزواوي - وابن خلدون في التقي الفاسي - وابو القاسم النويري - وقال
 من شك في كفره ان لم يتب قتل من الكتاب - الحارثي - وابن تيمية - وابن شام
 والغز الكسائي - وقال انه اشتهر جماعة من الائمة - منهم - العماد القونوري الشافعي
 واجلاء علماء زمانه في مجالس متعددة العقول المهم في آخرها على جواز لعنة والتصريح بكفره -
 ونيزد ناصرا الحق نوشته - ودر رفع اللوم بدعوى الاصطلاح مغل في اعطاهم لغير عنها في ذلك
 النص لانه يشاهد من استعمالها في غير موضعها ج مفسدة - ودر قول مني نوشته -

والحنى انه لا سبيل اليه لكثرة التناكب والاشتغال به سواه وللدليل لهذا المذهب قول العلماء من
كل مذهب - فقال العلامة المحقق علاء الدين ابوالحسن القونوي الشافعي ضمن صوب
بالسبل الى ابن عربي فيما روي بالسنن الصحيح الى الحافظ ابى عبد الله الذهبي - قال حديثي
ابن كثير انه حضر مع المزمعي عند القونوي هذا المجرى ذكر القصص فقال القونوي لا ريب ان
الكلام الذي فيه كفر وضلال فقال له بعض اصحابه وهو جمال المالكى افلا تشاركونه مولانا
قال لا انا تشاركونه كلام المعصوم انتهى - بذلك اجزم الحافظ التقي الفاسى المالكى بذلك حيث
قال ومما ينبغي ملاحظته في امر ابن عربى الاعراض عن تاويل كلامه المشكل - بل قال الكثير
من منكرات كلامه لا سبيل الى صحته تاويل منها - قال الذهبي في السير انها لا ريب ان
كثيرا من عباراته لها تاويل الاكتاب القصص - ذكر في كلام السباطى - وقال الحافظ
الشمس ابن الجوزى شيخ القراء والمحدثين انه لو فتح باب التاويل في كلام طائفة الكفر لم يكن
فى الارض كافر - ونيز سجادى در قول منى از قاضى بدر الدين الملى - وشيخ صالح زين الدين
آوردوه كالاكتب ابن العربى لا يوجده فى مصر - ولا اسكندرية - ولا يقدرا ان يتطابقا
وايهما وجدته مع احد اخذت سنة واحرق واودى فان ظهر انه لعينه - قتل - ونيز در
قول منى نوشته وكذا جوزي تحريفها جماعة من الائمة كالحارثى الجبلى والبدر بن جماعة الشافعي -
وابن خلدون المالكى وشيخ على قارى در رسم القوارض كفته - فصدق العلامة ابن المقري
من اكابر العلماء الشافعية - فى كتاب الارشاد ان طائفة ابن العربى شر من اليهود والنصارى
فى الاعتقاد والظهور فسادهم فيما بين العباد من التعصب والعناد - ونيز شيخ على قارى در سلسله
توضيح ابن عربى از تاريخ الاسلام آورد - وسئل عنه شيخنا العلامة المحقق الحافظ النفى
ابوزرعة احمد بن شيخنا الحافظ العراقي الشافعي فقال لا اشك فى اشتغال القصص المشهوره
على الكفر الصريح الذى لا شك فيه - وكذلك فتوحاته المكية فان صح صدوره ذلك عنه وشر
عليه الى وفاته فهو كافر مخلد فى النار بلا شك - ولقد صح عندي عن الحافظ جمال الدين المزمعي
انه نقل من خطه فى تفسير قوله تعالى (ان الذين كفروا سواد عليهم انذرتهم ام لم تنذرهم) كلاما
يشبه عنده السمع ويقضى الكفر فى الشرع وبعض كلماته لا يمكن تاويلها والذى يمكن تاويلها منها
يفيد البصاير مع مروجية التاويل والحكم انما يشرب على الظاهر - وقد بلغنى عن الشيخ العالم
علاء الدين القونوي وادركت عليه اصحابه انه قال فى مثل ذلك انما ياول كلام المعصوم

هر چه بگویم محال - و در محال الطالبین مرقوم است - و واجب است بر اهل حجت علیه السلام که
 از مطالعه و نظر بکتاب بد مذہبان احتراز نمایند چنانچه - قصوص - و نقصوص - و لمعات -
 و مذوقات جودیہ - و عوتیہ - و مفتاح الاسرار - و در عقائد سنیہ سطور است - قال
 الشیخ علی بن حسام الدین الشهیر بالمتقی رحمه الله علیه ان کتب علم الحقائق علی نوعین - الاول
 هو الذی حذر الناصحون عن مطالعتها وقرائتها وبقائه - کالقصوص - و اللمعات - نقل
 عن الشیخ الامام شهاب الدین احمد البیہقی حذر الناصحون من تلیس ابن الجوزی - و فروع
 الخانی - و کتب ابن سعیر - و ابن الفارض - و ابن اهل - و ابن رواحہ - و بعض
 التلمذات و مواضع من الاحیاء للغزالی - و معراج السالکین - و المنقذ من الضلالة -
 و مواضع من قوت القلوب لابیطالب المکی - و کتاب السهروردی - و نحوهم - فکرم
 الخذر من موارد اللفظ لا الخذر بالجحایه - و النوع الثانی هو الذی رغب الناصحون فی مطالعتها
 و قرائتها و اقتداء به بالشرط الایمانیة کالکتب العطائیة - مثل التوہید فی اسقاط التکذیب
 و کتاب الحکم مع شروح - و کتاب منازل السائرین للشیخ عبدالانصاری - قولہ ص ۹
 اگر نیزه این بخاری قبول اخرا قول ذکر بعض مجوزین اقوال این مجہولین را دافع مجہولیت
 ایشان نتوان شد - و قولی معتد - و شرع الہیہ - و کتاب ناصر دلیل روشن بر جلالت
 قد مضیفین انہا است - و مقبولیت بوجه موافقت دلائل کتاب و سنت است و پس
 قولہ ص ۹ مسئلہ وحدت وجود از ادق و قائل علم حقائق است اخرا قول جلال البغری
 در نیجادیہ فی است کہ مسئلہ وحدہ الوجود را کہ از ابطال متفوفین متفقیین اثبات شرعیت
 و بر ثبوت آن دلیلی از کتاب و سنت و بر بانی از عقل قائم نتوان شد و بہ بدایت عقل
 در دو و مطرود از ادق و قائل علم حقائق شمرده و باستناد و منع الباطل و غیر مسائل
 قائل حقیقت آن گردیدہ نہ یکدین این مسلک گری و مقلدین ابن العربی معترف اند کہ
 بر ثبوتش دلیلی و بر بانی قائم نیست ہستند سالکین این طریق صرف کشف و عیان است
 چنانچہ جامی در درہ فاخرہ گفتہ - ثم ان مستند الصوفیہ فیما ذہبوا الیہ ہوا الکشف والعیان
 لا النظر والہدیان - بر مذہب ایشان کہ وحدت وجود با عینیت وجود و در ادب مکتون
 ہر دو است اعراضها یککہ وارد ہست اندفاع ان مشکل و متوزنند و تفصیل آن کتاب
 دیگر مرقوم است - ما بہ الامتیار را عین ما بہ الاشتراک گفتن و در میان واجب

و ممکن مرقع مجرد اخلاق توحید خیال کردن چه اسلام است - شیخ احمد سرندی محمد و ما یقال
 ثانی - در مکاتیب خود فرموده - ممکن را عین واجب تعالی گفتن اتحاد و تفریق است کما سنست
 و بنقص محبت فراتی قسم است چه مجال که خود اعلین سلطان عظیم ایشان که منتهای خیر و کمالات
 است تصور نماید - در لغات - نسبت قول صاحب فتوحات - سبحان من اظهر الاشياء
 و بعینها - از علامه الاول سمنانی نقل است که فرموده - ان الله لا یستجی من الحق ایها
 الشيخ تو سمعت من احد ان یقول فضله الشيخ بنین وجود الشيخ لا تسمى البتة بل انصب علیه فلیف
 بعقل ان ینسب بذه البهذیانات الی الله سبحانه فتب الی الله توبة تصوحا لیسبح من بذه الوارطة
 الشذیة التي یتکلف عنها الدیهون والطبعیون والیونانیون والاشکمانیون والسلام
 علی من اتبع الهدی - و فاضل روزبهان در غلطات صوفیه نوشته - دیگر غلط است که
 گویند همه اوست و اینهمه جزئیات یکدات خدایند و هر یک را گویند که ما خود اویم پس آن
 کافر اثر احد نه را خدا باشد و خداوند عالم تعالی و تقدس از جمع و تفریق محذورات برتر است
 و احد است و جزا و را بر و راه نسبت حلول نپذیرد و مسکون نشود بدین قول کافرانند خود را
 دانند و نه خدا را که اگر کسی حق بودی کی قناتری قومی را غلط در روح و ایشان را در جسم
 است قائلیم الله سبحانه - شیخ علی قاری در شرح قصیده امالی نوشته - و اما التوحید
 الصرف الذی یقول به الوجودیة و المحلولیة و الاتحادیة من ان الحق به الوجود المطلق
 فمشه من کفر الثنویة - و در شرح مقاصد مرقوم است - فالقول بکون الواجب الوجود
 المطلق منبئ علی اصول فاسدة - و نیز در آنست - فقد ذهب جمیع کثیر من المتأخرین
 الی انه واجب علی ما ذکرنا و ذلک هو الضلال البعید - و نیز در آنست - الثانی
 ان الواجب هو الوجود المطلق و هو واحد لا کثرة فیه اصلا و انما الکثرة فی الاضافات
 و التبعیثات التي هی بمنزلة الخیال و السراب اذ الكل فی الحقیقة واحد ینکر علی المطالب
 لا بطریق النخالطة و یتکثر فی النواظر لا بطریق الانقسام فلا حاول بهنیا و لا اتحاد عدم الایة
 و التفریق و کلامهم فی ذلک طویل خارج عن طریق الفصل و الشرع و قد اثرنا فی بحث الوجود
 الی طلائع لکن من یضلل الله فما من بادر - و نیز در آنست - و منهم بعض المتصوفة
 القائلون بان الالهات اذا امن فی السکون و خاض لعمه الوصول فربما کل الالهات
 عما یقول الظالمون علوا کبیر فیه کالنار فی البحر حیث لا یمیزان و یتمیز حیث لا یمیز فیه ملامح

وضح ان يقول هو انادنا لوج برفع الامر والهنى ويطهر من الغرائب والعجائب مالا يصور من
 البش وفساد الرماكين عنى عن البيان - ودر شرح مواقف مطور است - وما يقال
 ان الكل ذات واحدة تعدد بحسب الاوصاف لا غير فالمقيدون بطور العقل ليدونه مكابر
 وليفت اليها - ونيزه مواقف وشرح آن مذکور است - وارايت من الصفوة الموحدة
 من ينكره وبقول الاحلول ولا اتحاد اذ كل ذلك يشعر بالغيرية ونحن لا نقول بهما بل نقول
 ليس في دار الوجود غيره وبارود هذا العذر اشتد فبقها وطلانا من ذلك الجرم اذ تلمزم
 تلك المخالطة التي لا تجبر على القول بها عاقل ولا منير اذ في تميز - قوله من شاي
 اين زبان در رازى نيست مگر جل الخاقول در كلام شيخ دلبوى تقريب تمام نيست زير
 اگر فضا در روايتى نيايح ودر روايت ديگر يفاخر باشد حديث شيخ علي از روايتين چهر
 نيايح و يفاخر نميکنند چه جاى آنکه بودنش روايتين مسلم نبود و معنى منافحة مدافعت است
 نه مفاخرت - در مجمع انبیا مطور است - مانايح عنى اى دافع والمنافحة والمكافحة
 المدافعة والمضاربة ولفظة بالسيف تشاوت به يربد منافحة بجاء المشركين ومحا تهيم
 على استارهم - و همچنين است در نهايه جزرى قوله صلا امام اول پس بدانکه امام نووي
 الخاقول ابن الحجاج در مدخل كلام نووي را مردود ساخته و استر از قيام بهجوت عنه
 که قيام نظيبي است از سلف ممنوع است و نزاع نيست در آنکه قومي مجوز آن بودند
 مقصود و دعوى ثبوت تجويز آن از سائر علماء است که صاحب اشباع قائل آن بود
 چنانچه محققين علماء و اتباع ايشان منكر آن - ابن الحجاج از مالکيه - و بغوى از
 شافعية - و شيخ الاسلام ابن تيميه - و امام ابن القيم از حنابلة - و نورلشتي - و سغناقي -
 و حلي ۲ صاحب برهان - و صاحب نه الفائق - و صاحب منح الغفار - از اخبار
 شيخ الاسلام تقي الدين ابن تيميه در فتاواي خود نوشته - لم يكن من عاود السلف
 على عهد رسول الله صلعم و خلفائه الراشدين ان يعاودوا القيام كلما يردون عليه كاليفعا
 كثير من الناس بل قد قال النس بن مالک رضي الله عنه لم يكن يفتي احب اليهم من رسول الله
 صلعم و كانوا اذا راوه لم يقولوا لما يعاين من كراهته لذلك ولكن انما قاموا بالافتاء من
 من منعه كقضاياهم و عن النبي صلعم انه قام بعكرته و قال لا نصار لما قد سجدت
 قوموا الي سيد محمد و كان سجدتم رضا بالمدينة و كان قد قدم الي بني قريظة من بني النضير

امام نووي
 امام شافعي
 امام حنبل
 امام مالک

والذي ينبغي للناس ان يعادوا السلف على ما كانوا عليه على عهد النبي صلى الله عليه وآله وسلم خاتم خير القرون
 وخير الكلام كلام الله وخير الهدى هدى محمد صلى الله عليه وآله وسلم فلا بد ان احد من هدى خير يخلق وهدى خير القرون
 الى ما هو دونه - وابن حجر عسقلاني - دفع النجاشي شرح صحيح البخاري فوشته - ثم نقل
 المنذري عن بعض من منع ذلك مطلقا انه رد الحجة بقصة سعد بن عبد الله صلى الله عليه وآله وسلم انما امرهم بالقيام
 لينزلوه عن الكمار لكونه مرضيا - قال وفيه نظر - قلت كانه لم يقف على استند هذا القائل
 وقد وقع في هذا عاثة عند احمد بن حنبل بن علقمة بن وقاص عن عنباء في قصة غزوة بني قريظة وقصة
 سعد بن معاذ ومجيئه مطولا - وفيه قال ابو سعيد فلما طلع قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم قومهوا الى سيدكم فانهم
 وسند حسن - وهذه الزيادة تخدم في الاستدلال بقصة وشروعية القيام المتنازع فيه
 وقد احتج به النووي في كتاب القيام ونقل عن البخاري وسلم والى داود انهم اجتوا به واقتضوا
 لا عام في قيام الرجل للرجل حديثا صحيح من هذا - وقد اعترض عليه الشيخ ابو عبد الله بن ابي حنبل
 فقال بالنقص لو كان القيام لما مور به بسعد هو المتنازع فيه لما خص به الانصار فان الاصل
 في افعال القرب التعميم لو كان القيام لسعد على سبيل البر والاكرام لكان بسلم اول فعله
 وامر به من حضر من اكابر الصحابة فلما لم يامر به ولا تعلى ولا فعلوه دل على ان الامر بالقيام
 لغير ما وقع فيه النزاع وانما هو لينزلوه عن دابة لما كان فيه من المرض كما جاز في بعض الروايات
 ولان عادة العرب ان القبيلة تخدم كبيرها فان ذلك خص الانصار بذلك ودان المهاجرين مع
 ان المراد لبعض الانصار لا كلهم وهم الاوس منهم لان سعد بن معاذ كان سيدهم دون الخزرج
 وعلى تقدير تسليم ان القيام لما مور به حينئذ لم يكن للاعانة فليس هو المتنازع فيه بل لانه
 غائب قدم والقيام للغائب اذا قدم مشروع - قال ويحتمل ان يكون القيام المذكور
 انما هو تهنيئة باحصل ركن تلك المنزلة الرفيعة من تحكيمة الرضى بما يكمل به والقيام لا بل
 التهنيئة مشروع ايضا - ونيز حافظ ابن حجر دفع النجاشي في قوله - واجه النووي ايضا
 بقيام طلحة للعب بن مالك - واجاب ابن الحاج بان طلحة انما قام تهنيئة ومصافحة
 ولذلك لم يحتج به البخاري للقيام وانما اورد في المصافحة ولو كان قيامه محل النزاع
 لما اورد به فلم يقل ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم قام له ولا امر به ولا فعله احد من حضر وانما اورد
 طلحة لقوة المودة بينه على حجة به العادة ان التهنيئة والبشارة ونحو ذلك تكون على
 في المودة واغلبة بخلاف السلام فانه مشروع على من عرفت ومن لم تعرف والتفاد

جواب ارفعه

جواب قيام طلحة

في المودة يقع بخلاف التفاوت في الحقوق وهو امر سهو - قلت يحتمل ان يكون من كان كعيب
عنده من المودة مثل ما عند طلحة لم يطلع على وقوع الرضي عن كعب واطلع عليه طلحة لان ذلك
عقب منخ الناس من كلامه مطلقا في قول كعب لم يقيم اني من المهاجرين غير اشارة الى انه
ما قام اليه غير من الانصار - ثم قال ابن الحجاج واذا حمل فعل طلحة على محل النزاع لزم ان يكون
من حضر من المهاجرين قد ترك المندوب ولا يظن بهم ذلك - واجتج النودي بحدوث عائشة
المستقدم في حق فاطمة - واجاب عنه ابن الحجاج باحتمال ان يكون القيام لها لاجل اجلاسها
في مكانة اكرامها لا على وجه القيام المتنازع فيه ولا سيما ما عرف من ضيق به تهم وقلة الوسع
فيها وكانت ارادة اجلاسها في موضوع مستندة لتسيارها من في البيت ذاك - واجتج النودي
ايضا بما اخبره الوداد ان النبي صلى الله عليه وسلم كان جالس ايوما فاجل الود من الرضا فوضع بعض
فجلس عاتية ثم اقبلت امره فوضع لها شق ثوبه من الجانب الاخر ثم اقبل اخوه من الرضا
فقام فاجلسه من يديه - واعتزض ابن الحجاج بان هذا القيام لو كان محل النزاع لكان
الوالدات اولي به من الاخ وانما قام للاخ اما لان يوسع له في الوداد وفي المحاسن
واجتج النودي ايضا بما اخبره مالك في قصة عكرمة بن ابى جهل انه لما فر الى اليمن يوم الفتح حلت
امراته اليه حتى اعادته الى مكة مسلما فلما رآه النبي صلى الله عليه وسلم وثب اليه فحاطاها عليه ردا -
ولقيام النبي صلى الله عليه وسلم لما قدم جعفر من الحبشة فقال ما دري انا يا ايها السريفة ومجعرا او بفتح خيرة وكثير
عائشة قدم زيد بن حارثة المدينة والنبي صلى الله عليه وسلم في شق فصرع الباب فقام اليه فاعتنقه وقبله -
واجاب ابن الحجاج بانها ليست في محل النزاع كما تقدم - واجتج ايضا بما اخبره الوداد وعن
ابهرية قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يحد ثنا فاذا قام فمناقيا ما خشي نراه قد دخل - واجاب ابن الحجاج
بان قيامهم كان لفرة الفراغ ليوهموا الى اشتغالهم ولان بيته كان باب في السبي والسجد
لم يكن واسعا وذاك فاني ياتي ان يستودا قيا ما لا هو قد دخل لذا قال - والذمى يظهر
لي في الجواب ان يقال لعل سبب تاخيرهم خشي دخل لما يحتمل عندهم من امرهم قد حثه
لا يحتاج اذا فرقة ان يتكلف استدعائهم ثم راحبت سنن ابى داود فوجدت في اخر
الحديث ما يوجب ما قلته هو قصة الاعرابي الذي حذر رداه صلى الله عليه وسلم فدخل فامره ان يحل له
على بعيره ثم اوشعيرا وفي اخره ثم التفت اليها فقال انصرفوا عنكم اليه - ثم اجتج النودي
بمعومات تنزيل الناس سائرهم وكرام ذي الشيب وتوفيق الكبير - واعتزض ابن الحجاج

ما ذكره من المودة مثل ما عند طلحة لم يطلع على وقوع الرضي عن كعب واطلع عليه طلحة لان ذلك عقب منخ الناس من كلامه مطلقا في قول كعب لم يقيم اني من المهاجرين غير اشارة الى انه ما قام اليه غير من الانصار - ثم قال ابن الحجاج واذا حمل فعل طلحة على محل النزاع لزم ان يكون من حضر من المهاجرين قد ترك المندوب ولا يظن بهم ذلك - واجتج النودي بحدوث عائشة المستقدم في حق فاطمة - واجاب عنه ابن الحجاج باحتمال ان يكون القيام لها لاجل اجلاسها في مكانة اكرامها لا على وجه القيام المتنازع فيه ولا سيما ما عرف من ضيق به تهم وقلة الوسع فيها وكانت ارادة اجلاسها في موضوع مستندة لتسيارها من في البيت ذاك - واجتج النودي ايضا بما اخبره الوداد ان النبي صلى الله عليه وسلم كان جالس ايوما فاجل الود من الرضا فوضع بعض فجلس عاتية ثم اقبلت امره فوضع لها شق ثوبه من الجانب الاخر ثم اقبل اخوه من الرضا فقام فاجلسه من يديه - واعتزض ابن الحجاج بان هذا القيام لو كان محل النزاع لكان والدات اولي به من الاخ وانما قام للاخ اما لان يوسع له في الوداد وفي المحاسن واجتج النودي ايضا بما اخبره مالك في قصة عكرمة بن ابى جهل انه لما فر الى اليمن يوم الفتح حلت امراته اليه حتى اعادته الى مكة مسلما فلما رآه النبي صلى الله عليه وسلم وثب اليه فحاطاها عليه ردا - ولقيام النبي صلى الله عليه وسلم لما قدم جعفر من الحبشة فقال ما دري انا يا ايها السريفة ومجعرا او بفتح خيرة وكثير عائشة قدم زيد بن حارثة المدينة والنبي صلى الله عليه وسلم في شق فصرع الباب فقام اليه فاعتنقه وقبله - واجاب ابن الحجاج بانها ليست في محل النزاع كما تقدم - واجتج ايضا بما اخبره الوداد وعن ابهرية قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يحد ثنا فاذا قام فمناقيا ما خشي نراه قد دخل - واجاب ابن الحجاج بان قيامهم كان لفرة الفراغ ليوهموا الى اشتغالهم ولان بيته كان باب في السبي والسجد لم يكن واسعا وذاك فاني ياتي ان يستودا قيا ما لا هو قد دخل لذا قال - والذمى يظهر لي في الجواب ان يقال لعل سبب تاخيرهم خشي دخل لما يحتمل عندهم من امرهم قد حثه لا يحتاج اذا فرقة ان يتكلف استدعائهم ثم راحبت سنن ابى داود فوجدت في اخر الحديث ما يوجب ما قلته هو قصة الاعرابي الذي حذر رداه صلى الله عليه وسلم فدخل فامره ان يحل له على بعيره ثم اوشعيرا وفي اخره ثم التفت اليها فقال انصرفوا عنكم اليه - ثم اجتج النودي بمعومات تنزيل الناس سائرهم وكرام ذي الشيب وتوفيق الكبير - واعتزض ابن الحجاج

بما حاصله ان الصيام على سبيل الاكرام داخل في العمومات المذكورة لكن محل النزاع قد
 ثبت البني عنه فيخص من العمومات - واستدلال النودى ايضا بقية المغيرة بن شعبه على
 راس النبي صلى الله عليه وسلم بالسيف - واعتزله ابن الحجاج بانه كان لسبب الذب عنه في تلك الغارة
 من اذى من يقرب منه من المشركين فليس هو من محل النزاع - ثم ذكر النودى حديث
 معاوية وحديث الى امانة المنفذين وقدم قبل ذلك ما اخرجه الترمذى عن انس قال لم يكن
 شخص احب اليهم من رسول الله صلى الله عليه وسلم وكانوا اذا راوه لم يقوموا لما يعلمون من كرامته ذلك
 قال الترمذى حسن صحيح غريب وترجم له باب كرامة قيام الرجل للرجل وترجم له حديث
 مساوية باب كرامة القيام للناس - قال النودى وحديث انس اقرب بالصحيح -
 والجواب عنه من وجهين - احدهما انه خاف عليهم الفتنة اذا فرطوا في عظيمة فكم قدامهم
 لهذا المعنى كما قال لا تطروني ولم يكره قيام بعضهم لبعض فانه قد قام بعضهم وقاموا لغيره بجملة
 فلم يكره عليهم بل قرء وامر به - وثانيهما انه كان بينه وبين اصحابه من الانس وكحال الودود
 الصفات لا يحتمل زيادة بالاكرام بالقيام فلم يكن في القيام مقصود وان فرض للناس
 صاحب بهند والحالة لم يمتحج الى القيام - واعتزله ابن الحجاج بانه لا يتم الجواب الاول
 الا لو سلم ان الصحابة لم يخلوا ذلك لغيره فكيف يسوغ لهم ان يفعلوا مع غيره بالاعمال من جهة
 الاطراء او بغيره كودى حقه فان كان فعلهم ذلك لاكرام فهو اولى بالاكرام لان المنصوص
 على الامر بتوقيره فوق غيره فالاظهار ان قيامهم لغيره انما كان لضرورة قدوم او هجرتهم
 ذلك من الاسباب المتقدمة على صورة محل النزاع وان كرامته لذلك انما هي في صورة
 محل النزاع او للمنفعة المذمومة في حديث معاوية - قال والجواب عن الثاني انه لو عكس
 فقال انما كان الصحابة لم يتأكد صحته له وعظمت منزلته منه وعرف مقدار مكانته فانه
 يتأكد في حقه مزيد العبر والاكرام والتوقير اكثر من غيره - قال ويلزم على قوله ان من كاد حق
 به واقرب منه منزلة كان اقل توقيره من بعد دلل الانس وكحال الود والواقع في
 حجج الاجابة خلاف ذلك كما وقع في قصة السهوي في القوم ابو بكر وعمر فها بان يكلماه وقد
 كلمه والبيدين مع بعد منزلته منه بالنسبة الى ابى بكر وعمر - قال ويلزم على هذا ان خواص
 العالم والكبير والرئيس لا يعطونه ولا يوقرونه لا بالقيام ولا بغيره بخلاف من بعد منه
 وبذلك خلافا لما عليه عمل الرئف واختلف انتهى كلامه - وقال النودى في الجواب عن حديث

استدلال بقيام منيرة بن شعيب جليلان جواب از حديث انس الجواب ان

الجواب ان

معاوية ان الصبح والاوبى بل الذي لاجابة الى ما سواه ان معاذ زجر المكلف ان يجب قيام الفاعل له
 قال ليس فيه تعرض للقيام بهنى ولا غيره وهذا مستحق عليه - قال السنن عنه مجتهد القيام فلو لم يخطربا ل
 حاله اذ لم يقوموا فلا لوم عليه فان احب اربكب التحريم سواء قاموا او لم يقوموا - قال فلا يصح
 الاجتماع به لشرك القيام - فالعقل فالقيام سبب للوقوع فى السنن عنه قلنا اذا فاسد لنا قد
 ان الوقوع فى السنن عنه يتعلق بالمجته خاصة انتهى لمصدا ولا يخفى ما فيه - واغترض ابن مساج
 بامام الصحابي الذي تلقى ذلك من صاحب الشرع قد هم من السنن عن القيام الموكع للذى لقيام له
 فى الخبر فمضوب فعل من متنع من القيام دون من قام واقروا على ذلك - وكذا قال ابن
 القيم فى حاشى السنن فى سباق حديث معاوية روى عن ابن مساج ان السنن انما هو فى حق من يقوم
 الرجال بحضرة لان معاوية انما روى الحديث حين خرج فقاموا - ودرنهر الفائق مطبوع
 واما القيام للغير فجارى فى الحديث انه عم خرج سوكيا على عصاه فقلنا لا فقلنا لا يقوموا كما يقوم الاعاجم
 يعظم بعضهم بعضا وعن السنن انه عم كان كبره القيام - وعن الشيخ ابى القاسم كان اذا دخل عليه احد
 من الاغنياء يقوم ولا يقوم للفقراء وطالب العلم قيل له ذلك فقال لان الاغنياء يتوقعون منى التعظيم
 فلو لم يتعظم بعضهم بعضا والفقراء طلبة العلم لا يتوقعون منى ذلك وانما يطعمون فى جواب اسلام الشكر
 منهم فى العلم بالخود فلا يضرون لشرك التعظيم لهم - وابوسعيد محمد بن مصطفى بن عثمان الخادمى
 در حاشية درر وغرر نوشته - واما القيام للغير ففى النسخ اطلق كرايته وفى الدرر جواز بل
 تدبه لقار عن الزاهدى الا القارى فى خلال فرائده الا اذا كان اجابى او ستاد او اعم منه
 او ابود واثخان من الاشراف لقار عن جميع الفناوى وفى البرازية لقار عن بعض المشايخ
 جواز القيام للاغنياء لرجال طبعهم دون الفقراء والطائفة لعدم رجا طبعهم وتمازى اليافى الشنبلانية
 وخامى وشرح شفاؤشته وقد اختلف العلماء فى القيام للتعظيم المعتاد بل به كبر وادام لا تعظيم
 كبره استدلالا بهندى حيث وكحديث من احب ان يتشبه بالانسان قياما وبست لسانا
 بخود حتى يشبههم الى مرتبة - ونيز خابى شرح شفاؤشته ومن ساء الزمان حرمه عليه قال فى قيامه قوم لسانا
 قيام على حمار وكان مريضا وفى رواية قوموا السيدكم فانخذلوه وروايته لو كان كذا لم ياد
 جميع الناس الحاضرين بالقيام له ولذا استدال النووى وفيه نظر - ورايت قياما لمخف
 عليه الصلوة والجمعة وقت امان ابو بكر بن محمد بن روايت قيام معاميه وقت امان كاسر
 بن ربيعة ورواي قيام سعيان برامى ايجينه قطع نظرا زينا فغير ثبت قيامه شاربى

یا به صحت آن مسلم نیست - و توجیه منسوخ مساوی از قیام به وجه اندیشه پیدا کردیدن سرور از قیام مخالف
 ظاهر است که منسوخ کردن این زبیر و این صفوان را از قیام بدلیل اینجندیش میرج است در افاد و
 مدعای خصوم این موجه مدعای موجه قول ۴۲ از جمله بیامیات آنکه انحراف قول صاحب شهاب دین
 مقام مدعی ثبوت تعظیم به قیام است از قول و فعل سرور انام و صحابه و تابعین و سایر علمای اعلام و سنا
 غایه الکلام در صد تعلیل این دعوی بدینطور است که از قول فعل سرور انام و صحابه کرام و سایر علمای
 اعلام این قیام ثابت نیست حال قول فعل سرور انام و صحابه کرام از شرح مصابح توحیدی
 و مرقاة و غیره با ظاهریست و حال قول فعل سایر علما آنکه بسیاری از علمای اعلام منکر این قیام
 اند پس محظوظ ذکر منکرین است و پس لهذا از جاشیه سیوطی قول ابن الحجاج و از مطالب المنیر
 قول محی السین و از لمعات اختلاف علماء درین سلسله ذکر نموده باقی از مسلک و مذنب سیوطی صاحب
 مطالب المنیر لمعات شیخ غفرلانی نیست و انکشاف این الفرسول بر بعضی عبارات لمعات ترک آنچه رافع استمر سلف است
 قیام پس او توان گفت چنانچه صاحب لمعات آورده - نعم لم یکن یکتاف فیه کافی به الزمان بلکه نو غیر تکلفین فی احد آن
 بل الظاهر ان الغالب فی ذلک الزمان قیام - و مراد از قیام علی سبیل الاعظام قیام متنازع فیه است نه آنچه نو
 از قیام المربیه و الاعظام مراد داشته بدلیل دلایلی که بر کرات آن قائم نموده و دلایل مذکور را بر کرات قیام
 المربیه و الاعظام ادو می و دلالت نیست و مرادش از قیام علی سبیل الکرام قیام برای توسع فی المجلس است لهذا
 ابن حجر عسقلانی دفع الباز قول غزالی را که جدا گانه از مذنب نووی قرار داد و بی ذکر نوشتن شده با تفصیل حسن و عجل
 خیال تکلیفین پس بدین سبب که در هر مجلس استندین بر گزار این مذهب تکلف و محبت است و قول انبیه و غیره
 است که از قول استندین مختار عالم ثبوت محبت تکلف و مثبت کرامت است و اندراج این نوع تعظیم وقت
 ذکر و عموما مازعومه این الفرسول نیز ممنوع و مجر و استخوان کسیکه اجتهاد ندارد و در ورج و مایه
 سرین کیف ما اتفق قابل قبول نیست چه جای آنکه موجب صحت اطلاق سنت باشد و دل مردم شاگردان
 نو و شرع محمود است لیکن باموریکه در ان بحصیت شارع لازم نیاید و عمل بر بدعت که اصل در آن قبح
 است موجب محصیت است و ارتحاب بدعت برای موافقت قوم داخل حسن ظنی نیست بلکه بدعت
 است پس قول غزالی درین باب بجوی میرود قول مراد منشای این نزاع نیست مگر تجالی انحراف
 قول انچه صاحب اشباع در بیان معنی اصل گفته از پنج وجه در ان کلام است -
 اول آنکه معنی اصل که وجود بیان نمود و در لغت و عرف شیخ یافته نمیشود - و دوم معنی غنی علیه
 غیره را معنی متعارف قرار داد و حال آنکه در عامه کتب اصول فقه مصرح که این معنی لغوی است

سیوم آنکه معنی اصل که تطبیق دارد و مرادش از تطبیق چیست باید متعین علیه و سنده اجماع یا چیزی دیگر
 اگر مرادش اول نسبت پس انتقائی اصل بد معنی برای بدعات حسنه ممنوع است و بدعا همیکه
 اصل بد معنی ندارد حکم سخنان آن از هر کس که باشد باطل است و اگر مراد چیزی دیگر است فعليه
 البیان سی چهارم محصل معنی ثالث متعین نیست که چیست اگر همان دخول در عمومات مرعیه است
 پس کافی بود و نش برای حسن بدالات آثار صحابه چنانکه در شرح عمده و غیره مبین است باطل است
 پنجم جمع معنی اصل درین سنی ممنوع است چه گفته اند که اصل در لغت بمعنی مایتنسی علیه غیره
 و معنی محتاج الیه - و معنی اسفل الشی - و معنی مایسکه تحقق الشی الیه است - و در اصطلاح
 جتنی رائج - و مستحب - و قاعده - و دلیل - پس اصل متنبی مایتنسی علیه غیره - یا بمعنی
 مایسکه تحقق الشی الیه - یا دلیل - برای بدعت حسنه لابد است و بدعتیکه برای آن اصل
 بد معنی شنبی است بدعت سیه باشد - و اصل در بدعت لا اصل لها هر یکی از اینها ثلثه محمول
 بود - باقی عموم مضامین صراحتا مستقیم مقبول ضمن این القبول نیست قوله مسکله برواقف کتب
 درینیه مخفی نیست که علمای دین احقا قول فرق است در بدعت لا اصل لها و صرف لا اصل لها -
 و لا اصل لها بدعت که محال اول بدعت سیه باشد زیرا که محققین تصریح نمودند اند که هر بدعتیکه
 برای آن مهمل نیست سیه است و مهمل ثانی همان مهمل ثالث است و ممکن است که برای چیزی
 دینی از سنت نباشد لیکن از قیاس یا اجماع ثابت گردیده باشد چه چنانکه مجروح حکم این مجروح عدم کراهت
 و حکم نوومی به ابحاث با اقرار انتقائی اصل از سنت مقبول نتوان شد قوله مسکله اولاً نسبت
 منع از مطلق قیاس فطین الطرف این حاج محتاج نقل صریح صحیح است اقول اگر از نقل حافظ
 ابن حجر در فتح الباری و نقل سیوطی مراده الصدوق بکسر خا طر نیست باینکه - این الحاح و بدخل
 در باب - فصل فی القیام و پیش از این ان تجزئی نفسه بالفعل و همین جالب بالقول من باب
 اب و القیام است بابا الباری و کثر وقوعها عن الصغیر و الکبیر من یعرف العلم و ممن لا یعرفه اعنی فی
 الاکثر الامن و فقه المذاهب و قایل ما هم و هو هذا القیام الذی اعتاد بعضنا البعض فی المجامع المحافل
 لانه لم یکن من قبل من یضی و اخیر کلاب فی الاتباع لهم فی القولی و الفعل و الحول و اسکان و سیما ان کثانی
 مجلس علم فهاش فی الکرامه لانه لابد و ان یكون فی الاراءه العلماء فاذا دخل احد علینا او ذاک
 قطعنا ما کان فیهم و مننا الی من دخل علینا فان کان الدخول صبیحا صغیرا او شایا او من لا بال له فی دینه
 فیکون ختم فی قاعه الادب مع العالم الذی حکینا او ذاک قوله او ندید فان کان مجلسنا ذاک

الحديث فهو عظم لانه قاله اوبى بن كعب بن جهم بن عبد الله بن عبد
 من ذلك - وقد كان السلف رضوان الله عليهم يوقرون مجالس الحديث حتى في رفع صواتهم يستمعون
 ان يرفعوا اذ كان يقولون لا ترفعوا اصواتكم الا في ما كان من رفع الصوت عليه في حياته
 او على حديثه بعد مماته بل كانوا لا يعطون حديثه ولا يخرجون وان اصابهم الضر في ابدانهم وتحملون
 المشقة التي تنزل بهم اذ ذاك احتراماً للحديث منهم صلعم وقد تقدم بعض صحة توقيفهم للحديث كيف كان
 وما جرى لسالك حقه الله في سحر العقرب له سبع عشرة مرة وبولم تحرك وتحملها توقيف الجانب حديث
 النبي صلعم ان يكون تقيراً او يتحرك لضر اصاب بدنه مع انه سجد وفيما وقع به فكيف بالحركة والقيام
 اذ ذاك لا يفروءة بل لبدنه سيما الصافات اما ذاك ما لا ينبغي من الكلام المعتاد في سلام بعضنا
 على من التماق والتشريك والايان بوجوه الحجة وطول البركة واخذ الرأس وكونه بل يقرب بعضهم من
 السجود بل يقع فيه لبعض كبرهم وشأنهم اذ ذاك من بلادهم وقد روى الترمذي عن انس رضي الله عنه
 قال سمعت رجلاً يقول لرسول الله صلعم يا رسول الله الرجل سألني اخاه وصاديقه يخبرني لقال
 لا قال افيلته قال لا زاد زرين الا ان ياتي من سفر او ذاك فيه وجه من المحذورات
 منها الكتاب النبوي في التشبه بالاعاجم وقد نهانا نبينا صلى الله عليه وسلم عن التشبه بهم وقيام بعضنا ببعضهم
 ومنها ان فيه اذلالاً فقاموا اذلالاً للمؤمن اليه اما اذلال الفاعل فبقياهم حصلت له الذلة واما للمؤمن
 اليه فلا لانه يخط اذ ذاك فيقبل بده او يشبه الى الارض بالقبيل او غير ذلك مما يباشر بعضنا ببعض
 وذلك اذلال فخص لا يرتاب فيه ولا يشك وقضى النبي صلى الله عليه وسلم ان يذل الله ومنها الخلف بالله
 اذ ذاك وقد كان السلف رضوان الله عليهم يوقرون الخلف كنهاً او بغير ضرورة من البيوع المحاذية للمعصية
 واليمين بها لغير ضرورة بل كان بعضهم يوقرون بذكر اسم الله تعالى سبيل الذر حتى اذا اضطر وفي
 الغار الى من حسن اليهم بالمكافات له يقولون جريت خيرا فاعلى اسم الله تعالى ان يخرج على الله
 بغير صفه اذ ذكر ومنها ما يحصل من جرمان بركة السنة عند اللقار بالسلام المشرع والمصالح
 المشروعة لما رواه ابو داود في سنة عن البراء بن عازب رضي الله عنه قال قال رسول الله
 ما من ميسر لميتين فيتصافحان الا غفر لهما قبل ان تيفوا وفيه ايضا عن البراء بن عازب قال
 قال رسول الله صلعم ادا تقى المسلمان فتصافحا وحمد الله واستغفرا غفر لهما وذا ابن يونس في كتابه
 ان النبي صلعم قال من صافح عالما صافحا فكلما صافح نبيا مرسلاتى - وقد ورد في السلام
 من الفضل والتعظيم ما يشهور معروف كفى به انه اسم من اسما الله تعالى ينطقون به على سبيل

في الحديث
 في الحديث

في الحديث

في الحديث

في الحديث

الاشتغال والتشريع فيكون بسببها الذكر من وقد ورد في الحديث الصحيح اخبار عن رب الغزوة عز وجل
 يقول من ذكرني ذكرته وانا جليس من ذكرني فيحصل له من الخير العظيم والنعمة الشاملة والغالب ان
 الاسلام المبتدع اذ ذاك مبتدع ترك وكذلك المصاحفة فان وقع منها السلام كان قولا
 صحيحا بالنداء بخير ساكن الله بالخير يوم مبارك ليلة مباركة وذلك كله من البدع والحوادث التي يمكن
 من عباد الله عاركة حسن لكن اذ المبتدع من سنة كان سببها من البدع والحوادث والنية واما
 من صادم سنة فلا يخجلون في منعه لان علماء راجحة ان عليهم قد اختلفوا في البدع هل تمنع مطلقا
 ويمنعون مذهب مالك اكثر اهل العلم ولا تمنع الا اذا عارضت السنن وهو مذهب الشافعي ومن تبعه هذا
 من القسم الذي عارض سنة لانه ترك الاسلام الشرعي بسببه اهل القيام والاداء محله
 ولا قائل به من المسلمين فان قال العالم مثلا انا فعل ذلك بعد السلام فحواه ان العوام يقتدون به
 في البدع وهم لا يعرفون السنة فيظنون ان تلك هي السنة التي ارثوها من اجدادهم وقت المصاحفة
 بيننا اذ ذاك كان عوضا عنها تفصيل اليد وقد وقع انكار العلماء لذلك فان كان المستقبل يدعي عالما
 او صاحب احوالها معا فانه مالك في المشهور عنه واهل زعمه واما تفصيل يد غير من فلا يعرف احد
 يقول يجوز له لا سيما اذا اختلف الى ذلك ان يكون المستقبل يدعي عالما او يدعي عالما او ممن يرتفع
 يد ويد يختار وهو الداء العضال الواقع بالفاعل والمفعول به وبمن اعجز ذلك منها لما ورد في كتاب
 من الوجود يعود بالند من المخالفه وترك الامثال كلها بسببه ترك السنة او التهاون بشي منها
 لانها لا يترك ابد الا وبشرل يوضعها عقرية ان كان يدعي ابدع قال عمر بن الخطاب رضي الله عنه من سنة الا ولما خالف قال مالك بن
 النضر بن الخطاب رضي الله عنه نزلنا لا نطرق نظر الى القول يدعي ان كل شي اوله نقص ان هذا القم قد تم فيه بقصده للبيان
 ما ابي الاسلام لا وقد تم وان لا اراد الا يستقص - قال القاضي ابو الوليد بن رشد رحمه الله فكان الاسلام
 في الاسلام على ما قاله زمانه ان يقص الى يومئذ او هو بعد في نقص كما سبق في ام الكتاب
 ابن الهيثم العصفية برهته - وقد روى البخاري عن عبد الله بن مسعود رضي الله عنه قال ما من عام
 الا والذي بعده شرمته نعت ذلك من نبيكم صلعم وقد قال ابن عباس رضي الله عنهما من سنة الا وحيث
 فيها بدعة وهميتون فيها سنة ولعن ميتوا سنة فترجع اليكم ابد او بالجوهر بين الاتريسي النجاشي
 تركوا السلام وهو سنة واستعملوا القيام والاداء - مساهلة السلام عند ذلك لانه منكر لا يعرف حتى
 فوسم عليهم احد السلام الشرعي شق عليهم فعادوا عنه لا يصف في السلام ما يساوي احد
 عن شيبا لا يعا باحد لا ليفت الى احد متكر لا يعا شرمته لا يخالط وان حسن الطن به قال

مر به طایب مشد و تقیل و لربا و جد و اعلیه فی قلوبهم ولم یغیروه من القسم ولا من مجاسهم حقا علیه
فیما علم به بقصار ما دح الله عز وجل انشی علیه نقول بحکمت من عند الله مبارکة طيبة من عالمهم بذکاک
وجدوا علیه فان الله وانا الیه راجعون علی ترک الحسن و الجمل بهما و الحرمان من برکتها و بركة معرفتهم
و بركة معرفته المبدأ و لذلك ايضا واذی بالصافحی الشریفة و ترک تقبل الیه لوجوده و اعلیه مثل ما و جده
علی من قبله و اکثر و لهذا المعنی و ما نخونا نخود فقا علیه السلام فی لغة کيف یک یاخذ لفته اذا تریست
بدعة قالوا ترک سنته و قد تقدم معنا فیكون هذا العالم تجر من هذا الامر کله و یتفحص له و یرعاه او یؤمر
لما ان حضره و کلامه و کلامه سبیل من رغبته حصل فی هذا القیام و ما جبر الیه من انحصال الذی یؤمر
شروط ما یأخذوه و سی یجوز القام و تعالی و الا یخار و الکفر و الکذب بالالفاظ التي اعلیها فیها
بینهم من التفرقة و التعلق و تکرار ذکاک و التفرقة و تکرار ذکاک و العبدانته و یجوز ان یظهر کل واحد منهم
خلاف ما یبطن و التکرار ذکاک و الاستقام من القیام و ما جبر الیه و ذکاک انما
عشرة حصاة افاض الله من بدایه من یأخذ من الیه لیس بدعة لدلیل قام عند علی اباحتها
من الجمل استیناس النفس بالحواله او القوله من ذکاک و جبر اوسى و یرى علیه السلام انما
ما یجبر علی العشر و یو کثیر بل انما الشکل اباحته من ذکاک و جبر اوسى من العلماء یصلحی للعالم
بل یجب علیه ان یظهر انما هذا العالم السبل و جبر اوسى من انحرعها و کیف اجازته لهما ان
بدالین و الحمد لله یحفظنا فلا یکن ان احد یقول فیہ قول و یرى علیه السلام و لو یحصل ذکاک احد لم
یقبل منه و هو مروه و علیه الا ان یکون قواع الشریع الشیخة فیرجع بقواعه و الدلائل انما
و یكون قول هذا العالم بیاناً و تعمیها و بسطاً للقواعد و الدلائل و ان انی علی ما یقول به دلیل فینظر
فی الدلیل فاکان موافقا قبل و کان لا جبر ان جبر الیه و اجبر الیه و انما انما یقبل و کان له
اجرو احد و هو اجبر الیه و ذکاک راجع الیه فیه و اطره الا یرى ان مالکاً جملة الایاتی مسئلة
الایاتی بماخذ با و یلیها فینبأ الی الکتاب العزیز و الی حدیث النبی صلی الله علیه و سلم و الی اجماع
او الی اقوال العلماء و اوفقوا بهم او حکماهم فینقول و علی ذکاک و رکت اهل العلم یلذوا و ذکاک حکم
عمر بن الخطاب و ذکاک حکم عمر بن عبد العزیز و ذکاک افتی سعید بن السیث بذکاک کان رجلاً یفتی و کان
ابن هریر یفعل کذا و یقول کذا الی غیر ذکاک من الامار المرویه عننی اسما و کل سلبه و ما انما
اصلها و غیره و انما نأخذها و الحق فیها او المنفرد فیها او اجماع الناس فیها فذا مع ان الائمة
الجمیع علی التکید به قد استفاض منهم و شاع و ذاع شهادتهم له بالتقادمه و قد سعى امام و ذی البجوة

وكذلك غيره وغیر من العلماء المتقدمین اذا التوا بالمسئلة فذكر ماخذ بالان يكون ماخذ بعينها
لا يحتاجون الى ذكر الكثرة من جهة قلنا لب من الناس فاذا كان هذا اذ العلماء المتقدمين جميع
على جوار ثقلهم فكلهم المتأخر الذي لم يصل الى هذه الدرجة - فاذا التقرر بهذا وعلم فانه حج الى
كنا بعبارة من امر القيام فانه لم يكن من صل من مضي وقد وقع لبعض المتأخرين من الفضلاء انه من
القسم السابق والمندوب والف عليه تاليفاً في اباحة من جهة ونحاول ذلك وانما ان يكون من القسم
المبكر او فحصل التاليف الذي الفه على بابين الباب الاول فيما ورد من الاحاديث في التفسير
لهذا كتاب في الباب الثاني فيما ورد من النبي عن ذلك والاستدراك عنه فمن ينظر هذا
في الكتاب او يفت عليه من لم يحصل من العلم ما يعرف به ماخذ السائل الطين انه كما قال عن القسم الحائز
او المندوب فتحتاج اذن ان ننظر الى ماخذ السائل واستباحة فالحكم على القواعد وشهدت له
الاصول قلنا وسامنا وانما ان على غير ذلك يحتاج ان ينين كيفية الامر في ذلك وما الحائز منه وما المندوب
وما المبكر ورواه في الممنوع - وقد قلنا هذا المتأخر رحمه الله آية واحاديث جملة على جواز القيام
او التذنب عليه - فعلى - هذا يحتاج ان ناتي بكتاب الادلة واحد واحد ونبين معنى كل دليل وانه
الميل على القواعد المتعارفة بيان ماخذ السائل وايضا فمن اسي قسم تلك الصواب فما سلكه والى
عشر ثمانية ايات الطريق الى ادب كمنها ايات طريق الحق والعماد وان يتركها ايات الانصاف
والانصاف به في القول والاعمال الاعتقاد - فهذا - هذه السبعة الكتاب فقال قال الله تعالى
ونخفض جناحك للمؤمنين قال من خفض لهم والكرام ان يحرمهم بالقيام لا على طريق الربا والافلا
عمل على طريق التكريم والاحترام وعلى هذا السمر من لا يحصى من علماء الاسلام واهل الصالح
والورع وغيرهم من الاماثل والاعلام فالذي سحر القيام لاهل الفضل والمزية من اهل العلم
وطائفة والوالدين والصالحين وسائر ائمة الامة فقاربت بذلك حل من الاخبار وانما ذكر ان
شأنه اليه الكرم جار ما ينبغي فيما ذكرته لتلك به على ما سواه ماخذ فقه وذلك من الاحاديث
النبوية واقاد الالسف السيرة الحكيمه خرج الاية عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم واللفظ بالنجاري ان
انما تنزل على كرم سعد بن معاذ رضي الله عنه قال صلى الله عليه وسلم في رجل ياتي رجله صلى الله عليه وسلم
الى خيركم او الى سيئهم قد اخرج العلماء من الحديثين والفقهاء وغيرهم على القيام به في الحديث
من اخرج به ابو داود في سنة فقههم في باب ما جاء في القيام وذلك في تجميعه وغيره ومن اخرج به
الامام ابو الحسن مسلم صاحب صحيح رح قال لا اعلم في قيام الرجل للرجل حديثاً احسن من هذا قال بهذا

هذا الحديث في الصحيحين

هذا الحديث في الصحيحين

هذا الحديث في الصحيحين

القيام على وجه البر على وجه التعظيم انتهى - فانظر - حك الله تعالى في سورة النحل من هذا الامام
في الآيات لال بالآية على القيام والمخاطب بها النبي صلى الله عليه وآله من بعد في الخطاب والله
يعول في كتابه بتدريج للناس ما نزل اليهم مع ان النبي صلى الله عليه وآله من ياور الى امتثال امر الله
فقبل تنزل هذه الآية ان النبي صلى الله عليه وآله نزل في الآيات على كل عام لاحد مع انه نزل عليه الصلوة والسلام
الى تنزيل الناس منازلهم قبل ان ينزل في ذلك كان يقوم تنزيل الناس منازلهم على بعد نزول
به الآية عليه الصلوة والسلام ونزل الى تنزيل الناس منازلهم كان يخص جباة لهم بالتوضيع
والنزال عن الدرجة العليا التي ومية الله تعالى الكرم بها الى مخاطبة الضعيف الفقير في دنياه
او الفقير في ايمانه فيا سلامه ويا سلامه ويا سلامه ويا سلامه ويا سلامه ويا سلامه ويا سلامه
يقين يا ايمان يا ايمان يا ايمان يا ايمان يا ايمان يا ايمان يا ايمان يا ايمان يا ايمان يا ايمان
وما شابهه هو الذي نقل عنه في السلام من خفض جباة بعد نزول الآية عليه القيام وهو عليه السلام
المبين للاحكام وعنه باقي وعند نزول الآية عليه قيام البيان وتاجير البيان عن وقت الحاجة يجوز
ولذلك نزل عليه السلام الى تنزيل الناس منازلهم انما هو من هذا القبيل الذي ذكره في الحنف بالكتب
في دنياه في تبين الاحكام عليه وما يجب عليه وما يجب له مع العلم بالمشاشة اليه والشفقة عليه
والمودة والناس وبسط بالكلام الطيب والدنو من المنزلة المقربة لا يتكلم معه بالمسألة
ولذلك ايضا من كان كبير في دينه بسبب صلاح او علم او بوجاهة فيلطف به اكثر ممن ذكر قبله
اعني في الناس والدنو والبسط لان منزلة الدين اعظم من منزلة الدنيا فيعظم في الكرامة على ما ذكر
لا يريد على ذلك لانه عليه الصلوة والسلام المبين للاحكام فافعاله مفردة ومبينة لا قواله
واحاديثه وكتابه الله تعالى وما احتوى عليه من امر ونهي فتمثيل قوله وامره عليه السلام على ما احتسبه
عليه السلام في حق نفسه المكرمة ومع اصحابه وعلى ما احتسبه اصحابه بعدة واما - قوله بعد ذلك
وعلى هذا استمر من لا يحصى من علماء الاسلام الفصل الـ آخره فلهذا ذكر رحمه الله هذا وسكت
لكان يحل للمراجع الذي لم يحصل له شيئا ان يذكره بواحدة ولكنه رحمه الله لم يقصر
على ذلك بل اتى بذكر العلماء والعلماء والعلماء وذكره فيهم استنادهم الى ما ذكره وغيره
ذلك منهم وبسط خبر الامم للعالم وغيره ثم ذكر الامم في الحديث المتفق على صحته وهو قوله عليه السلام قوموا
الى خيركم او الى سيدكم فهذا الحديث لا ينافي في صحته وهو مبين في القيام كما ذكره - والجواب عنه
من فلا يشك في الوجه الاول ان النبي صلى الله عليه وآله في الحديث الامر بالقيام للافتقار والاصل

في افعال القرب النجوم ولا يعرف في الشرع قربة يخص بعض الناس دون بعض الا ان يكون قربة
يحمل بعضها كما هو معلوم مشهور فلو كان امره عليه السلام لهم بالقيام من طريق البر والاكرام لكان عليهم
السلام اول من يبادر الى ما ندب اليه وهو انما يطلب خصوصا بخص الجناح وامة عمر ما فليلا لم يفر
عليه السلام ولا امر بذلك المهاجرين ولا افعاله بعد و امره عليه السلام لا انصار بذلك بل على انه
ليس المراد به القيام للبر والاكرام اذ لو كان ذلك كذلك لكان لا شرک الجميع في الامر به وفي فعله واذا
كان كذلك لكان يحمل امره عليه السلام بالقيام على غير ذلك من الضرورات المحجبات لذلك
وذلك بين في هذه الحديث وبساطه وذلك ان بني قريظة كانوا انزلوا على حكم سعد بن معاذ رضي الله
وكان سعد بن معاذ اذ ذاك خلفه النبي صلى الله عليه وسلم بالمدينة في السبي شغلا بالمخراج لم يملك نفسه ان يخرج
شركه النبي صلى الله عليه وسلم فخرجوا فلما ان نزلت بنو قريظة على حكمه رسل النبي صلى الله عليه وسلم فاتي به على دابة
وهم يسكنونه مينا وشمالا ليليا ليقع عن دابة فلما ان اقبل عليهم قال النبي صلى الله عليه وسلم لا انصار اذ
ذلك قوموا الى خيركم اولى سيدكم امي قوموا فأتوا من الدابة وقد وسمن ما ذكر في رواية اخرى
وهو ان النبي صلى الله عليه وسلم امرهم بالقيام اليه لئلا يتردوا عن الدابة لمرض به انتهى لان عادت العرب جرت ان
القبائل يتخذ من سيد بعضهم النبي صلى الله عليه وسلم منزلا ونامته على عادتهم المستمرة بذلك - فان - قال
قال لو كان المراد به ما ذكرتم وهو الانزال عن الدابة لامر عليه السلام بذلك من يقوم بتلك المطيعة
وهم ناس من ناس فلما ان بهم ذلك على ان المراد به جميع اذ ان بعضهم تنزل الضرورة الداعية
لن نزولهم فاجاب انه عليه السلام فعل ذلك على عادته الكريمة وشمالا للمطيفة المستقيمة لا لانه عليه السلام
لو خص احد منهم بالقول والامر لكان في ذلك انما رخصته على غيره من قبائله فيحصل بذلك لمن لم
يأمره انكرا خاطره كونه لم يأمر بذلك وكانت اشارته عليه الصلوة والسلام اول نظره و امره
عندهم من ابرار خصوصية فامر عليه السلام لهم بذلك عما تحفظوا منه عليه السلام ان تلك خاطر احدكم او غيره
فكان ذلك في حقهم مثل فرض الكفاية من قام به اجزا عن الباقيين فهذا الذي ينبغي ان يحمل عليه
الحديث للقرآن التي تارة وبى هذه وما تقدم من ان افعال القرب تحمل على بعض قبيلة دون اخرى
وقد اختلف الرواية في امره عليه السلام بذلك بل كان لا انصار خصوصا وهو المشهور اول المهاجرين
والانصار وما وقع من الجواب نعم القبياتين وغيرهما - الوجه الثاني - انه عائب قديم والقيام
طعاب شروع - الوجه الثالث انه عليه السلام امرهم بالقيام للقبيلة لا لغيرها من بني قريظة
والا لانه يبادرون في غير القيام للقبيلة شروع وقد قال الشيخ الامام ابوالوليد بن محمد انه في

قوله لا انصار

قوله لا انصار

البيان والتحصيل للقيام للرجل على اربعة اوجه وجه يكون القيام فيه مخطو را ووجه يكون فيه مكررا ووجه يكون
 فيه جائزا ووجه يكون فيه حسنا فاما الوجه الذي يكون فيه مخطو را الاكمل فهو ان يقوم الكسار او قريبا من
 يحسب ان يقوم اليه لم يرد تجر على العالمين اليه اما الوجه الذي يكون القيام فيه مكررا فهو ان يقوم الكسار
 وتطبا واجزا للمحسب ان يقدم اليه ولا يتكبر على العالمين اليه فهذا يكون للتشبه بفعل الجارية وما يشبه
 ان يدخل من تغيير نفس المقوم اليه واما الوجه الذي يكون القيام فيه جائزا فهو ان يقوم تحاة واكثر من سريدا
 ذلك ولا يشبه حاله حال الجارية لو من ان تتغير نفس المقوم اليه لذلك وبه صفة مستمرة لا من
 كان بالنبوة حصوا لانه اذا تغيرت نفس عمره بالذات التي ركب عليها فمن سواه بذلك احرم
 واما الوجه الذي يكون القيام فيه حسنا فهو ان يقوم الرجل الى القادوم عليه من سفره فالحال ومه
 ليس عليه او الى القادوم عليه ورسمة اوله الا بالتمهنية بها او لقادوم عليه مصاب بمصيبة لغير
 بمصيبة تشبه ذلك فعلى هذا يخرج ما ورد في هذا الباب من الآثار ولا يتعارض شيء منها
 وحاصل ما ذكره وان كل امرئ ذاك الشرع ان تمشي اليه لامر حدث عنده مما تقدم ذكره او ما
 تشبه ذلك فلم يفعل حتى قدم عليك المتصف بذلك فالقيام اليه اذ ذاك عوض عن المشي الذي
 فات وان الموفق للمعروف فحصل القيام لسبب من التسم المندوب لتهنية بما اولاه الله تعالى من
 نعمته تلك التولية المباركة واما قوله وقد اخرج بهذا الحديث العلماء والفقهاء فقد روي عن ابي
 من اخرج به وهو ابو داود وسلم وذا اليس فيه حجة لان الحديثين واهم ابدان في الحديث هذا وهو انه
 يتطرون الى فقه الحديث فينبون عليه ويذكره في تراجمهم حاشين غير تفصيل كما قالوا في
 البخاري رحمه الله جل فقهه في ترجمه وكذلك غيره من الحديثين ولا يعترضون في غالب امرهم الى
 التفصيل بالجواز او المنع او الكراهية او غير ذلك اما ما اوردنا في سياق الحديث على ما هو عليه والفقهاء في تراجمهم
 لذلك سلكوا لانه ان ابادوا ورضى الله عنه قد بوب على غير هذا الحديث وهو الحديث الذي دفع
 النبي فيه من القيام فقال باب كراهية القيام للناس بل يؤخذ من ترجمته وترويه على الحديثين ان فقهه
 اقصى منع القيام لانه لما ان ذكر الحديث الذي يستعمل به على القيام لم يقل باب جاز في فعل
 القيام ولا استحباب القيام ولا جواز القيام بل قال باب جاز في القيام ولم يزل في ذكر الحديث
 الاخر قال باب كراهية القيام للناس فيلوح من فحوى خطابه انه يقول بالكراهية ولا يقول بالجواز وهذا
 محمدين واضح والله اعلم واذا لم نقل بطريق الخطاب ولم نأخذ منه الحكم فلا سبيل الى ان الحكم بان اخذ
 باحد الحديثين وذكر الاخر الا بقرينة القرينة محدلة على ما ذكره والله الموفق في ما قوله اخرج الامام

جليل قول ابو داود وسلم وذا اليس فيه حجة لان الحديثين واهم ابدان في الحديث هذا وهو انه

البخاري وسلم واللفظ لاسلم عن عبد الرحمن بن عبد الله بن كعب بن مالك عن ابيه عن جده كعب بن
 زيد بن ثوبان الطويل المشهور فذكره الى قوله انطلقت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى دخلت المسجد
 فوجدت رسول الله صلى الله عليه وسلم جالس جرد الناس فقام الى طلحة بن عبيد الله بن عمار حتى صلى
 وبناني والله ما قام الى رجل من المهاجرين غيره ولا ابنا بالطلحة - استدلى - رحمه الله على
 القيام بفعل طلحة بن عبيد الله كونه قام اليه وهو في الحقيقة دليل على المنع بل لا يعطى الحديث ونقصه
 غير ذلك بيان ذلك انه لو كان القيام مندوبا اليه اذ ذاك او مشروعا لم يكن النبي صلى الله عليه وسلم
 كغيره لانه اول من يداور الى ما شرع صلح اذ ذاك اليه ولم يكن من جالس اذ ذاك اليه بل هو النبي
 فاجاب عن حجة لم يفعل احد منهم فافعال قائل قد قام طلحة بن عبيد الله بحضرة عليه السلام ولم يهره وذاقت
 البيان وتأخيره لا يجوز فاجاب انه قد بين في الحديث صريح فيه بالقيام لاي شيء كان وهو كونه قام
 التهنئة ومصافحة فكان قيامه ثلاث معان وهي البشارة والمصافحة والتهنئة ولم يكن نفس القيام اذ
 لو كان لصرح به كما صرح بغيره ويدل على ما قلناه انه لم يقيم غير طلحة بن عبيد الله وما ذاك الا ان التهنئة
 على ان التهنئة والبشارة والمصافحة تكون بين الناس على قدر المودة بينهم في المعرفة والمخلطة والمخالطة
 بخلاف السلام فانه مشروعي على من عرفته على من لم تعرف فهدى كبرن طلحة بن عبيد الله منه وبغيره
 ما ذكره كان ما صدر منه لاجل زيادته المعرفة على غيره وذا مسلم بن النضر لعمري امر قد قرر
 وهو ان الناس لم يبادوا في كثرة المودة وتأكيد الحقوق فرب شخص احق واحد واخر احق
 واخر ثلاثة حقوق اولى ما هو الاثر من ذلك الا ترى ان الجار احق بالجار ليس الا ان كان ذميا فاحق
 مسلما كان لاحق فان كان صاحبا كان له ثلاثة حقوق فان كان صهرا كان له اربعة حقوق فان كان قريبا
 كان له خمسة حقوق فان كان صديقا صاحب سر كان له ستة حقوق فان كان صاحب راي ونظر في
 العيوب ولا يخرج عن رايه ويرجع اليه كان له سبعة حقوق فان كان مشاركا في مجلس علم كان له
 ثمانية حقوق فان كان مشاركا في سبب من الاسباب كان له تسعة حقوق فان كان صاحبا كان له عشرة
 حقوق فان كان عالما كان له احدى عشرة حق فان كان يدلي بقية من كان له اثناعشر حق الى غير ذلك
 وهو متعدد وكثير فاذا كان كذلك فيعمل فعل طلحة بن عبيد الله على خصوصية بينه وبين كعب دون غيره ومن
 المهاجرين فياني على هذا ان كل من كان مثله ما يلزمه وما يندب اليه من قيام حتى يشرب ويأكل وتعدى
 هو الاول بل هو الاوجب لانا اذ اجتمعنا قيام طلحة لاجل البرائة من المنزلة فيكون ان كل من كان له
 قد زبد في فعل الخير وقد زبد في فعل السوء وتماما على تركه والنبي صلى الله عليه وسلم بين اخيه

سائرهم ولم ينههم ولم يرثهم ولم يعلمهم معاذ الله ان يظن بذلك لساخرين من سماحي امته فكيف يمكن
 فكيف بالصحة المحيية راحيا فكيف بحضرة من لا يفر على النسيان والاعطال والا انهم بعد
 في كل ذلك سيما فيما يتعلق بالواجب او المندوب فانه لا يجوز عليه شيء من ذلك فبان والله
 الامر والضح ان قيامهم من بعد الله ليل على السمع لا على الجوارح - ثم قال - رحمه الله اخرج
 الامامة ابو داود والترمذي والنسائي واللقط الابي داود والترمذي عن عائشة ام المؤمنين
 رضي الله عنها قالت ما ريت احدا اشتبه بسماوي يامن فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم ورضي عنها
 قالت وكان اذا دخلت على النبي صلى الله عليه وسلم قام لها فجلس بها او اجلسها في محرابه كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا دخل عليها قامت
 من مجلسها فقال الترمذي حديث صحيح - استدل - رحمه الله على ان القيام مشروع بما ذكره الحديث
 وليس في كل ما آتى به من الابواب ما يحد به من غيره هذا الحديث لو سلم له ظاهره ولكنه ذكرني احمد بن
 المعنى الذي لاحيه وقع القيام وهو التقبل والجلوس الوارد في مجلس صاحب البيت لانه عليه السلام
 قد نبأ الى تنزيل الناس منازلهم وليس ثم منتهى له من منزلة عليه السلام ثم منتهى لها بعد لقوله عليه
 في هذا فاطمة بنتي يا بني ما راها وقوله عليه السلام في حقها فاطمة سيدة نساء العالمين واذا كانت
 ببيت المزية انها بضعة منه فيجب ترقيتها وتكريمها امتثال الامر الله تعالى في كتابه بقوله تعالى ولا توتروه
 وليس لقائل ان يقول ترقيع النبي صلى الله عليه وسلم لرفع نفسه المكرمة لانه عليه السلام لم يعرف منه ترقيع ولا
 تفضيل قط لنفسه المكرمة الا ما كان صادرا بسبب ترقيع جناب الله تعالى الا ترى الى وصف وصفه
 وكان لا ينتهر نفسه فاذا ارادى حرمة من حرم الله شتمها كان اسرع الناس اليها نصره
 ومن هذا المعنى ما ورد عن نساء الطاهرات في كلامهن مع علي عليه السلام في تفضيل عائشة رضي الله
 عنها بزيادة المحبة لها وسالته ان يعيدل بينهما في المحبة فاجابهن بان قال لم يوح الي في فراش
 الله اكن الا في فراشها ولكون حيرل علي عليه السلام سلم عليها ولم يلم على غير ما من نساء الطاهرات
 لما انتصت به ولكونها ايضا احدتها شطر الدين فلاجل هذه المناقب وما شاكلها كان ايتار
 عليه السلام لها على غير ما ومن هذا الباب ايضا محبة في خديجة رضي الله عنها حتى قالت عائشة رضي الله
 عنها ما عزت من احد ما عزت من خديجة وان كنت لم اذكرها قد كانت امرأة عجز زانية فكم بها وقول
 كانت تاتينا في ايام خديجة وما ذاك الا لما سيرا الله به عن غير ما لا ترضي ان تفصل عائشة
 كان للمعاني التي تقدم ذكرها وخديجة لها مكان اخر يطول تتبعها وهي ظاهرة بمية لمن طالع الاحاديث
 او سمعها ولو لم يكن لها مزية الا ان الله تعالى على لسان جبريل عليه السلام فاني من

جواب اقسام حضرت برائى فاطمة فوارى بطور برائى انكرت

عليها الله تبارك وتعالى من سلم عليها حرم عليها ما ينهوا به ان كن اكل فبين البركة والكمال والخير
 المشاغل لا ينهن ما اخرن سيد الاولين والآخرين الا لا تتواهن على كل خير وكبر مثلكن زياتين
 ان خصوصية ظاهرة منه فكان عليه السلام يزي لكل شخص في المحبة بحسب ما كان منزلته عنده
 وبذا هو المراد بالحدوث الصحيح المتقدم في اول الكتاب في مصنفه اوليا الله تعلم كنت عمه الذي
 يسمع به وبصره الذي يبصر به اى كانت افئدة كلها لله وبالله على ما لم يسل للنفس فقه خط ولا
 للهوى فيه مطمع ولا للعادة فيه مدخل فاذا كانت هذه وصفه الاولين فما بالاك بصفته الانبياء فما بالاك
 بصفته الانبياء والاوليا فطلب داية الكمال ومحل الفضائل العالية التي يعجز عنها كل البشر تدا
 عليه السلام فما حصل ان تعظم عليه السلام فاطمة رضي الله عنها في حبليها حين وفولها عليه اكلها
 في مجلسه لاجل ما خصها الله به من الشرف الكرم والاطراف المحبة بل لم يكن لها خصوصية متاز بها
 الا حصوله عليه السلام في صحيفتها فامى صحيفته مثل مذود وامي مزية اكرهها والله ما حدث قط
 ولا توجد اذ افسحان من من عليها بما من وتكرم بما تكرم فكان قياسه عليه الصلوة والسلام و
 قيامها رضي الله عنها لان بيوتهم على ما قد علم من صيغها وقد كانت احوالهم على ما قد علم من شطط العيش
 وقاية الدنيا سيما فاطمة رضي الله عنها التي اشرت اطامون في يد فاشكت ذلك الي اسها عليه
 السلام والرقا انا ومحلها على حاله عليه السلام واخبر لها ما اختار لنفسه المكي فاعطى الناس وتكرما
 بقوه نورانياتها عليه اعراضا عن النجوم السحاب اذ آوت الي فراشها ان يسبح ثانيا ثانيا في سجدة
 فلما وثلاثين وتكريرا ثانيا وثلاثين وقد كانت لقد الايام لا تاكل شيئا فيها وفي بعد انزل قول
 تعادنا نطعمكم بوجه الله الآيه في قصة من التمام يطول ذكر اوقا ذكرا في التفسير وساقها في ذرا الحني
 كثيرة يطول تبليها وهي موجودة مشهورة وعرفه في تلك المتعززة بهذا الفن - فما حاصل -
 وان الاختلال الذي كان عندهم من الدنيا كانوا يستغنون بسببه من فراش الله على ما ينهوا ان
 اليه او شئ زائد على ما يقعدون عليه الا في اى حديث ابن عباس رضي الله عنهما حين كانت
 عند خاله ميمونة قال فاصطحبت في عرض الوساوة والسبي صلى الله عليه وسلم واليها
 ثم وساوة غير بالجلود ودون وساوة فاذ لم يكن عن الاوطار واحة وهي قال في ما حصل
 عليها ابو طيف يكن ان يقعد عليه السلام على الارض في على حامل لا يكن ذلك في ما حصل
 الى القيام من مجلسها حتى يقعد ابو جلي الله عليه وسلم على الحامل ثم يقعد في بعد ذلك في
 الحامل او على الارض وكذلك ايضا في اخره حتى رضي الله عنها على ابنه عليه الصلوة والسلام

وهو عليه السلام يفضلها ويعظمها بفضل الله تعالى وتعالى لها كما تقدم فلا يمكن ان يبعد عليه السلام على
 حائل وهي تقدم مباشرة للارض فيقوم عليه السلام حتى تجلسها على مكان عليه جالس الاجل المنزه عظمى الحق
 لها عن ربها وما يدل على ان قيامه وقيامها كان لما ذكره هو الافراح في المجلس والايام به مع التعظيم
 المذكور او غيره من معاني الحديث اياتي بعد هذا وهو نص في عين المسئلة على سياقي بيانه
 انشاء الله تعالى في هذا الجواب والاضافة مقتنع مع الانصاف واما مع عدمه فلو جئنا بقرب الاجر
 اجرة وضمنه لا يمكن التسليم ولا القبول لان انصاف هو راس الخير وزبدته ومنه قد تبين الامر
 والتقصير فاركب امي الطريقين شيت والديته وياك لطريق الرشاد ويحبسها وياك طريق الحمد
 والثناء - ثم - قال رحمه الله روى ابو داود ان عمرو بن السائب حدثه انه بلغه ان رسولا الله
 صلى الله عليه وسلم كان جالسا يوما فاقبل ابوه من الرضاعة فوضع له بعض ثوبه فجلس عليه ثم اقبلت
 امه فوضع لها شئ ثوبه من جانبه الاخر فجلست عليه ثم اقبل اخوه من الرضاعة فقام رسول الله صلى الله
 عليه وسلم فاجلس بين يديه انتهى - استدلل رحمه الله على ان القيام مشروع ومنه يجب بقيام
 النبي صلى الله عليه وسلم الى اخيه من الرضاعة ولقد نطق مالك رحمه الله بالحكمة قوله كل كلام
 ماخوذ منه ومتروك الا كلام صاحب هذا القبر - فالنظر - حكاه الله واما ما ينظر الانصاف الى
 هذا العالم كيف جعل القيام للاخ من باب البر والاكرام على ما ظهر له ونقل هذا الحديث ويقول ان
 النبي صلى الله عليه وسلم لم يقيم لابي ولا لامة وانما قام لاخيه والقصية واحدة والموضع واحد وقد قدم رحمه الله
 في اول الفصل قوله الذي يختار القيام للوالدين والعلماء والصالحين ولو لم يذكر الاخرة ثم ان في
 هذا الحديث وبالله عليه لا في ترك القيام للوالدين وانه الذي اختار صاحب الشريعة صلى الله
 عليه وسلم وانه الحديث اوضح دليل ما قوم طريق على ان ما ورد عنه عليه السلام من القيام بنفسه للكلية
 واما هذا الذي ذكره بانك موجود من غير قصد للقيام نفسه الا ترى ان الله سبحانه امر به الوالدين
 والاكرام وقرن رضاها برضاها وسخطها بسخطها وقد قال عليه السلام للذي سأل عن فضل الاعمال والوالدين
 فلو كان القيام لهما من باب البر والاكرام لم يكن عليه السلام لترك ذلك بالكلية وهو عليه السلام
 قد اوجب برهما مع ايجاب الله تعالى ذلك - فان قيل - قوله من عليه السلام القيام لاخيه وذلك
 كاف في الجواز - فالجواب - ان قيامه عليه السلام لاخيه قد تبين واتضح في سياق الحديث
 بسبب الذي لاجله وقع منه عليه السلام القيام لا ترى انه ذكر فيه انه لما قبل ابوه ببطء له طرف ردا
 عما ان اقبلت امه ببطء لها طرف ردا من الجانب الاخر فلما ان قبل اخوه قام عليه السلام حتى

جواب ارقام المحررات برأي راد الرضا

ائقده نبين يدیه فذلې ان قیامه علیه السلام کان للاحد وجهین اولهما ساعا اما ان یوسع علیه السلام و
 فی المجلس او یوسع له البرد او انما قلنا ذلک لما قد علم من حاله وحال رواه علیه السلام لایکان
 رواه علیه السلام علی ما نقل اربعة اذرع ونصفا و نحوهما فمن این یوسع علی هذا الیقه مضایق الروایه عن
 مرجعه ومن اخلاقه الکبریه ومعانیه العجلیه لم یقدر علیه السلام ان یقعده هو بنفسه المکرمة و ابوا علی الروایه
 و نحوه علی الارض مباشر لها فقام علیه السلام حتی سحر له فی الدار حتی وسعهم اوتی و سحر له فی المجلس
 لئلا یملکوا ان خارجهم الا ترى انه علیه السلام لما ان دخل الکاحط یحتمون منه اعرابی فاحد عمودین مراءک
 فبسمه فصین فکان احدیما سوجا والاخر مستقیما فاحد المعوج و اعطی المستقیم لایعزالی فقال له الاعزالی
 لم یارسول الله اعطیني المستقیم و اخذت المعوج فقال علیه السلام ان الله یسال عن صحبه سائر
 فاداسانی اریذ ان اكون فینک فیها علی نفسی فاذا کان بذادیه و خلقه و معاملته مع جل لم یشار
 الا فی ذل فکیف یكون معایه مع من شال فی الرضاع و الحج و الترتیه دام واحدة و اب واحد
 اعنی الجمیع من الرضاع فکیف یكون بریه و اکرامه فقام علیه السلام لاجل هذه المعانی و ما شابهها
 ان یقعد علی حامل من الارض و اخوه دون حامل و اما اکرامه علیه السلام بالقیام فلا یسئل
 اسئل القول بذلک لان اکرام الوالدین بذلک من باب الاخری و الاولی و لو کان ذلک من
 باب البر و الاکرام و ترک لکان قدر ترک الوالدیه شیئا من باب البر و الاکرام لم یفعل معهما و انما
 لا یحیط لمن فی قلبه ذرة من الايمان و لو علم هذا القائل ما فی هذا الذی قرر من الخطا ما قال و لا تکلم به
 مثال ابن العصمیه فی القول و العمل بحمد الله - ثم قال رحمه الله قال مالک عن ابن شهاب
 ان ام کلثوم بنت امارث بن بشام كانت تحت عکرمه بن ابی جهل فاسلمت یوم الفصح بکبة بربها
 من الاسلام حنی قدم الیمن فارسلت ام حکیم حتی قدست علیه الیمن فاجتته الی الاسلام فاسلم
 فقدم علی رسول الله صلعم فلما راہ رسول الله صلعم وثب الیه فرحاه و ما علیه ردا حتی بالیة استی
 استدلی - رحمه الله علی الذب الی الصیام بهذا الحدیث و هذا لا ینزع فیہ الا انه لیس
 فیہ دلیل عام و قد تقدم عدم قیامه علیه السلام لایوبیه و انه لو کان الصیام من باب البر و الاکرام
 لضعف علیه السلام لایوبیه و اذا تقر ذلک فکل ما یرو عن الصیام فمحمل علی غیر البر و الاکرام لما ذکر
 و قد اجاز علمانا حجة الله علیهم الصیام للغائب لان السنة فی الوارء الباب بتاتی الیه وسلم علیه
 فاما فصل ذلک حتی قدم علیک فاقول ما یکن انک تقوم ما شیا الیه فوضعا عما فاکت من
 منی الی بیتة کما تقدم و قد نص فی الحدیث انه قدم من الیمن فخرج عن بابیه و کذلک قام

جواب اقام الصیام بربها

عليه السلام جعفر بن ابی طالب حين قدم من اليمن فقبله وناثقه وقال والله ما ادرى بابيها
 الشربل بعد وم جعفر اوضح خبير او كما قال عليه السلام وقد حمله علما ناسا حجة الله عليهم على القيام للقيام
 قلنا لك فيما نحن بسبيله سواد بسواد ثم قال - رحمه الله اخرج الوداود والنسائي عن محمد بن طلال
 عن ابيه قال قال ابو هريرة رضي الله عنه كان النبي صلى الله عليه وسلم يمشي شافا اذا قام قنفا ما حتى يراه قد
 دخل بعض بيوت ازواجه استتعت - فهذا - ايضا ليس فيه دليل لما نحن بسبيله لان هذا الذي
 ذكره لا يمكن غيره ضرورة لاحد العلماء فكيف سيد العلماء - وقد وثقوا جميعا ان الله اهلهم اذ
 اجتمع الناس عليه طاعة كل انسان ترك مكان فيه من صلاة نافعة وكنت في مسألة وجاوب في
 مسألة اخرى غير ذلك فكل واحد سمع اذ ذلك ويستفيد من العالم فاذا فرغ العالم وانصرف النظر
 الناس بالانصراف الى ما كانوا البصود او الى قضاء بعض ضروراتهم او الى مسألة بمواو الى
 استقبال القبا الى غير ذلك من الضرورات المحوجة الى الحركة والقيام وبيوت النبي صلى الله
 كانت اذ ذاك مفتوحة الى المسجد والمسجد اذ ذاك في الصغر بحيث قد علموا النبي صلى الله عليه وسلم في اسرعه في المسكن
 بحيث قد علموا ما يمكنهم مع هذه الحالة ان يسبوا قبا ما الا والنبي قد دخل بعض بيوت ازواجه واذا
 كان ذاك كذلك فكيف في دليل والد اعلم - ثم قال - رحمه الله واخرج عن بشر بن لعب
 عن رجل من غزوة انه قال لابي ذر رضي الله عنه بل كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قضيت قال
 ما قضيت قط الا صاحمني وبعث الى ذات يوم ولم يكن في ابي فلما حيت اجبرت انه ارسل الى
 فاطمة وهو على سرير فالتزموني وكانت تلك اجد واجد استتعت - فالنظر - حكى الله واما
 بنظر الانصاف امي شئ يجمع بين المصافح والمالزام وبين القيام بل فيه التعرض لترك القيام
 المبته لانه لما ان دخل عليه وهو عليه السلام في البيت على السرير والترزاه اذ ذاك ولم يعلم اليه
 دل ذلك على ترك القيام المبته ولو كان مندا وبما اذ ذاك لفتاى سبحانه الله ما بين المبرر
 ثم قال - رحمه الله روى الحافظ ابو موسى الاصبهاني باسناد صحيح عن عائشة رضي الله عنها قالت
 قام زيد بن حارثة المدينة ورسول الله صلى الله عليه وسلم في بيتي فانا وفقرع الباب فقام اليه رسول الله
 صلى الله عليه وسلم وقبله ثم بي - النظر - حكى الله الاله دليل ما اعجزه الا ترى انه ذكر في الحديث
 انه قرع الباب فقام عليه السلام ليفتح الباب ففهمه لولا اعتقه فاخذ به سنة الدليل للقيام مع
 انه قد علم عليه قيام اليه عليه السلام من غير ان يحتاج الى القيام استفتح الباب لم يكن فيه
 دليل لانه غائب قد قدم وقد تقدم ان علماء ناسا حجة الله عليهم يجيبون ذلك للتقدم وغيره

جواب از قضاوتها - وقت شرف نماز بر نماند

جواب از التزام آنحضرت باي از را

جواب از قيام آنحضرت بر امي بن حارثة

من تقدم ذكره في التفسير - ثم قال - رحمه الله عن حماد بن زيد قال كان ابن ابي حنيفة
 فقال حماد قوما سيدكم او قال سيدنا وعن الامام احمد بن حنبل رحمه الله انه اتاه ابو ابراهيم الزهرى
 يسلم عليه فلما داه احمد وثب اليه قائما واكرمه فلما مضى قال ابنه عبد الله يا ابا عبد الله ابراهيم شاب
 يعمل بهذا العمل ويقوم اليه فقال له يا بني لا تعارضنى في مثل هذا الا قوم لابن عبد الرحمن بن عوف
 رضى الله عنهما وعن ابى هاشم قال قام ويبيع لسفيان فكان عليه قيامه فقال انكر على قيامى وانت
 حذثنى عن عمرو بن دينار عن ابن عباس رضى الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان من اجلال الله
 تعبا اجلال ذى الشبهة سلم واذا سفيان بيد وفاطمة اى جانه وعن محمد بن الصلت قال
 كنت عند بشر بن الحارث ليعنى السكاكى الزاهد فجا رجل يسلم على بشر فقام اليه فقامت اسياسه فمضى
 من القيام فلما خرج الى رطل قال الى بشر يا بنى تدرى لم منعك من القيام اقلت لا قال لا
 يمكن منك وبينه معرفة وكان قيامك لقيامى فاروسان لا يكون لك حركة الا للسمع وجعل
 وذكر الامام ابو عبد الرحمن السلمى فى كتاب ادب الصلوة قال ويقوم لاخوانه اذا البصر ثم يقبلين
 ولا يبعدوا الا يقعد بهم والشدة والى فلما بصرتا به مقبلا + علمنا الحياء وابتدنا القيام +
 فلا يتكبرن قيامى له + فان الكبر يحل الكلام + انتهى هذا الذى ذكره رحمه الله عن مولانا لامية الجاية
 محمد بن علي القيام الجاية السندوب على ما فسره العلماء فيما تقدم لا على قصد القيام ليس الا وذا بين
 والله اعلم مع ان هذا العالم الذى استدل به الامام هو وغيره من ائمة مذهبنا على ما كان
 رحمه الله فى اخذ رجل علماء اهل المدينة مع انهم اهل العفة والبنى سلمى مات بين اظهرهم عندهم
 استقام امر الشريعة بان ما استنسخ وما بقى وقل ان مذهبنا من الظن ان ذلك الركن
 القريب ومع هذه القرابين كلها واكثر منها بالشر والتكفير عليه وشدة واهم ياتى هذا العالم بعد انكاره
 على مالك رحمه الله فيما ذكره شريح الناب فى القيام بفعل احاد الناس فى افعال مختلفة وعلمها
 الا عند ان وقعت لهم اذ ذاك كانت عندهم بل هى ظاهرة منه موجودة كما ايدى مالك مع ان ما ذكره
 رحمه الله لا ينهض على فاعادة مذهب مالك رحمه الله ولا على مذهب الشافعى رحمه الله لان مذهب مالك
 رحمه الله مبنى على اربع قواعد الاولى اية محكمة القاعد الثانية حديث صحيح عن رسول الله صلى الله عليه وسلم
 من غير ناسخ ولا معارض القاعد الثالثة اجماع اهل المدينة القاعد الرابعة اجماع الكوفة اجماع اهل الشام
 ومن اظهرهم ومذهب الشافعى رحمه الله مبنى على اية محكمة او حديث صحيح عن رسول الله صلى الله عليه وسلم من غير ناسخ
 اذا كان كذلك فاذا كان رحمه الله لا ينهض على مذهب مالك رحمه الله لعدم وجوده فى اهل المدينة

من تقدم ذكره في التفسير - ثم قال - رحمه الله عن حماد بن زيد قال كان ابن ابي حنيفة
 فقال حماد قوما سيدكم او قال سيدنا وعن الامام احمد بن حنبل رحمه الله انه اتاه ابو ابراهيم الزهرى
 يسلم عليه فلما داه احمد وثب اليه قائما واكرمه فلما مضى قال ابنه عبد الله يا ابا عبد الله ابراهيم شاب
 يعمل بهذا العمل ويقوم اليه فقال له يا بني لا تعارضنى في مثل هذا الا قوم لابن عبد الرحمن بن عوف
 رضى الله عنهما وعن ابى هاشم قال قام ويبيع لسفيان فكان عليه قيامه فقال انكر على قيامى وانت
 حذثنى عن عمرو بن دينار عن ابن عباس رضى الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان من اجلال الله
 تعبا اجلال ذى الشبهة سلم واذا سفيان بيد وفاطمة اى جانه وعن محمد بن الصلت قال
 كنت عند بشر بن الحارث ليعنى السكاكى الزاهد فجا رجل يسلم على بشر فقام اليه فقامت اسياسه فمضى
 من القيام فلما خرج الى رطل قال الى بشر يا بنى تدرى لم منعك من القيام اقلت لا قال لا
 يمكن منك وبينه معرفة وكان قيامك لقيامى فاروسان لا يكون لك حركة الا للسمع وجعل
 وذكر الامام ابو عبد الرحمن السلمى فى كتاب ادب الصلوة قال ويقوم لاخوانه اذا البصر ثم يقبلين
 ولا يبعدوا الا يقعد بهم والشدة والى فلما بصرتا به مقبلا + علمنا الحياء وابتدنا القيام +
 فلا يتكبرن قيامى له + فان الكبر يحل الكلام + انتهى هذا الذى ذكره رحمه الله عن مولانا لامية الجاية
 محمد بن علي القيام الجاية السندوب على ما فسره العلماء فيما تقدم لا على قصد القيام ليس الا وذا بين
 والله اعلم مع ان هذا العالم الذى استدل به الامام هو وغيره من ائمة مذهبنا على ما كان
 رحمه الله فى اخذ رجل علماء اهل المدينة مع انهم اهل العفة والبنى سلمى مات بين اظهرهم عندهم
 استقام امر الشريعة بان ما استنسخ وما بقى وقل ان مذهبنا من الظن ان ذلك الركن
 القريب ومع هذه القرابين كلها واكثر منها بالشر والتكفير عليه وشدة واهم ياتى هذا العالم بعد انكاره
 على مالك رحمه الله فيما ذكره شريح الناب فى القيام بفعل احاد الناس فى افعال مختلفة وعلمها
 الا عند ان وقعت لهم اذ ذاك كانت عندهم بل هى ظاهرة منه موجودة كما ايدى مالك مع ان ما ذكره
 رحمه الله لا ينهض على فاعادة مذهب مالك رحمه الله ولا على مذهب الشافعى رحمه الله لان مذهب مالك
 رحمه الله مبنى على اربع قواعد الاولى اية محكمة القاعد الثانية حديث صحيح عن رسول الله صلى الله عليه وسلم
 من غير ناسخ ولا معارض القاعد الثالثة اجماع اهل المدينة القاعد الرابعة اجماع الكوفة اجماع اهل الشام
 ومن اظهرهم ومذهب الشافعى رحمه الله مبنى على اية محكمة او حديث صحيح عن رسول الله صلى الله عليه وسلم من غير ناسخ
 اذا كان كذلك فاذا كان رحمه الله لا ينهض على مذهب مالك رحمه الله لعدم وجوده فى اهل المدينة

المتصل بل وقع للاحاد من الناس في اقطار مختلفة ولا ينهض على مذنب الشافعي رحمه الله لانه لا
 يعمل بل المدينة المتصل فكيف يستدل به القائل بجواز ذلك ليعمل احاد من الناس في اقطار
 مختلفة - فان - قال قائل انما وقع النكاح على ما ذكره - رحمه الله في كونه ميسرته بغيره وهذا ليس
 بمشروع فاجاب انه مشرع لا ريب فيه ولا شك لانه ادخله في باب المندوب وباب المندوب
 مشروع وهو جليل قبل المباح لكان كلاما صحيحا مستقيما سلم من الاطاريث الواردة في النبي
 عن ذلك على ما سياتي ان شاء الله تعالى مع ذلك فلا باء حكم شرعي - ثم قال - رحمه الله روى
 الحافظ ابو موسى باسناد عن الامام ابى سيدة العفاس قال النبذاد من الرجال والعلماء
 يكرهون قيام الرجل لغيره كذا في رسوال الله صلى الله عليه وسلم هو مباح لبعض الناس ان يقوم الناس منتهى وقد
 قرر ان القيام كره عند العلماء والكرامة النبي صلى الله عليه وسلم كذا في رسوال الله صلى الله عليه وسلم هو مباح لبعض الناس من ذلك
 محمول على القيام المندوب والاجابة على ما تقره فافهم ذلك والله يوفقنا واياك - ثم قال - رحمه الله
 هذا ما يفسر جردا من الاحاديث واقوال الائمة من الترخيص في القيام وحاشا ان ثبت ذلك من
 فضل رسول الله صلى الله عليه وسلم الكرامة وبامره بذلك لا انصاره بتفريده وحده فعل بخسفة ومن فعل حاشا
 من الصحابة رضي الله عنهم في موطن حيات مختلفات من جهة ائمة الناس في اعصارهم في الحديث
 والفقه الزيد انتهى وقد تقدم الجواب عن الكل ذلك حين اتى به دعا المراد به والله ليس في شيء من
 ذلك دليل للجواز بل للسخا قرب ما قرنا - وقد - عمل رحمه الله هذا الجذر الذي علمه في اباية القيام على ثلاثة
 فصول الفصل الاول ما ورد من الترخيص في القيام الفصل الثاني في تنزيل الناس من منازلهم الفصل
 الثالث فيما ورد من الاحاديث في النهي عن القيام واجوب عنها - وقد - تقدم الفصل الاول
 واجواب عنه ستوني وفي الفصلا ان الاذان بعده - فقال - في الفصل الثاني قال الله عز وجل
 ومن اعظم حرمات الله فهو خير عند ربه وقال الله ومن اعظم شماسا فانها من تقوى الطوبى - هذا
 الذي ذكره رحمه الله لا ينافي فيه الا ان العظيم الحرمات والشماس قد غرفت من القواعد الشرعية ليس
 للقيام فيها مجال والله الموفق - ثم قال رحمه الله روى ابو داود عن ابي موسى الاشعري رضي الله
 عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان من اجاب الله تعال كرام في الشبهة المسلم حامل القرآن غير العا
 فيه والحا في هذه الاكرام في السطحان المقسط وروى عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده رضي الله عنه
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليس شاس لم يرم صغيرا ولم يعرف شرف كبريا - سلم - عن عائشة
 رضي الله عنها قالت ارنا رسول الله صلى الله عليه وسلم ان ينزل الناس منازلهم - الزندي - عن معجون

لايت يجوز في باب المندوب

جازب فصل ثاني ما ورد من الترخيص

ابی ثابت آن عائشہ رضی اللہ عنہا پر یہاں سائل فاعطتہ کسرة و مر علیہا رجل علیہ ثياب سہیئة
 فاقعدتہ فاکمل فصلی لحنانی ذلک فقالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انزلوا الناس منازلہم انتہی -
 بحاصلہ انزل رحمہ اللہ لہم عندہ و فی نفسہ ان القیام من باب البر والاکرام لم یکن علیہ السلام یسر
 برور والدیہ واکرامہ بالقیام - والنظر - بل فی ہذا الاحادیث التي انی بحافی تنزل الناس
 منازلہم ان احدا قام لاعدل نزلوا الناس منازلہم فی اجلاسہم و فی اطعامہم رائد اعلی علیہم
 فیمشیل ذلک علی ماوردہم فلو وردہم القیام لاشترکہم و کبر انہم لاقتضیاء و قبلناہ علی الراہ
 و اوحین لائکم القدوة و نحن الاتباع و ما یجلفہم الا جاحدا و معاندہ و رسولہ و قدور و ان
 البنی صلعم قال لا یوسع المجالس الا ثلاث لذی علم و لذی سن و لذی سلطان - فانظر
 حکم اللہ لہا تاکیف قال علیہ السلام لا توسع المجالس الا ثلاث و لم یقل لا یتقام الا ثلاث
 فیحکم الکرام ذی الشیئہ المسلم و اجلاد و برہ علی ما ذکر علیہ السلام فی ہذا الحدیث لا علی ما یحظر لنا
 من عوائدنا التي صطلحنا علیہا فیقل عن احدهم من فی منزل للناس منازلہم بالفعایہ نحن
 الیوم من ہذا القیام و احدهم یقوم الیہ و یثی الیہ بطوات و اخر یقوم الیہ لیس الا و اخر یقوم الیہ نصف
 قومتہ و اخر ربع قومتہ و اخر لا یخرج من الارض و اخر لا یتحرك لہ الا بالباشاہ و اخر لا یباشاہ
 و لا غیرہ و ہذا ہست لا یقدر احد من المسلمین علی اعترافہ لے صاحب الشیئہ اصلا بل لاحسن
 الصحابة بل لاحد من التابعین بل لاحد تابع التابعین ہست لا یعرف لہ اصل
 عند اہل ہذا القرون فاطمہ رحمہم اللہ اعلم - ثم قال رحمہ اللہ -
 البیوت - قد کان المغیرۃ بن شعبہ رضی اللہ عنہ قائما علی راس رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم یوم الیومینہ و معہ السیف و المعفر و ہذا الذی قال البیوت یحق علیہ
 الحدیث مشہور فی الصحیح ام - النظر - رحمہم اللہ و اما ما لہذا العجب کیف یستدل
 بان القیام سندوب الیہ من ہذا الحدیث و کیف یکون ذلک و المغیرۃ بن شعبہ کان خادمہ
 علیہ السلام فی الغزوۃ و ہوا الذی یحاطب قبائل العرب و یدب عنہ من اراد اذیتہ
 علیہ السلام من المشرکین و بنیہم و یخول لا ینکر و ینس من باب القیام لایہ و الاکرام
 بل ہو لاجل الحاجۃ الداعیۃ الی ذلک فی ذلک الوقت فصل بحجۃ للمغیرۃ ان یقعد
 او ذاک و ینکر البنی صلعم اسے العدو و ہذا مالا یفعل فکیف یستدل احد ہذا الا بالعلیم
 الواجب علی الناس ان فی حق نفسہ و فی حق نبیہ علیہ الصلوۃ والسلام علی

فی حدیث
 البیوت

ان القيام للداخل سجد وباليه فلم يستدل به على ان القيام واجب لكان اقرب اذان قيام
 المغيرة لكان واجبا عليه فعل هذا بان ان القيام على خمسة اقسام مخصت اربعة وبقي الخامس الذي
 هو المسمول عليه وهو الواجب مثل هذا وما شاكله - هذا - تمام الكلام على الفصل الثاني الذي
 قرره وهو تنزيل الناس منازلهم - ولحق - الفصل الثالث وهو النهي عن القيام وما اجاب
 عنه فقال - رحمه الله الترمذي عن انس رضي الله عنه قال لم يكن شخص احب اليهم من رسول الله
 صلى الله عليه وسلم وكانوا اذا راوه لم يقوموا لما يعلمون من كرامته لذلك قال الترمذي حديث حسن صحيح
 وتبرع الترمذي لهذا باب كرامة قيام الرجل للرجل ابو داود واللفظ للتبرع في خرج مع ابيه
 فقام عبد الله بن الزبير وابن صفوان حين راياه فقال اجلسا سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
 من سره ان يمشي له الرجال قياما فليتبوأ مقعده من النار قال الترمذي هذا حديث حسن
 وتبرع له باب كرامة القيام للناس ابو داود وعن ابي امامة رضي الله عنه قال خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم
 على عصا فقمنا اليه فقال لا تقوموا كما تقوم الاناجم اعظم بعضهم بعضا وروى ابو موسى الاصبهاني
 عن ابي بكيرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يقوم الرجل من مجلسه فهذا اما بلغنا في النهي
 فاما الجواب - عن الحديث الاول وهو اقرب ما يحتاج به من جبين احدنا ان النبي صلى الله عليه وسلم خاف عليهم
 على من بعدهم القعدة باقرهم في تعظيم صلته كما قال صلى الله عليه وسلم في الحديث الاخر لا تقوموا في كمال
 النصارى عيسى بن مريم فلهذا صلى الله عليه وسلم قايما لما لا يعنى ولم يكره قيام بعضهم بعضا بل قام صلى الله
 عليه وسلم وقاموا الغيرة بخضرة ولم ينه عن ذلك بل اورد وامر به في حديث القيام لسعد وق
 قد سن في الباب الاول بيان هذا كما في هذا الجواب واما لا يرتاب فيه الاجال او معاذ التوبة
 الثاني ان النبي صلى الله عليه وسلم كان بينه وبين اصحابه شئ الثمن من الالسن وكمال الود والصفاء لا يحتمل بان
 بالالزام بالقيام فلم يكن في القيام مقصود بخلاف غيره فان فرض صاحب الانسان قريبا من
 هذا والحالة فلا حاجة الى القيام واما الحديث الثاني فقد اولى اكثر الناس بالاحتجاج به والجواب
 عنه من اوجه الاصح والاولى والاحسن بل الذي للحاجة الى ما سواه انه ليس فيه دلالة ولا
 ان معناه الصريح الظاهر منه الزجر الاكبر والوعيد الشديد للانسان ان يجب قيام الناس له
 وليس فيه تعرض للقيام نهى ولا غيره وهذا متفق عليه وهو انه لا يحتمل لا في ان يجب قيام الناس له
 ولا نهى عنه بموجبه القيام ولا يشترط كرامة له ذلك وخطور ذلك بالاحتجاج اذا لم يحظر ذلك
 باله وقاموا اليه او لم يقوموا فلازم عليه فاذا يجب فقد اتركيب التحريم مع القول له لم يقوم

فصل ثالث في بيان قيامه

جواب ان قوله

جواب ان قوله

فقد اتفقوا على صحة ولا تامة لقيام القائم ولا نبيه في حقته بحال ولا يصح الاحتجاج بهذا الحديث فان
 حال من يفتني عنده بان قيام القائم سبب لوقوع هذا في النبي عنه قلنا انما سوال قاس لا يستحق
 سائلا جوابا فان تبرع عليه قيل قد قدسنا ان الوقوع في النبي عنه يتعلق بالمحبة فحسب اه -

قالوا - ركب الله دوايانا بنظر الانصاف كيف قرر احاديث النبي صلى الله عليه وآله وسلم اجاب بالبحر الاول
 وفيه ما فيه الا ترى انه قد قرر ان الصحابة رضي الله عنهم كانوا يقيمون بعضهم لبعض وقاموا بعضهم ببعض
 ولم يكره قيام بعضهم ببعض وانه عليه السلام قد قام بعضهم على ما ظهر له واستقر في ذمته ان ذلك
 كان من باب البر والاكرام ولم يكن لغزوة اذيت اليه كما قد اريد فاذ كان ذلك كذلك

وقد اتفقوا على قيام فامى الظاهر ان ذلك ان جعلنا عليه السلام كواحد من اهل بيته في الاكرام
 فلو عكس حمدا الامر فقال لم تكن الصحابة يقيمون ولا قام بهيولهم لاحد لم قامه الله عليه السلام
 فمنها لم يكن ذلك بما يستقيم اذنا لو فعلنا ذلك لما فعلنا العادة التي يعامل بعضها بعضا بها
 وزدنا له ذلك فحينئذ يكون الخوف من الاطراء واما اذا عاملناه معاملة بعضنا مع بعض

معاملة عليه السلام معنا فهذا الايمان ان فيه اطراء او انما نزلنا منزلة واحد منا في معاملة بعضنا
 مع بعض ومعاملة عليه السلام معنا لم سلمنا له السجدة والحمد والثناء والحياء بالمدح لقضا
 في محبة الله الكتاب العزيز سواء بسواء لا يترك ان الله تعالى امر بتوقيره عليه السلام لقوله تعالى
 وتوقروه وقوله وقولنا ان القيام من باب البر والاكرام وكما نعلم ان ذلك ليس ببعض

مع بعض ولا يفعل مع عليه السلام فكم قد امكننا النبي مصداقته اذا ما تركنا توقيره في ذلك
 العيادة باننا نعلم ان الحسن باي من الصحابة ان يكون ترك شيئا من باب البر والاكرام له
 عليه السلام فكيف يتفق الجمع على تركه بل في هذا القول فخر عظيم لو تأملنا القائل يا قاسم به
 ولا تشاركه الا ترى انه في جواب ما يشترطه رضي الله عنها لما ان سئلت عن خلقه عليه السلام

فقلت كان خلقه القرآن وقد بين ذلك من محسوساتنا برامينا في جوابه عليه السلام بمعاملة
 اجمعها مع الصحابة واولادهم وغيرهم وقد بطل القرآن بالامر بتوقيره عليه السلام عن شئ

امر الله به هذا امر لا يتقبل في انما هي نافذة استمرت فوقع الاستئناس بها لم يردوا الانسان
 لا يخلو من الفضل فوقع ما وقع بسبب ذلك واما المخالفة لسننهم فبغيره ووجهه العلماء
 فكيف بالاشارة بهم وقد ورد من اجمعت فاصاب فله اجران فان خطا فله اجر واحد فله ذلك
 بما في سائر الاجراءات والله يفتي عن اجمع اولوا العرف ما سمع احد النجاة من انباء الاكابر

استسنا والله بعد من قد علم فان قال قائل قد يكون نبيه عليه السلام عن القيام اليه على سبيل
التواضع فاجواب ان التواضع منه عليه السلام انما يكون فيما نزل عليه في شيء واما بعد الاشارة الى
فلا سبيل الى ذلك ولو كان ذلك لكان فيه امر شر ما امر الله عز وجل به من جميع انواع التواضع
عليه السلام وبهذا باب تحقيق لقوله باله من العطاء والفضائل الا ان في قوله عليه السلام لا الفضل على قوله
بن مستي وقوله عليه الصلاة والسلام لا الفضل الا انما بعضهم على بعض وقوله عليه السلام انما سيد ولد آدم
ولا فخر وقوله عليه السلام آدم فمن دونه تحت لوى محمد وحادثة متعارضة مما ترى واجمع بينهما هو
ان حديث المساواة وعدم التفضيل كان قبل الانزال عليه في ذلك والاخبار له بالامر وحادثة
التفضيل بعد الاخبار له بذلك فيما نزل عليه عن التفضيل من غير تنقيص للمحق المفضل كما قال علماء
رحمهم الله عليهم فذلك كما نحن بسبيله سواء بسواء بل سلكنا الدوام لان فيها القرآن على قوله
تعالى وتعرضوا وتوقروا وقد قرر ان القيام من ذلك الباب ثم منعه وظاهر ان الامام
وقد ورد من حديث عائشة رضي الله عنها انها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم قبل الهجرة يغتسل
في كل يوم مرتين فمدا يري في وسط القنطرة وابو بكر قاعد على السرير فقال ما جاز
في هذا الوقت الا امر حدث فدخل النبي صلى الله عليه وسلم والى قاعده على السرير فوسع له في السرير حتى جالس
معه عليه ثم اجزء النبي صلى الله عليه وسلم انه امر بالهجرة فقال الصحبة يا رسول الله فقال الصحبة يا فاطمة - حمنا الله
واياك كيف دخل النبي صلى الله عليه وسلم فوسع له ولم يعم وكان اكثر الناس براؤا وكراما واحتراما وعظيما وترفعيا
وتوقيرا للنبي صلى الله عليه وسلم ثم قال - رحمه الله وبذا جواب واضح لا يرتاب فيه الاجاب او معاذاه - فاطمة
رحمها الله وايماننا الى هذا اللفظ من هذا السيد ما عجب وقد نقل الشيخ ابو محمد بن ابي
رحمه الله تعالى في مختصره الكبير ما في اللفظ قيل لما لك رحمه الله فالرجل يقوم للرجل لا اللفظ
والفصل فجلسه في مجلس قال كبر ذلك ولا بأس ان يوسع له قيل له فالمراد بتأني
في بزره وجاهه فشرع في تأنيبه عليه وتوقف حتى يجلس قال اما لتعسها ونزها
تيا به ولعليه فلا بأس واما فيما به حتى يجلس فلا وبذا من فعل الحبايرة ربما يكون
الناس يتطرونه فاذا طلع قاموا اليه ليس يذلس من امره السلام ويقال ان عمر بن عبد العزيز فعل
ذلك به اول ما ولي حين خرج الى الناس فالتزمه قال ان تقوموا فقوموا ان تعبدوا القوم وانما تقوم
الناس لرب العالمين فاذا كان اللفظ الامام مالك رحمه الله فكيف يقول من تقدم ذكره وبذا جواب
واضح لا يرتاب فيه لاجل او معاذة الامام مالك رحمه الله وتقدمه على غيره من الامامة

جسم مشہورہ معلومہ - واما الجواب - عن جوابہ فی الوجه الثانی فالواجب العدول عنه لما ورد
 عن کثیر من الصحابة رضوان اللہ علیہم اجمعین یخبرون واصفہ البنی صلعم لشدة توفیرہم علیہ السلام وینہم رستہ
 اہم کانوا لا یخبرون ان یتألموه ولا یرفقوا رؤسہم بحضرة علیہ السلام فمن ذلک ما خرجہ سلم جردہ
 فی صحیحہ عن عبد اللہ بن عمرو ابن العاص قال صحبت رسول اللہ صلعم بالما شہر منی منہ قط
 جابر منہ وعلیہما ردو قیل لے صفہ لما کثرت اہمی ہذا فو لہ رضی اللہ عنہ و ہو من جابر صحابہ صلعم ولولا
 انہ کان علیہ السلام ربا سلطہم ویتواضع لہم ویواسیہم لما قید راحدہم ان یقعدہ ولان یسمع
 کلامہ علیہ السلام لما رقیہ اللہ من المہابۃ والجلالۃ یمین ذلک ویوضی ما ورد عن عائشہ رضی اللہ عنہا
 فی حالہ علیہ السلام عند کونہ الفجر قالت انکنت سقیطہ قال حدیثی یا حمیرہ او انکنت نامتہ اضطجج بالارض
 ثم خرج بعد ذلک الی الصلوة وما ذاک الا انہ علیہ السلام لو خرج علی تلک الحالۃ الی کان علیہا و
 ما تحصل لہ من الخلع والقرب والتدانی فی مناجاتہ وسماع کلام ربہ وتلاوۃ والا حوال الی کل
 اللسان ان یصف لہا ما استطلع بشر ان یتلقاہ ولا یأشہرہ ولا یسمع کلامہ فیحدث مع
 عائشہ رضی اللہ عنہا او یضطجج بالارض حتی یحصل التامین یختمہم و یوحیہ مع عائشہ رضی اللہ عنہا
 او ینس اصل الخاتۃ الی ہی الارض فاذا تحصل عندہ ذلک شیء ما من المناصبۃ حیثہ
 یمخرج علیہ السلام الیہم واما قبل حصول ذلک فلم یکین یفعل ذلک فانہم لا یطیعون مقابلہ تلک
 الا نوارا بجلیلۃ سماع تلک الالفاظ العذبة المودۃ فی غیرہ علیہ السلام فیفعل ذلک علیہ
 للسلام رفقا بہم وکی یتوصل الیہ ان یمین عن الہ احکامہ وکان بالموستغنی جہا فہذا التوقیر والمہابۃ
 حاصل فیہم شاہد مردی کثیر بل ذلک فی اقرب الناس الیہ اعظم ممن بعد عنہ واكثر الا تری
 الی حدیث ذی الیدین حیث قال فیہ فی القوم ابو بکر وعمر فہا با ان یکلماہ فابو بکر وعمر بالکلام
 مع فہما و ذہ الیدین تکلم علی ہذا کل من قرب من علیہ السلام و تاکد امرہ معہ کان اکثر شہدہ علیہ
 السلام و اکثر توقیر او اعظم احترام او اکبر اجل لا و اذا قلنا ان الصیام من باب البر والاکرام یمکن
 فہو ترکہ و الاجل قریب منہ فستطیع ہذا القاعدۃ ان من کان اقرب الیہ کان اقل توقیر علیہ السلام
 لاجل اللبس و کمال المودۃ فلا یحتاج الی التوقیر و کذلک یمکن علی ہذا القاعدة ان یمکن
 الصالحون والا دیاء اقل توقیر اس غیر ہم لاجل اللبس و کمال المودۃ و ہذا عکس ما ظہر فی
 الوجود وما استقر من احوال السلف و الخلف بالمشاہدۃ والعیان ونقل الایۃ عن الامتثال
 فیاتی علی ہذا الجواب الجواب الاول سواہ سواہ وقد تقدم بل من حق غیر علیہ السلام وجہا

الادب في حق العرب اكثر من في حق البعيد الا ترى الى ما حكى عن محمد بن الحسن من صحابته في صنف
 في جوابه على مالك ومختبره وقد تقدمت في اول الكتاب وصحابة الذين هم اقرب الناس اليه
 كما لو كان علمهم الطير لشدهم بهم له وتوفيرهم بخباياهم بحرمته محمد بن الحسن لاجل بعده منهم
 يكن له ما كان لهم فلو عكس رحمه الله الامر وقال اذا لم يكن صاحبنا كذا فحجته ولا نرم امره
 فلا حاجة الى التيام كان ذلك قريبا من القبول منه لاجل ان من قرب صاحب الشيء بوضوئه
 عليه وسلم اساروا وقربا الى الله ومن ازاد قربا الى الساروا الى رسول الله عليه السلام وتوفيرا لغيره
 بحسب ما بهيبتوا عظما واهل الاوذي اموجود محمد بن شاذان من كل من كان له امر نافذ ويرجع لما يامر
 وينفذ خوفا من الناس منه واهلهم له وافرهم له من كان اقربهم اليه وبذوقه فمعرفة غدا لانه
 الا ترى الاولياء مطالبه ان باوالب اطالب بها غيرهم من عوام الناس لزيادتهم فيهم وفريقهم على
 غيرهم فاذا اتركوها شيئا عقيبها على تركها ويتركها اكثر الناس ولا يبالون فلا يعاقبون لما اكل
 الا لان العرب الحرة يتلوه في وادى اب يطلب منه اكثر كما حكى عن بعضهم انه مدرجل في ابيهم لستره
 ثم تمها من ساعته وجعل يستغفر فقال له بعض جلسائه ليس هذا امرا مباحا فقال اما لك فليكن عن
 بعضهم انه جاء بابيت احرام مدة لم يمسح في الحرم ولم يصفح ولم يستد ما ذاك الالهية العامة
 عليه او ذلك لاجل قرب وكمالك عن بعضهم انه قلت اربعين سنة لم ينظر است السار لاجل الهية
 في الاغنام وقال الامام ابو القاسم اجيد رحمه الله حسنات الابرار سيئات المقربين
 وكما يتجوز في ذلك اكثر من ان كتب او يحضر واما الجواب - عن جوابه عن الحديث الاخر وهو قوله
 ليس فيه ولا راي او كلامه وعبارته وقد تقدمت في هذا الذي قاله رحمه الله يرد ما شهد به
 في اصول ويستقر من الاحاديث الا ترى الى قوله عليه السلام المؤمن يحب لآخره المؤمن ما يحبه
 نفسه وبوقه او روى هذا الحديث الذي اوردوه رحمه الله وهو قوله عليه السلام من سره ان يمشي له
 الرجال قبا فليتبوا مقعده من النار فاذا دخل عليك اخوك المؤمن فمست اليه وسر به لك فقد
 سبوا مقعده من النار وكان ذلك سبب قيامك انت وحركتك له ولا حاجة في جوابه بقوله مدار التجر
 على المحجوب سواء قيم له او لم يقيم فقد اركب التخرم لان هذه المحبة انما صدرت منه لشأبه في القصار
 فله كان لا يقوم احد لاحد لم يشوف نفسه اليه ولم تحب ويخشى المؤمن ان يكون قاعدة في تصرفه كطائفة
 وباطن مع نفسه ومع غيره ان يحكم على نفسه ايشان العلم وكيفيته ذلك ما قاله الامام ابو حازم سنة بن دينا
 من ان شيئا من ما خيرا الدنيا والاخرة ان علمت بها الكفيل كك الجنة وول احوال عليك قبل ما بها

وقال من عمل ما لم يدر اذ اوجبه الله وترك ما تحب اذ اكرهه الله او كما قال طليس الانسان مكلفا بان لا يقع
 عليه محبة وانما هو مكلف بان لا يرتضى به ولو كان له نفسه محبة فليكرهه لكرهية الشريعة الشريفة وقد قيل
 من المعصية ان لا تجتهد فاذ احب لم يجد سبيلا له وقوع ما احب فقد عصم من وقوع تلك المعصية
 وقد قال تعالى وتعلموا على البر والتقوى ولا تعادوا على الاثم والعدوان فالحاصل من هذا ان الذي
 يكره الانسان لنفسه ويسأل الله تعالى في كل وقت واوان ان يعاينه منه ولا يرتضاه لاحد من العصابة
 وهو يتوهم معصية من النار لا يعصا بهذا الاخر المؤمن الى فعل عليه النكاح بحب ذلك وقد ورد عنه
 عليه السلام انه قال من عشنا طليس منا انتهى وهذا الفصل من باب الغش لا انك تكره الحشنة نفسك
 وتوقع فيه غيرك بل هو من قبل الخديعة المكر والالوان بعد ارع عن ذلك وقد ورد عنه عليه السلام
 انه قال المؤمن مرآة المؤمن وقال عليه السلام المؤمن للمؤمن كالبنيان يشد بعضه بعضا فعلى هذا معنى
 الحديث فكل باب اوسكنا او حرمة او سكون كانت سببا الى نجات اخيك من النار واجب عليك
 ان تعاملا بها كذا في العكس سواء اوسكنا او حرمة او سكون كانت سببا
 الى عقابه وتوحيده وتواريه والبهوان والعصب واجب عليك ان تعفيه منها وقد قال عليه السلام
 الدين النصيحة فاذا تمت اليه فانك لم تنصحه بل عشت به بليل ما تقدم بل ينبغي ان يحجب ان يعرض الا
 لسان على نفسه بالقيام فان راي نفسه اخصا حجب ذلك بشبهة ولو ترادف يعني ان لا يعصا مع
 اتية المؤمن بسلامة قدمه في السلام والعظيم المذكور في الحديث وان راي نفسه اخصا لا يجب ذلك تكرره
 فينبغي ان لا تعاملا اتحاد المؤمن بشئ يكرهه او ان يعاملا به وهذا هو حقيقة معنى الحديث المتقدم
 المؤمن مرآة المؤمن لتنظر الى نفسه فما حجب ان يعصا به فمع واما كرهه ان يعصا معه فليعصا معه
 العبد وهذا الذي اوردهنا دكا هو الذي قاله في السيرة فيه في اسوال فاسد لا يستحق صاحبه جوابا وقد
 تقدم جوابه بما ليس له في الوقت ولو لم يكن الا فعل الصلابة فيهم في حديث ومساند لكن ذلك اولى
 من فعله فيهم سائل اوجب لانهم تكلموا بشافعية من صاحب الشريعة صلوات الله عليه وسلامه
 والنظر حكاه الله وانا الى معاوية الذي تكفي الحديث من في صاحب الشريعة صلوات الله عليه
 وسلامه كيف ينبغي عن ذلك على العموم وهذا الذي فيهم فكان ينبغي ان يابى في غيره ونقد - والنظر
 في ذلك الله وانا الى رواة الحديث كيف يابى في كرهه القبار للناموس باب كرهه القيام
 للرجل ولا يقره لواب ما جاء في ترك القيام فيعلم ذلك او يفي انهم يقولون ان كرهه انهم يقولون
 بالكرهية ولا يقولون باجازه وقد في ذلك ان الله حكاه الله وانا الى رواة الحديث وسلامه

لما ان خرج عليهم فقاموا اليه لا يقوموا كما يقوم الا باجر عظيم بعضهم لبعضنا جمع ند السلام فيه شئنا الاول
النهي والثاني التسليل وجوبون الصيام اذا وقع في نفسه يكون عظيما ولو لا ذلك لتبين لهم لبيعة الصيام في الحجة
واجرهم بان الصيام اذا وقع ولم يكن فيه التعليل كان جائزا وفي اوقت البيان وما في البيان عن وقت
الحاجة لا يجوز بل لو كان يجوز على سبيل البر والاكرام ما احتاج عليه السلام ان يبينهم عن ذلك لعله
منهم ما رآه في حجة وتوقيده على نفسه منهم انهم مستكبرون امر الله تعالى في ذلك - ثم انظر - ايضا الى قول عليه السلام
من سره ان يمشي الى الرجل فياخذ بقلبه من النار وقد نزع عنه ناس من اصل الشرع والطبع
والعادة والتجربة ان النفس في غالب الامر عالية مكارمة خداعة متغيرة متنازعة للرؤية في الشيطان
على ما جعل عليه من الشيطنة والتمرد والكفر والظن والالحاد والمصيان لا ينافر مع الربوبية وهي
شأنها فان شعرت من صاحبها انه لا يكره منها ما تريد من احوالها السيرة رتبة بالجميع وانظر الى
ان شعرت منه انه يريد من احوالها استغنى قل ان الله لا يشينها من خيالاتها بل بقيت تماري عليه
في خلقها وترغم انما طاعة للشواب والخير وهي طالبة شهواتها وخلقها خيفة منها ان ظهرت ما كنته ان
لا يكن لها صاحبها من مرادها والغالب منها محبة اخلقها والشبهة والظهور على الاقران ومحبة الشرف
والرفعة على الناس والكبر عليهم وذلك كله موجود في الصيام اليها فان النفس التي تعف لذلك ويحس لها
الاكسار والدلل وشراء الكبر والاكرام وتوحيه على ما نعم هذا القائل والمحجب من هذا السيد كيف
نهي النبي صلى الله عليه وسلم هذا النبي الصريح المطلق العام ولم يقيده بغيره ولم يخصه بحالة فقال هذا يجوز عند
البر والاكرام وقد تقدم بيان ذلك - فان قال قائل انما قال ذلك في ورود الاحاديث في الصيام
في فصل الصيام - فاجواب ما تقدم من الاجابة عن الصيام المذكور ما كان سببه وما جرى فيه من
الكلام ولا يسي في كان وفيما وقع من اجواب متعرج مع الانصاف وقد وقع لذلك جرد الله تعالى
في العتبية من كتاب النكاح انه سأل عن الرجل يكون له المرأة الحرة المملوكة في تادته حقة
فاذا رآته داخلها لمقه فاحذت عنه ثيابه ونزعت عليه ولم تنزل قائمه حتى يجلس فقال اما لخصها
اياها ونزعهما ثيابه وعلية فلا اري في ذلك باسا واما ثيابه فلا اري ذلك ولا اري ان تفعل
هذا من العجز والسطان فقلت والله ما ذلك من ثمانه ولا شتم في هذا الحالة ولكنها تريد اكرام
وتوقيره وتاديه حقة وانه ليس بها باع من ذلك ويمنعها منه فقال لي كيف استقامتها في غير ذلك
فقلت لا من اقوام الناس طريقة في كل امر فقال ثودي حقة في غير هذا واما هذا فلا اري ان تفعل
ان هذا من فعل الحباب والعيش هؤلاء لا يؤمنون الناس جلوسا يتنظرون فاذا طاع عليهم قاموا

حتى يجلس فلا خير في هذا ولا احبه وليس هذا من الاسلام فارى ان ندع هذا ونودي حقيقي غير
 ذلك ليس هذا من الذي اخبر الله تعالى عنه هذا من فضل بني اسرائيل في اشكرهم الكفر قال عمر بن الخطاب
 هذه التي ركبها ما نزلت عنها حتى تغيرت قال قال مالك ولعمري فضله - فانظر - حكاية الله تعالى
 بتعيين الانصاف اى قول مالك رحمه الله مع ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لو كنت امر احدا بالسجود
 لامرته المرأة ان تسجد لزوجها فانظر مع هذا الحرمة والحج الذي للزوج بنص صاحب الشريعة صلى الله
 عليه وسلم ما لك القيام له فعبه منع القيام مطلقا ولم يفرق بين القيام للبر والاكرام والاحترام والتعظيم
 من الاحاديث المتقدمة فهذا نص الامام - وانظر - حكى ابنه وابنا ابني هذه المسئلة العظمى
 التي وقعت بسبب جواز هذا القيام كيف وقع بسبب ارتكاب ما نهى عنه وهو هذا القيام الذي فعله
 بعض الناس لليهودى والنصراني وقد تقدم ان في القيام اذ لا لا لتمامه وقد قال عليه السلام
 الاسلام ايلوا ولا يعل على الله انتهى وقد علا هذا العدو الكافر على هذا السلام في هذا الحال بسبب ما اخبر
 من القيام وقد قال عليه السلام المؤمن لا يذل نفسه او كما قال فبقوله ان يذل نفسه وان كان
 مع مسلم فكيف يكون الامر مع يهودى او نصراني او منافق عاود من اعداء الله واعداء رسول الله
 صلى الله عليه وسلم فكيف يكون القيام اليه وكيف يكون الدل له فان الله وانا اليه راجعون على
 ما امحوا من الارتكاب لمثل هذه الامور - فان قال قائل انما اجازوا ذلك اذا خافوا
 الفتنة منه فاجاب - ان حنيفة الفتنة انما سببها استعانة القيام حتى يعلوا وينتاشعوا
 من شعائر الدين لو تركوا واحد منا لوجدنا عليه الوجه الذي يدعيه ان اطلبنا هذا الامر بيننا وبينهم
 عليه من تقاد النفس طلبة اليهودى والنصراني سائلان شهوات النفوس والخطايا الناس
 الكل مشتركون في محبتها والقول بها الامن عصم الله سيما من كان شارعا من باب ربه معرنا
 عن مولاد فيكون ذلك في حقه اكثر من غيره وليس ثم يتروا اعراض عظمى وادبى وامر من المتجانسة
 بالافهم وجد الواحدية فيكون محبة ذلك في حقه اكثر واكثر فلو وضعنا نحن على حدود الشريعة المحمدية
 ولم نزل عليها شيئا ولم نستحسن من تقاد النفس الا ما استحسنته صاحب شريعةنا صلى الله عليه وسلم
 وامضنا وانا وادع صلوة لنا لم يكن احد من اهل الملل سوا الطائفة ولا بطائفة سالا بهم لا يعرفون على اتيان
 في امر ما ابد الكفرهم وطعننا لهم الا ترى ان الاسلام مشروع وما حصل الله عز وجل فيه من البركة والخير
 طاهرا وباطنا ومعنى كيف تجاوه اهل الكفر والضلال عن احوالهم ولا يمتنعوا مع الله
 والاسمع من ايمانهم من المسلمين فلو كان هذا القيام مشروعا فاسمى السلام

[illegible]

[illegible]

فایده مضامین

نوشته - و قیام رمضان نیست بیدعت لای معلوم قال اقتدا بالذین من بعدی ابی بکر و عمر و انما تتبع الصحابة مع عمر علی فلک زال عنه اسم البدعة قوله سلك در اول کلام فقده ان اصل بهمنی است نه بمنی
 ثالث اقول ردومی فقده ان اصل بدعتی اول برای تراویح و اجتماع آن دو دعای اسکان بخراج اصل بهمنی ثالث با آنکه برای تراویح و اجتماع آن وجود اصل مجرد و معنی از فعل آنحضرت و اجتماع مردم برای اثبات آنجا که از اخبار صحیح ثابت است و در زمان فردن ثلثه بلکه در زمان خاص آنحضرت ظاهر است معلوم و تحسین وجود اصل بهمنی ثالث که هنوز تحسین نیست و موقوف بر استیحا ج مخفی و غیر معلوم و بهیم پس نمی تحسین ظاهر و معلوم الوجود و اثبات بهیم و مخفی و غیر معلوم اگر بناست نیست چیست قوله سر و اگر امام شافعی بجای این قول نویسد دیگر میفرمود انما اقول چیزی دوم وجود اصل برای برادر خیر عمل ازین قول شافعی مسلم ابن الفرسول است و خیریت منوط بوجود اصل و علم وجود بدعت علم نتوان کرد حکم خیریت امر خاص بدون علم وجود اصل خاص مفید خیریت آن نتوان نمود و هرگاه اصل بودن اصل معنی ثالث باطل است بدیم اصول صاحب اشباع ازین قول شافعی لازم آید چه حال قول شافعی منقب مدعای نیست قوله سلك شاذ ولی الله صاحب قول امام نووی است نه نموده انما اقول از نقل قول کسی کتاب قبول نمودن آن لازم نمی آید با است ای مصنفین اقوال دیگران بعقد رد و ذکر کنند پس مقصود صاحب از تفریح رد است که ازین قول چنین لازم است و بطلان لازم معلوم و معروف است فایده الملزوم قوله سلك پس قطع نظر از عدم لزوم مضرت انما اقول انکار لزوم مضرت انکار بدیهیات است قوله سلك اما انما اقول پس از آنجا که از مجالس الابرار نقل نموده انما اقول تناقض خیال کردن چهل است زیرا که مراد صاحب مجالس از اجتماع صرف موافقت علمای مذاهب ثلثه است گو بمخالفت بعض باشد و مراد ملا علی قاری از شافعی بعض شافعی پس تخالف بین القولین نباشد و اگر تخالف فرض کرده شود مضرت مقصود صاحب غایب الکلام نبود زیرا که شک نیست در اینکه صاحب مجالس و ملا علی قاری هر دو قول نووی را رد نموده اند و اقوال علمای منقیده و مالکیه از ایشان صاحب مجالس که است مصافحه بعد الصلوات نقل کرده اودم قول نووی و رد می صاحب اشباع بوده اند - ابن الحجاج - و رد فعل نوشته و بهمنی را داعی للامام ان یستغ ما اصل ثلثه من المصافحه بعد سنة الصبح و بعد صلوة العصر و بعد صلوة الجمعة و بعد صلوة في هذا الوقت فعل ذلك بعد الصلوة الخمس و ذلك كله من البدع و موضع المصافحه في الشرع انما هو

مصافحه بعد الصلوات و ما نقله ازین

عند نقار المسلم الاخير لا في اربا بالصلوات الخمس وذلك كله من البدع فحيث وضعها الشرع
 صحتها مبني عن ذلك ويزجر فاعله لما في من خلاف السنة - ونيز ابن الحاج - وراي دخل
 نوشته - واما المسألة فذكر فيها ما لا يكاد يجرى عليه من غير ما كان واما
 في العيد من هو حاضر منك فلا - و ابن حجر ورفيع الباري شرح صحيح البخاري نوشته -
 اما تخصيص المصاحفة بالصلوة في الصبح والعصر فقد مثل ابن عبد السلام في القواعد البدعة المسماة
 بها قال النووي واصل المصاحفة سنة وكونهم حافظوا عليها في بعض الاحوال لا يخرج ذلك
 من اصل سنت قلت وللمطرفة حال فان اصل الصلوة النافذة سنة مرغوب فيها ومع ذلك
 فذكره المحققون تخصيص وقت بها دون وقت ومنهم من اطلق تحريم مثل ذلك كصلوة الرغائب
 التي لا اصل لها قوله ص ۶۶ اما افتراء پس از انچه انكه بنام بهاد فناوی ابراهيم شاهی مذکور است
 اقول قول به افتراء سخاوت است اگر در بعض نسخ ابراهيم شاهی این عبارت یافته شد افتراء از
 لازم نمی آید بسا اختلاف نسخ موجب چنین امور باشد شاید صحت نسخه ابراهيم شاهی که صاحب
 قایم الکلام از آن ناقل فناوی جامع الروایات است که درین فناوی همین عبارت از ابراهيم
 شاهی منقول است و این عبارت در ابراهيم شاهی از ملقط منقول است که مصنف آن جنف
 المذهب و در کاشف ذکر قول نووی شافعی پس لایق استناد حنفیه عبارت ملقط باشد
 به عبارت کاشف قوله ص ۶۶ اما تحریف پس از انچه انكه عبارت تریب مشکوٰۃ اقم اقول این منقول
 شیخ را که اما سنیت مصافحه که علی الاطلاق است باقی است پس بوجهی سنت است و بوجهی بدعت
 انتهی - منافی قول منقول فهمیدن به خودش فهمی است که محل بحث مصافحه بوجه بدعت است
 و سنیه مصافحه علی الاطلاق که وجه دیگر است مفسد سنیت مصافحه بهجوت عنما نتوان بشد و
 حکم سنت و بدعت مختلف است پس تعلل بقدر حاجت را تحریف خیال نمودن و بهم اینها اعمال
 باشد و کسیکه مصافحه بعد الصلوات را سنت گفته غلط گفته بهر چه همین منقول شیخ و اشهاره
 قول حضرت عمر باطل است که بدعت در آن مقابل سنت و بر معنی حقیقی نیست و در مطالب
 المومنین منقول از کاشف است و در کاشف و مجمع البها منقول از نووی و غایت سخاوت
 درین وقت حاضر نیست و درین حالش نیز عرض کردیش و خلاف فتاوی در اباحت بدعت حنفی که بتصریح
 او و آن بدعت است بر رای صرف بدان اقامت دلیل شرعی لائق قبول نباشد چنانچه
 در وجه اباحت گفته لانه کان عند ربنا جیه فالهم - و انساب رساله که در زبدة المنهاج

است صحیح نیست و بمقابل تصریحات علمای مذاهبن ثلثه که مدلل به دلائل شرعییه است اگر فتوای کسی
 در رساله شرعیه ای منقول باشد بجوی نیز و قول مشطرفه آنکه صاحب مجالس خود تقسیم بدو یک
 منی نماید انما قول اول مصنفی که تمته بعض حقوق اسلامی است ثواب بر آن موعود و عادی که
 چنین است حکم عبادت و از فعل بدعت و در آن عصیان و ضلال باشد - دوم عصیان ضلال
 نبوت آن فعل بدعت و در آن ممکن است که تنقیه باشد نزد او به عدم اعتقاد آن سنت فاعلین
 مصنفی به موت عنها اعتقاد بسنیت آن دارند و معامیست بلکه واجب به آن نمایند و مراد حسب
 مجالس ناچون بر نبوت این مصنفی دلیل یافته نمیشود و نیز علم فاعلین حدیث مصنفی عند الملاقا
 دلیل آن دومی الواقع این حدیث سالت از آن دلیل بر آن قانم نشد و مال اول دلیل علیه فهمید و دو
 و افعال صحابه کرام و اگر خطاب عبادت باشد یا عادی غالباً به دلیل نباشد - و تطویل بیان
 بجماع بابت بسوی صاحب مجالس که مدووع صاحب کشف الظنون و غیره مستندین دومی
 و بعد از بیان دومی است نامفهمی و سخاست است و در افعال فرسولیت و طعانت قول مشطرفه
 قطع نظر از نیاید صاحب اسباب کرمات اطلاق لبس بشی بر مبلع و مذکور نوشته است
 قول حاصل کلام صاحب غایه الکلام آنکه اگر بعضی - یا بحث مصداق لبس بشی قابل شد
 لیکن قول ایشان در دو است به شهادت قول ابن همام و دفعه القادیر که - ظاهر مثل مذاللفظ
 از ظاهر بلاحتناب - و تائید میکند آنرا اطلاق لبس بشی بر کبر و جانی و جانی صغیر که از
 اصول است اطلاق لبس بشی بر تعریف آورد و از نهاییست تفاوت که در روایت اصول است
 تعریف است - و همچنین در بسیاری از متون اطلاق لبس بشی بر تعریف است و همچنین
 تعریف کرمات است - فی رد المحتار و احیاً حاصل ان الصمیم الکرامه کما فی الدرر بل فی البحر ان
 ظاهر مافی غایه البیان انها غیر منیه فی النهر ان بما تمنا طقه بترجم الکرامه است و در شرح
 منیه نوشته و قبل بکوه و هو ظاهر - و عینی در شرح کثر نوشته و الظاهر آنکه کوه - و نیز
 عینی در شرح کثر روایت عدم کرامت را بقاء لبس بشی آورده حیث قال - لبس بشی
 و غیره و همچنین در غیر روایه الاصول آنکه لا یکره - قول مشطرفه قطع نظر از آنکه صاحب اسباب
 از آن اعتبار انما قول حاصل مرام صاحب غایه الکلام آنکه جواز اجتماع مردم بر و زعفرنه
 برای شرف روز عرفه کسوخ است همان دلیل که ابو صیفه آورده که لبس بشی و انما هو
 در حدیث آنکه اساس حکما فی الکافی - و تفریع من ضابطه جاز بر قول اینصنف که دیگران کرده اند

است صحیح نیست و بمقابل تصدیقات علمای مذاهبنی که دلیل به دلائل شرعییه است اگر فتوای کسی
در رساله شرعیه ای منقول باشد بجای نیز و قول مشایخ طرفه آنکه صاحب مجالس خود تقسیم بدو یک
نمی نماید آنرا قول اول مصنفی که تمته بعض حقوق اسلامی است ثواب بر آن موعود و وعاد تنگ
چنین است حکم عبادت و از فعل بدعت و در آن عصیان و ضلال باشد - دوم عصیان و ضلال
نبودن فعل بدعت و در آن ممکن است که تنقیه باشد نزد او به عدم اعتقاد آن سنت فاعلین
مصنفی به بحث عنها اعتقاد سنیت آن دارند و معاینه است بلکه واجب به آن نمایند و مراد صاحب
مجالس آنچون بر شریعت این مصنفی دلیل یافته بیشتر و بنوع فاعلین حدیث مصنفی عند الملائک
و دلیل آن در فی الواقع این حدیث سالت از آن دلیل بر آن قانم نشد و مال و دلیل علیه فیه بر دو
و افعال صحابه کرام و اگر عظام عباد و نباشد یا عادی غایب باشد دلیل نباشد - و تطویل بیان
بکمال جالت لبوی صاحب مجالس که مدوح صاحب کشف الظنون و غیره هستند بنوی
به مذبحان وی است نامهمی و سخاست است و در افعال فرسولیت و طعاست قول ضرر
قطع نظر از نیکی صاحب اسباب کرمات الملاق لبس لبی بر مبلع و مذوب نوشته اخیر
اقول حاصل کلام صاحب غایه الکلام آنکه اگر بعضی - یا بحث مصداق لب لبی قابل شد
نکین قول ایشان بر دو است به شهادت قول ابن همام در فتح القادیر که - ظاهر مثل ذاللفظ
از ظاهر الاعتساب - و تائید سیکند از اطلاق لب لبی بر کبر و جانی و جانی صغیر که از
اصول است الملاق لب لبی بر تعریف آورد و از نهاییست تفاوت که در روایت اصول است
تعریف است - و همچنین در بسیاری از متون اطلاق لب لبی بر تعریف است و صحیح
تعریف کرمات است - فی رد المحتار و حاصل ان الصمیم الکرمه کما فی الدرر بل فی البحر ان
ظاهر مافی غایه البیان انها نجر مینه و فی النهر ان عبارت من لفظه ترجم الکرمه مشدود و غره - و در شرح
نیه نوشته و قبل بکوه و هو الظاهر - و عینی در شرح کثر نوشته و الظاهر انه مکروه - و نیز
عینی در شرح کثر روایت عدم کرمات را بمقابل لب لبی آورده حیث قال - و لب لبی
و فی البحر و محقق غیر روا - الاصول انه لا یکره - قوله فی قطع نظر از آنکه صاحب اسباب
از در مختار - اقول حاصل مرام صاحب غایه الکلام آنکه جواز اجتماع مردم بر ذکر عرفه
برای شرف روز عرفه کسوخ است بهمان دلیل که ابو صفیه آورده که لب لبی و انما هو
در آنست که اساس حکما فی الکافی - و تفریع من ضمه جاز بر قول یحیی که دیگران کرده اند

است موقوف بر تقدیر صاحب و محتمل نیست و نه واجب است به اختیار خصوم اشرار قول مستدل و اولا صاحب
 رساله بطلب صاحب اشباع نرسیده آخر اقول مثالی که استدلال به آنست مناقشه آن
 مناقشه در دلیل است - و شرح کلام صاحب بدایه از عنایه منقول که - فیه اشاره الی ان
 لا یکبر بعد الوتر و صلوة الیوم و النافلة - و این صریح منیع است و بطلب عبارت سراج و باج
 همچنین باید فهمید - و در صاتیج اخروی شرح مقدمه غزنوی سطور است التکبیر الی
 تکبیر تشریق مفرد و عقیب الصلوات المفردة من دون السنن و النوافل و الوتر و صلوة
 العید، الی عقیب صلوة العید و بالاجماع - و در مضمرات مرقوم است سئل الفقیه ابوالمیث
 من التکبیر ماخر بعد صلوة العید یوم اخر قال علی قول اصحابنا غیر سنون و لکن الناس اختلفوا
 التکبیر بعد صلوة العید فایا من ذلك لما روى عن ابن عمر انه قال یکبیر الامام و یرکعتی العید
 و لان الناس اختلفوا ما رادوا المسلمون سنا فخر عند الحسن - و الفتوی علی انهم یتمون
 قال الحجة بلیغ منهم الشيخ الامام الاجل حسام الدین - و الشيخ الامام الزاهد الصغیر - و الفاضل
 الامام ابو بکر بن محمد الزنجیری - و غیرهم حق صلوة اجماعه فی ایام التشریق و غیره العوام
 التکبیر صلوة ۴ بعد فاکر الناس فعا به اعلی الی بلخ فکوا التکبیر سنة مکرر و بعد و من تبعه
 فشرکوا و غیر سنون فی صلوة العید فکله و لکن کان ذلك من العوام قول مستدل این الزام به صاحب
 اشباع کلام تمام نمیتواند شد آخر اقول اتمام الزام ظاهر است زیرا که چون مسلم که در ذکر
 بعض اقوال غزالی نزد صاحب اشباع قایل قبول نیست هیچ شاعنت بدحال خصوم می
 از عدم قبول قول وی عاند نگردد - و استناد به شامی و غیره برای الزام بها بیاید است
 و بس و بر مجرد قول کسی از ایشان کیف ما اتفق اعتماد نیست قول مستدل چون قول این شیخ
 مستند به سند حدیث آخر اقول استناد بحدیث و چیزی بدون ثبوت آن از ان حدیث چه
 مفید بود و در هیچ کسند چه میزد و در موافقت قول این شیخ به تحقیقات مجهول و مردود و هنوز
 ثابت نیست چه جای آنکه کلام است و میزد و بدون مخالفت مجهول باقی کسی الزام است
 این جمل مضل الزام مدو و در انکه اسلام نتوان شد تا خصومت با و و سوء شیطان باشد
 چنانکه مرقوم این قرن شیطان است قول مستدل اولاکه آوردن این عبارت منقول آخر اقول
 ایراد عبارت منقول - و در مقام کفایت و آن ظاهر است و اما لا تقریر نموده شد ثبت و فصول الفتن
 جزئیات این بوالفضول چه باشد و آنچه و افص آورد و باشد از او شش نه مقصد فاسد

مرد و امضای بلکه مقصدی که چه محذور دارد - و قول منسوب بودن کتاب نخول بسوی غزالی با شکیبای
 از تحریر مجهول بعضی مؤرخین بنا بر تقلید صاحب نشتی الکلام که گفته منخول تصنیف محمود غزالی محض است
 و خود امام غزالی از انکار سیف برآید و غلط گفته ناشی از جعل ابن العزول است ندانسته که در تاریخ
 ابن بططکان - و تاریخ بیهقی - و طبقات ابن جاعه - و شرح سنه اجماع - مانند شرح استوی
 و شرح عبری - و شرح جمع الجوامع - مانند شرح محلی - و شرح شوشینی - و تفسیر شرح
 بحریر - و فتح المغیث زین الدین عراقی - و کفایه المطلق تاج الدین الدبان بیهقی - و در
 علی بن ابله علی الارض سیوطی - و در رساله امام الحرمین علی قاری و غیره مصرح که منخول تصنیف
 ابی جاد غزالی است و در منخول رو بر معتز را با موجود است و لطف آنکه محمود غزالی نیز بهمنی نبود
 چنانچه از رساله او که در بیان بقاء و سه فوق است معروف است و نیز در بعضی مطبوعات شده و ظاهر
 و در احیاء العلوم مرقوم است - قد حکى ان ابا یوسف کان یحب ما یروى عنه فی اخر الاحوال یسویب
 ما یالاسطاط الزکوة فحکى ذلک لا یحییفه حال ذلک سن فقه و صدق فان ذلک سن فقه الدنا
 و الذلک منسوبة فی الاخر و اعظم من کل حیاتیة و مثل هذا العلم هو انصار قوله صرا، اجتماع برامیج مجالس
 از کما شریفه و قیام برامی اشاعت عظمت و محبت اخرا قول شک نیست در یکجا اجتماع متعارف
 به نیست مولا و همچنین قیام وقت ذکر وضع بدعتی است لا اصل لها و هر یک عتقا عثمان آن از اصول
 شرعی ثابت نبود مذموم و ممنوع باشد بدلیل من احداث فی امرنا هذا لیس من فهور - و من عمل
 علایس علیه امرنا فهور - و ایا کم و محدثات الامور کل می باشد بدعت و کل بدعت ضلالت قوله صرا،
 عجب بد خود عبارت بدایه نقل میکند اخرا قول بحث آنست که صاحب اشباع نوشته که صاحب بدایه
 قوارث اهل حرمین را در جواز اذان قبل از وقت فجر محبت گرفته و صاحب بدایه درین جزو زوارش
 را محبت نگرفته است بلکه قول ابی یوسف و شافعی را درین جواز باحتجاج از قوارث اهل حرمین نقل کرده
 و نموده است که محبت بر همه یعنی ابی یوسف و شافعی و اهل حرمین حدیث است پس قولی را که صاحب
 بدایه رو کرده صاحب اشباع قول او را رد و منسوب به او نموده - باقی استدلال اجابت
 اهل حرمین در استراحت بین الترویجین مبتدا ترویج اگر فرض کرد شود که حقیقت اینست
 است استدلال است باریت صحابه بعدین که در قرب زمان ابی حنیفه در حرمین یافته معیت زند - و لا یستعملون
 ازین صرف بیان موافقت است نه استدلال حقیقت و الا خاص مادت اهل حرمین که ادای لحواف
 یا تنقل است سفر و افتخار شده و خفیه در آن مختلف بعضی از ایشان قائل بر است آن نیستند

و در احیاء العلوم

و در احیاء العلوم

فی التمهيد الفائق - اهل مكة يلقون سبعا ويصلون كعشرين اهل المدينة يصلون اربعاً - وفي المحيط -
 وانه مثل ما ربي كل نمر وبعثين تحب بمقدار شروحه عند ايجيفه وغايه عمل احمر من غير ان اهل مكة يلقون
 بين كل نمر وبعثين سبوعاً واهل المدينة يصلون بدل ذلك اربع ركعات واهل كل بلدة باختيار سجود
 او يملأون او يظهرون ساكناً - واهل الصيوان اخلاف الشانج منهم من كره ذلك وكان ابو القاسم
 الصفار واهل ابراهيم بن يوسف وخلفه وشاهداً لا يكرهون ذلك انتهى - حميد الدين بنيتاني در شرح
 به ايه نوشته سئل اهل الصيوان من نمر وبعثين اخلاف الشانج قال بعضهم كرهه وقال بعضهم لا يكرهه
 وكان ابراهيم بن يوسف يقول كل ذلك حسن - موسى بن احمد مقدسي وزير المستنقع في شرح
 ويكره التمثل بنياً - ومنصور بن يونس البهواني اخبلي در شرح زاده المستنقع نوشته - ويكره
 التمثل بنياً اي بين التراويح روى الاثر من عن ابي الدرداء انه البصر فوما يصلون بين التراويح
 فقال ما نهى الصلوة التعليل واما لك بين يدك ليس مناسب غيب عنا قوله صراً اگرچه بموجب
 مذنب عامه طائفة بدیع اخر اقول الزام به امر غیر لازم ناشی از جهل وناقصی ابن الفرسول است
 حاصل کلام صاحب غایة الکلام آنکه خصوم اهل موالید متدین سابق و حال را ارباب بدعت
 میدانند از اهل حرمین باشند یا از اهل بلاد دیگر و حاشا که علمای اهل سنت حال و سلف ما بحکم
 را ارباب بدعت انکارند و صاحب اشباع اگر متقدمین اهل حرمین را عموم و سلف صاحبین بعد از
 مبنای داخل است قوایه صحیح بعد از قفان فن احادیث مخفی نخواهد بود که رواج شرک و کفر و حیرت
 طبعین و امالی ان بلاد بر مردم تقدیم بهرگز تصویب نیست اخر اقول اول بحث در شرک و کفر و ریخا
 نیست بلکه بدعات است - دوم مراد از رواج چیست جاری شدن بلکه یا صرف وقوع
 اگر مراد شق اول است پس خصوم اهل موالید قائل به رواج شرک و کفر بلکه بدعات نیز بدیع معنی
 در حرمین شریفین نشد و اندک بین عمل مولد که در اینجا معمول است بسیاری از مردم اینجا را
 مکروه میدانند لیکن از غلبه مخالفین اقتدار بر منیع آن ندارند - و اگر مراد شق ثانی است پس
 ظاهر است که بعضی از مسلمانان بعد از حضرت مرتد گشته و تابع سبایه کذاب گردیدند و برادر
 کفر و عناد رفتند - و کشف بزودی مرقوم است - قال السمعانی و کما ان المدينة كانت تجمع
 اصحابه و مذهب الیهی فقد كانت دار المعتقدین و مجمع اعداء الدین فیهم من قال لا اله الا
 الله عند رسول الله حتی یقصدوا من قال لمن جئنا الی المدينة نخرج من الاغرمها الا اول الساردين
 علی التصافر - و قیها طعن عمر و عمر عثمان رضی الله عنه حتی قتل قال بعض اهل المدينة لبعض

اهل العراق بن عندنا خرج العلاء فقال نعم لم يبد اليكم - ابن حزم در محل نوشته - و منها ما هي سن
 والاشيا الثابتة التي جازها سطلد وما يك على اقصية المدينة من كذا قوله عليه الصلوة والسلام المدينة
 كما كتبت في حشوها تجمع طيبها وانما تقي الناس كما ينفى الكبريت الحديد ولا حجة فيه في فضلهما على مكة
 لان هذا الجوز في وقت دون وقت وفي قوم دون قوم وفي خاص لا عام - برهان ذلك انه صلعم
 لا يقول الا الحق ومن اجاز على النبي صلعم الكذب فهو كافرو قتل الله تعالى ومن اهل المدينة مردود على
 الزنا لا تعلمهم ونحن تعلمهم - وقال بعد ان المناقضين في الدرك الاسفل من النار فصيح ان
 المناقضين اثبت الخلق بلا خلاف من احد من المسلمين وكانوا بالمدينة - وكذا كتبت خرج
 على وطلحة - وابو بصيرة بن ابراهيم - وسواد - وابن سواد - عن المدينة وهم من طيب الخلق
 رضي الله عنهم بلا خلاف من سلم ناشأوا في اجزاء في اجزاء - فصيح بعنا البصرة في الاستخفاف بالنبي صلعم
 انه عليه الصلوة والسلام لم يمين بالمدينة تنفي الخبث الذي خاص من الناس وفي خاص من البر
 الا عام وقد جاز كلامنا هذا اليكم كما روينا من طريق سلم نافيتيه ببيع ناعب العزيز يعني الراوي
 عن العلامة بن عبد الرحمن عن ابيه عن ابيه ميرة ان رسول الله صلعم قال في حديث الا ان المدينة
 كما كتبت يخرج الخبث لا نعم اسانه حتى تنفي المدينة ثمرات كما تنفي الكبريت الحديد - ومن طريق
 احمد بن شعيب نا الحق بن ابراهيم هو ان راوية ناعم بن عبد الواد عن الاذاعي عن الحق بن
 عبد الله بن ابي طلحة عن النسي بن مالك ان رسول الله صلعم قال ليس بمكة الا سيطاو الله بال الله الميثاق
 ومكة على كل نقب من القاب المدينة الميثاق ما يصفين بحرسها فينزل السجدة فترهب المدينة
 بالماثلت جئات فيخرج اليه كل كافرو منافق - وهذا هو نفس قولنا وليس في هذا كلاما باقتضاه
 من لا ينقض ولا يبلل - وحسن قوله عليه الصلوة والسلام ليس من بلد الا سيطاو الله بال الله
 هو سيطاو امره ويجوش لا يمكن غير ذلك او سكان المدينة اليوم اثبت الخبث والله اعلم
 راجعون على صبيشاني ذلك فبطلت جميع هذا الخبر - ونيز ابن حزم در محل نوشته - و منها ما هو
 صلعم ان الاسلام يار الى المدينة كما انما نرا حجة الى جبر او لا ليس فيه فضلهما على مكة وانما هو خبر
 عن وقت دون وقت بلا شك - وبرهان ذلك انه صلعم لا يقول الا الحق وهي اليوم بخلاف ذلك
 فواخرنا ودا اسفاده واما الاسلام كما هو الا في غير ما نسال الله اعادتها ان فصل ما كانت عليه
 بعد صلعم - وقد جاز هذا الخبر بزيادة كما روينا من طريق سلم ناعم بن رافع باشا بن ابراهيم
 عاصم بن ابراهيم بن محمد بن زيد بن عبد الله بن محمد بن الخطاب عن ابيه عن ابيه عن ابيه عن ابيه عن ابيه

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الاسلام بدو غير با وسيعو وغربا كما بدو وهوبيا زما بين المسلمين كما نازحوا
الى حجر باقعي فذا ان الايمان يارب بين مسجد مكة ومسجد المدينة - ودر شرح حديث تنفي الناس كماله
الخير حيث الحديده - ابن عبد البر استند كار نوشته اند انما كان في الحيوة النبوية فحيث طهر
يخرج من المدينة فعبه عن جوار وفيها الامن لا خوفه واما بعد فقد خرج منها احبها لفضله والابرار
وقاضي عياض وشرح صحيح مسلم نوشته اند انما هذا المختص بزمه صلعم لانه لم يكن يصير على الهجرة
والمقام معه الذين ثبت ايمانهم واما المنافقون وجباة الاعراب فلا يصبرون على شدة المدينة ولا يحسن
الاجرة في ذلك كما قال الاعرابي الذي اساءه الوفاك اكلني بيعتي - شيخ عبد الحق دهلوي در ترجمه
شكوه به شرح حديث ان الشيطان قد ايس من ان يعبد المصلون في جزيرة العرب نوشته
توريشي گفته اند معني عبادت شيطان كفر وارتداد است و مراد بصلين مومنان كه نماز را بر ما
سيد اند - بعد از ان اشكال آورده كه بعضي از مومنان بعد از آنحضرت صلعم مرتد شدند و تابع
مسلك ابداب شدند و برادران و عبادت سير رفتند - جواب داده اند كه آنحضرت نفرموده كه اينان كه
نورزند بلكه جزو اهل نماز شدند از ان جهت آنچه در يافت از شوكت و عزت و اجتماع كبر
مومنان وليكن با وجود نماز مي دي و واقع شد پس تما في بيان اين حديث وان قصد بنا
اين مقصود و آنحضرت اخبار است از انكه دولت و شوكت اسلام ببال رسا كه شيطان نماز
گردد كه بعد از و مي ارزد است واقع نشود نه عدم وقوع ارتداد قطعا - و اين تقرير خالي از
لعمري نيست بظاهر و متبادر از نماز شدن عدم وقوع است و كفايت است از ان -
و طبعي گفته اند مراد بصلين مومنان اند و مراد به عبادت شيطان عبادت صنم و اگر چه
معياب مسلميه و مانع بين ركوة بزرگوارتداد و فتنه رفتند اما عبادت صنم نكروند انهي -
و ممكن است كه گفته شود معني حديث اخبار است بعدم تبديل دين و انهدام قاعده اسلام
و عدم بلكت كفر و شرك برب سبيل استمرار و دوام چنانكه قبل از بعثت بود و اين منافاة
ندارد بارتداد كسي كه مرتد گشت بلكه اگر عبادت صنم كنند نيز منافاة ندارد - و آنچه از
مرقاة آورده فخر مقصود خصوم اهل مواليه نيست كه عدم نمودن دين بسوي حجاز وقت ظهور فتنه
و استيلاي كفار مري ديگر است و رواج بدعات بلكه كفر و شرك ميش از انوقت اگر ديگر
و نيز در مرقاة است - و المعنى ان الدين في اخر الزمان عند ظهور الفتن يعود الى الحجاز كما عا
منه - و نيز در مرقاة به شرح حديث ان الايمان ليا ر الى المدينة مرقوم است -

المراد ان اهل الايمان ينفرون بايمانهم الى المدينة وقائه بها عليه اولانها وطنة الذي ظهر قومي بها
 واما اخبار عن اخر الزمان حين يعل الاسلام وقيل بذاتي رمن النبي صلى الله عليه وسلم لاجتماع الصحابة في
 ذلك الزمان فيها او المدا بالمدينة جميع الشام فانه من الشام نحت بالذکر شهرها وقيل المراد
 المدينة وجوانبها وحواليها لتيسر فيوافق رواية الحجاز وهذا الظاهر - وعلى بن احمد وبرايج منير
 شرح جامع صغير نوشته - قال القزطبي فيه بنية على صحة مذنب اهل المدينة وسلاستهم من المبلغ
 وان عليهم حجة کما رواد مالک - وهذا ان سلم احسن بعصر النبي صلى الله عليه وسلم واطفا را الراشدين واما
 بعد ظهور الفتن وانشاء الصحابة في البلاد ولا سيما في اواخر الامة الثانية وبلغ جرافها بالمشاهدة
 بخلاف ذلك - شيخ دهلوی در ترجمه مشکوة به شرح وبعثت الدين من الحجاز نوشته -
 وبراين پناه وبعيد دين از اهل حجاز وبيگيرد او را ملجا ووسکن وبار مسکود ونبوي دي وفتکه
 ظاهر شود فتن وستمولی کردند اهل کفر وفساد را در اخر زمان وقت خروج وصال چاکر گذشت -
 قوله منك از تسلط ظلمي نجديه بر خرمين حسين بودن ان شباهين از ائمه عظام حرمين و علمای
 کرام بلدين مقدسين چگونه ثابت گردید و انما اقول اول صاحب غايه الکلام نگفته که از تسلط
 ظلمي نجديه بودن ایشان از ائمه عظام حرمين و علمای کرام بلدين مقدسين ثابت گردید و بلکه
 مقصودش آنکه چاکر از تسلط ایشان در حرمين و اتباع اکثر اهل دين ایشان را انتفاع
 اهل سنت جماعت و باقی نماندن نام و نشان دين اسلام از همه عالم در آنوقت بزعم لها بيه
 لازم نمی آید چنين را ابتلاي اکثر اهل حرمين به بدعات و معاصي انتفای اهل سنت جماعت
 و باقی نماندن نام و نشان دين اسلام از همه عالم در آنوقت لازم نمی آید - دوم گفتن نيوم
 که چاکر از تسلط نجديه بودن علمای ایشان از ائمه عظام حرمين و علمای کرام بلدين مقدسين
 بزعم لها بيه لازم نمی آید چنين از تسلط اهل بدعات و معاصي و علمای ایشان بودن ایشان علمای
 ایشان از ائمه عظام حرمين و علمای کرام بلدين مقدسين لازم نمی آید - باقی قول شامي علام
 ایشان غلط است و مردود ناشی از تعصب بدعت چاکر بر ما برين و فاعل نجديه و واقفین
 عقائد ایشان پوشيده نیست که نسبت بين اعتقاد به ایشان افتراي محبت است و اعتقاد
 به شامي که اهل مذہب لها بيه است و مردود بشيوخ ایشان صرف برانی الزام لها بيه
 است و پس قوله منك برکا بیکه در باب متون مشهوره انما اقول چون انتخاب تلفظ نیست
 نه از کتاب و سنت ثابت است و نه از ائمه اربعه مشغول به نقل صحیح پس ذیل به انتخاب

آن از دیگران بجوی نیز و لهذا محققین مانند شیخ نعمی الدین و عماد الدین ابن اثیر و ابن قیم
 و ابن همام و غیرهم با یک بعضی از مستندین و معتدین طحطیه و فراسه مانند شیخ علی قاری و صاحب
 مواهب الطیفة تنصدمی روان گردید و اندک فی مجمع الروایات السلفیة بالنیة کبریة البعض
 الان عمر رضی الله عنہ من قضا و احب بعض لما فیہ من تحقیق عمل القلب قطع الوسوسة -
 و فی منع الغفار - و ظاهر ما فی فتح القدر اخباری رانہ بدعت فانه قال قال بعض الحفاظ لم یثبت
 عن رسول الله صلعم من طریق صحیح و لا ضعیف انه کان یقول عند الافتتاح اصل کذا و لا غرض
 من الصلوة و التائبین بل السند ان صلعم کان اذا قام الی الصلوة کبر و بدعت اتمی و
 راوی فی شرح النیة انه لم یقل عن الائمة الاربعه ایضا - و فی المدخل لابن الحاج - و اختلف
 فی النطق باللسان بل بوجهه او کمال - فقال بعضهم هو کمال الیة فی النیة فی محله و
 هو القلب لیس بها لسان و ذاک زیادة کمال فی الملم بحجها - و قال بعضهم ان النطق
 باللسان کما و یجوز ذاک بوجهین - احدهما - انه قد یكون صاحب بذ النقول یرى ان النطق
 بها بدعت و لیس فی کتاب الاستسنة - و یجوز - ان یتكون ذلک لما یختص به اذا نطق
 بها لسانه قد یسبغ عنها القلب و اذا کان ذلک کذلک فیتصل صلوة لانه اتفق بالنیة فی غیر محله
 قوله مکة صاحب رساله العجب مرد و لا و راست اخ اقول از نقل عبارت قسطنطینی مقصود
 آنست که جماعتی از علمای بدعت بودن تلفظ بالنیة قائل است و تصدی رد قول قائلین
 استحباب پس استقرار اصحاب او بر استحباب نطق که مردود است چه مضمیر مقصود و در
 گذشتن عبارت مظهره این استقرار چه مخدور - قوله مکة در کلام نقول عمایه مست اخ -
 اقول مختار صاحب رساله استحسان عثمانیت بلکه میگوید که استحسان عثمان نزد اهل استحسان بنا
 اثر این عمر است لیکن نزد اهل تحقیق اثر ابن عمر بصحت نمیرسد و بغرض صحت ممکن است خطا
 در اجتهاد و رای ابن عمر و حضرت شیخ در سلسله رفیع سبایه بخیاال اضطراب در احادیث
 اشاره خطا کرده لیکن اتخطا نزد اهل حق موجب الخطا رتبه شیخ نتوان شد قوله مکة در
 مشکوة شریف بر ذایت صحیح مسلم اخ اقول اول در بخدیث ذکر کلم طیب نیست که محل بحث است
 دوم خود ابن الفریدان از اشعة اللغات آورده که - بعضی علما گفته اند بلند خواندن آن حضرت
 برای طحیم استحباب بود - و نویسی در شرح مذهب گفته که افضل آنرا است در بن و عا و
 آن خوانده بود و یا منقره لکن اگر آن را از اشیای طاهره آن بهترین محل گردیده است

مشكوة فو شدة قول اربعوا على نفسك اى ارفعوا بها حال الرفع على نفسك اى ارفعوا قليل الامور
 اى ارفعوا عن الجور وقوا عنه من الرفع اليرجل بالمكان اذا وقعت عن سيرة وقام - وورثته اى
 مرقوم است ادعوا بكم نضرنا وخفية تم نصب على احوال اى ذو نضرع وخفية - النضرع تفعل
 من النضرعة هى الارتفاع والارتفاع على الارتفاع اى ارفعوا عن الجور ولا غلبة اى ارفعوا عن سبها
 فربا اى ارفعوا عن سبها - وعن اى من بين دعوة السيرة العلانية سبها فربا اى ارفعوا عن سبها
 المحاورين ما اى ارفعوا عن سبها - وعن اى من بين دعوة السيرة العلانية سبها فربا اى ارفعوا عن سبها
 - عن الصالح فى الدعاء مكرود وبه قيل هو الاشباح فى الدعاء - وادف كبره مسندة ثالثة
 مستطراست واعلم ان الاختفاء جبرته الدعاء وتدل عليه وجود الاول ان بهد الانية فانهما تدل
 على انه امر تبارك وتعالى بالدعاء مقررنا بالاختفاء فظاهر الامر ما هو جوب فان لم يحصل الجوب فلا اقل
 من لو شدة باقوال كما بعد وانه لا يجب المعتدين والالتزام ان المراد انه لا يجب المعتدين فى ترك
 هذين الامرين المذكورين وهما النضرع والاختفاء فكل من المعنى ان من ترك النضرع والاختفاء
 فان الله لا يحب ولا يحب له عبارة عن الثواب فكان المعنى ان من ترك فى الدعاء النضرع والاختفاء
 فان الله لا يحب ولا يحب له عبارة عن الثواب فكان المعنى ان من ترك فى الدعاء النضرع والاختفاء
 لا يجب المعتدين كما تقدم به والتشديد على ترك النضرع والاختفاء فى الدعاء - وورثته اى
 مرقوم است قال ابو حنيفة رحمه الله تعالى فى النضرع وقال الشافعى اعلم انه - وارجح ابو حنيفة على صحة
 قوله بان فى قوله اربعوا اربعين وجها - احد هما انه دعاء - والثاني انه من اسما الدعاء - فاما دعاء
 وجب اختفاء دعوا بكم نضرنا وخفية - وانما من اسما من اسما الدعاء وجب اختفاء
 لقوله نعم واذكر ربك فى نفسك نضرنا وخفية - وورثته اى مرقوم است
 قال الشافعى اظهر التامين افضل وقال ابو حنيفة الاختفاء افضل لانه انما وجب اختفاء
 لقوله نعم ادعوا بكم نضرنا وخفية وانما اسما من اسما الدعاء فذلك لقوله نعم اذكر ربك
 فى نفسك نضرنا فان لم يثبت الوجوب فلا اقل من الندبة - وورثته اى مرقوم است
 ان الذكر على ثلثة مراتب احدها الجهر ورفع الصوت به وذلك مكرود واجماع الا اذا دعت اليه
 داعية واقضته فذكره خفية فليكون افضل من الاختفاء كالاذان والسابعة ونحو ذلك - وورثته اى
 مستطراست - وكل ما لا يعقل له مثل قرته لا يقضى الا بخص كالوقوف بعرفة ورمى الجمار
 والاضحية وتكبيرات التثنية فانها على صفة الجهر لم تعرف قرته الدنى به الوقت لان ان حصل فليكن

قال الله تعالى واذا ركب في فلك فخرنا وحيفة دون الجبر وقال تعالى اركب فخرنا وحيفة -
 ودر تلویح مذکور است آنچه افزونی الاول بان اقامه الفعل في الوقت انما عرفت قرينة شرعا بخلاف
 البقیاس فلا یلینا اقامه مثل هذا الفعل في وقت اخر مقامه بالقیاس كما في الجملة وکثیر التشریق
 فان اقامه محلیته مقام کعبین لیت مشروعة في غیر ذلک الوقت وکذا الجبر بالتکبیر عقیبة الصلوة في غیر
 ایام التشریق - ودر اصول شاشی مرقوم است و لوتوکل الصلوة في ایام التشریق قضایا
 في غیر ایام التشریق لا یایله لیس له التکبیر بالجبر شرعا - ودر معدن شرح اصول شاشی مرقوم است
 قوله تعالى لان الجبر بالتکبیر عدة الا في ایام مخصوصة فلا یكون له التکبیر بالجبر في تلك الايام فيسقط بغيره
 التشریق - ودر فصول شرح اصول شاشی مذکور است و انما نقول الجبر بالتکبیر عدة لانه قال بالسر
 اعدوا عوا ربکم فخرنا وحيفة الا في ایام مخصوصة فلا یكون له التکبیر بالجبر شرعا في غیر ذلک الايام فيسقط
 بقوات المثل - ودر اصول سرسی مرقوم است و لهذا من قاتله قبلات في ایام التکبیر قضایا
 بعد ایام التکبیر لم یکبر عقیبها لان الجبر بالتکبیر الصلوات غیر مشروعة للعبد في غیر ایام التکبیر بل
 منهی عنه - و ابراهیم بن حسن الکوثرانی ثم المذنی الشافعی - ورا تحاف المنیب الا واد -
 ودر رساله بعض علماء حنفیه اهل قرن تاسع - آورده و قال - جمعت الصلوة والتأبوعون کل
 ان ذکر الجبر عدة - و قال ایضا - وقد اتفق اراؤنا وفتاها حضرتنا علی ان الجبر
 بالذکر بدعة و غیر مشروع و علی من تصدی بالامر بالمعروف والنهي عن المنکر ان ینسخ ما لا یجوز
 الضلال المضلین من هذا الصنيع - و ایضا فیها - و افوا بذلك و جمعون و یفان من
 سمرقند - و بخارا - و روشن - و قرغانة - و ترکستان - و خوارزم - و خراسان
 و کش - و سلف - و ترمذ - و صغندار - و غیرا - و ایضا فیها - قال صاحب الیادیه
 وید و تکبیرات التشریق بعد صلوة العصر من یوم عرفه و یحکم تحبیب العصر من یوم آخره
 ایحقیقه و قال یحکم تحبیب العصر من اخر ایام التشریق و انک لما تخافه من الصلوة فانها
 بقول علی اخذ بالاکثر اذ هو الاصل فی العبادات و اخذ بالحق قول ابن مسعود اخذ بالاقل
 لان الجبر بالتکبیر بدعة انتهى - لان السنة فيه انما فیه و انما خطا علی ما ورد به النص من قد جاز
 الجبر فيه الا بقدر ما ورد به الشرع یحیی و ذلک بما قلنا و فی الزیادة شک یسقی علی الاصل
 و ایضا فیها - و ذکر لی القائل ان الجبر بالتکبیر بدعة و الاخذ بالاقل اولى و قد یستدل
 علی کراهة الذکر جبراً من حیث ان تکبیر التشریق واجب مع هذا اخذ بالاقلا خذراعن بدعة جبر فقیه

غير الواجب اولى وكرامة مخصوص عليها في فتاوى قاضيان وغيره وذكر في واقعات السمرقندي
 صاحب المحيط قبح ان قيل لابن سود ان قوما اجمعوا في سب بطلان وعلو علي النبي ويرفعون
 الاصوات في سب النبي بن سود وقال ما عهدنا على عهد رسول الله صلوات الله عليه وبارك في الامت بين
 قنازال في ذكر ذلك حتى اخرجهم عن المسجد - وايضا فيها - وفي الملتقط فذكر سب الائمة السبع
 في اوائل كتاب السير باب رفع الصوت ان صاحب رسول الله كانوا يكلمون الصوت
 عند اجتماعهم فقال والذكر اخره البيهقي في سننه - وايضا فيها - وفي ملتقى البحار ولا يخفى
 في طريق القطر كبرية في قوله يا خير - دور كفاية طائفة بداية مرقوم است - ثم ابو حنيفة
 اخذ بقول ابن سود في التحم اخذ بالاقول لان الجبر بالتكبير بدعة والاطف في الاقل فيجوز فيها
 في الدنيا والاكثر تخالف فيه فلا يثبت سجوازه وكون الجبر بالتكبير بدعة يستحق والاختصاص
 اولى وقال الله تعالى واذكر ربك في نفسك تضرعا وخيفة وولع الجبر - وراسي النبي صلوات الله عليه
 اصواتهم عند الدعاء فقال انهم من دعواهم ولا تأمنا - ودرج رائق مذكور است - فالحاصل ان
 الجبر بالتكبير بدعة في كل وقت الا في المواضع الستة وصرح قاضيان في فتاواه بذكر
 المذكور او شبهه على ذلك صاحب الصغرى وفي الفتاوى العلامة وتمنع الصوفية من رفع الصوت
 والصفى وصرح بحرمة الصغرى في شرح التتمية وشرح على من قيل مدعيان من الصوفية -
 ودر نصاب الاحتساب سطور است - اذ اكرهوا بعد الصلوة على اثر الصلوة يكبره وانه بدعة
 يعني سوي آخر وايام التشريف في دور فتاوى طائفة مرقوم است - ويكره
 رفع الصوت بالذكر فان اراد ان يذكر الله تعالى في نفسه بعد دعائه ان
 لا يجب المعتد به اى الجاهل بالذكر ودر خانة سطور است ويكره رفع الصوت
 بالاداء اذ اراد ان يذكر الله تعالى يذكر الله في نفسه - ابن جهم وفتح القدير نوشته فقال
 ابو حنيفة رفع الصوت بالذكر بدعة يخالف الامر في قوله تعالى واذكر ربك في نفسك
 تضرعا وخيفة وولع الجبر من القول - وحلي وشرح كبيره نوشته - لا يخفى ان
 رفع الصوت بالذكر بدعة يخالف الامر في قوله تعالى واذكر ربك في نفسك تضرعا وخيفة وولع الجبر
 الا ما خص بالايجاع - والجواب عما استدل به الاية فانها تحمل ان يراد بها التكبير في
 الصلوة او يراد بها نفس الصلوة والتكبير في التكبير على انها لا ولا فيها على الجبر -
 واما الحديث فانه ضعيف بسوى بن محمد بن عطاء بن طاهر القدسي ثم ليس الاصح فيه الصواب بل على

انه كان يجهر به - وابن اسير الحاج در شرح سنه آورده - وفي البدائع واصلح قولها لان احتمال
كونها (اي كون التسمية) من السورة منقطع باجماع السلف وفي انها ليست من الفاتحة لاجماع
بقية الاجتهاد فوجب العمل به في حق القراءة احتياطاً لكن لا يعتبر هذا الاحتمال في حق الجهر لان المخافة
اصل في الاذكار والجهر بها بدعة في الاصل فاذا احتمل انها ذكر في هذه الاحوال وحل انها من الفاتحة
كانت المخافة ابعد عن البدعة وكانت اشد - وورج النفا شرح تنوير الابصار مسطور است
فما يكبر يوم الفطر قبل صلاة العيد لاجراء الاسرار ولا فرق بين التكبير في البيت او في الطريق او
في الصلوة قبل الصلوة كما افاده اطلاق الكثر لكن في بعض مشروح الهداية المراد من معنى التكبير
بصفة الجهر لان التكبير خير موضوع لاختلاف في جوارده بصفة الاحتفاء انتهى وفي الخلاصة ما يخالفه
قال ولا يكبر يوم الفطر وعن ما يكبر ونجيت وهو احدى الروايتين عن ابن جنيته الصحيح انه لا يكبر في
عيد الفطر انتهى - فاذا ان اختلف في اصله لافي صفة ان الاتفاق على عدم الجهر به -
وابن الحاج در مدخل در منع ذكره تفصيلي وبسطي نموده واز ابن ابي جبره نقل نموده كه دي
يكلفتم - ان بطانة ذلك الوقت بالنوم افضل من الذكر جهرا الخان الذكر جهرا سالما من
الساكنات المحذورة المتوقعة فيه فلن دخلت من الساكنات فهو احسن من العياذ بالان
احسن - ونيز ابن الحاج در مدخل نوشته - فان قيل قيل في ذلك احوال يتبدل على جواز
الذكر والقراءة جهرا وجماعة - فاجاب ان الاحاديث الواردة في ذلك تحكيها للمؤمنين وجاز فعل
السلف باحد ما فلا شك انه المرجوع اليه واما ما رواه عبد الله بن الزبير رضي الله عنه قال كان رسول الله
صلى الله عليه وسلم من صلواته يقول بصوته الاصل لا اله الا الله وحده لا شريك له لا اله الا الله وحده لا شريك له
وهو على كل شيء قدير لا حول ولا قوة الا بالله ولا نعبد الا اياه لا نعبد الا الفاضل ولا الشاكر احسن
الجميل لا اله الا الله المخلصين له الدين واوكره الكافرون واما ما رواه البخاري عن ابن عباس رضي
ان رفع الصوت بالاذكار ينصرف الناس من المكتوبة كان على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم - فاجاب
من وجهين - احدهما - ما ذكره الابايم الشافعي في الامم حيث قال واختار الامام والمأمون ان
يذكر الله بعد الانصراف من الصلوة تحقيقاً للذكر الا ان يكون اما يحجب ان يعلم منه
فيجهر حتى يرى انه قد تعلم منه ثم ليسر فان الله اعمد يقول ولا تجهر بصلواتك ولا تخافت بها والله اعلم
بالدهاء لا تجهر ترفع ولا تخافت حتى لا تسمع نفسك واهب ما روى ابن الزبير عن عمار بن عبد الله
وما روى عن ابن عباس بن كعب ورواه انا جبر طليبا ليعلم الناس منه وذلك ان عامته

الروایات التي كتبها مع هذا وغيره ليس يذكر فيها بعد تسليم تسليم ولا كبيرة ولا ذكر بعد صلوة
 بما وصفت و يذكر القرائة بلا ذكر وق ذكرت ام سلمة رضي الله عنها ولم تذكر جبر او احزاب انه لم يكتف الا ان يذكر
 ذكره غيره - فان قال قائل ما مثل اقلت مثل انه صلى على النبي يكون قيامه وركوعه عليه وحقه
 يسبي على الارض او اكثر عمره لم يحصل عليه ولا في مرامي احب ان يعلم من لم يكن يراه ممن بعد عنه
 كيف القيام والركوع والرفق عليهم ان في ذلك كله سنة او كلامه يلقطه - فهذا الامام الثاني
 حل ذلك على سبيل التعليم فان حصل التعليم اسك وهذا بخلاف ما يعبد اليوم من القراء والذكر
 جبر او جماعة فانهم لا يريدون التعليم بل الثواب - وواجب الثاني ما ذكره الشيخ الامام ابو الحسن
 ابن بطال - في شرح صحيح البخاري لما ان تكلم على حديث ابن عباس فقال تحمّل ان يكون اراهم
 المجاهد بن فاكين كذا - فهو الى الان عليه العمل به وان المجاهد بن اذ صلوا الخمس مستحب لهم ان
 يكبروا جهرا فيكون اصواتهم ايسر به العاد قال فان لم يحل عليه ان يقرأ فبالاجماع قال
 لانه لا يعلم احد من العلماء يقول به والاجماع لا يحجج عليه او - ودر مقامات من علم به مرقوم است
 که - حضرت مجد و حجت الله عليه بفرمان که در میان طرق صوفیه اختیار کردن طریقه عارفانند
 اولی واسب است چه این بزرگواران التزام متابعت سنت نموده اند و اجتناب از بدعت
 فرموده اند و لذت متابعت دارند و از احوال و روشی هیچ ندارند خورسند اند و اگر با وجود
 احوال در متابعت فتور ایشان احوال نمی پسندند از اینجا است که سماع و رقص را تجویز نکنند
 اند و احوالیکه بران مرتب شود اعتبار نموده اند بکلیه و که چه را بدو است منع از ان فرموده اند
 و ترا تیکه مرتب شود التفات به آن نموده و روزی مجلس طعام در ملازمت حضرت ایشان
 یعنی حضرت خواجه باقی بالله قدس سره حاضر بودم شیخ کمال که از مخلصان حضرت خواجه
 ما بود و وقت افشای طعام در حضور ایشان اسم الله را بلند گفت ایشانرا ناخوش آمد بیکدیگر
 توجیه این فرمودند که او را منع کنند که در مجلس طعام حاضر شود و از حضرت ایشان یعنی از حضرت
 خواجه فرستیدند ام که حضرت خواجه بوقت بنده علمای بخارا را جمع کرده بخانه حضرت امیر
 کمال برده بودند تا ایشان را از ذکر بر منع فرمایند علما بحضرت امیر گفتند که هر بدعت
 است بگفتند ایشان در جواب فرمودند که نگنم کما بر این طریقه در منع چه این همه مبالغه نمایند
 از سماع و رقص و نوا چه به گوید - هر گاه از کتاب و سنت و آثار صحابه و اقوال علما
 موسنین و فقها و غیرهم لا سیما خفیه بدعت و نامشروع بودن چه بگوید که غیر محال که جبر از

شارع منقول نیست ثابت شده اقوال مجوزین جبر و رادکار و مالائی قبول نباشد قول هر دو،
 ملازم این بهانه زبان اختلاف حضرت امام اعظم از قول اگر فرض نموده آید که قول ابن
 بهام نبودن اختلاف و رادکار و اخائه و نفس تکبیریه مضر قول خصم ابن البرسول است زیرا که
 قول صاحبین اگر بکبر باشد بنا بر استحباب جبر و رادکار و مالائیست بلکه بنا بر فعل ابن عمر است
 که محمول است بر سبب بودنش به صاحب شرع - روح الدار قطنی عن نافع منوف فاعلی ابن
 عمر انه کان اذا عدا یوم الفطر و یوم الاضحی بکبر بالتکبیر حتی یأتی المصلی ثم یکبیر حتی یأتی الامام -
 یعنی در ششج کمتر نوشته غیر کبر جبر فی الطريق بل بکبر تخفیف عن یحییة الاصل فی الشارح
 الاختلاف الا ما خصه الشارع کیوم الاضحی و قال لا یجوز به لان ابن عمر کان یرفع صوته بالتکبیر -
 لیکن استدلال فضل ابن عمر صحیح نیست - ابن بهام در فتح القدر گفته - و فصل صحابی الایضاً
 به عموم الایة القطعیة الدلالة اعنی قول تعدوا و اذکر ربک الی توردون انجبر من القول و قال
 علیه السلام خیر الذکر الخفی فکیف هو معارض بقول صحابی اخر زوی عن ابن عباس انه سمع
 الناس یمیدون فقال لقائد اکبر الامام قبل لا قال اجن الناس اذ کنتم مثل هذا الیوم مع
 البنی صلکم فما کان احدکم قبل الامام - لهذا گفته اند که قول امام صحیح و مستند علیه است -
 و در فتاوی ابراهیم شاهی مرقوم است - و صحیح قبل بکبر لانه الاصل فی الازکار
 هو الامسار و انما یصار الی التجرید لیل زائد و قد ثبت فی عبد الاحی ان کبیر فی الطريق جبر و لم
 یشرب فی عید الفطر - و در رد المحتار مذکور است - و قد ذکر الشیخ قاسم فی تصحیح التسمیة
 قول الامام - و چون دلیل بکبریه در منع جبر بودن جبر بدعت مخالف امر کتاب الهی است
 چنانچه ابن بهام آورده فقال ابو حنیفة رفع الصوت بالاکبر بدعت یخالف الامر من قولنا
 و اذکر ربک فی تفکک تضارعا و حنیفة و ان انجبر من القول - و بدعت سبیه و ضلالت
 بودن بدعت مخالف کتاب الهی نزد ابن الفرسان سلم حکم لزوم ضلالت و جبر ظاهر است
 و منقول بیهود در این خصوص از بنیاری صحابه کرام و مجتهدین عظام اگر صحیح فرض کرده
 شود و منافا فی این لزوم بنا بر قول ابو حنیفة نباشد - و قول شایخ منید باشتغای کرامت
 مالائی پذیرای نیست زیرا که کرامت بذل است به آیت و حدیث علم بدعت - و در صحیح
 غیر معتبر و قایم مرقوم است - و الی کبر فی الطريق جبر عند مالائی و لا اضحی و لا یجوز
 اندک فی الحقیقة - و عند تابعیه جبر است الاضحی و لا کبر فی الفطر اصلاً عند مالائی -

وقال أكثرنا نحن لا يكبر في الطريق في العيد من جميعا حقبة ولا يجبر هو المختار وبه نأخذ هذا الكلام
 من الضمائر - ازین روایت مستفاد است که استحباب و ریوم ضعیفی نیز اتفاق نیست
 و صحت آنست که اختلاف در تکبیر و جهر و هو است قوله صدق قول ابن همام را دیگر مستثنی
 صاحب ربنا لمعقب هم کرده اند آنرا قول اگر چه قول ابن همام موافق است ظاهر قول
 بعض علماء را چنانچه از روایات مستفاد است که ظاهر بخار و - و نیز در کافی مطهر است -
 ثم توجه الى المصلي غير مكبر في طريق المصلي وقال لا يكبر كما في الاصحى ولان الاصل
 في الذكر الاخفار لقوله عليه السلام خير الذكر الخفي وخص الاصحى بالنص وها ليس في معناه لانه
 لا يكبر عقب المكتوبات بها فلا يكبر في الطريق ايضا بخلاف الاصحى - و نیز در کافی مرقوم است
 ولان الجهر بالتكبير و رفع الايدي مخالف للخصوص والاصول فلاخذ بما انفقت عليه الا فاقبل
 و هو متيقن اولى تكين بعضی دیگر قول ابن همام را رد نموده اند - چنانچه در بحر الرق مطهر
 است - قوله غير مكبر و متقبل فبا اسی قبل صلوة العيد اما الاول فظاهر كلامه انه لا يكبر يوم الفطر
 قبل صلوة العيد لاجرا و الا سواد انه لا فرق بين التكبير في البيت او في الطريق او في المصلي
 قبل الصلوة لكن افاد بعد ذلك ان احكام الاصحى كالفطر الا انه يكبر في الطريق جهر ا فصاحني
 كلامه بنا انه لا يكبر في الطريق جهر - وفي غاية البيان المراد من نفى التكبير بالتكبير بصفة الجهر
 لان التكبير غير موضوع للاختلاف في جوازه بصفة الاختفاء انتهى - و في الخلاصة ما يخالفه قال
 ولا يكبر يوم الفطر عند جهاكبر و يخاف و هو احدي الروايتين عن ابي حنيفة - و الاصح ما ذكرنا
 انه لا يكبر في عيد الفطر انتهى فافاد ان الاختلاف في اصله لا في صفة و الاتفاق على عدم الجهر
 و رد شروح القابريه بان لا شيء اذ لا يمنع من ذكر الله سبحانه سائر الالفاظ في شئ من الاوقات
 بل من العامة على وجه البهية فقال ابو حنيفة رفع الصوت بالذكر بدنه يخالف الامم من قوله
 قل و اذكر ربك في نفسك تضرعا و خيفة و دون الجهر فقيصر على مورد الشرع و قد ورد في
 الاصحى و هو قوله قل و اذكر الله في ايام معدودات حاد في التفسير المراد بالتكبير في هذه الايام
 انتهى - و هو مرد و لان صاحب الخلاصة اعلم بالاختلاف منه و لان ذكر الله اذا قصد به
 التخصيص بوقت و وقت او شئ دون شئ لم يكن مشروعا لم يرعاه شرع
 لانه خلاف الشرع و كلامهم انما هو اذ خص يوم الفطر بالتكبير و لهذا قال في غاية البيان
 في باب الجهر و ذكر المستحبة قوله لا يكبر في طريق المصلي عند ابي حنيفة اسی حكاه المصنف لانه لو كبر

بوده ذکر الله تعالى يجوز و مستحب استهی - باقی قول بحر العلوم مردود است - اما قوله ذکر الله غموض
 و مستدوب فی کل وقت جبراد فخر الممنوع لانه لا دلیل علی العموم - و اما استدلال من ذکر الله
 فی نفسه الحدیث ففاسد من وجهین - الاول انه لا عموم للذكر فی من ذکر فی فی ملازم محتمل
 بسلوقة الجماعة و المحمودة العبدین و الاذان و الاقامة و تدريس العلوم و القرآن و تلبیة الحاج
 فان الذكر شملها - فی رد المحتار و قد شبه الامام الغزالی ذکر الانسان وحده و ذکر الجماعة
 باذان المنفرد و اذان الجماعة - و الثاني لا ذکر لغيره فی الحدیث محتمل ان یکون المراد بالذكر
 فی نفسه الذكر منفرد البصریة المقابلة للذكر فی الملازم - و اما قوله يجوز ان یکون دون بمعنى
 عند غیر نفسیر بالای مخالف لما قاله المفسرون و الفقهاء - قوله ص لا و اما نقول ابن همام
 اخ اقول ذکر قول ابن همام برای اثبات بدعت بودن چهار است از قول او و ان متانی
 نیست مرید هیچ یکی را از مدعیات صاحب رساله - و اما قول او لا یمنع من ذکر الله بآیه الا
 لفاظ فی شئی من الاوقات پس نیست استناد به ان بحیث مردود بودش کما فصل
 صاحب البحر قوله ص ۱، همان صاحب در مختار در همان مسئله در متنی گفته اخ اقول
 انچه صاحب در مختار در دشتی آورده قول صاحب ملتقی است نه قول خود صاحب در مختار
 شیخ قان - و اختلاف فی الافضلیة اما الکراهیة منتفیة قال المصنف استهی - ابن الفرسول
 قال المصنف راوشجان فرموده تلم بناید که این قول قول خود صاحب در مختار است -
 در در مختار در باب الخطر سطور است - بل یکیز رفع الصوت بالذکر والدعاء قبل نعم
 و تمامه قبل جنایات البرزخیة - و عبارتی که صاحب رساله از در مختار آورده در در مختار
 منقول از برهان است و در برهان مرقوم است - ان رفع الصوت بالذکر بدعت لهما
 قواله تعالى و اذکر ربک فی نفسك تضرعا و خفیة دون الجهر من القول - پس توجیه نیست
 فرمودن درین قول بوجه مجرد عدم ثبوت از سنت صریح البطلان است و توجیه القول
 بما لا یضر فی قائله - و بدعت مخالف کتاب الله باقرار مخاطب نیز سبیه و ضل و مکر و به
 است قول ص ۱۰ کلام بزازیه درین باب بسیار اضطراب دارد و اخ اقول اضطراب
 کلام او فراضل مقصود نیست که ثابت است از کتاب سنت و کلام منقول غیر مضطرب است
 مفید مقصود قوله ص ۱۰ صاحب رساله را چنین تقریر نمودن که عدان از حد ثبات روا
 نبود هرگز و این بود اخ اقول بنای این کلام بر تحریف است عبارت صاحب رساله آله

عدان و محدثات بعد قرون ثلثه روا نمود - ابن الغزالی القطب بعد قرون ثلثه - راجع
 نمود و قول صدق اول کتب صحیح اکابر طائفة خبر کما سنت ثبت اخذ قول اول قول بقرین
 اکابر سیرا بن سنت ثبت از عمل آن کتب سنت ثابت میشود و اقراست و خود صاحب رساله
 در صفحه دو و بار در سیرت و مناقب قرون ثلثه نوشته - و نیز کما سیرت و خلق ایشان از
 غیر الامور و از غیر الامور که محدثات الامور اند نباشد انتهی - دوم مقصود الزام است به حدیث
 و قرون تابعین بود و زمره انکه اثری از آن در قرون ثلثه پیدا نباشد و آن تمام است -
 سیوم بعضی علما ذکر صحابه و خلفاء را در خطبه نیز از بدعات غیر محسوسه و اندلس از خصوصیه بیاورد
 نیز بن قول را اختیار نمایند چه می و در بیان ان لازم آمد - ابن حجری در شرح منہاج نوید
 آورده - و قیام ابن عبد السلام انه اثنی بان ذکر الصحابة و الخلفاء و السالطین بدعت
 غیر محسوسه - و افندی در کتاب البدع و الاحداث نوشته - و من البدع المکروهه مع
 السالطین و ذکر بدعتی قبل اسی قبل الصعود علی المنبر فی الخطبه و کذا مع الصحابه و انکره -
 و همچنین است در فتاوی ذخیره السالکین قول صدق دوم آنکه بر طبق تعابیر و ابواب میتوان گفت
 که التزام ذکر عین الخ اقول ذکر خلفای راشدین چون متواتر از عهد تابعین تا اینده است
 و منقول بودن آن از امام اربعه چه کلام باشد بلکه از صحابه کرام نیز این ذکر منقول است -
 ابن حجری در شرح منہاج نوید نوشته - و ثبت آن اباموسی و هوامیه الکوفه کان
 یدعوه قبل الصلوة فاکلم علیہ تقدیم عمرشکی الیه فاستحضر النکر فقال انما انکرت تقدیمک
 علی ابی بکر فیکلی و استخفروا الصحابه حیث یخوفونهم لایکتون علی بدعت الا اذا شهدوا
 قواعد الشرع و قد سکتوا بها اذ لم یکن الدعا بل التقدیم فقط و کان ابن عباس یقول علی
 منبر الکوفه اللهم صلح عبدک و خلیفک علی اهل الحق امیر المؤمنین - و در روایت مختار نوید
 است - علی انه ثبت ان اباموسی الاشعری و هوامیه الکوفه کان یدعوه قبل الصلوة
 فاکلم علیہ تقدیم عمرشکی الیه فاستحضر النکر فقال انما انکرت تقدیمک علی ابی بکر فیکلی و استخفروا
 و الصحابه حیث یخوفونهم لایکتون علی بدعت الا اذا شهدوا قواعد الشرع و لم یکن
 احدهم الدعا بل التقدیم فقط - پس مختار ازین شقوق شیخ اول باشد که ذکر و مدح و تحفیرات
 آنوقت از امام مستحبه دین شریک نمی شد لیکن مجتهدین عهد تابعین و بعد ایشان آن
 بدعتیست مستحب و السنه به قیاس و اجتهاد و خود بر استحباب آن اجماع کردند و قول صدق

و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب

سیوم ادعای تواتر است از اقوال چون تابعین جامع معلوم است علم با اتفاق ایشان
 مستند نیست قول ششم چهارم آنکه از اقوال سند مطابق دعوی است چه لفظ
 بالتابعین عبارت از کسان از بعد از سهو قلم ناسخ مکرر مکتوب گردیده است پس بوجه
 این سهو ظاهر سند مطابق دعوی نمیگردانند و کلام را مختل دانستن خبری است چه باشد قول ششم
 قطع نظر از عدم شهرت شرعیه البیه و خیر و اساکین از اقوال سابق ترجیح و تصویب یافته
 قول هاست که از دلیل قوت دارد و قائلش کسی باشد و شک نیست در بکار قول صاحب
 شرعیه البیه غیر باقوی است از روی دلیل زیرا که بر محدث و باعث که دلیلی محسن برای
 آن یافته نمیشود مردود و ضلالت است بموجب حدیث من أحدث فی امرنا هذا ما لیس
 منه فهو رد - و حدیث ایام و محدثات الامور فان کل محدث با عتبه و کل بدعه ضلالة - و متعارف
 فیه همچنین است پس قول سخاو و در بدایع صاحب نه و لایق و در مختار از ان ناقل
 و العوایب ان بدعه حسنه مردود باشد - ابن الحجاج در مدخل نوشته - و سی و اسی
 الامام ان سی المذنبین عما احدثوه من ان الامام اذا خرج علی الناس فی المسی یقوم
 المودون ان اذاک و یصلون علی البنی علم بایرون فلک مرار حتمه یصل الی المنبر و یخاطب
 الصلوة علی البنی صلوا من اجل الصلوات کما تقدم - و اما علی قاری و در معراج شرح مشکو
 نوشته - فاما فی المودون بحقیق الاذان من الاعلان بالصلاة و السلام و اما
 سنه و الکلیف بدعه لان رفع الصوت فی المسی و لو بالکفر فیه کراهیه سیما فی المساجد
 لتشویث علی الطائفین المصلین المستلین - و افندی در کتاب البیوع و الحوادث نوشته
 و فیه بار اسی فی العدا و ایضا من البدع المکروهه الصلوة علی البنی صلی الله علیه و سلم
 قبل الاذان او بعده و انتهی لمخصا قول مردود از جمله است اینک بخیر تحلیف المصنف از اقوال اول
 و از تحلیف مصنف در مختلف فیه بین العلما است پس چه ضرور است که خصوم را با بیعواز آنرا تسلیم
 نمایند - و در تفصیل التجویر شرح جبریه و التوجیه مذکور است - و من البیوع المکروهه زخرفه
 المساجد و تزویق المصاحف - و افندی در کتاب البیوع و الحوادث آورده - و فیه
 اسی فی العدا و ایضا من البدع المکروهه زخرفه المساجد و تزویق المصاحف - و بلط
 در شرح معانی نوشته - و مکرر ذکر کرده امسی و تزویر المصنف - و نتیج اسلام ابن نمیه
 و مراد مستقیم آورده - ان در جهای نامست احسان از فیه المصاحف مکرر - و مردود

صحة ما یروی عن ائمة

تجويز آن از قياس و اجتهاد و مجتهدين مسلمة الاجتهاد است پس شايد كه براسى آن اصلى باشد
كه آن اصل را امام مردم ندر يافته باشم و شايد كه بنا بر عدم بدان از امور دينيه مانند پوشيدن
مباسهاى لطيفه جديده و خوردن اشديه لذيذه حادثه حكم به اباحت آن كرده باشند
قوله صرح حجة الاسلام و احيا العلوم اخ اقول انتم قوله غزالي لائق قبول نيست بوجوهيكه و مجتهد
بدعت نسوة مقدم شده - ابن احناف و در مدخل نوشته - قال شهاب سمعت مالك بن سبل
عن الشاذلي قال قال في المصنف بالجملة و غير ما من اللوان فكره ذلك قوله صرح اول منى
تخصيص بايد فهميد اخ اقول اول صاحب غايه الكلام و در مقام بحث از معنى تخصيص و تخصيص
پس فهميدن معنى آن چه وجه دارد - دوم حضرت معنى تخصيص يگردد و در اعتقاد و فهم
تعيين بقيد خصوصيت بسنن طابق كبرى و قول عدم جواز اطلاق لفظ و غلط آرسى بنوعى از تعيين تخصيص
است بچگونگى تخصيص و تخصيص بنوعى از غيرت بگذاشته و در حقى خاص يا در مكانى خاص يا در وقت
چيزى از غير ما معتقد و مساويه يا فعل خيرى در وقتى بدون انضمام فعل آن در وقت ديگر
آن مانند صوم روز جمعه بدون ضم صوم روزى ديگر كه قبل آن باشد يا بعد آن به آن
نيز منجمد انواع تعيين و تخصيص كرده است - فى الزهر الفائق - و الحق انها هى المداهمة
مطلقا كروته سوار را حتما بگيرد غيره اولاد دليل الكراية هو ايها المفضل و حجر الباقى
وفى سمع النصار - و ظاهره ان المداهمة كروته مطلقا سوار اعتقد ان الصلوة يجوز بغيرها
اولا لان دليل الكراية لم يفيض و هو ايها المفضل و حجر الباقى قوله صرح بلاعلى قارى در
شرح شامل نوشته اخ اقول بلاعلى قارى كه حديث را برين بنى حمل نمود و بنا بر قول مجوز
افراد و زجبه است به صوم و تجويز اين افراد كه از مجتهدين منقول است بدليل حديث قلما
كان يفتري يوم الجمعة - و غيره است و از تجويز افراد يوم جمعه به صوم يعنى بدون ضم صوم روز
قبل يا بعد تجويز تخصيص صوم به يوم جمعه بطريق مداهمة لازم نمى آيد و تجويز افراد نيز
مختلف فيه بين المتنفذين است كرو عامه فاعل استحباب افراد بدليل حديث مذكور و غيره شده
اند - فى الظهيرية - يكره صوم يوم السبت ويوم عاشوراء ويوم الجمعة - وفى البحر
ان صوم يوم الجمعة بالافراد مستحب عند العامة كالاشيخين و الخميس و كره الكل بعضهم - و
فى الاشياء - و يكره افراد بالعموم و افراد بليته بالقيام - وفى حاشية الامام
المجهرى قوله الظاهر من اقتضائه على الكراية اختياره و لعل وجه ذلك ما سيالى من ان

تخصيص

یوم الجمعة وصومه مکروه - لا یصح فی حاشیه الحموی قول و آخر دلیلته بالصیام حدیث ابی هریرة
 عن النبی صلعم قال لا یخصوا الیلة الجمعة بقیام من بین الیایین رواه مسلم واذ انہی - من بذو الکیة فیها
 بالمنع او فی لان التخصیص بدنة فلو صلی لیا قبل الیلة الجمعة اولیة بعد بالی نزول الکراتة بالصوم
 المکمل و شوکانی و نیل الاوطار شرح منتقى الاخبار نوشته و استدلال بان بخت الباب
 علی متن افراد یوم الجمعة بالصیام - وقد حکاه ابن المنذر - و ابن حزم عن علی - و ابی هریرة
 و یسما ن و ابی ذر قال ابن خرم لا نعلم لهم مخالفا فی الصلوة - و نقلاً ابو الطیب الطبرسی
 عن احمد - و ابن المنذر - و بعض الشافیه - و قال ابن المنذر ثبت النبی عن صوم یوم
 الجمعة کما ثبت عن صوم یوم العید و هذا یشر بانه یری تحریمه - و نیز در نیل الاوطار است
 و قال مالک و ابو حنیفة لا یکره و استدلالاً بحديث ابن مسعود الابی قال ان النبی سلم فلی ما کان
 یصوم یوم الجمعة - قال فی الفتح و لیس فیہ حجة لانه یحمل علی انه کان لا یشهد فطره و ادفع فی
 الایام الاتی کان یصومها و لا یضاه ذلک کراهة افراد و بالصوم حسبما بین الخبرین قولهم و الا
 بزلت صاحب اشباع و رین باب نمودن الخ اقول مراد قول شافعی و قول عینی و غایة الکلام
 و غیر مذکور است و ان مضید دعوی صاحب اشباع نتوان شد و قول غزالی قابل قبول نیست
 که غیر و بسیاری از علما بخلاف او گفته اند چنانکه معلوم شد از آنچه و تحقیق بدست گذشت و هر
 قول غزالی نزد بهاییه نیز مقبول نیست و صاحب رساله در سابق هرگز قائل نیست که درین
 خصوص نزاع قطعی است قوله و هرگاه یکدیگر مذہب عامی طائفه عدم فعل از صحابه کرام و خبر
 اقول سائل قیاسیه و جامعیه و حکم کتاب یا سنت و منقول از آنحضرت است چنانکه در
 غایة الکلام است پس موجب رفع و نسخ نباشد و زیادتى را که رفع و نسخ گفته اند امری دیگر
 است قوله و الا این کلامیت بیکانه از عقل الخ اقول این کلام را بیکانه از عقل
 دانستن فیه عقل است چه استدلال بعدم فعل بر منوعیت امور غیر منصوصه است که از
 اجماع و قیاس ثابت نیست پس لغویت اجماع و قیاس از ان لازم نمی آید قوله و این
 تعمیم مراده مخالف است بحقیقات البه دین اقول این تعمیم موافق است به ائمه صحابه و تابعین
 و اقوال علماء مستندین طایفه معتدین مانند - نقض از انی - و ابن حجر مکی - و علی قاری -
 و غیر جمیع آنچه اقوال ایشان در صفحه ۱۱ غایة الکلام منقول است و مبدء است کلام نظامی
 و غریب الحدیث چنانچه عبارت در صفحه ۱۱ غایة الکلام مذکور است - و کلام شیخ الاسلام

ابن تیمیّه در منهاج السنّه که عبارت از ۱۲ صفحه است کلام مکتوب است - و مختصر
 بزرگم مردود است از قول عصمت الاسلامیه بنوری در جلد الفتنه - و قول مدین بن صفی
 در شرح اربعین نووی که عبارات آن در صفحه ۱۲ غایب کلام مذکور است قوله ص ۹،
 قطع نظر از آنکه یک یک هم صاحب رساله در سابق الخ اقول آنچه در سابق نیز علم خود
 دفع نموده درین اوراق کشف حقیقت آن نموده است - و شریعت جماع برای فرست
 وکالت در هر سال بعد وفات شریف هنوز ثابت نگردیده و نزاع نیست در ثبوت اجتماع
 برای فرست و سرور و بعضی صور مخصوصه و محل نزاع اجتماع درین صورت خاصه است و
 بحد ثبوت این صورت خاصه در نفس مانده مسائل تصریح است چنانچه در مائت اجد عبارات
 مورد مدعیه قوم است - و معینا در مولود هم اختلاف است زیرا که در قرون ثلثه گذشته
 بهم باخیر است این امر معمول نبود بعد قرون ثلثه این امر حادث شد بنا برین علماء و بعد از علم
 جواز آن مختلف شده اند چنانچه تفصیل و بسط در کتاب سیرت شامی مذکور و مرقوم است و
 سن شافلی نظریه انتهی قوله ص ۹ اگر ان عمل بد نمی بود الخ اقول آنچه ماثور از قرون ثلثه
 نیست برای ترک قرون انرا و تجویز بهتدین بعد ایشان و جی باشد که بیان آن در محل
 آن توان شد قوله ص ۹ و ثانیاً برین تقدیر الخ اقول اگر یکی از علماء بر بعضی مریات از
 مجتهدی حکم به بدعت نموده باشد شاید بوجه عدم صحت اجتهاد و قیاس او درین مریی بود
 قوله ۱۹ و ثانیاً بر تقدیر صحت ایندیهب اثار یک الخ اقول اثنار بر محدثات بعد زمان حضرت
 سید الابرار و اثار بنا بر عدم ثبوت آن از قیاس و اجماع است و در اعتقاد منکرین قوله ص ۹
 الباعی حاجه و تابعین را برین تقدیر الخ اقول سحابه و تابعین را منصب حکم نمودن به بدت
 سینه بودن امور بوجود حاصل میتوان شد سیمکه آن اینکه امور مذکور و یا از انقسم بود و در آن
 قیاس را داخل نباشد یا مقیس علیه سند و ادعی بهای آن نیافتند قوله ص ۹ خامس چه
 ترجیح است که رساله این طائفه را الخ اقول اگر ابن الفرسول از نامحای رد ساینکه صاحب
 رساله قائل اجتهاد ایشانست نشان میداد و وجه ترجیح بمعرض بیان منی آمد - و سابق
 گذشت که برای استخوان محدثات منصب اجتهاد مستقل ضرورت است مانند دیگر تنبیات
 قوله ص ۹ سادس چون اعتبار اندراج الخ اقول دلیل تحریم درین امور مخصوصه نصب
 شارع محرمه بدعت است نه قیاس و اجماع پس شارع نصب کرده است که هر فردی که

و مردود است بخلاف متنازع فیه که مخصوصه نه از افراد امری مستحب است و نه فرد امری که
استجاب جمیع افراد آن از شارع منصوص قوله صریح اولاً بر تقدیر اخیر اقول چون ما متقلین
ندیم بختی درین زمان بوجوب تقلید شخصی و عدم قبول قیاس دیگران در تقلید ایشان نکنند
اعتقاد دارند و تبلی نخواهند یافت برای امر غیر ماثور از قرون ثلثه و امام خود پس امر مذکور را
بدعت سیه نخواهند دانست چه خواهند دانست قوله صریحاً خصم که بکتب فقهیه متأخرین اخیر
اقول باز گفته شد که استناد به ایشان بنا بر الزام لها به است که اقوال ایشان را کماوی
بنا بر بسامه دانسته بنا بر آنکه قول ایشان کیف ما اتفق بعماد است قوله صریحاً با وجود دیدن
اشباع اخیر اقول در قول جزری - و ملا علی قاری اگر مراد از اهل اسلام و ملوک مصر و اندلس
و عرب و آنکه علمای اعیان امثال شاد اربل و ابن دحیه اند که از مباحی نفسانی و حب دنیا
و میل به بدعات قائل این مجالس شامل آن گردیده اند فلان نصیر زیرا که ایشان ازین دو شوق
بیرون نیستند و الا قواح جزری و قاری غلط است و از پیرایه بدعتی خارج چه در زمان بسیار
از علمای سلف چون این عمل بوده اند و مستفاد از شمول بجموعی است گردیده اند پس از فعل و تجویز بعض
با وجود انکار و استکمال دیگران توارث ثابت نمیشود قوله صریحاً از اخبار بطور مثال اخیر
اقول اول زلت و خطا کسی را ائمه دین و بعضی امور قاطع مطلق است او نتوان شد
و در قائل بودن فاکهانی و این الحاح بجزو زکایم و تعظیم مشال فعل مبارک هنوز ثابت است
اما آنکه تصحیح فعل آن از صفات ایشان نگردد و قوله صریحاً ویرزی گذشته که قبل این علامه
این خارج را اخیر اقول مراد از ائمه دین در اینجا علمای دین اند عموم ما و در اینجا مجتهدین
خصوصاً حکام و الظاهر نسبت گردانیدن علمای دین عموم ما و گذاردن و یا بدین اساس
رساله اقرار است قوله صریحاً اگر مرادش عدم ثبوت بصحت باطنیه و دلیل خاص اخیر
و قول مراد مذهب است و لول خاص است از دلیل خاص یا عام مصطلح اهل اسلام و علمای دین
و لول خاص بدون دلالت دلیل خاص یا عام مصطلح اهل اسلام و آن دو چنانچه علمای دین
و تابعین و تبع تابعین و بسیاری از اکابر امور جمعه شده با وجود قول آن در معومات
بحسب زعم ابن الفرصول اول دلیل برانست پس قول علی قاری و محطای لائق استناد
نیست آری اگر مراد محطای از مخالفت عامه فعل یا فعل خاص امر خاص نبوده و از عام عام
مصطلح اهل اصل است در صحت کلام او نیز ان نیست لیکن برین تقدیر کلام او مفید

ابن النضر رسول وسفر خصم او نباش قول الشيخ عبد المجيد بن عبد الوهاب في قول اول كلام
 در الطائ احاديث است نه در حكمه وضع آن - دوم كلام در احاديث مستند و صوفيه است
 نه در جميع احاديث - سوم بين شيخ عبد الحق در ماثبت بالسنة نوشته - و ما اكثر فيها من
 الناس في الاشهر ليلة الرغائب فهي اول ليلة جمعة منه والمشاخج فيها صلوة مشهورة
 فيها بينهم والمجدون انكروا و صلوة ليلة نصف من شعبان فليست بالسنتين بل بما دعانا مجتهدان
 مذمومان والاعتقاد كراي طالب المكي لهما في قوت القلوب ولا بد كرحمة الاسلام الغزالي
 في احيا عايم الدين ولا يحدريه لما ذكر فيها فان ذلك باطل - وعلى قاري و در رساله
 موصوعات آورده - وكذا صلوة عاشوراء و صلوة الرغائب موضع بالاتفاق وكذا
 بقيه صلوات ليلة رجب و ليلة السابع والعشرين و ليلة النصف من شعبان من صلوة
 مائة ركعة في كل ركعة الاغلاص عشر مرات ولا يعتد بذكر باقي القلوب والاحياء ولا بذكر الشعاب في
 تفسيره - وابن حجر في در نفقة المحتاج شرح منهاج نووي نوشته - والصلوة المشهورة
 ليلة الرغائب ونصف شعبان بدعة فبيته و حديثها متشوع و بين ابن عبد السلام وابن القيم
 مكاتبات و افادات متناقضة فيها بينهما مع ما يتعلق بهما في كتاب مستقل سميت الايضاح
 والبيان لما جاد في ليلتي الرغائب والنصف من شعبان - وابن حجر في كتاب الايضاح
 والبيان نوشته - و اطال اعني الامام النووي في كتابه و الايضاح في ذمها و تعبيها و انكارها
 فقال هي اى صلوة الرغائب بدعة فبيته منكرة است الانكار شتما على منكرات فبيته تركها
 و غير احض عنها و الانكار على فاعلمها - وعلى ولي الامر و منعه الله منع الناس من فعلها فانه راع
 وكل راع مسئول عن رعيتيه وقد صنف العلماء كتابا في انكارها و في ذمها و سفيه فاعلمها و لا يعتد
 بكون الفاعلين بها في كثير من البلاء ان ولا يكون لها مذكرة في قوت القلوب و احيا علوم الدين
 و نحوها فانها بدعة باطلة - وقد صح مرفوعا من احدث في امرنا ما ليس منه فهو رد - وفي الصحيح كل
 بدعة ضلالة - وقد امر الله عند التنازع بالرجوع الى كتابه العزيز فقال فان تنازعتم في شئ
 فردوه الى الله و الرسول ان كنتم تؤمنون بالله - ولم يامر بالتابع الجاهلين ولا بالاعتراف
 بالاطلاق المتعلقين انتهى كلامه - و اختلف فتاوى ابن الصلاح فيها و قال في اخر عمره بها
 و انما تنازعتم في شئ فلا تمنع منها له فوالها تحت الامر الوار و لمطلق الصلوة انتهى - و رد عليه
 الامام المحمدي في الدين السبكي بان ما لم يرد فيه الاطلاق طلب الصلوة و انها خير موصوف

فلا يطلب منه بشئ مخصوص من اجل شيئا منه معيدا لبرهان او نحو ذلك وكل في قسمه المبدئية
وانما المطلوب عموم فيفعل لما فيه من العموم لا لكونه مطلوباً بخصوص انتهى - ونيز اين حجره
در كتاب الايضاح والبيان در روجو اسبى نوشته - و بذا جواب لا يحكي ولا ينفع بل
لو سكت عنه فانك لكان خيرا اذ الآثار الاسرار السليمة التي لم تشهد لها قواعد شرعية لا ينظر
اليها ولا يعول عليها و بذا كذا لان احداث هذه الهيئتين الاليتين في تلك اللذة من اجتماع
الناس للصلاة في المساجد على كيفيات مخصوصة من غير ان يرد شي من ذلك عن رسول الله
وطا عن احد من الصحابة فيه غاية الابتداء والاحداث في الدين ما لم يعرف عن ابيه
قبل فليكن رد اعلى حديث من احداث في امرنا بذا او بدينه و شرعه ما ليس تنبه فهو
عليه وبالشك ان ذلك الاجتماع على تلك الهيئتين المخصوصة احداث في الشرع ما ليس به
فيكون مردودا بالنص المذكور - شيخ الاسلام ابن تيمية در صراط مستقيم گفته - اما الزمان
فقلته انواع ويدخل فيها بعض بدع اعياد المكان والافعال احد ما يوم لم يعطه الشرع
اصلا ولم يكن له ذكر في السيف والاجرى فيه بالوجوب تعظيم مثل اول تيمس من رجب وليست تلك
الجمعة التي تسمى الرغائب فان تعظيم هذا اليوم والليلته ما احداث في الاسلام بعد اتمامه الى يومه
فيه حديث موضوع باتفاق العلماء رتبة تخصيصه صيام ذلك اليوم وفضل بذا الصلوة المبسطة
عند الجليلين لصلوة الرغائب وقد ذكر ذلك بعض المتأخرين من العلماء من الاصحاب وغيرهم
والصواب اني عليه المحققون من اهل العلم المنى عن فراد هذا اليوم بالصوم وعن بذا الصلوة
المحدثة وعن كل ما فيه تعظيم لهذا اليوم من صنع الاطعمة والظهار الزينة ونحو ذلك قوله صراه
مراد از ثبوت عدم ثبوت اگر همان ثبوت بوجه خاص الخ اقول مراد از ثبوت همان ثبوت
خاص است که شرح آن در سابق نموده شد چه دخول تحت اصل عام من عموم ابن الفرسول ثبوت
نیست كما عرف سابقا و اگر این دخول ثبوت بود پس معنی محبت حدیث ضعیف وقت دخول
ان تحت اصل عام چه باشد و اگر چه اصبا حدیث ضعیف در فضائل اعمال مجمع علیه حدیث
غیرت لیکن بسیاری از ایشان قائل آن شده اند و در بیان مراد قائلین اقوال است
اما قول حق و صواب همان که صاحب رساله از جواب الاصول و مرعاة آورده و عبادتیک
ابن الفرسول درین محل آورده بنا بر قول باطل است و ناشی از غلط - خفای در شرح
شفا فی قاضی عیاض نوشته - قال النووي فی الاذکار ذکر الفقهاء و اولی الثمن

حاشیه ضعیف و غلط است

انه يجوز استحباب العمل في الفضائل والشرعيات بالحدوث الضعيف ما لم يكن مؤثرا
 واما الاحكام كالخلاا والحرام والمعاملات فالاعمال فيها الا بالحديث الصحيح او الحسن الا ان يكون
 في احتياط في شئ من ذلك كما اذا ورد حديث ضعيف بمراتبه لبعض اليسوع والناحية فان
 يستحب التمسك به من ذلك ولكن لا يجب التمسك به - وخالف ابن العربي المالكي في ذلك
 فقال ان الحديث الضعيف لا يعمل به مطلقا - وقال السخاوي في كتابه القول بالسير
 سمعت شيخنا ابن حجر رحمه الله تعالى مرارا يقول شر اليعمال بالحديث الضعيف ثلثة -
 الاول تنفق عليه وهو ان يكون الضعيف غير شر كحديث من الفرس الكذابين المستهزين من
 المحسن غلطه - والثاني ان يكون سند الحديث يخرج بالبرهان بحيث لا يكف عن اصلاح
 والثالث ان لا يعتقد عند العمل بثبوته كالمسب الي النبي صلى الله عليه وسلم لم يقبله - ولاخير ان
 ابن عبد السلام وابن دقيق العيد - والاول نقل العلامة الاتفاق عليه - وعن احمد
 انه يعمل به اذا لم يوجد غيره - وفي رواية عنه ضعيف الحديث احب اليه من راي الجمهور
 وذكر ابن حزم الاجماع على ان مذيب الحديث ان ضعيف الحديث اولي عند من الرائي القياس
 اذا لم يوجد في الباب غيره فحصل ان في العمل - بالحديث الضعيف ثلثة مذاهب -
 العمل به مطلقا - يعمل به مطلقا - يعمل به في الفضائل الشرعية وطه - وقيل من الصالح
 جواز رواية الضعيف باحتمال صدقه في الباطن - وهل يشترط في الاحتمال ان يكون قريبا
 لا في خلاف - وظاهر كلام مسلم انه اذا لم يكن قويا لا يعتد به انتهى - وللعلماء الدواني في
 موضوعه على هذه المسئلة اشكال او رد على القوم وحاول الجواب عنه بما راودوا به
 وليس بشئ وهو انه قال اتفقوا على انه لا يعمل بالحديث الضعيف ولا يثبت به الاحكام الشرعية
 ثم انهم ذكروا انه يجوز بل يستحب العمل به في فضائل الاعمال كما في الاذكار - وفيه اشكال لان
 جواز العمل واستحبابه من الاحكام الخمسة الشرعية فاذا استحباب العمل به كان شوتا ذلك
 بالحديث الضعيف وهو ينافي ما تقدم وناقضه وحاول بعضهم التفتي عنه بان المراد انه يجوز
 رواية وهو لا يرتبط بما قالوه والذي عليه العمل عليه ان يعمل اذا وجد حديث في فضيلة
 عمل من الاعمال لا يحمل الحرمة والكرامة يجوز العمل به سبب لانه مأمون الخطر ومرجو النفع
 او هو دأر من الاباحة والاستحباب فالاصحاب العمل به رجاء للشواب فان دار بين
 الحرمة والاستحباب لا يعمل به وان دار بين الكرامة والاستحباب فليحظر بهما قوي

خطر ايراجع اليه - وان واردين الاباحة والاستحباب فهو اسهل لان المباح يصبر
 بالنية استحبابا فجاز العمل به واستحبابه شرط وطبعه احتمال الحرمة الا انه اذا لم توجد
 الحرمة فجاز العمل به ليس لاحتمال الحديث على ان الاباحة ايضا من الاحكام الخمسة -
 فالحق ان الجواز معلوم من خارج والاستحباب معلوم من القواعد الشرعية الدالة على استحباب
 الاحتياط في الدين فلم تثبت شي من الاحكام بالحديث كهي - اذ اخطت خيرا ما قد ساء في
 كلام المحقق السخاوي عرفت ان ما قاله بجلال مخالف لكلامهم برتبة وبالغ من الاتفاق
 بوجه صحيح مع كونه من الاقوال والاحتمالات التي ابدوا للنفية سوى تسويد وجه القرطاس الذي
 اوقعه في الحيرة فوجهه ان عدم ثبوت الاحكام بدقيق عليه وانه يلزم من العمل به في الفضائل
 والترغيب انه ثبت به حكم من الاحكام وكلاهما غير صحيح - اما الاول فلان من الائمة من جملة
 العمل به بشرط وقته على القياس - واما الثاني فلان ثبوت الفضائل والترغيب
 لا يلزم منه الحكم الا ترى انه لو روي حديث ضعيف في ثواب بعض الاسرار الثابت استحبابها
 بالترغيب فيه او في فضائل - بعض الصحابة رضوان الله تعالى عليهم جميعا والادراك للماتر
 لم يلزم مما ذكر ثبوت حكم أصلا ولا حاجة لتحفيض الاحكام والاعمال كما توهم للفرق الظاهر
 بين الاعمال وفضائل الاعمال وانما يلزم الصواب لان القويين في غير يد بارهاطه انه لا
 اشكال ولا خلل لاحتمال - قوله صرحه قاضي سنا الله صاحب ديسف المسائل
 اقول ويرى كاتب عقائد واصل كذا شدة اسناد به قول صاحب است - ونعم ما قيل
 الغريب يشبهت بكل حشيش - وعقائد نفسه مرقوم است - والالهام ليس من اسباب
 المعرفة لصحة الشئ اهل الحق - ودر تحرير - وتفسير - شروح آية الله
 است - فانها المتعارفة اي في الهام غير انه لا حجة عليه اي على الملهم ولا على غيره لعدم
 ما يوجب سببه اي سببه الملهم به اليه تعالى - وسبب ورجع الجوامع نوشته الالهام
 اي اليقاع مشي في السبب بل هو المصدر بخص به الله تعالى بعض صفاته ليس بحجة لعدم
 ثقة من ليس به - كما هو في بعض الصوفية في سبب شريفي ودر بطالع شريف
 مع الجوامع بشرح قوله بعض الصوفية نوشته كاسبر وروى في قوله انه حجة في حق الملهم
 دون غيره وما ليه التفاز في اول شرح العقائد وقال به ايضا بعض بحرية كونه
 كذا وله منها قوله واما الالهام موسى اي الهنا باد قول صلعم القوافر است الهام

والله اعلم بشئ يقع في القلب - ورد ذلك اهل السنة بقوله نعم فاعتبروا يا اولي الابصار
 وقوله نعم افلا ينظرون الى الايل كيف خلقت الى غير ذلك من الامر بالاستدلال ولم يفر
 بالرجوع الى القلب - اما المصمم المعصوم في خواطره كالبنی سلمه فالالهام حجة في حقه وفي حق
 غيره اذا تعلق بهم كالوحي - ودر کشف نزووی مرقوم است - علی انه ان ثبت للتفسير
 لا يكون حجة في احكام الشیخ فثبت ان كون الالهام حجة مخصوصة بالبنی سلمه - ودر تحقیق شرح
 حسامی مطبوع است - والهام غیره نیست بحجة اصلا الزوال التیقن والعصمة وعدم دلیل علی
 علی انه حجة - ملا علی قاری - در شرح حصص حصین نوشته - لا یحتمل انه صلعم با عمل بالامام
 الذی ذکره وانما هو بتقریر منه اما لوجی او اجتهاد علی القول به والا فلا احکام المناشیة و
 الاحوال الکشفیة لا اعتبار لها فی الامور الشرعیة قوله ص ۲۰۰ اول شیخ اخبر اقول کلام نیست
 در کرامات اولیا لیکلی تصدیق امور شرعیة که بدعوی سماع و لایقظ بود و موقوف بر چند امور است
 منجمله ان یکے بریقین ولایت مدعی سماع در لایقظ دوم بریقین مطابقت این حال بواقع و انهم
 در متنازع فیه موقوفه است باجملة احداث خبری در دین بدون دلیل شرعی بنا بر الهام خوب
 بمرآت از حکم احداث نباشد گوان خبر مصادم امری شرعی نباشد چه الهام محبت شرعی نیست
 کما عرف سابقا قوله ص ۲۰۱ قطع نظر از آنکه بر بزرگان دین تمیها نهادن اخبر اقول ابن ابی
 در تاریخ خود آورده - ان فی البهجة امور لا تصح و سبائغات فی شان الشیخ عبدالقادر لایقین
 الا بالربوبیة - و در همین بهجه الاسرار ضرب الاقدام یا زود قدم بسوی عراق بعد از ای
 و ورعت نماز بذر نام سید عبدالقادر جیلانی به استغناء بوی در هر قدم برای قضای
 حاجات از سید مدوح منقول است و این صلو و راصلو و غوثیة نامند حال آنکه بسیاری
 از ملها انرا کفر نوشته اند - ابن القیم در مدارج السالکین شرح منازل السائیرین نوشته
 اولک الذی علم الله ما فی قلبه بهم فاعرض عنهم و عظمهم و قل لهم فی انفسهم قولا یبلیها بآلهم ما
 بعد هم عن حقیقة الايمان و ما اجبر بهم علی افتراء المنکرات علی المشایخ النظام من نحو
 ضرب الاقدام بعد الصلوة نحو العراق و هو کفر و بالکذب دعواهم التحقیق و العرفان -
 و قاضی شهاب الدین دولت آبادی صاحب تفسیر کجی مواج - در عقید و سلام
 نوشته - و قد قرنا من قبل ان ضرب الاقدام بعد الصلوة نحو العراق کفر فانه و فای علی
 او کما ان فی جریمة عظیمة - و ابراهیم بن محمود بن خنی در دفع البطلین فتاوی علی

در کتب الاسرار ضرب الاقدام

نزد و دستخطی - محمد بن محمود الکشافی - و محمد بن طاهر البخاری - و یوسف بن محمد البسمرقندی
 و منظر بن منصور البلخی - و محمد بن فخرالدین الحلوائی - و عبد العزیز بن نجم الدین الشیرازی
 و ابراهیم بن اسمعیل النیشابوری - و علی بن محمد بن قاضی حمید الدین الناکوری - و جواب
 ما قول الله الدین رضی الله عنهم جميعین اندر آنچه جاوید ندادند خود ساخته اند و بران اصرار
 می نمایند و مستغنی میشوند و حجت سیکه مذکور همه شهرهای عظمی بنین میکنند تا نیز همین سیکه یافلان
 جلالت شایخ ستوده اند مثل ضرب اقدام نحو عراق بعد صلوة ایام و این فعل حجت شود و یانه و این
 فعل از حرمت بدر آید یانه و ایشان معتقد و رباشند یا بنیوا توجروا - بدین لفظ آورده
 که مجرد این فعل حجت نشود و این فعل از حرمت بدر نیاید و ایشان معتقد و رباشند خود
 فتاوی محکم الطالبین نیز کفر بدون این فعل مذکور است - و در نافع المرشدین مکتوب است
 ضرب اقدام نحو العراق من انواع الکفر لانه عبادة و العبادة لغیر الله کفر - و در رشیدی
 مرقوم است من اعتقد تحلیل ضرب اقدام بعد الصلوة للشیخ الجبلی فی فهو کافر و علی الامتداد
 و در مشارق شرح جمیه مذکور است و من ضرب اقدام بعد الصلوة علی زعم ان هذا یلزم
 فهو کافر و علی القوی - قوله صحت باری در غیبة الطالبین که مستند او و اکابر او است آنچه
 اقول استناد به غیبه برای الزام بهاییه است که متنفش را گویند اسی ثانی دانند
 نمود بآله من ورنه توده و در روایات غیبه بر محکم امتحان فقها و محدثین درست نمی آید
 و بی و در میزان الاعتدال من ترجمه مجاسبی نوشته - و اما المجاسبی که صدوق فی لغز
 و قد تعهوا علیه بعض تصونه و تصانیفه قال الحافظ سید بن عمر و البیرونی شهدتا ابا عبد
 و مثل عن الحارث المجاسبی و کتبه فقال السائل ایاک و بذه الکتب - بذه الکتب بدع
 و ضاملات علیک بالاشرفانک تجد فیہ باینیک - قیل له فی بذه الکتب عبرة فقال من لم
 یکن له فی کتاب العبرة فلیس له فی بذه الکتب عبرة بل یعلم ان سفیان - و مالک -
 و الاوزاعی - صنعوا بذه الکتب فی الخطرات و الوساوس و ما اسرع الناس اسله
 البیرونی مات الحارث سئل عاين قتل الحارث - کیف لورای البیرونی عاين عاين
 المشاخرین - کالقول لا بطالب - و این مثل القوت لورای بجهة الاسرار لابن جهم
 و حقائق التفسیر مسلمی - و کیف لورای تصانیف ابی حامد الغزالی فی ذلک علی کثیر ما
 فی الاجیاء من الموضوعات - و کیف لورای الغنیة للشیخ عبد القادر و کیف لورای البیرونی

الحکم - و الفتوحات المکیة - بل لما کان الجارح لسان القوم فی ذلک البصر کان معاصم
الف امام فی الحدیث فیهما احمد بن حنبل - وابن راهویه - و لما صار الیکہ الحدیث بشکل الکلام
و ابن شحبة کان قلب العارفين کصاحب الفصوص و ابن سبعین نسال الله العفو لیسأله
امین قوله صرح به کما یکفنا تل این شبها عموما ثابت گردیده و آخر اقول از ثبوت مجرد فضل
این شبها ثبوت صلوة مخصوصه معینہ در یوم شب ثابت نتوان شد چه از حدیث ضعیف تنگی از
احکام خمس بر مذہب منصور و محقق ثابت نمیشود و هر محدث بی دلیل خود منکر است و بلکه
از علما تصریح نموده اند بانکه نفس ملوہ مخصوصه معینہ این شب پس قول ملا علی قاری - هرگز
قابل قبول نباشد - و شوکانی در فوائد مجموعہ بعد البطلان و حکم بوضع حدیث شب نصف شعبان
به جمیع انحاء و طرق ان نوشته - و لایانی بذکر وایتہ الترمذی من حدیث عائشہ رضی الله عنہا
صلی الله علیہم و آلہم و سلم فی البقیع و نزول الرب لیلہ النصف الی سماء الدنیا و انه یغفر لاکثر من عدد شعور
کلب فان الکلام انما هو فی مذہب الصلوٰۃ المخصوصه فی ذلک اللیلۃ - علی ان حدیث عائشہ
بذلک فیہ ضعف و القطاع کما ان حدیث علی الذی تقدم ذکره فی قیام لیلها لایانی کون بذکر
الصلاه و انما علی ما فیہ من الضعف حیثما ذکرناه - و نیز شوکانی در فوائد مجموعہ آورده -
و ابن بیان سنن بیست علی اذ کان لیلہ النصف من شعبان فقوموا الیها و صوموا انهارا بضعیف
قوله صرح به او عای نفر صاحب اشباع مبنی است بر قلت نظر آخر اقول منصور صاحب
رساله صاحب اشباع در یمتنام از نقباء و محبثین جو از این نماز مخصوص جماعت بدون
تداعی اقل نموده و قول جم غفیر از علمای مذاهب ساری آن پس مجرد قول او بدون استناد
بقول دیگری با وجود قیام دلیل بر خلاف آن بمقابلہ قول جم غفیر علمای مذاهب چگونه
قابل قبول بودند آنکه فی الواقع کسی دیگر قائل این قول نگردیده - صاحب محیط بر لانی و اتباع
او بوجه نادفعی از عدم صحت حدیث صلوة رفاشب و قدر و برات زعم کردند که منع از این نماز
بجست کراست جماعت و تداعی در نماز اقل است پس از حکم این نماز با بحث نموده به عدم
کراست اقتدا در نماز اقل قائل شده گفتند که درین نماز نیز اقتدا حکم است و مکروه نیست قول
ایشان نیز که ناشی از غفلت است لائق پذیرای نیست تا سفت بر حال صاحب اشباع
و هم ندب بیان اوست که با وجود تنبه از ملاحظه عبارت شریع منیه و غیره بریکه منع از این نماز را
مقصود برین وجه خاص نیست و بریکه حدیث درین نماز لائق احتیاج نماند بلکه محکوم بوضع

و بطلان قائل بعدم كراهية این نماز بجماعت بدون تداعي گردیده - و اگر چه كلام صاحب
 رساله درین مقام خاص به قطع نظر است از كراهية اقتداء و در فاعل و عدم كراهية آن
 سلیح چون ذكر آن بیان مدبرین شوند - که همین حدیثی که در کتاب خود خیر و که مستخر از محطاب سلیح
 آن در خود نوشته التطوع بجماعة فی غیر قیام رمضان یرو - و در اعلام الاخیار کفوی بعد عیادت محیط بر آن
 که این الفرسول بحاف و تصرف از آن نقل نموده مرقوم است - و رایت فی محیط صریح
 الیه بن السخسی فی باب التطوع المطلق من کتاب الصلوة و یکبر و التطوع باجماعة ماضی
 قیام رمضان و صلوة الکسوف لقوله صلوة الرجل فی بیتة افضل الا ان یتکلم به - و رایت
 فی محیط السخسی الضامی اخر باب التراویح صلوات الشراویح ثم اراد و ان یصلوا ثانیاً یصلون
 فرائضی لانه تطوع و التطوع باجماعة مکرره - و رایت الضامی باب ما یمنع صحة الاقتداء
 و ما لا یمنع لقلا عن النوادر و نذر رجل یصلو و رجل اخر یصلو بکلیک الصلوة التي نذر بها
 الاول فاقته اداها بالآخر صح لانه صلوة متحدة و حیث علی کلوا ان بالثانیة فیصیر بمنزلة
 اقتداء المفترض بالمفترض فی صلوة واحد بعینها و لو اف کلوا احد التطوع ثم اقتدی احدهما
 بالآخر صح لان الواجب متحد و لا یصح اقتداء کالحالف بالحالف لان الصلوة ما وجبت بعینها
 بل لغیرها و یحقق التبرعیت لقلا فی نفسها فیکون بمنزلة المتطوع - الی ههنا من الجمل
 السخسی و رایت الضامی باب صلوة الوتر بجماعة فی کل وقت لان ذلك من الشارح
 ناقص بالمکتوبات انتهى - و ذکر لقیمة المجتهد بن حافظ الملا الهذین محمد بن محمد بن شهاب
 الکردی الشهیر بانی البرزازی فی القنایة البرزازیة فی الفصل الخامس عشر من کتاب
 الصلوة - شرعاً فی فعل و اف و اقتدی احدهما بالآخر فی القضاء لا یجوز لا خلاف
 السبب و کذا اقتداء الناذر بالناذر لا یجوز و عن هذا کرمه الاقتداء فی صلوة الرقاب
 و صلوة البیة و لیلة القدر و لولید النذر الا اذا قال نذرت کذا رکعة منذ الایام یا جماعة
 بعد ان یمکن الخروج عن العدة الا باجماعة و لا یطعن ان یمکن لا التزام ما لم یکن
 فی الصدر الاول بهذا السکلف لاقامة امر مکرره و هو اداء النفل باجماعة علی سبیل
 التداعی فله ترک مثال هذه الصلوة تارک لیعلم الناس انه لیس من الشعار محسن -
 و فی القنایة البرزازیة الضامی نوع ما یکره من هذا الفصل الخامس عشر اقتداء فی الوتر
 خارج رمضان بکره و القدری علی انه لا یکره و اصله التطوع باجماعة علی سبیل التداعی

يكره - وفي الفتاوى تذكر الجماعة يكره الا اذا كان المصلي على قارعة الطريق وعن ابن حنيفة ان الجماعة
 ثلثة لا ولو اكثر تكره ومن ابي يوسف اذا لم تكن على ثلثة الاولى لا تكره والا فمكره وهو الصحيح وبالمعنى
 عن الحارث بن عوف البهني فيما يروى عن ابي يوسف - الى هنا في البرزانية - ورايت في الحاوي
 للامام الزاهد في خلاص شرف الائمة المكي ثم زاد اداء النفل بعد النذر افضل من اداؤه
 بدون النذر ثم فصل من عين الائمة الكندي في نسخ نذر اذا كان منفردا او اما اذا اراد ان يصلي
 بالجماعة لا يجوز الا بالنذر بان قال الامام عليه السلام ان اصلي عشرين ركعة تطوعا بهذه الجماعة
 فبسيروني وقبلها مني انا امام لمن تعني ويقول القوم لله على ان اصلي عشرين ركعة تطوعا مع هذه
 الايام بنذر فبسيروني وقبلها مني اقتدت بهذه الامام الى هنا من الحاوي - وفي فتاوى
 قاضيهان في فصل من يصح الاقتداء به لو نذر الرجل ان يصلي الركعتين ورجل اخر نذر ان يصلي
 الركعتين ثم اقتدى احدهما بالآخر لا يجوز ولو نذر الرجل ان يصلي ركعتين وقال رجل اخر لله على
 ان اصلي تلك الركعة ثم اقتدى احدهما بالآخر يجوز - ولو نذر رجل ان يصلي ركعتين
 ورجل اخر خلفه وقال والله لاصلي ركعتين اقتدى الخالف بالماذر جاز وان اقتدى الغافل
 بالخالف لا يجوز انتهى - ورايت في خلاصة الفتاوى في الفصل الثالث من كتاب الصلوة
 ولو زاد على العشرين في التراويح بالجماعة يكره عندنا بناء على ان صلوة التطوع بالجماعة مكره
 ورايت في الفتاوى الطهرية في الفصل الثاني في العيدين وروى الحسن عن ابن حنيفة
 انه يحب صلوة العيد على من يجب عليه الجمعة وبذا يال على وجوبها وقال محمد لا تعلم شي من التطوع
 بالجماعة ما خلا التراويح في رمضان وكسوف الشمس وصلوة العيد تودي بحاقة ولو كان صلوة
 العيدين تطوعا لقال ما خلا التراويح بحقة رمضان وكسوف الشمس وصلوة العيدين -
 وفي الكتاب في آخر فصل التراويح ولا يصلي تطوع بالجماعة الا قيام رمضان وعن شمس
 الائمة السرخسي ان التطوع بالجماعة انما يكره اذا كان على سبيل التسامع اما لو اقتدى واحد
 بواحد او اثنان بواحد لا يكره فاذا اقتدى ثلثة بواحد اختلف فيه وان اقتدى اربعة او اقل
 وبكذا ذكره المولى خسر وفي الدرر والغفران خلاص الكافي - ورايت في واقعات
 الصدر الشهيد في باب الصلوة بعلامة النون انه قال قوم صلوا التراويح ثم ان
 ارادوا ان يصليوا بعد ذلك فصلوا فرادى لانه تطوع وصلوة التطوع ليست بجماعة
 مستحبة لانها لو كانت مستحبة لكانت افضل من الصلوة فرادى ولو كانت افضل لكانت

انما جاء رسول الله صلى الله عليه وسلم - وقال في تحفة القندي المحل الذي شرع الاذان والاقامة في الصلاة
 المكتوبة باتساع النسي كافي بجاءه وما هو مستحب بها ولهذا الاذان في التطوع ولا اقامة لانه مستحب فيه
 الجاهة قوله ص ۹۰ و بعد از آنکه از فحیط خبری و حاوی و بزازیه کراست جماعت تطوع و وتر
 خارج و رمضان و از امام قدوری عدم کراست آن آورده می نویسد و رایت فی فتاوی
 الصوفیه یکنح اقوال و بیجا نیست و تحریف است چه این المفسر لهراد آنکه ظاهر نماید که صاحب
 فتاوی صوفیه در تفسیر تداعی به اذان و اقامت بجهت مستغفرت نیست بلکه صاحب ظهیریه و خانیه
 نیز قائل بدین تفسیر است و معنی تداعی مقتضای سبب جار کفنی یا زاید به امامیت و آنچه
 در شرح شریع از شایخ نقایه آمده از محیط برانی منقول نیست و عبارت منقول از اعلام الاخیار
 حذفها و تصرفها نموده حال آنکه در عبارت مذکور تفسیر تداعی به اذان و اقامت چه از طرف
 قول صاحب فتاوی صوفیه است - و خواله خانیه در عیدیم چه از خروج از مسجد است بجای کسیکه
 نماز در آن مسجد بگذارد - و از الظهیریه و رجاء از تکرار جماعت است به اذان و اقامت
 نه بوجه تداعی چنانکه در شرح کافی نامحی در انحصار کراست تطوع جماعت بر وجه دیگر
 مراد میسوی آن - و لاشک آنکه کلام صاحب فتاوی صوفیه - و مفهوم از شرح کافی
 آنکه اقتضای کسی یا زائد از فوائد شمس الائمة اقتضای چه کسی یا زائد تداعی است
 و آنچه در شرح شریع از شایخ نقایه منقول روایت محیط برانی است عبارت اعلام
 الاخیار بدون حذف و تصرف نیست - و رایت فی فتاوی صوفیه لایله التطوع
 باجماعه مطلقا از اصلا و غیره اذان و اقامت عدم التداعی و هو الاذان والاقامة چه او قد مر
 فی شرح الکافی لانا محی الیضافی باب صلوۃ الکسوف حیث قال انما یکبره التطوع بجماعه اذ
 سلمه با علی وجه استدعاء الناس الیه باجماعه کما یدعی الی المکتوبه - و لاشک ان استدعاء
 الناس الی المکتوبه لا یمکن الا باذان فی قوله تعالی اذا نادیتهم الی الصلوۃ الایه والنداء
 بالصلاة و لیس الا باذان فکذا الاستدعاء قال لا یخرج من السجده بعد النداء الا سابق و بعد
 و الذکر لکن صلی فیه و کبره فی الجامع الصغیر مخانی فی باب ادراک المفزیفة و یوید به ما ذکر فی
 و فتاوی الظهیریه فی باب الاذان فی سلسله کلام اراکماة عن محمد اذ اذ نوا و اقامه الا علی
 وجه التداعی بمقتضی فلا بأس - فلیکن ان التداعی رفع الصوت بالاذان والاقامة کما فی
 المساجد اذا اذ الفرائض فیما بین الناس - و فی السراجیه فی باب المسائل المستفرقة

من كتاب الصلوة ان امامنا النبي صلى الله عليه وآله وسلم رواه الامام ابو جعفر عليه السلام
 عنه بيت المقدس كانت في النافذة - وذكر المولى الفاضل يعقوب بن سيد بن علي -
 في شرح الشريعة في فصل نضية النوافل واصل ما جاء من نوافل الصلوة صلوة التسبيح بعد
 صل ما في المقدمة من صلوة الرغائب و صلوة البراءة و صلوة ليلة القدر - بقي بهنك
 مهم وهو انه بل يكبره - امثال ذلك التطوعات بحاجته ام لا - قال في خزنة الفوائد
 التطوع بحاجته في غير رمضان كرويه - ورايت في شرح الكافي لوصلي التطوع بحاجته مع
 الاثنين لا يكبره - ورايت في فوائد خمس الامامة الحاشي الخان سوي الامام ثلثة لا يكبره
 بالاتفاق وفي الاربع اختلاف ولو صلى بحاجته من غير تداع بغير اذان واقامة في ناحية المسكن
 لا يكبره - الى هنا عبارة التحرارة - وبعد هذا ما فعله القوم في زماننا هذا سبى على هذه الرواية او في
 الرواية التي ذكرت في المحيط - قال شارح النفاية لا يكبر الا في الامام في النوافل مطلقا نحو
 الله والرغائب و ليلة النصف من شعبان ونحو ذلك لان ما راه المؤمنان حسنا فهو عند الله
 حسن - كذا في المحيط الى هنا عبارة انتهت ما في شرح الشريعة - ورايت في الفصل الاول من
 كتاب الكرامة في خلاصة الفوائد قال وعن الامام ابي بكر محمد بن الفضل البخاري انه سئل
 عن الفقيه هل صلوة التسبيح فقال تلك طاعة العامة هي صلواتهم فلا ان الفقيه يصلي صلوة التسبيح قال هو
 عندي من العامة - قوله صرح به اخيه امام نوري وديكر جندي از علمای كرام فرموده اند ان
 اقول بانه علماء اور سنخ صلوة رغائب وجود است بمنجمله و بوجه آنكه حديث آن بالاتفاق مؤلفه
 است و كتاب زرین را اعتباری نیست كه هم از احاديث و ابيه است اگر صاحب جامع الاصول
 حديث صلوة رغائب از كتاب مذکور آورده موجب اعتبار نتوان شد كه مدار اعتبار بحديث
 است و عمل بر حديث موضوع جائز نیست و فعل اين نماز سفارعتا بعموم است كه
 انرا سنت دانسته حال آنكه بدعت قبيحه است كه اصلي ندارد - و نسبت تصريح بخلاف علماء
 سوي اكابر خفيه غلط است كه صاحب محيط بر باني و امثال او بعد و در اكابر بنيند و لو سلم پس
 جم غفيرا اكابر خفيه و غير جم به قبيح آن تصريح فرموده اند پس استعجاب شيخ و هو ي عجيب است
 و لائق رد و انكار - ابن العراق در تنزيه الشريعة بعد ذكر حديث صلوة رغائب نوشته اند
 فيه علي بن عبد الله بن جهم - قال ابن الجوزي التهموه به و سبوه الى الكذب و التهموه
 بكنهه عبد الوهاب الحافظ يقول بجا و جمهورون كنسبت عليهم جميع الكتب فما وجدتهم - قلت

تبع حديث صلوة الرغائب

اراد الدیوبی فقال بل لعلم لم یخلقوا - وقال الحافظ ابن حجر فی تمیز العجب اخرج هذا
 الحدیث ابو محمد عبد العزیز الکتانی الحافظ فی کتاب فضائل جباله فقال ذکر علی بن محمد بن حمید
 البصری یعنی شیخ ابن جهم ثم انی فذكره بطوله واخطا عبد العزیز فی مذاقانه او سمع ان
 الحدیث عنده عن غیر علی بن عبد الله بن جهم وليس كذلك فانه انما اخذ عنه فحذفه لشهرته
 بوضع الحدیث واربعی الی شیخه وهو ابو جهم - وقال الحافظ العراقي فی الامالی
 قد سأل الحافظ ابو الفضل محمد بن ناصر السلامی فی ایراده هذا الحدیث فی المجلس الرابع
 عشر من امالی المحققین قوله انه حسن غریب وقال لا اعلم من یرویه الا شیخ ابی الحسن بن جهم
 صاحب بهجة الاسرار ولم یلبسنا الا من جهة والده اعلم - وذهبی ودرمیان نوشته -
 علی بن عبد الله بن جهم الزاهد ابو الحسن شیخ الصوفیه بحرم مکه و مصنف کتاب بهجة الاسرار
 منهم بوضع الحدیث - و نیز ذهبی در تاریخ الاسلام گفته - لقد لقی بمصائب فی کتابه
 بهجة الاسرار شهید القلب بطلانها - و در جامع الاصول بعد ذکر حدیث صلوة رغائب نوشته
 و هذا الحدیث مما وجدته فی کتاب بدزین ولم اجدوه فی واحد من الکتب الستة و الحدیث
 لم یکن فیہ - و علامه مقارمی در رساله سماع نوشته - اعلم ان للشیخ ابن الصلاح اختیارات
 انکرت علیه منها اختیاره جواز صلوة الرغائب و احتیاجه علیه - و فی ذراعی و مختصر نوشته
 بصلوة الرغائب موضوع بالاتفاق - و سیوطی در لالی نوشته - فضل لبابة الرغائب
 و اجتماع الملائكة مع طوره و صوم اول خمیس و صلوة الثمنی عشر رکعة المغرب مع کیفیة
 المشهورة موضوع رجاله مجهولون قال شیخا قد ثبت جمیع الکتب فلم اجدیم - و در تذکره
 غنی مذکور است - و احادیث فضائلها و فضل صلواتها کلها موضوع بالاتفاق و قاجرات
 ساطرات طریقتی از منتهی تقریرات بین الائمة و الطلبت علیهم و فی حدیث حسن من احیی سنته
 او ا مات بدقة کان له اجر ما تشبهید - و در مختار مرقوم است - اما العوام فلا یمنون من تکبیر
 ولا تنفل اصار لقای عتیم فی الخراب - بحر - و فی امشیه خطیة - و کذا صلوة رغائب
 و برادة و قدر - شامی در رد مختار درین مقام نوشته قوله علی باب فیته تقدیم الکلام علی تذکره
 الصلوة فی باب النوافل ان المراد ببرادة براءة النفس من شعبان و براءة القدر و السابح
 و المستزین من رمضان کم ان نقایه قال الرضوی هو من الحوائش الوحشة و یمنع التوفیق

به لک الخطاجا عجم علی حرته العمل بالحدیث الموضوع وقد قصدا علی وضع حدیث مذ و السلوات
والفقه لا یقل من الهواش المجبوتة سیکان فساد و لا ظاهرا نقول صروه سابق گذشت که
نقبتای اهل کمال انحر اقول اول سابق گذشت که نقبتای اهل کمال از مطلق ذکر جبر و غیر
مواضعیکه جبر در اینجا منقول از شارع است منع فرموده اند - درم این کلام ابن الفرسول
نماشت از بنا نقبتی است زیرا که تصور آنکه از وجه انکار این فعل که در اثر مذکوره است یعنی ما
ذکر که فی عهده صلح معلوم که عمل جبریکه منوط نیست قابل تکیه قوله صحت اول سابق گذشت که
حضرت ابن عمر انحر اقول راجع این او بام و در ما سبق گردید که استحسان صحابه بعد از حکم پیشین
بنا بر یافتن دلیل حسن است بعد از انکار و قول ثانی منع از ذکر جبر در مسجد مدینه و در است
مخالف دیگران - و نبودن عدم فعل و عهده آنحضرت دلیل بدعت و اگر است بعد وجدان
دلیل حسن است نه قبل آن و بدون وجدان دلیل حسن قوله صحت اول که صاحب اشباع
انحر اقول بودن صاحب اشباع از اجل و اکمل تلازمه صاحب تحفه و تحصیل علم حدیث
بخد مت او چنانکه فرمودم ابن الفرسول و امثال او است اگر صحیح باشد روی درین روایت
مستهم است چه جایگاه بنای قول او بر فتاوی منسوب باشد نه بر روایت و سماع نویش
و از وجود این فتاوی نزد لها بیه که سندش به صرف یک کس از ایشان منتهی است
موجب توانر نتوان شد و با است که امور مذکور به شهرت می یابند قوله صحت هر چند
صاحب رساله بسیاری از اکابر انحر اقول اول در اینجا بحث و صحت انتساب کتاب تحفه
است به شاه صاحب نه در آنکه هر چه در تحفه است لائق اعتماد - دوم عبارت منقول
از تحفه مفید جز از امور مذکور نیست بلکه مراد از آن بیان حال مردم است و الا شرک بودن
پریش غیضا و اعتماد و بسته بودن امور نگونی به غیر خدا منحصر و قرار داد خصوم لها بیه
بلکه همه اهل اسلام قائل آن قوله صحت قطع نظر از آنکه در فیوض ارواح قدس انحر اقول
اگر چه فتوی در اشباع غیر خط اسمی علی محمد خان باشد لیکن اختلاف درم و نقل نسبت
فعل ظاهر است باقی نقولیکه در فیوض ارواح قدس منشا می اعتراض است بر تقدیر صحت
یا ضامین منقول از انتساب تحفه متبیین است اتفاق تنقید آن نسبتا و دو یا تحریرات آن
عکس تا آنوقت صحت تحقیق حاصل شده بود و یا از قبیل سماعات و با اعراضها نباشد
از غلط فہمی براد قوله صحت صاحب اشباع که نقل فتوای منسوب به شاه عبدالعزیز صاحب دوم

از اقبال عقد مجلس ذکر شهادت امام حسین در ماه محرم بر عاشره را یا غیر روز عاشره از پیشین
 سلام و سرشیه و بجا و گریه بر شهید ای کربلا و در آن مجلس اتحاد روز غم و ماتم نیست چیست و مقصود
 از ذکر قصه قتل و خواندن سلام و سرشیه درین مجلس تنگیه مردم باشد پس روایات غنیه -
 و سنهاج السنه - و فتاوی سیوطی - و صواعق محرقة - و اصول الصغار - و فتاوی
 ماوراء النهر - و فتاوی بیستمیه - و فواید جمیل - مفید رود و انگار بران خیالی نگردن
 جز جیل و نصب بدعت نباشد - آری ذکر قصه کربلا بطریق صحیح برادر ملک است بیکه این قصه
 بهر اخبار کاذبه و دروغ و غیره ذکر کنند مری دیگر است که در آن بحث نیست از عبارات
 شواحق که مخاطب آورد و ظاهر که در روز عاشره در بجز استرجاع و مانند آن از عظام طاعات
 مانند صوم مشغول نشود پس در آن روز عقد مجلس برای ذکر قصه قتل و بجا و گریه که از جزین باشد
 نماید و سرشیه و سلام که غالباً خالی از بیاحت نباشد نشود و نیز اگر اینهنه از بدعات و روایات
 و آن واجب الاحراز - و صواعق محرقة بعد همین عبارت مذکور است - و قد سئل بعض
 ائمه الحدیث و الفقه عن الکحل و النسل و الخنا و طمع الخبث و البیس البغیة و اظهار السرور
 یوم عاشره افعال لم یر ذفیه حدیث صحیح عنه صلعم و لا عن احد من اصحابه و لا استجد احد من ائمه
 المسلمین لا من الابعثه و لا من غیرهم و لم یر و فی الکتاب المستندة فی ذلک صحیح و لا ضعیف -
 و ما قیل ان من التحمل یوم عاشره و لم یر ذلک العام و من غسل لم یغیر ض کذک و من
 رسی علی عیاله فیه رسی علیه سائر السنه و امثال ذلک مثل فضل صلوة فیه و انه کان فیه ترویج
 آدم و استواء السیفیه علی الجودی و اخبار ابراهیم من النار و فداء الذبیح بالکبش و ردیخ
 علی یعقوب بن کل ذلک موضوع الاحادیث التواترة علی العیال لکن فی سنده من تحکم فیه نصار
 هو لا یحکم به یخذه و نه یوسا و اولک و قصیم ما تها و کلامها علی مخالفت لسنه که از حدیثیه بعض
 حفاظ و در عبارت غنیه مقصود ابطال قول کسان طامنین است لیکن در ضمن آن رو
 یگر گفتن یوم عاشره در روز مصیبت نیز هست حیث قال صاحبها - لو جاز ان یجذب
 الیوم یوم منیة لا تحذیه الصحابة و انما یعنون لانهم اقرب الیه منا و اخص به - و غزالی
 حرست روایت قتل حضرت امام و حکایت ماجرای قحاصم و تشاجر صحابه برای و اخط
 بیان نموده است پس تحریر آن در کتاب چنانکه از این مجر و صواعق واقع شد و اخراج حدیث
 نتوان سفت - و عبارتیکه مخاطب از اصول الصغار آورده از بحث خارج است

حدیث صحیح و تفصیلاً از روز عاشره

محل بحث عقد مجلس خاص ذکر شهادت امام حسین است در ماه محرم بروز عاشورا یا بروز غیر
عاشورا برای گریه و بکا نه ذکر شهادت امام حسین تبعاً پس ترک این عبارت هیچ مصداق
ندارد - و مقصود ابطال نسبت فتوای اشباع است به شاد صاحب نه الزام به شاد
صاحب - و در نمودن شاد صاحب اقوال سفیج الاسلام ابن تیمیه را اگر صحیح است بوجه
خدم ملاحظه مولفات اوست و دیدن مواضع منقول به تحریف چه اکابر علمای شیخ الاسلام
ابن تیمیه را مجتهد عصر آمر بالمعروف و ناهی عن المنکر شد باید الاتباع هسته نوشته اند باقی
افاده کلام ابن تیمیه برای مطالب معلوم شد چه عقد مجلس برای ذکر قصه قتل امام در روز عاشورا
تا مردم بکا و گریه کنند اتحاد و روز عاشورا است روز ماتم و مصیبت - و ادخال توسیع طعام
بذیل لم یستحبها احد من الائمة و از مبتدعات قائلین قرار داشت امیر المؤمنین علی باطل خال نمودن
تحال ابطال است زیرا که روایات توسعه طعام را اگر چه پیچیده از تعدد طرق قوی گفته است
و سخاوی در مقاصد نه و سیوطی در لالی و غیره متاباع او کرده اند لیکن امام احمد - و حاکم
و دوقطنی - و خطیب - و دیگران - قوی ندانسته اند - و تعدد طرق در آنوقت سفید
قوت میشود که ضعف از جهت سوء حفظ و ارسال و نحوها بودند ضعف از جهت شد و خدو
نکارش امریکه موجب فسق راوی باشد - و ضعف درین حدیث شد و ذکر نکارت است
و اگر فرض کرده شود که در یک طریق آن ضعف از آن قبیل است که بجای آن از طریق دیگر
دفع توان شد پس گفته خواهد شد که ضعف در دیگر طرق ازین قبیل نیست و ضعف طریق از
طریق دیگر در آنوقت مدفع میشود که ضعف طرق دیگر نیز از آن قبیل باشد که تعدد طرق دفع
توان شد - این اصلاح در علوم حدیث نوشته نیست پس کل ضعف فی الحدیث یزول
بیمیه من جرد بل ذلک تنقذات - فتنه ضعف یزید ذلک بان کیون ضعف ناشی از
ضعف حفظ راوی به مع کونه من اصل الصدق و الدیانة فاذا روینا ما رواه قد جاد من وجه
آخر فاما ما حفظه و لم یحکم فی ضبطه و کذا ذلک - اذ کان ضعف من حیث الارسال زایل بخود ذلک
کما فی المرسل الذی یرسله امام حافظ اذ فی ضعف قلیل یزول بر دایه من وجه اخر -
و من ذلک ضعف لا یزول بخود ذلک لقوة الضعف و تقاضای کجا بر عن جبره و تقاضای
و ذلک کالضعف الذی ینشأ من کون الراوی متها بالکذب او کون الحدیث شاذ -
و کتووی در تقریب نوشته - ادا روی الحدیث من وجه ضعیف لا یلزم ان یحیل من

در توسعه طعام بروز عاشورا

طرح شد ضعف از تعدد طرق

مجدها آن حسن بل ماكان ضعفه لضعف حفظه لا و به الصدوق الامين زمان مجتهد و به
 اخو و كذا اذا كان ضعفه لا رسال را ال مجتهد من وجه اخر و اما الضعف لضعف الراوى فلا
 اثر فيه لموافقه غيره - و در تحرير و تقرير شرح آن مسطور است - حديث (الراوى)
 الضعيف للضعف لا يرتقى بتعدد الطرق الى الحجية لعدم تاثير موافقه غيره فيه كما فكر النووى
 (و غيره) هذا التفصيل اصح منه (اى) و حديث الضعيف لغير الضعف كسواء الخط مع الصدوق
 و الحديث (يرتقى) بتعدد الطرق الى الحجية (مع العدالة) بخلافه (اى) الموضوع و فتعبر
 اى يرتقى بتعدد الطرق الى الحجية - و از تحرير نفهم است كه ضعف بسبب جهالت حال راوى
 از تعدد طرق مدفوع نمیشود زیرا كه در صورت عدالت راوى معلوم نیست - و ابن هبان
 كه سليمان را در ثقات آورده اعتبار را و درين باب نزد محمد ثينيت زیرا كه بسیاری
 را از ضعفاء و مجاهيل در ثقات آورده - و على بن القاسم حال صحيح ابن ناصر است
 كه خود اين تيمية كنفيت آن ظاهر کرده - شوكانى در فوائد الجهمه آورده - قال فى الاثر
 قال الحافظ ابو الفضل العراقى فى اماله قد ورد من حديث اسيريرة من طرق محمد بن عيسى
 ابو الفضل ناصر و عقبه ابن الخزرى فى الموضوعات - و ابن تيمية فى فتاوى له فكما لو صح الحديث
 من تلك الطرق - قال و الحق ما قاله - ابن جوزى و عليل شاميه بعد حديث من وسم
 على عباله يوم عاشوراء و سمع الله عليه سائر سنة بروايت ابن عمر - و اسيريرة مرفوعة عائشة
 قال الدارقطنى حديث ابن عمر من حديث الزهرى عن سالم و انما يروى هذا من قول ابراهيم
 بن محمد بن المنشئ - و يعقوب بن خرة ضعيف - و اما حديث اسيريرة فقال العقبى سليمان
 مجهول و الحديث غير محفوظ فلا يشبه هذا عن رسول الله فى حديث مسند - و ذهبى در ميزان
 الاعتدال نوشته - يعقوب بن خرة الدباغ عن سفیان بن عيينه ضعفه الدارقطنى قلت
 له جربا على لعله و هم - و حافظ ابن حجر در لسان الميزان نوشته قال الدارقطنى فى الافراد
 حدثننا محمد بن موسى ثنا يعقوب بن خرة الدباغ عن سفیان بن عيينه عن الزهرى عن سالم
 بن ابيه قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم يوم عاشوراء و سمع الله عليه سائر سنة
 قال الدارقطنى بنى حديث الزهرى و انما يروى هذا من قول ابراهيم بن محمد المنشئ -
 و يعقوب بن خرة ضعيف - و قال فى الموكف و الخلف ابن خرة باخا و الموهج من
 اهل فارس عن الزهرى برواية سعد السهان و سفیان بن عيينه و غيرهم اى اقوى من الحديث

ونیز حافظ ابن حجر در لسان المیزان آورده - بلال بن خالد عن ملک عن نافع عن ابن عمر مر فو عامن کان واحدا فوسح علی عیاله یوم عاشوراء وسح الله علیه سنة قلت هذا باطل قال الخطیب لا یثبت عن ملک وفي رواية غیر واحد عن غیر واحد من المجہولین - ونیز حافظ ابن حجر در لسان المیزان آورده قلت وروی ابن عبد البر فی الاستدکار من طریقہ امی طریق فضل بن احباب حدیثا سکرانہ اما ادری من الافة فیہ - قال ابن عبد البر انما احمد بن قاسم - ومحمد بن ابراہیم - ومحمد بن حکیم - قالوا ثنا محمد بن معاویہ ثنا الفضل بن احباب ثنا ہشام بن عبد الملك الطیاسی حدیثی سجدت عن الی الزبیر عن جابر قال سمعت رسول الله صلعم یقول من وسح علی نفسه وابله یوم عاشوراء وسح الله علیه سنة - قال جابر جرینا فوجدنا کذلک - وقال ابو الزبیر مثله - وقال شعبہ مثله - وشعبہ عن ابن عبد البر الثلاث موقوفون - وسمعت محمد بن معاویہ بن ابی الاحمر راوی السنن عن النسائی وثقہ ابن حزم وغیرہ فالظاهر ان الغلط فیہ من الی خلیفہ فلعل ابن الاحمر سمعه منه بعد احراق کتبه والہ اعلم - وذہبی در میزان در ترجمہ فضل بن احباب آورده قال السیماکی انه من الرافضہ - و ابو علی تنوخی در کتاب ان المحاضرہ کفہ ولعله اراد ان یقول ناصبی حال رافضی - وذہبی در میزان نوشته علی بن مصباح عن یحیی بن شداد لا یدری من ہو الخبر موضوع انتہی - و ابن حجر در لسان المیزان نوشته - وقد ذکرہ ابن حبان فی الثقات - وخبرہ فی التوسعة یوم عاشوراء اورده العقیلی - والطبرانی عن عبد الوارث بن ابراہیم العسکری عنہ عن یحیی عن الامش - فاما البیہقی فقال عن یحیی بن وثاب - واما الطبرانی عن ابراہیم ثم الفعاع عن علیمہ عن ابن سود وسیانی زیادۃ فیہ فی ترجمہ البیہقی وخرجه ابن حبان - وابن عدی - والبیہقی فی الفضائل - وفي الشعب کلہم من طریق عبد الوارث وقالوا ابراہیم - وقد تقدم فی ترجمہ علی بن ابی طالب من کلام الخطیب انه یورادی ہذا الخبر فکان ابوطالب کنیتہ المہاجر - وقد تقدم ہاکذا فی الکلیم الترمذی سماہ فی حدیث من طریقہ علی بن حماد - وقد قال ابن عدی فی علی بن ابی طالب بعد ان اورده حدیث التوسعة لا اعلم برویہ غیر علی بن ابی طالب - وذہبی در میزان نوشته علی بن ابی طالب التقرشی البصری وکان بعد المائتین قال ابن سعد لیس شیء - قلت سمع یحیی بن شداد عن موسی بن عمیر عنہ عار بن - جاد محمد بن یحیی الطحیسی وذكرہ ابن عدی

ثمت احادیث من کثیر - وحافظ ابن حجر در سان نوشته و فی ثقات ابن حبان متنی بن
 بطالب البزار من اهل البصرة عن ابوقاصی و عنه ابراهیم بن مهنا فیهذا - وقال المحکم الترمذی
 فی نوادره حدثننا عن ابی عمر شاعلی بن حماد البصری و هو الذی یقال له ابن ابی طالب
 ثنا خلیفة بن عبد الله العامی عن یحیی بن سعید عن سعید بن السیب عن ابی هريرة عن
 رسول الله صلعم اربع من اعطيه لم يمنع من اربع من اعطى الدعا لم يمنع من اللاجاة قال الله
 نعم ادعونی استجب لکم الحدیث و خلیفة ما عرفته بعید - وقد فرق الخطیب فی المستوفی و المرفق
 بین علی بن ابی طالب البصری - و البزار فجعل الادل کوفیا و ساق حدیثه فی عاشوراء -
 و قال فی الشانی روى عن حماد بن سلمة و حماد بن زید و حفص بن غیاث و ابن المبارک و
 الحرانی و غیرهم و روى عنه ابو حاتم الرازی و یعقوب بن سفیان و حنن و غیرهم - و ذکر الخطیب
 ایضا فی الموضح علی بن ابی طالب البزار و قال یروی عن حماد بن حنن بن الولید الطیالسی -
 قلت و الحق ان الراوی عن یحیم ایضا بصری فان ثبت التفرقة بینهما فبما بصریان و ان
 اسم الدار راوی عن یحیم المهاجر کما سیأتی فی علی بن مهاجر - و ذہبی در میزان نوشته -
 یحیم بن اشراخ روى عن الأعمش و ثبت قال ابن حبان یروی الطامات لایجزان صحیح
 به - و علی بن ابی طالب البصری عن یحیم عن الأعمش عن ابراهیم عن طلحة عن عبد الله بن
 من و سع علی الجرم عاشوراء الحدیث - وحافظ ابن حجر در سان نوشته قال ابو زرقة
 حسین سئل عن بعض شیوخ کنت اضربه ولا ارسال عن احادیثه ولم آت مع من قبله من یحیم
 قال یحیم - وقال الثعلبی یحیم مجهول و الحدیث غیر محفوظ - وقال البیهقی فی شعب الایمان
 فخر و یحیم عن الأعمش - و رواه البیهقی من طریقین احدهما عن علی بن محمد عن ابی بکر الاشجری
 عن جعفر بن محمد عن اک عن علی بن مهاجر البصری عن یحیم بن اشراخ الوراق به و لعله علی بن
 ابی طالب المذكور - و الثانية من روایة علی بن طالب المذكور قبل من طریقة رواه الدارقطنی
 و الطبرانی فی الکبیر - و ابن العراق در تنزیه الشریعت نوشته علی بن مهاجر عن یحیم بن
 اشراخ بجز موضوع و لایدری من یقولت را یحیم انما یسمو به یحیم و هو ایضا مجهول -
 و نیز ابن العراق در تنزیه الشریعت نوشته یحیم بن اشراخ عن الأعمش و ثبت
 مجهول بنهم - و از کلام دارقطنی در افراد ظاهر است که این قول ابراهیم بن محمد بن یحیم
 است نه موقوف بر جاکه سخاوی گفته - و لایصح متعارف در لایحیت است پس شامل

حسن لغز را بنا شد پس تاویل ابن حجر مکی در قول امام احمد غلط است - علی قاری در رساله
 موضوعات نوشته قول لاله یصح لا یلزم منه اسباب العدم و انما هو احوال عن عدم الثبوت
 و سیوطی در تبیین المقال نوشته قولهم هذا غیر صحیح سناده انه لم یصح اسناد و علی الوجه
 المستتر چه جای که در قول احمد لا اصل را آورده باشد - شیخ الاسلام ابن تیمیه در نهج
 السنه نوشته - و انقسم الناس بسبب هذا فی یوم عاشوراء الذی قتل فیہ الحسین الی
 تسعین فاشبهه اتخذته یوم مآثم و جرت تغفل فیہ من المنکرات لا فی فعله الامن هو اهل
 الناس و اضلهم - و قوم اتخذوه بمنزلة الیه فصاروا یوسعون فیہ النقعات و الاطعمه و
 اللباس و رووا فیہ احادیث مرفوعة عن رسول الله و سجد علی الیه یوم عاشوراء و سجد الیه ثلثه سائر
 سنه و نه اکثر کذب بن ابی سلمه - قال سید الکرامی سئل احمد بن حنبل عن هذا
 الحدیث فقال لا اصل له - و اعرف عند اهل الحدیث انه یرویه سفیان بن عیینة عن
 ابراهیم بن محمد بن المنکدر عن ابیه انه قال بلغنا ان من وسع علی الیه یوم عاشوراء و سجد
 علیه سائر سنه - قال ابن عیینة جربناه من سبعین سنه فوجدناه صحیحا - قلت و محمد بن
 المنکدر هذا من فضلاء الکوفیین لکن هو لم یدکر من سمع و لا ممن بلغه و لا ریب ان هذا الظاهر
 بعض المتخصصین علی الحسین یتخذ یوم قتله عیداً فبلغ هذا عند الجمال المتبیین الی النسبه
 حتی رومی فی حدیث ان یوم عاشوراء جری کذا و جری کذا حتی جعلوا اکثر حوادث الانبیاء
 کما یت یوم عاشوراء مثل محی ایض یوسف الی یعقوب و رد بصره و عافیه ایوب و فداؤه الذبح
 و امثال ذلك و نه اکثر حدیث کذب موضوع و قد ذکره ابن الجوزی فی الموضوعات
 و انما ان قر و راه هو فی کتاب النور فی فضائل الایام و الشهور و ذکر عن ابن ناصر
 شیخ انه قال حدیث صحیح و اسناد علی شرط الصحیح فالصواب ما ذکره فی الموضوعات و
 هو اخر الامر من - و ابن ناصر داج علیه حال رجاله و الا فاحدیث کذب مخالف للشرع
 و العقل لم یروه احد من اهل العلم المرونین فی شئ من الکتب و انما دس علی بعض شیوخ
 الساکرین کما جری مثل ذلك فی احادیث نسبت الی سند احمد و لم یست منه - و شیخ
 و یابوی در مائت باسنه از صواعق محرقة آورده - و نقل المحمد اللعوی عن الجاکم ان
 سائر الاحادیث فی فضائل غیر الصرم من فصل الصلوة و الاتعاق و الخصاب و الادیان
 و الاکتحال و طنج الحبوب و غیر ذلك کله موضوع و مغتری و بذک صرح ابن القیم فی النعم

حدیث نهج السنه در باره مآثم کثرت یوم عاشوراء و اکثر کتب طهار

قوله صرحه شیخ عبدالحق در بعض موافقات اگر لبروض عوارض خارجیه انحراف اقول بحث
 در سطلق امدادند عا و ختم و طعام نمیت بلکه در امداد سیت بدو ختم و طعام به و زمین اجتماع
 است خواهد بر سر گور یا در خانه و مسجد و عرس عبارت از همین است زیادت بعضی
 مسجد ثبات دیگر و هرگاه شیخ و بلوی که از معتدین دستندین لهابیه است و اینست امداد و
 شیخ یعنی مالی متقی نوشته که اجتماع برای سیت نه ختمات و قرآن خواندن بر سر گور یا خانه
 یا مسجد عادت سلف نبود و بدعت و مکرده است انکار از جواز عرس و امداد و بدعت
 و ختم قرآن و طعام با اجتماع برای سیت در روز زمین ثابت نشد چه ثابت شد - و چون
 این قول ایشان حق ثابت به دلائل است فعمل ایشان یا قوسه و دیگر از ایشان تنفیذ خلاف
 اینست اگر یافته شد دلائل اعتبار نتوان شد این قول حق را مخالف سلف
 کاطمین و خلاف صاحبین گفتن قول باطل است و امین زیادت متفع از مجرد رای و تخمین
 صرف ثابت نمی شود - و اختیار جواز نشان دادن حافظان بر قبر بشیر طیکه به آواز بلند
 جمع شده و قرائت نکنند به تعلیل بعضی صحاب کتب فقه است و تحقیق آنست که این اختیار
 غیر فقه است - یاقی قول عینی غیر مطابق واقع و لائی باور کردن ثبوت خود مبنی در شرح
 بدایه نوشته - و دیگر نقل الطعام الی المقبرة فی الاعیاد و مسراج السراج و غیره
 و انحاء الدعوة لقراءة القرآن و تحتم - القرآن و قرائة سورة الانعام و سورة الاخلاص
 الف مرة و سبع الصلوات و الصلوات بوزن کات - و در مختصر خلیل بن اسحق مالکی مرقوم است
 و کراهة قرائة عند موتی کتبه الدار و علی قبره و دلیل کراهت در شرح و در دیر بر مختصر خلیل
 مذکور است لانه ليس من عمل السلف و محمد بن محمد الدسوقي در حاشیه شرح در دیر
 نوشته - قوله لانه ليس من عمل السلف ای قد کان حکمهم التصديق و الاقرار لا القرائة
 و نقص المصنف فی التوضیح فی باب حجج علی ان مذنب ناکس کراهة القرائة علی القبر -
 و قلنا ابن ناجی فی شرحه علی مختصر التجاری - قال لا نأمنه مطلقون بانفسک فمأقيل لهم لهم
 ماؤا اتقوا و مطلقون بالاندر فی القرآن قال الامری استقام احد العلیمین اه و هذا صریح فی
 انکراهه سلباً تماماً - و ابن الحاج در بدخل نوشته - و تلك القبایح و المناسک موجوده
 فی الاجتماع ثالثاً و الرابع و تمام الشهر و تمام السنة فی ای موضع فعل فی سیر
 بیت او قبر او غیرها کل ذلک یجوز - و نیزه و دخل نوشته و قاریه نه سیدی ابوالفتح

وان مذهب مالك الكرامة - وررود المختار حاشية و مختار مذکور است - وقد انقضت
جميعا على التصريح باصل المذهب من عدم الجواز ثم استقر بعده ما علمت فهذا دليل قاطع وبرهان
ساطع على النفي به جواز الاستتجار على كل طائفة بل على ما ذكره فقط مما فيه ضرورة ظاهرة
ببطلان الخروج عن اصل المذهب من طرد المنع فان مفاهيم الكتب حجة ولو مفهوم اللقب عظيم
ما صرح به الاصل يدن بل هو منطوق فان الاستثناء من ادوات العموم كما صرحوا به
واجتمعوا على ان الحجج عن الغير بطرية النيات الاستتجار ولهذا الوصل مع انما هي التفقة يجب
عليه رد ولاصيل او ورثة وله كان اجرة لما وجب رد وقطع لك بهذا عدم صحة ما في الجوز
من قوله - واختلاف في الاستتجار على قراءة القرآن مدة معلومة قال بعضهم لا يجوز وقال
بعضهم يجوز وهو المختار والصواب ان يقال على تعليم القرآن فان الخراف فيه كما علمت
لا في القراءة الجوز فانه لا ضرورة فيها - فان كان ما في الجوزة سبق قلم فلا كلام
والكان عن عدمه مخافة كذاهم قاطبة فلا يقبل - وقد اطلب في رد صاحب تبیین
المحارم مستند الى النقول الصريحة فمن حجة كلامه - قال تاج الشريعة في شرح الهداية
ان القرآن بالاجرة لا يستحق الثواب لا للميت ولا للعاري - وقال العيني في شرح البداية
وينسخ القاري للميت والآخذ والمطعم آثمان - فالحاصل ان ما شئت في زمان من قراءة
الاجرة بالاجرة لا يجوز لان فيه الامر بالقراءة واعطاء الثواب للامر والقراءة لاجل المال
فاذا لم يكن للعاري ثواب لعدم النية الصالحة فابن يعقل الثواب الى المستاجر ولو لا الاجرة
ما قرأ احدنا في هذا الزمان بل جعلوا القرآن مكسبا وسعيه الى جمع الدنيا انا لله وانا اليه
راجعون اه - وقد اعتر بنا في الجوزة - صاحب البحر في كتاب الوقف و - تبعه
الشيخ في - كتاب الوصايا حيث يشكر كلامها جواز الاستتجار على كل الطائعات ومنها
القراءة - وقد رده الشيخ خير الدين الرطبي - في حاشية البحر في كتاب الوقف حيث
قال - اقول النفي به جواز الاخذ استحسانا على تعليم القرآن لا على القراءة الجوزة - كما صرح
به في المناجاة حيث قال - لا معنى لهذه الوصية ولعله القاري بقراءة لان لما نزلت
الاجرة والاجارة في ذلك باطلا وهي بدعة ولم يجعلها احد من الخلفاء وقد ذكر سئل تعليم
القرآن على استئمان اه - يعني للضرورة ولا ضرورة في الاستتجار على القراءة على
في معنى التبرع للكتب ولم يفتهم لهم باب التعليم بالاجرة مذهب القرآن فافتوا بجواز

ورواها حسنة اه - كلام الربلي وما في الشارحانية فيه روى على من قال لو اوصى القدي
 فخر على قبره كذا ينبغي ان يجوز على وجه الصلاة دون الاجرة - ومن صرح بطلان هذه الرواية
 صاحب الوصية - والجملة - والزيادة - وفيه روى ايضا على صاحب البحر حيث علم
 البطلان بان يبنى على القول بكبرية القرآن على القبر وليس كذلك بل لما فيه من شبهة
 الاستيحار على القراءة كما علمت - وصرح به في الاختيار وغيره - وهذا قال في الوصية
 الجيدة - بالنص - ولو زاد فيه صدقة او قريب له وقرع منه شيئا من القرآن فهو حسن اما
 الوصية بذلك فهي مسمية بها ولا معنى ايضا لصلة القاري لان في ذلك شبهة استيحار على
 قراءة القرآن وذلك باطل ولم يفعل ذلك احد من ائمة الفاراه - اذ لو كانت العلة ما قاله
 لم يصح قوله بها فهو حسن - ومن انى بطلان هذه الوصية انخر الربلي كما هو مبسوط في وصايا
 خاتوا و فراجها - ونقل العلامة الخلو في - في حاشية المتنبي الجاني عن شيخ الاسلام تقي
 الدين بالنص - ولا يصح الاستيحار على القراءة وابدأ بالالميت لانه لم يتخل عن احد
 من الائمة الاذن في ذلك وقد قال العلماء ان القاري اذا اراد جعل المال فالتواكب
 فامى شئ يهد به الى الميت واما جعل الى الميت العمل الصالح والاستيحار - على نحو
 السادة لم يفعل به احد من الائمة وانه شاذ عوانى الاستيحار على التعليم او بخروجه - فمن
 صرح بذلك ايضا الامام البركوي قدس - وفي اخر الطريقة المحمدية فقال - الفصل
 الثالث في امور متبعة باطالة اكسب الناس عليها على طعن انها قرب بمشورة - الى ان
 قال - ومنها الوصية من الميت بانحاذ الطعام والضيافة يوم موته او بعده و اعطاه
 من ثلث القرآن لروحه او يبيع او يهب او يهب بدع ومنكرات باطله واما خذ منها ارام
 لا اقره و هو عاص بالتلاوة والذكر لاجل الدنيا له مخصصا - وذكر ان رغبنا الرابع -
 فاذا علمت ذلك فليترك حقيقة ما قلناه وان خلافة خارج عن المذهب - واما ائمة السلف
 واما ائمة السلف فليتركه متناوئ شروعا و فاسى ولا يتركه الا في متناوئ و جابل لا فيهم طم
 الاكابر - وما استدلل به بعض المحتجين على الجواز بحديث البخاري في اللعلاج فهو ظاهر
 لان المتقدمين الماتعين الاستيحار مطلقا جاز و الرقية بالاجرة و بالقران كما ذكره
 الطحاوي لا نها ليست عبادة مختصة بل من التلوي - واما نقل من بعض الجوامع
 اخرى لحادي الزاهد من انه لا يجوز الاستيحار على ائمة باطل من سنة و الماتعين و

فما راجع عما اتفق عليه اهل المذهب قاطبة وصيند فها نظر لك بطلان ما كتب عليه اهل العلم
من الوصية بانحتمات و التهايل مع قطع النظر عما يحصل فيها من المنكرات التي لا ينكرها
الا من طمست بصيرته وقد جمعت فيها رساله سميتها شفاء العليل و بل العليل في حكم الوصية
بانحتمات و التهايل و اثبت فيها بالحجب الحجاب لذوي الالباب و ما ذكرته بانحتمات
اليها فطره من بحر او شذرة من عقد بحر و اطلعت عليها محشي هذا الكتاب فقيه عصر و جليل
و هو السيد احمد الطحطاوي مفتي مصر سابقا فكتب عليها و انشئ الشا و اجعل فاليه يجزي
اخير الاجر بل و كتب عليها غيره من فقهاء العصر - و مخفى سب او كس يكبح بوز اجلاس قاري
بر قبر قائل كريد و زعم نموده و كرامت اجلاس قاري نزد قبر سني بزرگ است قرأت قرآن
نزد قبر است و اگر چه امام بوجيفه قائل آن راست بوده و اند ليكن نزيمه قرأت قرآن نزد قبر كرامت
و مختار نزد مشايخ قول امام محمد است پس اجلاس قاري نزد قبر مير جابر نباشد و تحقيق آن كرامت
زعم اين كس باطل است پنايحه شامي تفصيل آن نموده - في مجيد قرارة القرآن في القبور
طوره و عند ايجيفه و عند محمد لا يكره قال الصدوق الشهد مشايخنا اخذوا بقول محمد - و زعمي و دعا
آورده قرارة القرآن عند القبور حكما فیه عند ايجيفه كره و عند محمد لا يكره و مشايخنا اخذوا بقول
محمد ملا علی قاري در شرح فقه الكبرو شسته ثم القراءة عند القبور كره و عند ايجيفه مكمل و احمد
في رواية لانه محدث لم يرويه السنه و قال محمد بن الحسن و احمد في رواية لا يكره باروي عن
ابن عمر انه اوصى ان يقرء على قبره وقت الدفن بقول صحيح سورة البقرة و هو المتها و الله سبحانه اعلم
قوله صدر و شرح منيه كه مستند صاحب رساله و كبر و اوست بعد قول بنزايه نوشته اقول
در نظر شارح منيه نظر است زير كه اول انحصار دليل كرامت در حديث جبرير ممنوع است بلكه
دليل كرامت حديث حرست ابتداء في الدين نیز هست - دوم در حديث قيد عند الموت
نيت - باقي حديث عاصم بن كليب را دلالت نيت بر آنكه زن نيت اين طعام را براس
نيت ساخته بود بلكه ظاهر است كه زن مذكو خيال كرده كه آنحضرت از او ميرشغول در بجهت و زن
نيت اند شايد كه گرسنه باشند و مسكن و در است و بر وقت قسیر طعام در انجا و شوار كه هذا
مذكور - و حديث جبرير متعلق اجتماع بر طعام نيت كه بر مرده ساخته باشند و بحث نیز در
نهانست - و مع هذا عاصم بن كليب نزد بعض محدثين مكمل فیه است قال شريك انه مشبه
و قال ابن السكيت لا يصح بما انفرد به كذا في الميزان و حاشية الكاشف - و هر گاه عاصم

در حدیث عاصم بر تفسیر صحاب مذہب وارد نیست تعقید کلام ایشان به نوع خاص و عمل
 آنان بر آن بدون دلیل تعقید چنانکه از ملا علی قاری در مرقاۃ برعم غلط و قوع یافته جائز ننمود
 در رد المحتار حاشیه در مختار مرقوم است - و قال (رامی ابن الہمام فی الفتح) ایضا
 ویکرہ اتخاذ الضیافۃ من الطعام من اہل المیت لانه شرع فی السرور لانی الشرور وروی
 بدعۃ مستفیجہ رومی الامام احمد و ابن ماجہ با سند صحیح عن جریر بن عبد اللہ قال کنا عند
 الاجتماع الی اہل المیت و منعمہم الطعام من النبیۃ - و فی الزبیریۃ ویکرہ اتخاذ الطعام
 فی یومہم الاول و الثالث و بعد الاسبوع و نقل الطعام الی القبر فی المواسم و اتخاذ العزۃ
 بقراءة القرآن و جمع الصلوات و القرائۃ الختم و القراءۃ سورۃ الانعام و الاطلاق و الحاکم
 ان اتخاذ الطعام عند قراءۃ القرآن لاجل الاکل یکرہ - و فیہما من کتاب الاستحسان
 و ان اتخاذ طعاما للفقراء کان حسنا - و الحال فی ذلک فی المعراج و قال و بذہ الافہ
 کلہا للسمۃ و الریاء فبحر عنہا لا یلزم یرون بہ وجہ اللہ تعالیٰ - و بحث بنانی شرح المینہ
 بمعارضۃ حدیث جریر الماری بحدیث اخر فیه انہ علیہ الصلوۃ والسلام و ثلثۃ امرؤۃ جلست لمباح
 من ذوقہ فجاروہی بالنعام - اقول و بنیہ نظر فانه واقعة حال لا عموم بہا یصح احتمال سبب خاص
 بخلاف مانی حدیث جریر - علی انہ بحث فی المنقول فی مذہبنا و مذہب غیرہا کما اشارت
 و الحنبلیۃ استدلالا بحدیث جریر الماری علی الکلیۃ - و لا سیما اذ کان فی الوترۃ صغارا و
 یأثم مع قطع النظر عما یحصل عند ذلک غالباً من المنکرات اللبثیۃ کالیقاع الشموع و القنادیل
 الشی لا توجد فی الافراح و کدق الطبول و الفسار بالاصوات احسان و اجتماع الناس
 و المردان و اخذ الاجرۃ علی الذکر و قراءۃ القرآن و غیر ذلک مما ہو شاہد فی ہذہ الزمان و ما کان
 ذلک فلا شک فی حرمتہ و بطلان الوصیۃ بہ و لا حل و لا قوۃ الا بالہ العالی العظم - و ردی وای
 ابراہیم شاہی مذکور است فی مفید المستفید من نوادر الفوائد و احاطت کردن طعامیکہ
 کہ از بہر مردہ ساختہ باشند کبر و جہت - و توفی و در روضہ نوشتہ قال حسب
 الشامل و اما اصلاح اہل المیت طعاما بوجہہم الناس علیہم فلم یقل فیہ شیء قال و ہو بدعۃ غیر
 مستحبہ و ہو کما قال غیرہ - قد رملہ و الدین محمد بن محمد بن زکی الشیخ در بیانہ الامکام
 و ابو یحییٰ ابراہیم در شرح بیانہ نوشتہ رد طعامہم الناس و وجہہم لا یکرہ بہرہ
 علی مانی الشامل و الحادی و البحر - و در زاد المستفید و شرح آن کہ از مفہومین ہونہ

تعارضات بر ذہب مذہب

البهيم في اهل البيت (عليه السلام) اي لاهل البيت (عليه السلام) اي لاهل البيت (عليه السلام)
 لما روى احمد بن حنبل قال كنا بعد الاحتياط الى اهل البيت وصنع الصيام بعد وفته من الصيام
 ورجال بسناد ثقة ويكرهون عدم الصيام والاكل منه لجزائس الا عشرين في الاسلام رواد
 احمد بن حنبل - وفي سنده الصدوق عند القبر فانه محدث وفيه رواد - وابن ابي عمير
 في نقل نوشته - وكذا يكيد بها احدهم بعضهم من فعل الثالث لميت وعليه الاطمة في ميت
 عند كانه امر معمول به بسببه كانه وليمة عرس ويجمعون لاجله الجمع الكثير من الابل و
 الاصحاب والمعارف فان لم يكن احد منهم ولم يات وجدوا عليه الوجوه قوله ص ۹۹ پس شيخ الميرزا
 صاحب رساله راجحه مفيد اخا قول چون از كلام شاد ولي الله صاحب مفهوم است كه سيوم
 و جهاد و شمش باهي و فاتحه سالينه همه بخدا اسرافات در ماتم است منع از اسرافات نيز منع
 از تنبیه باشد پس در مفيد بودن منع از اسرافات بهين عنوان براي صاحب رساله
 كلام است - قوله ملكه سر را صاحب موصوف كه تنقيد نبودن بهسيات عرفي بيان فرموده
 اخا قول چون مرزا صاحب عرس و غره را از رسميات عرفي شمرده مفيد نبودن بهسيات
 عرفي ارشاد فرمودند اين ارشاد ارشاد باشد بعتيد نبودن به عرس و غيره - و تائيدى شاد الله
 از نفس اجتماع بعد انحول كالا عياد كه سمي به عرس است بقطع نظر از ديگر افعال است نيم
 حال نيز منع فرموده است - و در ذكره الموقى منقول قول ديگر است و روايت خلال
 ما انك اسناد آن به صحت نيز لائق اعتبار است قوله ص ۹۹ حسن ذكره انحضرت صلعم
 و اهلها غفلت اخا قول قطع نظر از نيكي حسن ذكره ما از كتاب و سنت يا از دليل ديگر
 ثابت نيت محل بحث نفس ذكر نيت بلكه مجلس شعارف اهل مواليد و ثبوت صوم و اتمام
 آن چه مفيد كه در آن مشابيه نيت ما به المشابهت كه اجتماع به اهلها سرور تولد و اعلام
 است و مجلس يافته مى شود نه در صوم - و فرضا كه در صوم مشابيه نيت نيز باشد موثري
 نبود زيرا كه صوم از دليل قطعي الدلالت ثابت است بخلاف مجلس كه از دليل اصلا ثابت
 نيت قوله ص ۹۰ اول چون فضيلت صلوة جانب نار اخا قول سخافت و اضطراب اين كلام
 ظاهر است چه اول بحث در آنست كه تشبيه امريكه في نفسه حسن است بوجه بعض موارد
 خارجيه بخيرى فبيح اسارات ادب است يانے پس جواز تشبيه صلوة كه لي تشبیه حسن است
 و عبادت رب تعالى شانه بوجه ادای آن جانب تنوير به عبادت تاركه بخيرى فبيح است

ثابت که تشبیه مذکور اسارت ادب نیست - و در فضیلت صلواتی تشبیه ثابت است و حیالات نار باشند
حیالات دیگر اشیا است و چون با وجود تخالف افعال صلواتیه و افعال مجوس صرف بوجه
پیش رو بودن نار مشابهت صوری معتبر مسلم است در عمل اهل موالیه و عمل اصحاب جنم
کنهیا با اختلاف افعال بوجه اشتراک در اجتماع و اظهار سرور و تود و اعاده آن مشابهت
صوری چرا معتبر نباشد قول صرا ۹ اگر مراد از ثبوت فعل مخصوص بخصوصه احوال قول
مراد از ثبوت ثبوت فعل مخصوص بخصوصه است از ادعای یقینی الدلالة - و در حقیقت فیهی
برای تشبیه مشربیه اگر حکم التزام تاثیر ثابت کلی چه محذور جزو لازم آید زیرا که استحسان
آن مقبول نیست قول صرا ۹ کلام صاحب اشباح که مبنی است بر تضمن فضیلت ذکر حضرت آخر
اقول بحث در عقد مجلس است که بی شک بدعت است و بدعت اگر چه حسن و در حکم سنت
باشد لیکن مساوی سنت نتوان شد به دلالت حدیث و اقوال نسبت به اینها چه جائز که
بدعت حسن بودن این عمل هنوز ثابت نیست پس فضل استجاب و استیذان آن چه گونه بر
استحسان و اسباب صوم که سنت است ثابت گردد و تشبیه به حنیت که بدون امر و اگر
تقید است لایق تسلیم نباشد و اگر صحت تقید فرض نموده آید گفته شود که بحث بدعت که مشتمل
بر امور حسن باشد جایز نیست که مساوی شریعت سنت ندان شد پس قولی که مخالف عموم
حدیث است بجوی نیز رد و قولی قاری بران قیاس کند قول صرا ۹ محل بحث مراد نمی باشد
اقول محل بحث آنکه منوع بودن فعلی از تشبیه یا مخصوص است بعضی مذموم و قصد فاعل
یا نه صاحب رساله بگوید که مخصوص نیست به دلیل منع شارع از فعالیت مذموم نیست بسبب
تشبیه بدون اعتبار قصد فاعل قول صرا ۹ از مذموم بودن شادی جنم کنهیا اغراق قول
در عمل اهل موالیه اگر چه موافقت با عمل اصحاب شادی جنم کنهیا من کل الوجوه نیست لیکن
مشابهت بدان عمل که مذموم است موجود است و کلام صاحب بحر و غیره محمول بر همین
که تشبیه حرام در ان افعال کفار است که از روی تبرعیت مذموم است یا تشبیه به آن
تصد کرده میشود و فعل مشابه مذموم باشد یا نباشد و فاعل تشبیه قصد کند یا نه کند -
قول صرا ۹ اولاً کلام ابن الجوزی اغراق قول قصد اخذت صلح از مذموم موافقت نه
موسی عم بدو نه موافقت به بود و درین عمل قبول ابن الجوزی مقصود تشبیه به نصاری
است و تشبیه به نصاری منتهی عنه و تشبیه به جهان عمل بعینه که نصاری این تشبیه است و تشبیه

جانب نزول را مشایع عبادت مجوس گفته اند حال آنکه نماز عبادت مجوس بعینها نیست -
 کرمانی در شرح صحیح البخاری نوشته - فان قلت کیف اعتمد مسلم علی قول الیهود و فعلت قلت
 لا یلزم منه الاعتدال احتمال نزول الوحی علی وفق ذلک اوصافه باجتهاد و او اخیر من المسلم
 مشهور کعبه بن سلام و کان المخزون من الیهود و عدد التواتر و لا یشترط فی التواتر
 سلام - و شیخ دیلمی در لمعات نوشته قوله فممن احق و اولی بموس مشک - فیه وقع
 توهم سوء فهم یعنی کلمه تعصوم موافقه لموس لا موافقه لکرم - قوله ص ۹۳ آنچه علامه قاضی
 عیاض اخذ اقول برای البطلان استدلال وجود احتمال دوم استدلال کافی است
 و آج آنکه روزه داشتن درین روز که مثل روزای محل وقوع امور شریفه است بنا بر
 امید نیل رحمت الهی که نیز امری شریف است باشد نه بنا بر تنگدلی این روز همانند روز است
 که امور مذکور در آن واقع گردیده و احادیث دیگر که وجه صوم به عرض اعمال در آن مهین
 موبد این احتمال یعدم استدلال است و ذکر قول قاضی عیاض بطریق تفسیر است و از خلاف
 دیگران به قاضی که محض تاویل است خلاف تحقیق بودن قولش لازم نمی آید قوله ص ۹۴
 بنای آن اعیاد بقول صاحب تحفه اخذ اقول چنانکه متذکرین گویند که بنای این بر من
 مشرف و معظم بودن آنروز و امثال آنروز است همچنین روافض نیز گویند که بنای
 اعیاد ما بر صرف مشرف و معظم بودن آنروز و تاریخ و امثال آنروز و تاریخ است -
 باقی مخالف شرع و معمول روافض بودن امری دیگر است چنانکه این محل نیز نزد اهل
 حق مخالف شرع و معمول متذکرین است - و کلام قسطلانی مفید مدعای ابن الفری
 نیست زیرا که مقصود از ان الزام یهود و نصاری است بموافق زعم ایشان - و ندان
 ابیوان مستقولان - قول یهود و نصاری است - و در اینست کرمه - ربه انزل
 علینا ما نأمنه من السماء لکن لنا عید الاولنا و اخرنا - اول ضمیر لکن عالمه سوی مائده
 است و مراد از عید ما موجب سرور چنانکه بعضی مفسرین گفته اند پس ایت مفید عید بودن
 روز نزول مائده مثل آنروز نباشد - درم ممکن است که عید بودن روز نزول
 مائده نیز منتهای وجهی باشد که در گوید بودنش در حقیقت حکمتی باشد که مستحول مانیت
 نه مبنی بر وجهی فاسد قوله ص ۹۴ چون آن یهودی و ربودی حضرت بنار و فی الخ
 اقول چون نظرا بل احاد و موام از فهم امور دقیقه غایبا قاصر باشد در محمل موافق

ایشان کلام کردن و از دقایق تعرض نکردن مناسب بود پس نبودن فاروق و سبب
ابطال و هم پیوسته ممکن است که از بیوجه باشد **قوله** ۹ اما مرا صاحب اشباع اخ
اقول قول تقسیم بدعت مستلزم نیست که اصل در بدعت حرمت و ضلالت نباشد
بلکه ظاهر آنکه نزد قائل تقسیم نیز اصل و ران حرمت و ضلالت است بموجب عموم حدیث
مگر آنکه دلیل محسن مخصوص عموم یافته شود چنانکه در مسأله تفسیر غریزی دلیل محسن اجاب
یافته شد **قوله** ۹ بر تقدیر منسوخیت مجرد فرضیت اخ **اقول** اینهمه کلام ناشی از علم
فهم مرا هم است زیرا که مقصود آنکه زعم صاحب اشباع بدو وجه مخدوش است -
اول فهمیده که دافع و هم بودن منسوخیت فرضیت موقوف است بر آنکه بنای فرضیت
بر وجه مذکور باشد و آن غلط است چه ممکن است که فرضیت مبنی بر حکم شرعی باشد که عقل با
مدرک نشود و از قصور ادراک عقل و هم فاسد ناشی گردد و هرگاه این فرضیت منشای
و هم شد منسوخیت آن دافع و همیکه از فرضیت ناشی بود گردیده گودافع و همیکه از سنت
تشریعت نباشد و هم فهمیده که منسوخیت فرضیت انصوم به فرضیت صیام رمضان
منافیست به بودن دافع و هم سر منسوخیت فرضیت آن و اینهم غلط است زیرا که منسوخیت
آن به فرضیت صیام رمضان هرگز منافی نیست به بودن دافع و هم سر منسوخیت
قوله ۹ هر دو عقل میداند که بنحوث عنده درین شق منسوخیت عموم اخ **اقول** چون
عموم یوم تاسع یا عاشوراء التاسع سبب از عاشوراء گردیده معلوم شد که مقصود از صوم عاشوراء
تعظیم خاص یوم عاشوراء مثل روز نجات موسی است نیست بلکه مطلوب اتباع حضرت
موسی است در صوم یک روز در هر سال و صوم عاشوراء لا فرادیز بنا بر حکمتی بود اما لیکن
چون مورث و هم فاسد در ذمین عوام بود منسوخ گردیده پس چه حال بر صاحب اشباع
و هم لازم نمی آید - باقی انتساب مضامین مندرجه فیض عام به شایع است
قوله ۹ دافع جلد او ام اخ **اقول** جواب از ذکر و مدح خلاصی را که درین زمین
در خطب بدو وجه ممکن است اول آنکه بوزارش با شیعیان که درین وقت در مدح و تعظیم
علما این ذکر و مدح را نیز بدعت مستحبه گفته اند **قوله** ۹ اما مرا صاحب اشباع
اظهار آنکه از کرامات اخ **اقول** اول آنکه مرا صاحب اشباع این حدیث را در
مقاله ثبت ۲ در وجه فرض تحت امضای خود کرده است و در آن

تحت شهادت قول جامی ایجاد معدوم که خلق است و حاضر شدن زبان در ده در اکثر
 مختلفه که مشعر بر احاطه علم است و احیای موتی و انانت احیا و تصرف فی کل الامور
 صاحب خرق نتوان شد و ویرا خالق و عظم به علم محیط و محیی و ممیت و متصرف فی کل الامور
 نتوان گفت و نه این خود رقی را به شخصی خاص بدون وقوع لازمی بجز در امکان ثابت
 نتوان کرد و نه بنای احکام شرعی برین امکان نتوان شد لهذا اطلب حیات و ممات
 و شناسی مریض و زرق از غیر خداوند ای او را که مختلفه کفر باشد چنانچه فرموده اند سرچشمین
 ان المیت تبصر فی الامور کما فی البحر و غیره - ومن قال ان ارواح المشایخ حاطه
 و تعلم کما فی البزاریه و غیره - و طلبهم کما یج منها اثبات الالهیه لها کما فی الملل و اشمل الله
 ستائے سو دیگر طائفه در ایشان تا ابل و عالمی مردمان میگویند هر وقت پیران حاضر اند
 و مردگان رفته را حاضر میگیند کافر میشوند زیرا که حاضر کسی است که او را از حال اهل مجلس مسلم
 و غیر باشد و مردگان از احوال زندگان خبر ندارند کذا فی نزد المتقین کما فی قیامی محمد الطالبع
 در احاطه علمی به ادکا قلبیه و سانیه ذاکرین با وصف مخالف آنکه و از سنه و مدک و اسنه تا و ک
 قلبی و سانی هر ذاکر معلوم کند صفت خاصه او تعالی است بچ مخلوق را حاصل نیست کما فی
 فتح العزیز - قوله ص ۹۰ خبریکه ثبوت آن بجز خرق عادت اخ اقول اول کلام است
 و جواز - و دوم بضرر جواز کلام است در وقوع که ثابت نیست و دعوی ثبوت از الهام
 اولیا بدو وجه مخدوش است اول کلام است در ثبوت از الهام اولیا به این ثبوت متوقف
 است بر چند امور بمنجمله آن نشان دادن است به آن ولی که گفته مراب الهام معلوم شد
 که روح آنحضرت صلعم وقت ذکر وضع تشریف می آورد و منجمان اثبات ولایت کامل
 مذکور است - و بمنجمله آن اثبات صحت روایت قول اوست و این همه امور هنوز و وقوع
 نیافته - و دوم الهام اولیا محبت نیست کما سبق - و احاطه بر گویی در طریقه تجرید پوشش
 و قد صرح العلماء بان الهام یس من اسباب المعرفه بالا حکام و کذا فی الروایات
 المتنام و در شرح فقه اکبر ملا علی قاری مذکور است و لا یای لایحوز اتباع من ادعی
 الهام ما یما یخبر به عن الهاماته بعد الانبیاء قوله ص ۹۰ منشأ نفوه باین کلمات لایحیی به
 است بمعنی علم محیط اخ اقول حضور روح مبارک در آنکه مختلفه ممکن نیست و این
 بدون احاطه علم متصور نیست و فقهای عظام و آنکه اعلام افعال و اقوال مستند و
 بات علم غیب به غیر خدا نیند و تکفیر مکلفین باین افعال و اقوال و

کما فی التوفیق و فی الط

۱۰۱

چنانچه از مسنده اشهاد و رسول محمد ظاهر است پس ایراد انرا خارج از مبحث خیال کردن
 تخییل خاص و دوهم کاسد باشد و چون اطلاع و الهام در اختیار صاحب اطلاع و الهام
 نیست بلکه به اراده و اختیار او تعالی باشد شود یا نشود و از شارع ارشاد نشود که هرگاه
 در مجلس مختلفه المواضع ذکر آنحضرت صلعم میشود روح مبارک در آن مجالس می آید و الهام
 به اولیا از معنی لغرض ثبوت حجت شرعی که بنای احکام شرع بر آن توان شد نیست -
 و در اطلاع بر بعض غیوب بواسطه اعلام او تعالی محل نزاع نیست و آن مسلم است
 لیکن در این اطلاع مثبت و عمومی الهامیه نتوان شد تا آنکه ثابت نگردد و ذکر امر موقوف عنه
 از جهت آن بعضی است و این ثبوت منتفی است و مجرد امکان اطلاع بناسی احکام نتوان
 شد که هر ممکن را وقوع لازم نیست - و در مدارج مراد از همه احوال و از همه چیز همه امور
 متعلقه به دین و بشریت است و همچنین مراد از جمیع بهایات و استخاف المرید - و در منح
 مکه مراد از اطلاع جمیع غزنیاتی از خمس است نه اطلاع بر خمس موما - باقی آنچه در کتاب
 علاج از شامی آورده و بلائق قبول نیست زیرا که عرض جمیع اشیا بر روح مبارک ثابت
 نیست و دلالت روایات عرض احوال است به شدت ثبوت بر عرض احوال شخص شخص
 تفضیلا نیست و نه بر اعمال موما بلکه بر اعمالیکه متعلق به دین است و سرور یا وزن نبی
 علیه السلام اطلاع آن مقصور - ملا علی قاری در شرح فقه اکبر نوشته - و ان رجال
 الغیب هم یحییون الانس لا یكونوا انما محتجبا عن البصائر الانس و انما یحتجب احیانا
 عن عین انهم من الانس فمن غلط جهل - و نیز در شرح فقه اکبر نوشته - و باجملة فالعلم
 بالغیب امر تقدر به سبحانه و لا سبیل الیه للعباد الا باعلام منه و الهام بطریق المعجزة
 او الایه و ارشاد الی الاستدلال بالامارات فیما یملک فی ذلک - فلهذا ذکر فی الفتاوی
 ان قول الفاعل عند ربیه مانع القیرای دایره یكون سطر ادعیا عالم الغیب لا یعلما
 کفر - و تفسیر روح البیان بطور است - باکان الله یطالعکم علی الغیب انما کان
 الله لیوقی احدکم علم الغیب فیطاع علی فانی القلوب من کفر و ایمان (و لیکن الیه یجئنی) اصطفا
 متن رساله بن یسار فیوحی الیه و یجیب بعض المعنیات او یعیب له ما یدل علیها (فانظر
 باله و ربه) بصحة الاخلاص او بان التکبر و حده و مطلقا علی الغیب و علمه و یجیب
 لا یعلمون الا ما علمهم الله و لا یعلمون الا ما وحی الیهم - و الهیجان از بسی و تفسیر کوشش

و ظاهر هر دو رواه و گوشت اعلم الغیب (انتشار العلم عن الغیب علی جهة عموم) از رسول خدا رومی
 عنه علیه السلام لا اعلم ما وراء هذا الجدار الا ان یعلمنی ربی بخلاف ما یدعی مذهب هولاء الذین
 یدعون الکشف و انهم بتصفیه نفوسهم یحصل لها اطلاع علی المعنیات و احصاء بالکلمات
 الّتی تحدّث و اکثر دعاء الناس لهذا الامر خصوصاً فی ديار مصر حتی انهم یسمون ذلک
 الی رجل متصحّج بالنجاسة یطل و یرد الی صلی و لا یستغنی من نجاسة و یکشف عورتة للناس
 حتی یبول و هو عار من العلم و العمل بالمعنی فلا قوة الا باله - و عبد الرزاق - و عبد الحمید
 و ابن جریر - و ابن المنذر - و تفصیر لا یطهر علی غیبه الایة از قناد و روایت کرده
 که گفته یطهر علی الغیب علی ما شار اذا ارضاء - و بیضاوی و تفصیر قل کفی بالله شهید
 منی و ینام و من عنده ام الكتاب نوشته - و معنی بالذی یتحقّ العباداة لا یعلم فاعلم فی اللوح
 الامور - و شیخ دهلوی در ترجیح شکوه نوشته - و اگر گویند چرا به کشف و وحی و الهام در دنیا
 گوئیم این فعل باری تعالی است از روان وحی نفس سئاد و کشف نکر وجه توان کرد - و
 نیز شیخ دهلوی در ترجمه شکوه نوشته - علم به احوال غیب بتفصیل جز پروردگار تعالی
 را نباشد - حضرت شاد عبد العزیز دهلوی و تفصیر رفیع العزیز به ضمن بیان افراط
 و تفريط علم نبوات می شمارند که الله و اولیاء را برابر رتبه انبیا و مرسلین علیهم السلام
 گرداند و انبیا و مرسلین را الوارم الوهیت از علم غیب بشمارند فریاد هر کس در هر جا
 و قدرت بر جمع مقدورات ثابت کند - قوله صر، هکسکه از کتب فقه و حدیث
 خبر میدارد انما اقول اول در در مختار - و رساله کبیره ملا علی قاری بدعت لا اصل
 له به نسبت و بحث و معنی بدعت لا اصل لها است نه در معنی لا اصل له که به نسبت حدیثی
 گفته باشند - دوم در در مختار و رساله کبیره ملا علی قاری بیان معنی لا اصل له
 بلکه تاویل کلام است در محل خاص به لا اصل له فی المرفوع - و معنی لا اصل له
 نزد محدثین لا اسناد له است چنانچه سیوطی در تدبیر نوشته - قوله هم هذا
 حدیث کبیر له اصل و لا اصل له قال ابن تیمیة معناه کس لا اسناد - و ابن الحلق
 در تنزیه الشریعت نوشته قلت فاستغفّرنا من هذا ان الحفاط الله بن ذریعهم
 و اذ الهم انما الی احد هم فی حدیث لا اعرفه و لا اصل له کفی ذلک فی العلم علیه بالوضع
 از ۹ این چه خوش تعب و چه افراط نفسانیت است انما

بنا علی

در کذب آرای ابن الفرسول در بنیاد دیدنی است که چگونه به امور غیر واقعی صاحب
 و شجاع رومی سراید حال آنکه کدامی تصنیف او در مقبول یا منقول جز اشباع و تقریر
 الشهاب و تین و باران حمت یعنی کتاب مولد و شرح گل کشتی و سکا تیب بقا باشد شیعیه دیده
 و شنیده نشده و این مصنفات او که مشعر بر قلت نظر و مهارت و عدم تقریر و بصیرت
 و رعایم عقلیه و نقلیه است از نحو که اطلاق و بازنگری طویل بصحت و سلامت و حسن کیفیت
 او را بسر شده یکی از نمائنده او کامل تحصیل علوم دیده و شنیده نشده پس تحریک علوم عقلیه
 و نقلیه چه مقام و برای دریافت حال تقوی و دیانت او ملاحظه مکاتیب صاحب شهاب
 الکلام کافی است - احوال ابن الفرسول خصل خود معلوم نماید که کمر بست بر ابطال مجاز
 لبس حجر بقیم اظهر حضرت خیر البشر ائمه و مستندین و مستند مستندین او مانند
 برهان الدین الناجی الهمدانی - و بنال الدین سیوطی - و رکن الدین محمد الشامی
 صاحب سیرت - و ابن حجر مکی بسته اند نه مولانا عمده المحدثین یعنی سیدنا محمد بن
 عظیم آباوی ثم الدلوی آری جناب مولانا تاسیر ایشان از تفاسیر بدین پنج کرده
 اند که از عبارات تفاسیر ظاهر که اثر قدیم بر سنگ باقی آن نماند
 معجزه محققه به ابراهیم علیه السلام است و سنگهای نشان قدیم آنحضرت صلعم مشهور
 اند نزد عوام پس اگر این معجزه از آنحضرت صلعم واقع میشد ممکن بود این سنگها بجا باشد
 که برقع اعجاز گردیده لیکن در اینصورت خصوصیت اقامی اثر به حضرت ابراهیم علیه السلام
 باقی نماندی پس محل ذکر خصوصیت حضرت ابراهیم با بقا اثر محل احتیاج بیان این مجاز
 شد و چون مفسرین این معجزه را در محل احتیاج بیان ذکر نمودند معلوم شد که وقوع این
 معجزه نزد ایشان ثابت نیست با بجز زبده المحدثین از تفاسیر سیر همان فحیده اند که نزد
 ابن الفرسول است نه خصوصیت خاص غرض قطع نظر از اقامی اثر مگر محتمل است که
 عبارت تفسیر پیشاپوری که بر ذراک لفظا خاصه متعلق به جمیع آیات باشد و خصوصیت
 آیت اخیر از دون سایر آیات الالباب مفهوم است و این عبارت و تفسیر پیشاوی
 نیز محتمل و تفسیر حسینی و چهارم که مفهوم این عبارت یافته نمیشود شاید مرعیش اختلاف نسخ
 باشد که در آن نسخ کزبده الحیثین از آن ناقل این مضمون بود و با سطر در نه چهار جهت
 چهار حسینی و چهار دسوی کبیر و مدارک تفسیر پیشاپوری و پیشاوی در بسیاری از

تفسیر این مضمون موجود است - ممکن است که به اشتهار محمدی در سحرة غرض مردم
 سحرة نامیده نشود و قرآن سحرة است و بدون بر سحرة که بهای دیگر انبیا عطا شده به اهل
 مسلم شاید که اکثر باشد و عطای همان سحرة که عطای آن دیگر انبیا شده چیزی دیگر است
 و عطای مثل آن چیزی دیگر بهر حال عبارات مستند و مفید مدعای ابن الفرسوگ نیست
 و هر یک را محلی غیر مفید مضمون او توان شد و با اینهمه این مضمون شایع نیست که محبت باشد
 و سیوطی در فتاوی خود که عبارتش می آید این را بنی اصل و سنده گفته و جای استانی زمر
 ابن الفرسوگ موجود است - و تفسیر پیشانیوری مرقوم است و اما قورلتعد و رفع بعض
 درجات (تفصیل ان الامور بیان ان الرسل مراتبهم متفاوتة في تدرج ابراهیم خلیل و عیسی
 و ادو الملک و الیونان و غیره) و الالبس و الطیر و الریح و حصن محمی بالعفة
 و الظلمة و عدم الحاجة الى النسيان و حصن محمد صلعم بالبقیة و بكونه خاتم النبیین الى سائر
 خصائصه - بذا اذا اختلفت الدرجات على المناصب و المراتب و اما اذا اختلفت اعلى السجرات
 فقیه الفیض - و ذلك ان كل واحد من الانبياء اولی نورا اخر من السجرة لا انما نورا من سجرات
 موسی علیه السلام من قلب العصا حیه - و من الید البیضاء - و خلق البحر - كانت
 شجيرة بما علیه اهل زمانه من السحر - و سجرات خیس - من ابرار الائمة - و الابرار
 یارب الطوب لان ذلك غالب على قومه و سحرة محمد صلعم و هی القرآن ایضا ہی باعله
 الناس و قد فذ من الفصاحة و البلاغة و بابهلة فامجرات متفاوتة بالقلّة و الکثرة و انما
 و عدم البقاء و بالقوة و عدم القوة انتهى - و در تفسیر ایت کریمه قلیا شایسته که ما رسل
 الاولون ما انت قبایم من قرینة ابلکننا افهم یوسنون - صاحب مدارک بذیل که ما رسل
 الاولون نوشته - که ما رسل من قبایه بالید البیضاء و العصا و ابرار الائمة و احیاء الموتی
 - و بذیل افهم یوسنون نوشته و المعنی ان اهل القری المملوكة اقترحو علی ایتانهم الایمان
 و عهدوا انهم یوسنون عندنا علما جادتهم نکثوا و خالفوا فاملکهم الله فلم یطیعوا ولا یقرعون انما
 ایضا - و یضاد می نوشته امی که ما رسل به الاولون مثل الید البیضاء و العصا و الایمان
 الائمة و احیاء الموتی - و نیز یضاد می نوشته و فیه تنبیہ علی ان عدم الایمان بالقرآن
 لا یطاعونهم اولی الیهم یوسنوا و استوجبوا عذاب الایمان الیهم یوسنوا - و نیز
 و هم است - و یحول الذین کفروا لولا انزل علیه آیه من ربهم

لقد هم اجتمعوا بالايات المستتره عليهم واقتراهم ما اوتي موسى اوتى (انما انت منبر)
رسول الله اذ كنزك من الرسل وما عليك الا اتيان بما يصح به نونك من جنس البحر
لقد بان بقرع عليك (وكل قوم باد) سي مخصوص من سموات من جنس ما هو الغالب عليهم
يهدى بهم الى الحق ويدعوهم الى الصواب او قادر على هداهم وهو الله تعالى لكن لا يهدي
الا من يشاء بهيته بما ينزل من الايات ثم ارون ذلك يدل على كمال علمه وقدره و
شمول قضاؤه وقدره تنبها على انه قادر على انزال ما اقتضوه وانما ينزل لعلمه بان
اقتراهم للقضاء دون الاسترشاد وانه قادر على هداهم وانما لم يهدهم بسبق قضاؤه
لأنهم كفروا ونيزه تفسيره ايضا وي مرقوم است - واما عيسى بن مريم البينات وانه
بروح القدس) خصه بالنعيم لا فراط اليهود والنصارى كما في محقره وتفسيره وجل
سبحانه سبب لقضائه لانها ايات وانحة وسجرات عظيمة لم يستجيبها غيره - واگر چه
سبوطی و سخاوی و خجایی و امثال او در پي تصحيح روايت ردشس براي حضرت علي
رضه گرویده اند ليکن بسياری از محدثين تصحيح آن نموده اند و روايتي را که در ان فاص
بودن ردشس براي حضرت يوشع عليه السلام مذکور بجهت دلائل عدم صحت روايت
چند نفره شمرده اند - امام احمد گفته که لا اصل له - و جوز قالی گفته که مضطرب منکره است
الفوائد المجموعه - و ابن جوزي گفته که موضوع است ابن کثير گفته که کذب و مرفوع و مجتهد
است براي قبي - و در مقاصد سنه سخاوی مذکور است - و دانشمندان علمي برهه قالی
احمد لا اصل له و تبعه ابن الجوزي - و خجایی در شرح شفاي فاضل عياض سمي باسم
الرياض آورده - و في روايه روايه مضطربه و في روايه رجاله شهبون بالکذب
والوضع کاحمد بن داود قال الدارقطني و ابن حبان انه کذاب شروک حديثه
و عمارة بن مطر شروک العلم فکراهه الدی فی النيران و ذکر کلام الناس فيه و انه روى
حديث رواشس و تنقيه باروتی عن بهر بره قال لم نرد اسمس الا على يوشع بن
نون - و في طريقه الثاني تفصيل بن عزروق و قد مضى عنی و قال ابن حبان انه يروي
الموضوعات و هذا الحديث باطل قال ابن الجوزي و لا يتهم به الا ابن عقده فانه راخصی
حديثه مثالب العاصي و رواه ابن مردويه من حديث داود بن فرابج عن
اسمير بن داود قال نام رسول الله في حجر علي ولم يكن اى على صلى الله عليه و آله و سلم حتى غربت الشمس

هذا راجع وداود سيفه عليه السلام بن حبيب در بهاج مسلمة فوسله
 وحديث رد الشمس لاي على قدره طالع كالي جبر الطحاوي والقاضي خياض وغيره
 وعدوا ذلك من سخافات النبي صلى الله عليه وسلم ولكن المحققون من اهل المعرفة باحدث يعلمون ان
 الحديث كذب موضوع وذمهم في تاليفه بعد ذكر حديث رد الشمس نوشته واعترضوا
 بما صح عن ابيرير عن النبي صلى الله عليه وسلم ان الشمس لم تجس الا ليوث بن نون ليالي سارا
 بيت المقدس - وقال شعبي انما نفي عليه السلام وقوفها وحديثنا فيه الطواع بعد غيب
 فلما اتوا بينها - قلت نور دلت على مكان رد ايام الخندق للنبي صلى الله عليه وسلم اولى فانه خربت
 وتالم ودعا على المشركين لذلك ثم نقول لو دلت على مكان يجر ودعا النبي صلى الله عليه وسلم ولكن
 غايته خروج وقت العصر ودخل وقت المغرب وافر الساعون وصلى المسلمون المغرب
 فلوروت الشمس للزم تحييط الامة في سورها وصلواتها ولم يكن في رد افاندة على اذ جرحها
 لا بعد العصر اذ - ثم يذكر الحادثة العظيمة لو وقعت لاشتهرت وتوفرت الدواعي
 على نقابها اذ هي في نقص العادة جارية مجرى طوفان نوح وانشقاق القمر - ونيز ذمهم
 در میزان در ترجمه عمار بن مكره اوسى حديث رشمس است از فضيل بن مرزوق و
 ازوى احمد بن داود آورده قال ابن حبان كان ليرق الحديث - وقال الفضيل
 يحدث عن الثقات بالنكير - وقال ابو حاتم الرازي عمار بن مكره كان يكذب قال
 ابن عدى اعادته بواطيل وقال الدارقطني ضعيف - در ترجمه فضيل بن مرزوق آورده
 قال المناي ضعيف وكذا ضعف عثمان بن سعيد قلت وكان معروفا بالنسج من غير
 وايضا في وقال ابو عبد الله الحاكم فضيل بن مرزوق ليس من شرط الصحيح عيب على علم
 اخراجه في الصحيح - وقال ابن حبان منكر الحديث جدا كان ممن خطي على الثقات يروى
 عن عطية الموضوعات - قلت عطية اضعف منه وقال ابن عدى ادا وافق الثقات
 في صحيحه وروى عن احمد بن ابى حنيفة ضعيف - در ترجمه ابن عقده نوشته قال البرقا
 قلت للدارقطني اى شى اكبر في تفك من ابن عقده قال الاكثر بالنكير - وروى
 حمزة بن محمد طاهر عن الدارقطني قال كان رد بها
 بن احمد الشيرازي مثل الدارقطني من
 من جهته بالوضع انما يارده من هذه الوجدات - وقال ابن
 بن احمد الشيرازي
 بن احمد الشيرازي

صاحب الشهاب ابو طالب الشافعي في كتابه حديثه - وايضا فيه - وقال ابن عدي
 است ابا بكر بن غالب يقول ابن عقدة لا يثبتون بالحديث لانه كان يحمل شيئا بالكلية على
 الكذب فيسوي لهم سخا ويا مريم ان يروا ما هم يرونها عنهم - ودر ترجمه داود بن فراس هم وروى
 وهو ضعيف قال يحيى القطان كان شعبة يصنف داود بن فراس - وايضا فيه - وقال ابو حاتم
 تخرج من كبر وهو ثقة صدوق وخطيب وكتاب النجوم بعد ذلك حديث حسن بحسب برود وروى
 لفظه وحبس الشمس على داود ليس بصحيح وقد صح عنه مسلم ان الشمس لم تكس على احد الا على
 سائر نون ليالي سارا الى بيت المقدس - وروى انكروا على نفى ذكر ابن جبر وروى
 فيه ثبوت موافق است به الترخيم صاحب جنازة مختار زرقالي وشرح مواعيد بين نسخة
 است حيث قال الزرقاني ويقع في بعض النسخ منها زيادة وهي - ومنها انه كان اذا دخل
 في الصلوة غاضت قدماه فيه واثرت فيه كما هو مشهور قدما على الالة - وطلق به
 الشعراء في منطوقهم والباخاري في منثورهم - وانكروا الحافظ السيوطي وقال لم اقف له على اصل
 ولا سند ولا رايت من خرج به في شيء من كتب الحديث - وكذا انكروا غيره وحاوول المصنف
 خلافة - ونيز زرقاني بعد ذلك مطالب به ذيل زيادات بعض وشرح بربك گفته -
 في شرحه في بعض النسخ واكثر اسقطه وعلقه اولي - وروى لفظه كان احوال مختلف است
 في بعض مفيد استمرار واثبت است جنازة مولانا از سفر دات امام براغب وروى صاحب
 لطيف شرح سند ايجيفه وهاشبه جموي نقل کرده اند - ويزداد بمران مفيد استمرار
 واثبت بنود فاسي شيخ اين ديگر است ليكن در لفظه اذ صحيح نزد نحوه واصلين
 عموم است جنازة مولانا صحيح ابن عصفور از اتمان نقل فرموده اند - ودر نور الاورد زود
 است وادوا وسمي يدان على عموم الزمان وروى في محل نزاع دليل عموم انچه صاحب
 تحفه فقير آورده قال كايي بحال اجمال وادوا على سحر الا واثبت فيه - وانه فريد الدين
 از نظم الدرر المرجان آورده وادوا على صخرة الا واثبت فيها - وانه كبريم الله از جامع البحر
 آورده واثبت على بحر الاما تحت قد شير نز سوز چخت قال عدم لانت لفظه كان ستره ار گفته ان سقطه
 كان لا يثبت منها الا دوام ولا التكرار وانظري فعل ماض تدل على وقوعه مرة فان دل
 دليل على التكرار عمل به والا فاقصده بوضعها لاذ في شرح اسلم لله ودي عبارات فتاها
 به واثبت في اين سحره است اينست - سلكه في ما يوجب ان السنة العامة وولي

در شرح مواعيد بين نسخة

در شرح مواعيد بين نسخة

الدائم النبوية ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم كان اذا شئ عليه السلام
 لا توثر قدس فيه بل لا اصل في كتب الحديث اولا - وبل اذا ورد فيه شئ من
 صحيح بود وضعيف - وبل ما ذكره الحافظ شمس بن ناصر الدين الدمشقي في معراج النبي
 سبحان والفظ - ثم توهمها نحو خود بيت المقدس وعلما + فصدق من جهة الشرق اعلا
 فاضطربت تحت قمر بنينا ولانت + فاسكنها الملائكة لما تحركت نالت + لهذا العلم
 اصل في كتب الحديث صحيح وضعيف اولا - وبل هذا الاثر الموجود في بيت
 المقدس المعروف بباك بقدم النبي صلى الله عليه وآله وسلم اولا - وبل ورد في كتب الحديث ان سيدنا
 ابراهيم علي نبينا وعليه افضل الصلوة والسلام اشر قدماه في الحجر الذي كان نبي عليه السلام
 الذي هو الان بالسب الحرام بالمكان المعروف بمقام ابراهيم بل هو صحيح وضعيف اولى
 له اصل - وبل ما قال بعضهم انه لم يعط نبي معجزة الا قد حصل لبنينا صلعم شلها اولا احد من
 امته صحيح ذلك - وادمن هو قال ذلك - وبل صح ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم لما طار الى بيت ابي بكر
 الصديق بكى ووقف يتطرد الزرق شكة ومنقه باحاط فخاص بالرفق اولى لذلك
 اصل - وبل ما رواه الثعلبي والطحاوي في تفسيره بان النبي صلى الله عليه وآله وسلم لما انصرف اخذ في
 الصخرة وعزبت الصحابة عن كسر انزل صلعم الى الخندق وضربها ثلث ضربات و
 انها لانت وتفتت صحيح ذلك اضعيف اولى اصل معتد - وبل اذا ثبت ان
 الصخر لان له صلعم واثر في قدس فيه يكون معجزة له صلعم اولا انتهى - الجواب اما حد بره
 الصخرة التي جلت في الخندق وعجز الصحابة عن كسر او ضربها ثلث ضربات فكسر
 فانه صحيح ورد من طرق بالفاظ متعددة - فاخر به البيهقي والبعيم حافى دلائل النبوة من
 حديث عمرو بن عوف المزني - ومن حديث سلمان الفارسي - ومن حديث البراء
 بن عازب - واصل في الصحيح من حديث جابر قال انا يوم اخندق خندقه من كثرة
 شدة فني روا الى النبي صلى الله عليه وآله وسلم فقالوا انده كدته عرضت في الخندق فاخذ
 شيئا بل - واما قوله بل ورد في كتب الحديث ان سيدنا ابراهيم علي نبينا
 والسلام اشر قدماه في الحجر الذي نبي عليه السلام وهو المقام - فصح
 في الحديث من طريق الى سيد الخذري عن عبد الله بن مسعود عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم
 في قوله تعالى واخرجهم من اوطانهم في تفسيره عن قتادة واخره عن ابن مسعود عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم

بقیه ما ذکر شد که اول سوره که اقامت بر علی اصل و لا سند و لا رایت من خرج فی شمی من
 تب المذات استی - و شیخ الاسلام احمد بن محمد الحلی در صراط المستقیم نوشته -
 من هذا الباب ايضا موافق يقال ان فيها اثر قدم النبي صلى الله عليه وآله و ايضا هي ما تنها
 بر اسم الذي ملكه كما يقول الجبال في الصخرة التي بيت المقدس ان فيها اثر من طي
 بنى المسموعين ان بعض الجبال يزعم انها من طي الرب سبحانه و له غير ممنون ان
 لا اثر من صنع القوم في مسج قبل دمشق سيما مسجد القدم به ايضا اثر يقال ان ذاك
 قدم ابي محمد و هذا باطل لا اصل له و لم يقدح موسى عم دمشق و لا ما حوله - باقی کشف حقیقت
 و غیره از اخبار اهل بیت که مکانه سوادنا گشایسته اند توان شد که تا کمال شیری بنسبت خود
 تصدی رفع شبهاتی که بر نشاء است گردیده مطالبه ان باید کرد قواله ص ۱۰۰ - اول سنی
 حاجت و زیارت بران دریافت باید نمود انچه اقوال ایقاد محتاج الیه ایقاد بمقدار
 دفع ظلمت است در وقت نماز و زلزله بران زلزله از حاجت - در اشباهه مرقوم است
 لیکن کتب معتبره و طویله و نوشته و ایقاده - حموی در حاشیه اشباهه نوشته -
 نور و نرسه و ایقاده ای وقت الصلوة بعد باید دفع الظلمه - و در ایقاد و اضارث فوق
 از حاجت چنانکه الان در مسجد نبوی است اسراف است و تشبه به یهود و اسراف تشبه
 با الفا و مردم و کوزد - و جواز تزیین کعبه و غیره اگر فرض کرده آید جواز تزیین بعد رکعات باشد
 و در تزیین کعبه بسته که از اجاع و التکریر محابه حضرت عمر و غیره ثابت است کلام نیست
 و تجویز ستر حیطان بیوت به حجر به قیاس بران منظره است - و ایقاد نیز اهرام
 در ضیافت لاریب داخل اسراف بود که در یک قائل اسراف بود بر ایقاد آن قادیان
 مکرر و بعد از ذکر حکایت ابو علی رود باری چه بنفید - احکام شرعی از چو حکایات ثابت
 نتوان شد - و آنچه از تاریخ سهندی آورده در ان خیانت کرد که سهندی
 خود این روایت را قبول نداشت و تصحیح آنکه خیال کا و رونی اشیا می چند برای
 باید کلام سبکی آورده سهندی نیز چنانکه ان اشیا ذکر نموده در ان کلام
 کرده چنانکه این روایت نیز از ان اشیا است و بعد ذکر همه اشیا نوشته - و من
 اصل سیره انی و امره لم یخف علی ان کل ذلک لم یجبه فی حیا که هذا اعتقاد و الله اعلم
 بهمه و انی اجل همین فصل خامس و عشرین نوشته - و قد کلمه سبکی فی ما ذکره

در این کتاب
 در این کتاب

در این کتاب
 در این کتاب

للعقبة عليها والقاديل التي حول الحجرة الشريفة والفتى في ذلك كما اسماه سترال السكينة على
على قناديل المدينته وبعد ازین آورده نم نقل سبکی در این باب از آنکه قال لا يجوز حمل
الكتب بالذهب والفضة وتعليق قناديلها وان فيها وجوه من الحادی وغيره احداها
الجواز لعمليتها في المصنف وكما يجوز ستر الكعبة بالديار المنع اذ لم يتقل ذلك
عن فعل السلف بعد ازین كلام سبکی بر كلام رافعی نقل نموده آورده - قال انی سبکی
روایت اعمد است قالوا يجوز حملها للذهب وجعلها من الاداء الى اوصفت عليها - وبعده نقل كلام
سبکی بر قول جازا وانما كلام سبکی در رد او نوشته - قلت وقد اقبلت جماعة من
قابل الكتب فاشتهوا غرضنا غير انما نقول ستر الكعبة بالذهب ما قام عليه الاجماع
واما الخاتمة بما ذكرنا من محتمل لغيره من عبد العزيز فاحتمل اعداء الرأى هذا
محل بيانها - في الموقوف الاجماع على تحريم استعمال اداني الذهب والقاديل
من الاداني باسناد حسن لا يشك في محسبه فاستعمالها ان يعيب الزيت فيه افلا
للتزينة وقد سلم تحريم الحاد الا انه منها البضا - وحدث ابو عبد مجرور روايت
وتفسيره قطع نظر از نيکه مجرور روايت او تا آنکه حال واسطه که در بيان قرطبي
است معلوم نگردد واز معتقدين اهل حديث روايت آن يافته نشود لائق اعتماد
شد سعيد بن زبان و زبان بن فامد - وفامد بن زياده راوي آن بموجب روايت
او ضعيف است - ودهبي در ميزان ترجمه سعيد بعد ذکر حديث نعم الطعام الزبيب نوشته
قال الاروي مشرک - وساق ابن حبان له في افعال ما ادرى البلية ممن هي
منه او من ابیه او من جده - ودر ترجمه زبان نوشته ضعف ابن معين ومقال
احمد احاديثه مناکير - وحافظ ابن حجر ولسان الميزان در ترجمه فامد نوشته آورده
ابن حبان في الضعفاء وحدثه نعم الطعام الزبيب في الغضب
الحديث ومقال ما ادرى البلية ممن هي من سعيد او من ابیه او جده
بشرح قول ابن عباس شتر خرفنها كما حرقت اليهود والنصارى
شيخ على قارني در مرفعات شرح مشکوة نوشته - واما ابد
لم يفضل مسلم وفيه موافقة لابل الكتاب - وشوکاني در ميل الاوطار نوشته -
في خرقه الزينة قال انی سبکی انهم من زوا الساجد عنه ما بر لواءه منهم وحر قوا

الكتاب في الزينة

بما في مثل جالهم وسببهم كرم الى المراد به بالساجد والمبايعة شبيبة باختر منها
قال والدراو اذا خلتهم مضاجعهم وزوجتهم ساجدكم فالد ما عليكم - قال ابن رسلان اذا
في شبيبة طاهرة لا خبايا صلحهم عما يقع بعده فان تزويق المساجد والمبايعة كثير من
العلم والامر او في هذا الزمان بالناصرة - والثام - وببيت المقدس - باخترهم
اسوال الناس ظاهرا عما بهم به الداريس على شكل بديع نسال الله تعالى السلامة
والعافية انتهى - واحديث يدل على ان شبيبة المساجد بدعتهم وقدرهم عن ابي حنيفة
الترخيص في ذلك - وروى عن ابي طاب انه لما كراهته في تزويج المحراب -
قال السجود بالدارية يجوز في جميع الاسماء وقال البدر بن النير لما شهد الناس
بهم في تزويجهم باناس ان يصنع ذلك بالساجد صونا لها على ما في تمانته - بلعقب
بان السجود الكمان على احتش لا يتبع السلف في ترك التزويج اقول وانما كان
احتش في شغل بال المساجد بالخرقة فاما - لبقاء العلم - في تزويجهم على المحرم
لالتزويج بان السلف لم يحصل منهم الا تكاثر على من فعل ذلك - وبانه بدعتهم
وبانه مرغبا الى السجود والتزويج لا يعمل من رخص من التوفيق عليها لا سيما مع مخالفتها لالا
والله اعلم بالادلة على ان التزويج ليس بمخرج رسول الله صلى الله عليه وسلم - وانه نوع من المبايعة المحرمة
وانه من علامات الساعة كما روى عن علي رضي الله عنه من صنع اليهود والنصارى
وهو كما كان يجب مخالفتهم ويترتب عليها عموم ما وخصوصا ودعوى ترك انكار السلف ممنون
لان التزويج بدعت ثمال الدول من غير موقف لابل العلم والفضل واحدا من البدع المالا ياتي عليه المحرم
ولا يثابره احد دكت العباد منهم نقيه لا يثني بل قلم في وجه باطلهم جاحته من علمنا والخرة والسرورية
انهم هم نبي ذلك عليهم - ودعوى انه بدعتهم باطلا وقد عرفنا وجه بطلانها في شرح حديث
من عمل هذا ليس عليه امرنا فهو رد في باب الصلوة في ثواب تحرير والفتوب
ودعوى انه مرغبا الى السجود كونه باواعيا الى السجود ومرغبا الى الكمان
الا من كان غرضه وغاية قصده - التقوى والخرقة فاما من كان غرضه
قصده المساجد لعبادة الله لا لغيره بل لتحقيق الامع الخشوع والابكانت جبريل
عليه السلام الاشارة الى من ذلك كما فاعيا سائر في الانجائية التي بعث بها النبي صلى الله عليه وسلم
فكانت له رواية فيها قوله واما سعي في منزلة قبلة المصلين فاجاب في التزويج بالسجود

در باب بیعت و بیعت

الشیء یجوز لها المأول لوجه اهل العلم فی السالك الفیفة فتشکفون لذلك
واین احتجاج - در مدخل نوشته (ولایزاد) فی السالک منتهی
الشهر لانه لم یکن من فصل من مفسی بخلاف ما حدیث بعض السالک
القابل للکثرة الخارجة من حد الشرع لما فیها من امر
وسیما اذا الصاف الی ذلک ما یصلح بعضهم من وقود السمع وما یزکریه فان کان فیه شیء
من النقصه او الذیب فاستعماله محرم لعدم الضرورة الیه وان کان بغير عاقل
وسرف وخیلار - وشیخ الاسلام در صراط المستقیم نوشته واما ما یفعل
مما یضیی عنه فی الشرع وذلک لا یحتاج الی ذکره لان ذلک لا یحتاج ان
یذکر الباب مثل رفع الصوت فی المسجد وامنایا الی جبال والنساء واکثر
زیاده علی الحاجة وایضا المسلمین یقول او یقول فان یحرمه الله کل مسلم قول
از معتدین صاحب رساله به کرات و مرآت گذشت انما اقول به کرات و مرآت ثابت
کرده شد که در امور دینییه سیما در عبادات عدم نقل دلیل کراست است و استحسان
بعض امور یک نظر غیر منقول نیست از صحابه کرام و ائمه عظام بوجه وجود دلیل است باین
و آنچه بر استحسان و استحباب دلیل از دلائل شرعیه دال است اگر چه از فعل شارع و قول
و تقریر او صراحت منقول نیست لیکن در حکم منقول است که حجیت آن دلیل از قول شارع
ثابت است و مقیس علیه یا سندان منقول و حکم مطلق بحدیث اطلاق در مقید است
مخصوصه عمده جاری نتوان شد قیودات و تخصیصات بحسب ظاهر مزاج و مصادره
شریف باشند یا نباشند و در حقیقت استحسان بر تقدیر و تخصیص
مزاج و مصادره حکم شرع شریف است چه هر مدعی بحکم شرع شریف است کل مدعی
الکه مخصوص باشد از دلیلی آری حکم حرامست و کراست بوجه استقباح بر مقیدات محدث
مراجع باشد جائب بمون قیودات تخصیصات نه جانب مطلق بحیث اطلاق و اتخاذ
ضیافت در ایام مصیبت و ایام مخصوصه قطع نظر از آنکه محدث است و بدعت و در تنبیل
به استحسان آن قائم نیست عامه فقها به کراست آن تصریح نموده اند و کسبیه تنبیل
برای فقر و تصدق از جانب نیست در ایام مصیبت جائز لغت مراد منسوخ و کذا و غیره
جمع مردم و تعیین روز نیست و لا تراش نیست فی این باب

نکته در بیعت و بیعت

التصغير طعام تعزيت خوردن مكره است و بعضى حرام داشته اند و بجهت
شبهان بران دعوت نيز مكره و در ايام مصيبت كه آن رتوبه هفت روز است
و سه روز ختم كردن و قرآن خواندن در دعوت نيز مكره است و در روز
تجيز الموتي مسئله و آنچه معمول است درين بلاد از اجتماع زنان و دفعه كران و روز
وقت صبح و نماز و ... يك سال و هفتين بر زمين و اتخاذ طعام و تملك حرام
براي مسافر است و در ايام ... عيود و دهم و بستم و چهارم و ششم ماه و يك سال
قسم نقد و حبس و رقاعل ... و ناسخ و راع و سبب ...
است و در رعا و آرت بايد كه ريت بر حال آن يكي خود به بلای موت احد ...
کردند و خسارت ... و آرت اخروى علاوه آن سازند و پوش و آريد خود ...
بسبب اين رسوم به ... يوم لا يفتح مال ولا خون گرفتار گردید و واجب
سران و سر داران آن قوم كه در ازاله اين منكرات و بدعات سعى كنند
به نهادن دران راضى نشوند

فهرست بعضى مصامين مندرج در ...

مضمون	مضمون	مضمون	مضمون
۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۶	۱۷	۱۸	۱۹
۲۰	۲۱	۲۲	۲۳
۲۴	۲۵	۲۶	۲۷
۲۸	۲۹	۳۰	۳۱
۳۲	۳۳	۳۴	۳۵
۳۶	۳۷	۳۸	۳۹
۴۰	۴۱	۴۲	۴۳
۴۴	۴۵	۴۶	۴۷
۴۸	۴۹	۵۰	۵۱
۵۲	۵۳	۵۴	۵۵
۵۶	۵۷	۵۸	۵۹
۶۰	۶۱	۶۲	۶۳

کتاب	صفحه	کتاب	صفحه	کتاب	صفحه	کتاب	صفحه	کتاب	صفحه	کتاب	صفحه	کتاب	صفحه
۱۲	۳	۱۳	۴	۱۴	۵	۱۵	۶	۱۶	۷	۱۷	۸	۱۸	۹
۱۹	۱۰	۲۰	۱۱	۲۱	۱۲	۲۲	۱۳	۲۳	۱۴	۲۴	۱۵	۲۵	۱۶
۲۶	۱۷	۲۷	۱۸	۲۸	۱۹	۲۹	۲۰	۳۰	۲۱	۳۱	۲۲	۳۲	۲۳
۳۳	۲۴	۳۴	۲۵	۳۵	۲۶	۳۶	۲۷	۳۷	۲۸	۳۸	۲۹	۳۹	۳۰
۴۰	۳۱	۴۱	۳۲	۴۲	۳۳	۴۳	۳۴	۴۴	۳۵	۴۵	۳۶	۴۶	۳۷
۴۷	۳۸	۴۸	۳۹	۴۹	۴۰	۵۰	۴۱	۵۱	۴۲	۵۲	۴۳	۵۳	۴۴
۵۴	۴۵	۵۵	۴۶	۵۶	۴۷	۵۷	۴۸	۵۸	۴۹	۵۹	۵۰	۶۰	۵۱
۶۱	۵۲	۶۲	۵۳	۶۳	۵۴	۶۴	۵۵	۶۵	۵۶	۶۶	۵۷	۶۷	۵۸
۶۸	۵۹	۶۹	۶۰	۷۰	۶۱	۷۱	۶۲	۷۲	۶۳	۷۳	۶۴	۷۴	۶۵
۷۵	۶۶	۷۶	۶۷	۷۷	۶۸	۷۸	۶۹	۷۹	۷۰	۸۰	۷۱	۸۱	۷۲
۸۲	۷۳	۸۳	۷۴	۸۴	۷۵	۸۵	۷۶	۸۶	۷۷	۸۷	۷۸	۸۸	۷۹
۸۹	۸۰	۹۰	۸۱	۹۱	۸۲	۹۲	۸۳	۹۳	۸۴	۹۴	۸۵	۹۵	۸۶
۹۶	۸۷	۹۷	۸۸	۹۸	۸۹	۹۹	۹۰	۱۰۰	۹۱	۱۰۱	۹۲	۱۰۲	۹۳

مضمون	صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون	صفحہ
کیفیت عباد و اذکار	۹۶	انقصا رے انوار	۹۷	صلوۃ الرغائب	۹۸	کیفیت عباد و اذکار	۹۹
اسمانی مانعین علی ہول	۹۹	حکم امر و نہی و سنت و عہد	۱۰۰	انقصا رے انوار	۱۰۱	کیفیت عباد و اذکار	۱۰۲
نظام نظمیں	۱۰۱	الطلاق لا یطلب شے مجتہد	۱۰۲	عدم صحت ہتہ لال از عہد	۱۰۳	کیفیت عباد و اذکار	۱۰۴
علی اہل دینہ	۱۰۵	مع اجتماع بدتہ ضلالت	۱۰۶	معنی مخالفت	۱۰۷	کیفیت عباد و اذکار	۱۰۸
مزا انعامی راہین	۱۰۹	ماہادہ المسکون حسن	۱۱۰	عوم حمیرہ علی	۱۱۱	کیفیت عباد و اذکار	۱۱۲
مال الحجی و بعض نکتہ	۱۱۰	وحدۃ الوجود	۱۱۱	معنی اصل	۱۱۲	کیفیت عباد و اذکار	۱۱۳
عبادت داخل و قیام	۱۱۱	بدعت بودن تراویح	۱۱۲	اطلاق سبب شئی	۱۱۳	کیفیت عباد و اذکار	۱۱۴
تعریف	۱۱۴	تکلیفات بعد الموت عید	۱۱۵	حال اسوفا از احیا	۱۱۶	کیفیت عباد و اذکار	۱۱۷
حجیت علی اہل حرمین	۱۱۵	تلفظ بالنیۃ	۱۱۶	ذکر خلفا و خیرہم در خطبہ	۱۱۷	کیفیت عباد و اذکار	۱۱۸
تسلیم صحیف	۱۱۶	معنی تخصیص	۱۱۷	افراد حمیرہ بصوم	۱۱۸	کیفیت عباد و اذکار	۱۱۹
تکلیفیت صیف در فضائل	۱۱۷	الحسام اویا	۱۱۸	بہجۃ الاسرار - و فہرست قد	۱۱۹	کیفیت عباد و اذکار	۱۲۰
وضو حدیث نصف شب	۱۱۸	عبادت علامہ الاخیار در رفا	۱۱۹	بہجۃ الاسرار - و فہرست قد	۱۲۰	کیفیت عباد و اذکار	۱۲۱
سارہ سرور و کرم و کرم و کرم	۱۱۹	حکم حدیث صیف از تہ ہرگز	۱۲۰	طرق احادیث و روایات	۱۲۱	کیفیت عباد و اذکار	۱۲۲
آقا و صیفات بہ قرأت و مجلس	۱۲۱	آقا و صیفات بہ قرأت و مجلس	۱۲۲	صوم عاشورار	۱۲۳	کیفیت عباد و اذکار	۱۲۴
ظہر کا برقیع	۱۲۲	رجال النیب و علم غیب	۱۲۳	معنی لا اصل لہ	۱۲۴	کیفیت عباد و اذکار	۱۲۵
ذکر مجوزہ روئس	۱۲۳	مبارک شرح ہرگز کا مجوزہ قد	۱۲۴	مبارک شریعی ہرگز کا	۱۲۵	کیفیت عباد و اذکار	۱۲۶
روشنی بنیاد و اتحاد و ساج	۱۲۴	نزدیکی و نزدیکی مساجد	۱۲۵	زیادت و قوت و قیام و قیام	۱۲۶	کیفیت عباد و اذکار	۱۲۷
آقا و صیفات و در صیبت	۱۲۷					کیفیت عباد و اذکار	۱۲۸

تصحیح بعضی غلطی بطور سری از اہل مطہر

غلط	صحیح	غلط	صحیح	غلط	صحیح	غلط	صحیح
۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷
۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵
۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳
۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱
۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹
۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷
۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵
۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳
۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱
۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹
۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷
۹۸	۹۹	۱۰۰	۱۰۱	۱۰۲	۱۰۳	۱۰۴	۱۰۵
۱۰۶	۱۰۷	۱۰۸	۱۰۹	۱۱۰	۱۱۱	۱۱۲	۱۱۳
۱۱۴	۱۱۵	۱۱۶	۱۱۷	۱۱۸	۱۱۹	۱۲۰	۱۲۱
۱۲۲	۱۲۳	۱۲۴	۱۲۵	۱۲۶	۱۲۷	۱۲۸	۱۲۹
۱۳۰	۱۳۱	۱۳۲	۱۳۳	۱۳۴	۱۳۵	۱۳۶	۱۳۷
۱۳۸	۱۳۹	۱۴۰	۱۴۱	۱۴۲	۱۴۳	۱۴۴	۱۴۵
۱۴۶	۱۴۷	۱۴۸	۱۴۹	۱۵۰	۱۵۱	۱۵۲	۱۵۳
۱۵۴	۱۵۵	۱۵۶	۱۵۷	۱۵۸	۱۵۹	۱۶۰	۱۶۱
۱۶۲	۱۶۳	۱۶۴	۱۶۵	۱۶۶	۱۶۷	۱۶۸	۱۶۹
۱۷۰	۱۷۱	۱۷۲	۱۷۳	۱۷۴	۱۷۵	۱۷۶	۱۷۷
۱۷۸	۱۷۹	۱۸۰	۱۸۱	۱۸۲	۱۸۳	۱۸۴	۱۸۵
۱۸۶	۱۸۷	۱۸۸	۱۸۹	۱۹۰	۱۹۱	۱۹۲	۱۹۳
۱۹۴	۱۹۵	۱۹۶	۱۹۷	۱۹۸	۱۹۹	۲۰۰	۲۰۱
۲۰۲	۲۰۳	۲۰۴	۲۰۵	۲۰۶	۲۰۷	۲۰۸	۲۰۹
۲۱۰	۲۱۱	۲۱۲	۲۱۳	۲۱۴	۲۱۵	۲۱۶	۲۱۷
۲۱۸	۲۱۹	۲۲۰	۲۲۱	۲۲۲	۲۲۳	۲۲۴	۲۲۵
۲۲۶	۲۲۷	۲۲۸	۲۲۹	۲۳۰	۲۳۱	۲۳۲	۲۳۳
۲۳۴	۲۳۵	۲۳۶	۲۳۷	۲۳۸	۲۳۹	۲۴۰	۲۴۱
۲۴۲	۲۴۳	۲۴۴	۲۴۵	۲۴۶	۲۴۷	۲۴۸	۲۴۹
۲۵۰	۲۵۱	۲۵۲	۲۵۳	۲۵۴	۲۵۵	۲۵۶	۲۵۷
۲۵۸	۲۵۹	۲۶۰	۲۶۱	۲۶۲	۲۶۳	۲۶۴	۲۶۵
۲۶۶	۲۶۷	۲۶۸	۲۶۹	۲۷۰	۲۷۱	۲۷۲	۲۷۳
۲۷۴	۲۷۵	۲۷۶	۲۷۷	۲۷۸	۲۷۹	۲۸۰	۲۸۱
۲۸۲	۲۸۳	۲۸۴	۲۸۵	۲۸۶	۲۸۷	۲۸۸	۲۸۹
۲۹۰	۲۹۱	۲۹۲	۲۹۳	۲۹۴	۲۹۵	۲۹۶	۲۹۷
۲۹۸	۲۹۹	۳۰۰	۳۰۱	۳۰۲	۳۰۳	۳۰۴	۳۰۵
۳۰۶	۳۰۷	۳۰۸	۳۰۹	۳۱۰	۳۱۱	۳۱۲	۳۱۳
۳۱۴	۳۱۵	۳۱۶	۳۱۷	۳۱۸	۳۱۹	۳۲۰	۳۲۱
۳۲۲	۳۲۳	۳۲۴	۳۲۵	۳۲۶	۳۲۷	۳۲۸	۳۲۹
۳۳۰	۳۳۱	۳۳۲	۳۳۳	۳۳۴	۳۳۵	۳۳۶	۳۳۷
۳۳۸	۳۳۹	۳۴۰	۳۴۱	۳۴۲	۳۴۳	۳۴۴	۳۴۵
۳۴۶	۳۴۷	۳۴۸	۳۴۹	۳۵۰	۳۵۱	۳۵۲	۳۵۳
۳۵۴	۳۵۵	۳۵۶	۳۵۷	۳۵۸	۳۵۹	۳۶۰	۳۶۱
۳۶۲	۳۶۳	۳۶۴	۳۶۵	۳۶۶	۳۶۷	۳۶۸	۳۶۹
۳۷۰	۳۷۱	۳۷۲	۳۷۳	۳۷۴	۳۷۵	۳۷۶	۳۷۷
۳۷۸	۳۷۹	۳۸۰	۳۸۱	۳۸۲	۳۸۳	۳۸۴	۳۸۵
۳۸۶	۳۸۷	۳۸۸	۳۸۹	۳۹۰	۳۹۱	۳۹۲	۳۹۳
۳۹۴	۳۹۵	۳۹۶	۳۹۷	۳۹۸	۳۹۹	۴۰۰	۴۰۱
۴۰۲	۴۰۳	۴۰۴	۴۰۵	۴۰۶	۴۰۷	۴۰۸	۴۰۹
۴۱۰	۴۱۱	۴۱۲	۴۱۳	۴۱۴	۴۱۵	۴۱۶	۴۱۷
۴۱۸	۴۱۹	۴۲۰	۴۲۱	۴۲۲	۴۲۳	۴۲۴	۴۲۵
۴۲۶	۴۲۷	۴۲۸	۴۲۹	۴۳۰	۴۳۱	۴۳۲	۴۳۳
۴۳۴	۴۳۵	۴۳۶	۴۳۷	۴۳۸	۴۳۹	۴۴۰	۴۴۱
۴۴۲	۴۴۳	۴۴۴	۴۴۵	۴۴۶	۴۴۷	۴۴۸	۴۴۹
۴۵۰	۴۵۱	۴۵۲	۴۵۳	۴۵۴	۴۵۵	۴۵۶	۴۵۷
۴۵۸	۴۵۹	۴۶۰	۴۶۱	۴۶۲	۴۶۳	۴۶۴	۴۶۵
۴۶۶	۴۶۷	۴۶۸	۴۶۹	۴۷۰	۴۷۱	۴۷۲	۴۷۳
۴۷۴	۴۷۵	۴۷۶	۴۷۷	۴۷۸	۴۷۹	۴۸۰	۴۸۱
۴۸۲	۴۸۳	۴۸۴	۴۸۵	۴۸۶	۴۸۷	۴۸۸	۴۸۹
۴۹۰	۴۹۱	۴۹۲	۴۹۳	۴۹۴	۴۹۵	۴۹۶	۴۹۷
۴۹۸	۴۹۹	۵۰۰	۵۰۱	۵۰۲	۵۰۳	۵۰۴	۵۰۵
۵۰۶	۵۰۷	۵۰۸	۵۰۹	۵۱۰	۵۱۱	۵۱۲	۵۱۳
۵۱۴	۵۱۵	۵۱۶	۵۱۷	۵۱۸	۵۱۹	۵۲۰	۵۲۱
۵۲۲	۵۲۳	۵۲۴	۵۲۵	۵۲۶	۵۲۷	۵۲۸	۵۲۹
۵۳۰	۵۳۱	۵۳۲	۵۳۳	۵۳۴	۵۳۵	۵۳۶	۵۳۷
۵۳۸	۵۳۹	۵۴۰	۵۴۱	۵۴۲	۵۴۳	۵۴۴	۵۴۵
۵۴۶	۵۴۷	۵۴۸	۵۴۹	۵۵۰	۵۵۱	۵۵۲	۵۵۳
۵۵۴	۵۵۵	۵۵۶	۵۵۷	۵۵۸	۵۵۹	۵۶۰	۵۶۱
۵۶۲	۵۶۳	۵۶۴	۵۶۵	۵۶۶	۵۶۷	۵۶۸	۵۶۹
۵۷۰	۵۷۱	۵۷۲	۵۷۳	۵۷۴	۵۷۵	۵۷۶	۵۷۷
۵۷۸	۵۷۹	۵۸۰	۵۸۱	۵۸۲	۵۸۳	۵۸۴	۵۸۵
۵۸۶	۵۸۷	۵۸۸	۵۸۹	۵۹۰	۵۹۱	۵۹۲	۵۹۳
۵۹۴	۵۹۵	۵۹۶	۵۹۷	۵۹۸	۵۹۹	۶۰۰	۶۰۱
۶۰۲	۶۰۳	۶۰۴	۶۰۵	۶۰۶	۶۰۷	۶۰۸	۶۰۹
۶۱۰	۶۱۱	۶۱۲	۶۱۳	۶۱۴	۶۱۵	۶۱۶	۶۱۷
۶۱۸	۶۱۹	۶۲۰	۶۲۱	۶۲۲	۶۲۳	۶۲۴	۶۲۵
۶۲۶	۶۲۷	۶۲۸	۶۲۹	۶۳۰	۶۳۱	۶۳۲	۶۳۳
۶۳۴	۶۳۵	۶۳۶	۶۳۷	۶۳۸	۶۳۹	۶۴۰	۶۴۱
۶۴۲	۶۴۳	۶۴۴	۶۴۵	۶۴۶	۶۴۷	۶۴۸	۶۴۹
۶۵۰	۶۵۱	۶۵۲	۶۵۳	۶۵۴	۶۵۵	۶۵۶	۶۵۷
۶۵۸	۶۵۹	۶۶۰	۶۶۱	۶۶۲	۶۶۳	۶۶۴	۶۶۵
۶۶۶	۶۶۷	۶۶۸	۶۶۹	۶۷۰	۶۷۱	۶۷۲	۶۷۳
۶۷۴	۶۷۵	۶۷۶	۶۷۷	۶۷۸	۶۷۹	۶۸۰	۶۸۱
۶۸۲	۶۸۳	۶۸۴	۶۸۵	۶۸۶	۶۸۷	۶۸۸	۶۸۹
۶۹۰	۶۹۱	۶۹۲	۶۹۳	۶۹۴	۶۹۵	۶۹۶	۶۹۷
۶۹۸	۶۹۹	۷۰۰	۷۰۱	۷۰۲	۷۰۳	۷۰۴	۷۰۵
۷۰۶	۷۰۷	۷۰۸	۷۰۹	۷۱۰	۷۱۱	۷۱۲	۷۱۳
۷۱۴	۷۱۵	۷۱۶	۷۱۷	۷۱۸	۷۱۹	۷۲۰	۷۲۱
۷۲۲	۷۲۳	۷۲۴	۷۲۵	۷۲۶	۷۲۷	۷۲۸	۷۲۹
۷۳۰	۷۳۱	۷۳۲	۷۳۳	۷۳۴	۷۳۵	۷۳۶	۷۳۷
۷۳۸	۷۳۹	۷۴۰	۷۴۱	۷۴۲	۷۴۳	۷۴۴	۷۴۵
۷۴۶	۷۴۷	۷۴۸	۷۴۹	۷۵۰	۷۵۱	۷۵۲	۷۵۳
۷۵۴	۷۵۵	۷۵۶	۷۵۷	۷۵۸	۷۵۹	۷۶۰	۷۶۱
۷۶۲	۷۶۳	۷۶۴	۷۶۵	۷۶۶	۷۶۷	۷۶۸	۷۶۹
۷۷۰	۷۷۱	۷۷۲	۷۷۳	۷۷۴	۷۷۵	۷۷۶	۷۷۷
۷۷۸	۷۷۹	۷۸۰	۷۸۱	۷۸۲	۷۸۳	۷۸۴	۷۸۵
۷۸۶	۷۸۷	۷۸۸	۷۸۹	۷۹۰	۷۹۱	۷۹۲	۷۹۳
۷۹۴	۷۹۵	۷۹۶	۷۹۷	۷۹۸	۷۹۹	۸۰۰	۸۰۱
۸۰۲	۸۰۳	۸۰۴	۸۰۵	۸۰۶	۸۰۷	۸۰۸	۸۰۹
۸۱۰	۸۱۱	۸۱۲	۸۱۳	۸۱۴	۸۱۵	۸۱۶	۸۱۷
۸۱۸	۸۱۹	۸۲۰	۸۲۱	۸۲۲	۸۲۳	۸۲۴	۸۲۵
۸۲۶	۸۲۷	۸۲۸	۸۲۹	۸۳۰	۸۳۱	۸۳۲	۸۳۳
۸۳۴	۸۳۵	۸۳۶	۸۳۷	۸۳۸	۸۳۹	۸۴۰	۸۴۱
۸۴۲	۸۴۳	۸۴۴	۸۴۵	۸۴۶	۸۴۷	۸۴۸	۸۴۹
۸۵۰	۸۵۱	۸۵۲	۸۵۳	۸۵۴	۸۵۵	۸۵۶	۸۵۷
۸۵۸	۸۵۹	۸۶۰	۸۶۱	۸۶۲	۸۶۳	۸۶۴	۸۶۵
۸۶۶	۸۶۷	۸۶۸	۸۶۹	۸۷۰	۸۷۱	۸۷۲	۸۷۳
۸۷۴	۸۷۵	۸۷۶	۸۷۷	۸۷۸	۸۷۹	۸۸۰	۸۸۱
۸۸۲	۸۸۳	۸۸۴	۸۸۵	۸۸۶	۸۸۷	۸۸۸	۸۸۹
۸۹۰	۸۹۱	۸۹۲	۸۹۳	۸۹۴	۸۹۵	۸۹۶	۸۹۷
۸۹۸	۸۹۹	۹۰۰	۹۰۱	۹۰۲	۹۰۳	۹۰۴	۹۰۵
۹۰۶	۹۰۷	۹۰۸	۹۰۹	۹۱۰	۹۱۱	۹۱۲	۹۱۳
۹۱۴	۹۱۵	۹۱۶	۹۱۷	۹۱۸	۹۱۹	۹۲۰	۹۲۱
۹۲۲	۹۲۳	۹۲۴	۹۲۵	۹۲۶	۹۲۷	۹۲۸	۹۲۹
۹۳۰	۹۳۱	۹۳۲	۹۳۳	۹۳۴	۹۳۵	۹۳۶	۹۳۷
۹۳۸	۹۳۹	۹۴۰	۹۴۱	۹۴۲	۹۴۳	۹۴۴	۹۴۵
۹۴۶	۹۴۷	۹۴۸	۹۴۹	۹۵۰	۹۵۱	۹۵۲	۹۵۳
۹۵۴	۹۵۵	۹۵۶	۹۵۷	۹۵۸	۹۵۹	۹۶۰	۹۶۱
۹۶۲	۹۶۳	۹۶۴	۹۶۵	۹۶۶	۹۶۷	۹۶۸	۹۶۹
۹۷۰	۹۷۱	۹۷۲	۹۷۳	۹۷۴	۹۷۵	۹۷۶	۹۷۷
۹۷۸	۹۷۹</						

